

عرفان اسلامی

سید سید

جلد ہفتم

استاذین اہل بیت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عرفان اسلامی

نویسنده:

حسین انصاریان

ناشر چاپی:

دارالعرفان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۷	عرفان اسلامی جلد ۷
۱۷	مشخصات کتاب
۱۸	اشاره
۲۴	باب ۲۲ در آداب حج
۲۴	اشاره
۲۷	حقیقت حج
۲۷	اشاره
۲۸	رابطه معنویت قلب با کعبه
۳۰	تصفیه قلب از غیر حق
۳۱	کعبه دل
۳۶	حق الناس و اهمیت آن
۳۶	اشاره
۴۰	مؤاخذه برای یک قلم
۴۲	نجات با پرداخت هفده ریال
۴۲	حلالیت به خاطر خراش کتاب
۴۳	گرفتاری به خاطر چربی مقداری گوشت
۴۴	ناراحتی از یک خلال دندان
۴۴	او لایق دیدار حجت خدا نیست
۴۵	ناراحتی به خاطر یک دانه گندم
۴۵	نجات از حق الناس
۴۷	سوزش آتش جهنم از اثر حق الناس
۴۸	ابتلای به سوء حساب در برزخ
۴۹	عذاب به خاطر هیجده تومان

۵۱	توشه حج
۵۱	اشاره
۵۲	بی اعتمادی به توشه های دنیایی
۵۲	اشاره
۵۳	دوستان
۵۴	قوت و قدرت
۵۵	چهره و طراوت جوانی
۵۶	ثروت و مال
۵۷	آمادگی در سفر حج
۵۸	توبه خالص، شرط سفر حج
۶۲	حج از دیدگاه حضرت زین العابدین علیه السلام
۶۹	کعبه در آیین قرآن
۶۹	اشاره
۷۱	نشانه های روشن کعبه
۷۳	کعبه، مرکز برکات و هدایت
۷۵	حج از دیدگاه امیر المؤمنین علیه السلام
۷۵	اشاره
۷۶	عظمت کعبه
۷۶	اشاره
۷۶	کعبه، اولین معبد الهی
۷۸	جایگاه جغرافیایی کعبه
۷۹	وحدت و یگانگی در حج
۸۰	کعبه، مظهر خداخواهی
۸۱	کعبه و تعامل بین مردم
۸۱	کعبه و اعمال حج
۸۳	پیوند با قرآن در سفر حج

۸۷	عظمت حج و ثواب آن
۸۷	اشاره
۹۴	علت تفاوت ثواب حج
۹۵	اقسام حجاج
۹۶	گناه عظیم امتناع از حج
۹۷	خرج سفر حج از مال پاک
۹۷	اشاره
۹۷	شطیطه، بانوی مؤمنه
۹۹	واقعیت مسئله حج
۹۹	اشاره
۱۰۰	مناظره امام صادق علیه السلام با ابن ابی العوجاء
۱۰۲	حج امام مجتبی علیه السلام
۱۰۳	حج امام صادق علیه السلام
۱۰۵	حج یا معراج ملکوتی
۱۰۸	دورنمایی از حقیقت عبادات
۱۱۳	حج، یا آهنگ رشد و تعالی
۱۱۴	حج و جهاد، رهبانیت در اسلام
۱۱۷	حج با معرفت
۱۱۹	رهایی از تعلقات، قبل از حج
۱۲۰	حج عارفان
۱۲۰	اشاره
۱۲۱	آداب زیارت کعبه
۱۲۱	اشاره
۱۲۳	نیت صادق
۱۲۳	توبه
۱۲۵	یاد حق

- ۱۲۵ انفاق
- ۱۲۶ حسن اخلاق
- ۱۲۶ اعمال حسنه
- ۱۲۶ تواضع
- ۱۲۷ سپردن تعلقات به حق
- ۱۲۸ توکل بر خدا
- ۱۲۸ زاد و راحله حج
- ۱۲۹ همسفران در حج
- ۱۳۰ امیر حاج
- ۱۳۰ دلیل راه
- ۱۳۰ زائر در میقات
- ۱۳۱ تنظیف روح در حج
- ۱۳۱ آداب داخل شدن به حرم
- ۱۳۳ طواف
- ۱۳۴ عرفات
- ۱۳۵ منی
- ۱۳۵ وداع
- ۱۳۶ در راه سفر
- ۱۳۷ بیابان های اطراف حرم
- ۱۳۸ مدینه طیبه
- ۱۴۱ میقات
- ۱۴۲ لباس احرام
- ۱۴۲ نیت
- ۱۴۴ تلبیه، شعار بلند ملکوتی
- ۱۴۴ اشاره
- ۱۴۷ اجابت ندای حق با تسلیم روح

۱۴۸	محرمات احرام
۱۴۸	اشاره
۱۴۹	۱- صید حیوانات
۱۴۹	۲- نگاه در آئینه
۱۵۱	۳- بوی عطر
۱۵۲	۴،۵،۶- لمس بدن زن، آمیزش، بوسیدن
۱۵۳	۷- پوشاندن روی پا
۱۵۵	۸- قسم خوردن
۱۵۶	۹- انگشتر برای زینت
۱۵۶	۱۰- لباس زینت برای زن
۱۵۷	۱۱- پوشاندن سر
۱۵۸	۱۲- کندن موی بدن
۱۵۹	۱۳- دروغ و مفاخرت و ناسزا
۱۶۰	۱۴- سرمه کشیدن
۱۶۰	۱۵- رو گرفتن زن
۱۶۱	۱۶- روغن مالیدن به بدن
۱۶۲	۱۷- زیر سایه بودن
۱۶۳	۱۸- آزار دادن جانوران
۱۶۴	۱۹- استمناء
۱۶۵	۲۰- عقد و شاهد بودن بر آن
۱۶۵	۲۱- پوشیدن لباس دوخته
۱۶۵	۲۲-۲۳-۲۴- دندان کشیدن، ناخن گرفتن، بیرون آوردن خون از بدن
۱۶۶	۲۵- حمل اسلحه
۱۶۷	حریم امن
۱۷۰	درس هایی از زیارت کعبه
۱۷۰	اشاره

۱۷۴	نظری دیگر به امامت ابراهیم در زیارت کعبه
۱۷۴	اشاره
۱۷۴	وضع محیط حیات ابراهیم علیه السلام
۱۷۵	بیان قرآن پیرامون ابراهیم علیه السلام
۱۷۶	مقام امامت ابراهیم علیه السلام
۱۷۹	جلوه ای از بندگی ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام
۱۸۲	پیام پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله از کنار کعبه
۱۸۸	پیام امیر مؤمنان علیه السلام به فرماندار مکه
۱۹۰	طواف کعبه
۱۹۰	اشاره
۱۹۱	اسرار طواف
۱۹۳	هفت شوط، هفت برنامه
۱۹۶	هفت منزل سلوک
۱۹۸	سعی صفا و مروه
۲۰۰	حرکت به سوی منی
۲۰۱	عرفات
۲۰۲	مشعر الحرام
۲۰۲	ذبح در منی
۲۰۳	رمی جمرات
۲۰۳	تراشیدن سر
۲۰۳	خروج از منی
۲۰۴	استلام حجر
۲۰۵	وقوف بر صفا و مروه
۲۰۶	کرامت حج خانه خدا
۲۰۸	واقعیات های حج
۲۰۸	اشاره

۲۰۸	نیت خالص
۲۰۹	اسرار احرام حقیقی
۲۰۹	ورود به مسجد الحرام
۲۰۹	غسل احرام
۲۱۱	ورود به عرفات
۲۱۱	مشعر الحرام
۲۱۱	ورود به مِنی
۲۱۱	طواف و نماز طواف
۲۱۲	رکن مستحجار
۲۱۲	دخول به کعبه
۲۱۲	وداع بیت الله الحرام
۲۱۲	مسجد خیف
۲۱۳	رمی جمره
۲۱۳	ورود به مدینه
۲۱۳	ائمه بقیع علیهم السلام
۲۱۵	شهادای احد
۲۱۵	رجوع به وطن
۲۱۵	حج مشتاقان
۲۱۶	مناجات با خدا
۲۱۸	باب ۲۳ در بیان سلامتی دین
۲۱۸	اشاره
۲۲۱	سلامت دین
۲۲۱	اشاره
۲۲۲	غفلت از سلامتی دین
۲۲۴	دین و رابطه آن با انسان
۲۲۶	اسلام در قرآن

۲۲۸	اسلام در روایات
۲۲۸	اشاره
۲۲۹	تصریح پیامبر صلی الله علیه و آله به اسامی امامان
۲۳۱	اثمه علیهم السلام مصادیق بسیاری از آیات
۲۳۶	سلامت دین امیر المؤمنین علیه السلام
۲۳۷	اساس و اصول دین
۲۳۸	ایمان و قلب
۲۳۸	اشاره
۲۳۸	وصیت نامه ابن طاوس
۲۴۲	اخلاق و نفس
۲۴۲	اشاره
۲۴۵	اخلاق اولیای الهی
۲۴۹	سلامت عمل
۲۵۱	سلامت دین در آخر الزمان
۲۵۵	راه های کسب سلامت دین
۲۵۵	اشاره
۲۵۷	سلامتی دین در عزلت
۲۶۲	باب ۲۴ در فوائد عزلت
۲۶۲	اشاره
۲۶۶	عزلت
۲۶۶	اشاره
۲۶۷	عزلت از گناهان شخصی
۲۶۸	عزلت و مهاجرت
۲۶۸	عزلت از گناهکاران
۲۷۰	قرآن و عزلت
۲۷۰	اشاره

- ۲۷۱ عزلت اصحاب کهف
- ۲۷۸ عزلت ابراهیم از بت پرستان
- ۲۷۹ روایات و عزلت
- ۲۸۲ عزلت از دیدگاه عارفان
- ۲۸۷ فواید عزلت
- ۲۹۱ نیازهای عزلت
- ۲۹۴ عزلت در کلام عیسی علیه السلام
- ۲۹۵ عزلت در کلام ربیع بن خثیم
- ۲۹۶ عزلت اولیای خدا
- ۲۹۸ باب ۲۵ در آداب عبادت
- ۲۹۸ اشاره
- ۳۰۲ حقیقت عبادت
- ۳۰۲ اسرار عبادت
- ۳۰۲ اشاره
- ۳۰۳ عبادت، هدف آفرینش
- ۳۰۴ عبادت، بالاترین مقام آدمی
- ۳۰۷ عبادت، علت رشد و کمال
- ۳۰۷ اشاره
- ۳۰۸ دستور العملی از مرحوم بهاری رحمه الله
- ۳۱۴ عبادت، علت ورود به بهشت
- ۳۱۸ عبادت، عامل عدالت در زندگی
- ۳۱۸ عبادت، مانع رشد ظلم
- ۳۱۹ معرفت یا اصل همه فضایل
- ۳۱۹ اشاره
- ۳۲۲ درجات علم
- ۳۲۶ عبادت برتر

۳۲۸	مناسک صوریه و عبادات غالبیه
۳۳۳	وظایف انسان در واجبات
۳۳۵	عبادت واقعی
۳۴۵	باب ۲۶ در اندیشه و تفکر
۳۴۵	اشاره
۳۴۷	حقیقت عقل و قلب
۳۵۰	تفکر و اندیشه در قرآن
۳۵۳	تفکر و اندیشه در روایات
۳۵۳	اشاره
۳۵۶	راه صحیح اندیشه
۳۵۶	اشاره
۳۵۶	کلام علامه مجلسی رحمه الله در اندیشه
۳۵۷	کلام غزالی در اندیشه
۳۵۷	کلام شیخ طوسی در اندیشه
۳۵۸	تفکر در سماوات
۳۵۸	اشاره
۳۵۹	مقایسه خورشید و زمین
۳۶۰	ستارگان آسمان
۳۶۴	عناصر تشکیل دهنده کرات
۳۶۶	تفکر در زمین
۳۶۶	اشاره
۳۷۰	شکل زمین و حکمت آن
۳۷۲	جاذبه زمین
۳۷۲	طوفان، از عجایب زمین
۳۷۴	گیاهان، از عجایب زمین
۳۷۴	اشاره

- ۳۷۶ انواع گیاهان
- ۳۸۳ تفکر در شب و روز
- ۳۸۵ تفکر در قرآن
- ۳۸۷ اندیشه در مرگ
- ۳۸۷ اشاره
- ۳۸۸ کلامی از عالم ربانی در مرگ
- ۳۹۱ تضرع امام علی علیه السلام درباره مرگ
- ۳۹۲ شیعه واقعی
- ۳۹۶ نصیحتی از تورات
- ۳۹۷ نصیحت رسول خدا صلی الله علیه و آله به ابو ذر
- ۴۰۰ بلا، نتیجه اتصال به دنیا
- ۴۰۰ اشاره
- ۴۰۰ هماهنگی الفبای زندگی با فرهنگ حق
- ۴۰۴ دنیا در نظر نوح علیه السلام
- ۴۰۵ دنیا از دیدگاه امام علی علیه السلام
- ۴۰۷ آثار اندیشه و تفکر
- ۴۰۷ اشاره
- ۴۰۷ آینه حسنات و کفاره سیئات
- ۴۰۷ اشاره
- ۴۰۸ فضیل عیاض و آشتی با حق
- ۴۱۱ اندیشه در عاقبت کار
- ۴۱۳ اقسام اندیشه
- ۴۱۳ اشاره
- ۴۱۴ اندیشه در آفرینش آسمان و زمین
- ۴۱۵ اندیشه، روشنی دل
- ۴۱۹ اندیشه موجب فسحت خلق

۴۲۰ ----- تفکر بهترین عبادت

۴۲۲ ----- درباره مرکز

سرشناسه: انصاریان، حسین، ۱۳۲۳-، توشیحگر

عنوان قراردادی: مصباح الشریعہ و مفتاح الحقیقہ. شرح

عنوان و نام پدید آور: عرفان اسلامی / مولف حسین انصاریان؛ ویرایش و تحقیق محسن فیض پور، محمد جواد صابریان.

مشخصات نشر: قم: دارالعرفان، ۱۳۸۶ - ۱۳۹۱.

مشخصات ظاہری: ج.

فروست: مجموعه آثار؛ ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴.

شابک: ۷۰۰۰۰۰ ریال: دوره ۱-۹-۹۶۳۹۲-۹۶۴-۹۷۸؛ ج. ۱: ۰-۶-۹۶۳۹۲-۹۶۴-۹۷۸؛ ج. ۲: ۷-۷-۹۶۳۹۲-۹۶۴-۹۷۸؛
۷۰۰۰۰۰ ریال: ج. ۳: ۴-۸-۹۶۳۹۲-۹۶۴-۹۷۸؛ ج. ۴: ۸-۰۰-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸؛ ج. ۵: ۵-۰۱-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸؛ ج. ۶: ۶-۰۱-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸؛
۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸: ج. ۷: ۷-۰۳-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸؛ ج. ۸: ۸-۰۴-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸؛ ج. ۹: ۹-۰۵-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸؛ ج. ۱۰: ۱۰-۰۶-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸؛
ج. ۱۱: ۱۱-۰۷-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸؛ ج. ۱۲: ۱۲-۰۸-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸؛ ج. ۱۳: ۱۳-۰۹-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸؛
ج. ۱۴: ۱۴-۱۰-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸؛ ج. ۱۵: ۱۵-۱۱-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸.

یادداشت: ج. ۲-۵، ۹ و ۱۱ (چاپ اول: زمستان ۱۳۸۶).

یادداشت: ج. ۱۲-۱۵ (چاپ اول: ۱۳۹۱) (فپا).

یادداشت: جلد چهاردهم و پانزدهم فهرست می باشند.

یادداشت: ج. ۷-۹ (چاپ دوم: ۱۳۸۷).

یادداشت: ج. ۱۰ (چاپ اول: ۱۳۸۶).

یادداشت: ج. ۱۰-۱۵ (چاپ دوم: ۱۳۸۸).

یادداشت: عنوان روی جلد: عرفان اسلامی شرح مصباح الشریعہ.

یادداشت: کتابنامہ.

عنوان روی جلد: عرفان اسلامی شرح مصباح الشریعہ.

موضوع: جعفر بن محمد (ع)، امام ششم، ۸۳ - ۱۴۸ ق. مصباح الشریعہ و مفتاح الحقیقہ -- نقد و تفسیر

موضوع: احادیث اخلاقی -- قرن ۲ ق.

موضوع: اخلاق اسلامی -- متون قدیمی تا قرن ۱۴

موضوع: عرفان -- متون قدیمی تا قرن ۱۴

شناسه افزوده: فیض پور قمی، محسن، ۱۳۵۳ - ویراستار

شناسه افزوده: صابریان، محمدجواد، ویراستار

شناسه افزوده: جعفر بن محمد (ع)، امام ششم، ۸۳ - ۱۴۸ ق. مصباح الشریعہ و مفتاح الحقیقہ . شرح

رده بندی کنگره: BP۲۴۸/ج۷م۷/۱۸۴۲۲۱۸۴۶۰۴۲۲۱۸۴۶۰

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۶۱

شماره کتابشناسی ملی: ۱۱۸۲۵۶۰

ص: ۱

اشاره

قال الصادق عليه السلام:

إذا أرذت الحجاج فجزد قلبك لله تعالى من كل شاغلٍ وحجابٍ كل حاجبٍ وفوض أمورك كلها إلى خالقك وتوكل عليه في جميع ما يظهر من حرركاتك وسكناتك وسلم لقضائه وحكمه وقدره ودع الدنيا والراحه والخلق، واخرج من حقوق تلزمك من جهه المخلوقين.

ولا تعتمد على زادك وراحلتك وأصحابك وقوتك وشبابك ومالك مخافه أن يصيروا لك عدواً وبالاً.

فإن من ادعى رضا الله واعتد على شيء صيره عليه عدواً وبالاً ليعلم أنه ليس له قوة ولا حيله ولا لأحد إلا بعصمه الله وتوفيقه.

واستعد استعداداً من لا يزجو الرجوع وأحسن الصحبه وراع أوقات فرائض الله وسنن نبيه صلى الله عليه وآله وما يجب عليك من الأدب والاحتمال والصبر والشكر والشفقه والسخاء وإيثار الزاد على دوام الأوقات.

ثم اغسل بماء التوبه الخالصه ذنوبك والبس كسوه الصديق والصفاء والخضوع والخشوع. وأحرم من كل شيء يمنحك عن ذكر الله ويحببك عن طاعته.

ولبب بمعنى إجابته صافيه زاكيه لله عز وجل في دعوتك له متمسكاً بعزوته الوثقى.

وَ طُفِّ بِقَلْبِكَ مَعَ الْمَلَائِكَةِ حَوْلَ الْعَرْشِ كَطَوَافِكَ مَعَ الْمُسْلِمِينَ بِنَفْسِكَ حَوْلَ الْبَيْتِ.

وَ هَزْوِلْ هَزْوَلَهُ مِنْ هَوَاكَ وَ تَبَرَّأْ مِنْ جَمِيعِ حَوْلَاتِكَ وَ قُوَّتِكَ. فَاخْرُجْ مِنْ غَفْلَتِكَ وَ زَلَّاتِكَ بِخُرُوجِكَ إِلَى مِنًى وَ لَا تَتَمَنَّ مَا لَا يَحِلُّ لَكَ وَ لَا تَسْتَحِقُّهُ.

وَ اعْتَرَفْ بِالْخَطَايَا بِعَرَفَاتٍ وَ جَدِّدْ عَهْدَكَ عِنْدَ اللَّهِ بِوَحْدَانِيَّتِهِ. وَ تَقَرَّبْ إِلَى اللَّهِ ذَا ثِقَةٍ بِمُزْدَلِفِهِ.

وَ اصْبِرْ عَدُوَّكَ بِرُوحِكَ إِلَى الْمَلَأِ الْأَعْلَى بِصُعُودِكَ إِلَى الْجَبَلِ، وَ اذْبَحْ حَنْجَرَتِي الْهَوَى وَ الطَّمَعِ عِنْدَ الدَّبِيحِ، وَ ازِمِ الشَّهَوَاتِ وَ الْخَسَاسَةَ وَ الدَّنَاءَةَ وَ الدَّمِيمَةَ عِنْدَ رَمِي الْجِمَارَاتِ، وَ اخْلُقِ الْعُيُوبَ الظَّاهِرَةَ وَ الْبَاطِنَةَ بِحَلْقِ رَأْسِكَ.

وَ ادْخُلْ فِي أَمَانِ اللَّهِ وَ كَنَفِهِ وَ سِتْرِهِ وَ كَلَاءَتِهِ مِنْ مُتَابِعِهِ مُرَادَكَ بِدُخُولِكَ الْحَرَمِ.

وَ زُرِ الْبَيْتَ مُتَحَقِّقًا لِتَعْظِيمِ صَاحِبِهِ وَ مَعْرِفِهِ جَلَالِهِ وَ سُلْطَانِهِ، وَ اسْتِئْذِنِ الْحَجَرَ رِضَى بِقِسْمَتِهِ وَ خُضُوعًا لِعِزَّتِهِ، وَ وَدِّعْ مَا سِوَاهُ بِطَوَافِ الْوُدَاعِ.

وَ صَفِّ رُوحَكَ وَ سِرِّكَ لِلِقَاءِ اللَّهِ يَوْمَ تَلْقَاهُ بِوُقُوفِكَ عَلَى الصَّفَاءِ، وَ كُنْ ذَا مُرُوءَةٍ بِفَنَاءِ أَوْصَافِكَ عِنْدَ الْمُرُوءَةِ.

وَ اسْتَقِمْ عَلَى شُرُوطِ حَجِّكَ هَذَا وَ وَفَاءِ عَهْدِكَ الَّذِي عَاهَدْتَ بِهِ مَعَ رَبِّكَ وَ أَوْجِبْتَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

وَ اعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمْ يَفْتَرِضِ الْحِجَّ وَ لَمْ يَخُصَّهُ مِنْ جَمِيعِ الطَّاعَاتِ إِلَّا بِالْإِضَافَةِ إِلَى نَفْسِهِ بِقَوْلِهِ تَعَالَى: [وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا] (١).

ص: ٨

وَلَا سَنَّ نَبِيُّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي حَلَالٍ وَحَرَامٍ وَمَنَاسِكَكُمَا لِلإِسْتِغْدَادِ وَالإِشَارَةِ إِلَى الْمَوْتِ وَالْقَبْرِ وَالْبُعْثِ وَالْقِيَامَةِ وَ
فَصَلِّ بَيَانَ السَّابِقِهِ مِنَ الدُّخُولِ فِي الْجَنَّةِ أَهْلِهَا وَدُخُولِ النَّارِ أَهْلِهَا بِمُشَاهِدَتِهِ مَنَاسِكَ الْحَجِّ مِنْ أَوَّلِهَا إِلَى آخِرِهَا لِأُولَى الْأَبَابِ وَ
أُولَى النَّهْيِ.

[إِذَا أَرَدْتَ الْحَيْجَ فَجَزِدْ فَلَيْكَ لِلَّهِ تَعَالَى مِنْ كَمَلٍ شَاغِلٍ وَحِجَابٍ كُلِّ حَاجِبٍ وَفَوْضِ أُمُورِكَ كُلِّهَا إِلَى خَالِقِكَ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ فِي جَمِيعِ مَا يَظْهَرُ مِنْ حَرَكَاتِكَ وَسَيِّئَاتِكَ وَسَيِّئَاتِكَ وَحُكْمِهِ وَقَدْرِهِ وَدَعِ الدُّنْيَا وَالرَّاحَةَ وَالْخَلْقَ، وَ أَخْرِجْ مِنْ حُقُوقٍ تَلْزِمُكَ مِنْ جِهَةِ الْمَخْلُوقِينَ]

حقیقت حج

اشاره

امام صادق علیه السلام می فرماید: چون آهنگ حج خانه حق کردی، دل خود را برای خدا از هر شاغل و حاجب تنها کن، آن چنان که در این سفر گرانقدر روحانی و معراج پر ارزش ملکوتی جز به حضرت دوست توجهی نداشته باشی، تمام امور خویش را اعم از مادی و معنوی به آفریننده خود واگذار و در تمام حرکات و سکنات خود بر او تکیه کن و در برابر قضا و حکم و قدر او تسلیم محض باش و دنیا و راحتی و آن مردمی که مانع از این حرکت معنوی تو هستند رها کن و خویش را از تمام حقوق خلق آزاد نما.

مسئله با عظمت حج از اعظم مسائل الهیه و از مهم ترین برنامه های عالی مکتب انسان ساز اسلام است.

مسلمانان جهان اگر به حقایق پر قیمت این عمل عبادی اسلام توجه کنند و برنامه های این سفر آسمانی را، چنان که شایسته است انجام دهند، به رفع

بسیاری از مشکلات دنیایی، سیاسی، اجتماعی، اخلاقی و آخرتی خود موفق خواهند شد.

رابطه معنویت قلب با کعبه

معنویت کعبه دورنمایی از عظمت و جلال و جبروت صاحب آفرینش و خالق هستی است، مسلمانان اگر شرایط واقعی حج را در اعمال خود تحقق دهند، به عظمتی ما فوق تمام عظمت ها و جلالی ما فوق تمام جلالت ها می رسند.

در مناسک حج تمام عوامل تکامل انسان قرار داده شده و حاجی باید با انجام مناسک تمام خلأهای فکری و روحی و اخلاقی و به خصوص ایمانی خود را جبران نماید و اگر بدین صورت در اتصال به خانه حق از آن جایگاه باعظمت استفاده ننماید، حج خانه را بجای نیاورده و اعمالی همآهنگ با واقعیت های الهی از او بروز و ظهور نکرده است.

کعبه، قبله دل ها و ارواح و افکار است و علامتی برای جهت دادن تمام موجودیت انسان به سوی الله.

کعبه، محوری است که باید انسان با گردش به دور آن محور از تمام رذایل بیرون آمده و به تمام حسنات آراسته گردد.

کعبه، خانه عبادت و بندگی و مرکز عشق و عاشقی و جایگاه پاکان و نیکان و مرکز به خاک افتادن صالحان و صدیقان است.

کعبه و مسجد الحرام جایگاه با عظمتی است که انبیای بزرگ الهی و امامان بزرگوار، به آن روی عشق داشته و شب های عمر خود را تا صبح در آن مکان مقدس با کمال خضوع و خشوع به عبادت گذرانده اند.

زائر بیت الله قبل از حرکت به آن مکان شریف، واجب و لازم است که دل از

تمام کدورت ها پاک و از همه آرایش ها صاف کند.

کعبه، قلب معنویت و مرکز عبودیت و جایگاه خلوص و محل خضوع و خشوع است و دلی که از این اوصاف عالی رنگ ندارد در آنجا جای ندارد، بدون نفس تزکیه شده و قلب آراسته به حقایق و اوصاف الهی، نمی توان راهی به آن حریم مقدس و حرم با عظمت پیدا کرد که راه واقعی انسان به سوی حضرت معبود فقط از راه قلب سلیم است و بس و قلب سلیم، قلب خاشع و خاضع و مؤمن و متقی و رقیق و رحیم و رؤوف و کریم و آراسته به یقین است.

تا از خودیت های شیطانی بی خود نگردی و از شرارت های نفس پاک نشوی و از چاه تاریک رذایل بیرون نیایی و خودیت الهی خود را باز نیایی و خویشتن را از بیگانگان و دشمنان بی نیاز نسازی، به خانه حق راه پیدا نکنی.

آری، چون دل از غیر فارغ ساختی و نفس از رذایل پرداختی و لباس شیطنت از تمام وجود انداختی و هویت خود را به تمام معنی به حضرت مولا باختی، لیاقت ورود در حرم را برای خود ساختی که بدن و جسم را به آن حریم دعوت نکرده اند، بلکه دعوت از بارگاه قدس متوجه به انسان است و انسان آن موجودی است که به صفات حضرت دوست متصف باشد.

فیلسوف و فقیه بزرگ، مرحوم حاج شیخ محمد حسین غروی اصفهانی معروف به کمپانی در خطاب به انسان می فرماید:

گهی به کعبه جانان سفر توانی کرد*** که در منای وفا ترک سر توانی کرد

به راه عشق توانی که رهسپر گردی*** اگر که سینه خود را سپر توانی کرد

به چار بالش خواب آنگهی تو تکیه زنی*** که تن نشانه تیر سه پر توانی کرد

نسیم صبح مراد آنگهی کند شادت*** که خدمت از سر شب تا سحر توانی کرد

جدا مشو زدر دوست مفتقر هرگز*** که چاره دل ازین رهگذر توانی کرد

کعبه و رابطه معنویت قلب با آن محور باعظمت هدایت و شرح آن از حدود این کتاب محدود خارج است؛ تماشای عظمت کعبه و معنویت قلب و رابطه این دو حقیقت با یکدیگر چشمی الهی و قلبی پاک از تمام شوائب لازم دارد که با کمال تأسف این فقیر خاک نشین از هر دو بی بهره است چه بهتر که از اینجا به شرح ظاهر حدیث پردازم، باشد که در مسیر شرح، خداوند مهربان قلبی پاک برای دریافت حقایق و چشمی الهی برای تماشای وقایع اصلی هستی به همه ما عنایت بفرماید که این عنایت از لطف و کرم حضرت دوست دور نیست.

تصفیه قلب از غیر حق

نتیجه فرامین ملکوتی حضرت صادق علیه السلام در ابتدای روایت باب حج این است که قبل از شروع سفر به داد قلب برسید و این بیت معنوی را از تمام آلودگی ها و عیوب و قیود پاک کنید که دل گرفتار هوا و محبت های غیر خدایی و دچار هم و غم دنیا و وابسته به مردم شیطان صفت و اسیر حقوق مالی مردم، لایق قرار گرفتن در حضور دوست نیست که حضرت یار حقیقت قلب و پاکی جان می خواهد، نه آرایش ظاهر و قیافه جسم.

قبل از حرکت از وطن، در مقام کسب معرفت برآیید و دل را به نور صفات حضرت دوست منور کنید و این مطاف عظیم حقایق ربانیه و حسنات ملکوتیه را از قیود شیطانی و طواف جنود ابلیسی برهانید.

چون کسب معرفت کردید، قلب غرق در عشق حضرت حق می شود و عشق هم چون قوی ترین موتور، اعضا و جوارح شما را در راه خدمت حضرت یار به حرکت آورده و شما را لایق حضور آن جناب می نماید و هم چون بنیانگذار حج حضرت ابراهیم خلیل الرحمن به دیدار حقایق ملکوتی با چشم قلب و دیده سر

نایل خواهید گردید.

[وَ كَذٰلِكَ نُرِي اِبْرٰهِيْمَ مَلَكُوْتِ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ وَ لِيُكُوْنَ مِنَ الْمُؤَقِنِيْنَ] (۱).

و این گونه فرمانروایی و مالکیت و ربوبیت خود را بر آسمان ها و زمین به ابراهیم نشان می دهیم تا از یقین کنندگان شود.

در کتب روایی ما آمده که:

انسان مؤمن و تصفیه شده و آراسته به حسنات و پیراسته از رذایل، عزیز الوجودتر از کبریت احمر و برتر از ملائکه حتی ملائکه مقرب و دارای حرمتی بزرگ تر از حرمت کعبه است (۲).

و این همه عظمت و حرمت و فضیلت در سایه حرکت معنوی قلب و آراستگی دل بدست می آید.

کعبه دل

عین القضاء، عارف معروف در «تمهیدات» می گوید:

ای عزیز! بدان که راه خدا نه از جهت راست است و نه از جهت چپ و نه بالا و نه زیر و نه دور و نه نزدیک و راه خدا در دل است و یک قدم است. «دَعُ نَفْسِيْكَ وَ تَعَالُ» خود را از همه آلودگی ها بری و پاک کن و بالاترین رذیلت که منیت است و آن اساس تمام بدبختی هاست از خود بریز و آن گاه به جوار قرب حرکت کن.

مگر از مصطفی نشنیده ای که او را پرسیدند:

ص: ۱۴

۱- ۱) - انعام (۶): ۷۵.

۲- ۲) - الکافی: ۵۶۷/۴، حدیث ۳؛ وسائل الشیعه: ۵۳۷/۱۴، باب ۷۶، حدیث ۱۹۷۷۵.

أين الله؟ فقال صلى الله عليه وآله: عِنْدَ الْمُنْكَسِرَةِ قُلُوبُهُمْ (۱).

خدا کجاست؟ پس فرمود: نزد قلب های شکسته مؤمنان.

ای عزیز! حج صورت کار همه کس باشد، اما حج حقیقت نه کار هر کسی باشد. در راه حج زر و سیم باید فشاندن، در راه حق جان و دل باید فشاندن، این که را مسلم باشد؟ آن را که از بند جان برخیزد، [مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا] (۲) این باشد.

در هر فعلی و حرکتی در راه حج سری و حقیقتی باشد، اما کسی که بینا نباشد خود نداند.

طواف کعبه و سعی و حلق و تجرید و رمی حجر و احرام و احلال و قارن و مفرد و ممتنع در همه احوال هاست.

[وَ مَنْ يُعْظَمُ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ] (۳).

و هر کس شعایر خدا را بزرگ شمارد، بدون تردید این بزرگ شمردن ناشی از تقوای دل هاست.

هنوز قالب ها نبود و کعبه نبود که روح ها به کعبه زیارت می کردند، دریغا که بشریت نمی گذارد که به کعبه ربوبیت رسیم و بشریت نمی گذارد که ربوبیت رخت بر صحرای صورت نهد!

هر که نزد کعبه گل رود خود را بیند و هر که به کعبه دل رود خدا را بیند، ان شاء که خدا ما را حج حقیقی روزی کند.

ص: ۱۵

۱-۱ - بحار الأنوار: ۱۵۷/۷۰، باب ۱۲۵.

۲-۲ - آل عمران (۳): ۹۷.

۳-۳ - حج (۲۲): ۳۲.

چون دل تصفیه کردی و آن را به نور معرفت آراستی و بر یقین و عشقش استوار نمودی، حرمتی ما فوق حرمت کعبه برای آن کسب کردی، با چنین دل به حج خانه حق برو که خود را با معنویت کعبه یعنی آن نوری که در قیامت از حقیقت آن خانه به شفاعت آید هماهنگ نموده و به موقفی عظیم و مقامی جلیل دست یافته ای و بدان که حرمت دل در صورتی که به حقیقت بیت الله و عرش الله گردد با حرمت کعبه قابل نسبت نیست.

پروین اعتصامی در این زمینه چه نیکو سروده:

که احرام روز عید قربان***سخن می گفت با خود کعبه زین سان

که من مرآت نور ذوالجلالم***عروس پرده بزم وصالم

مرا دست خلیل الله برافراشت***خداوند عزیزم نامور داشت

نباشد هیچ اندر خطه خاک***مکانی هم چو من فرخنده و پاک

چو بزم من بساط روشنی نیست***چو ملک من سرای ایمنی نیست

بسی سرگشته اخلاص داریم***بسی قربانیان خاص داریم

اساس کشور ارشاد از ماست***بنای شوق را بنیاد از ماست

چراغ این همه پروانه ماییم***خداوند جهان را خانه ماییم

پرستشگاه ماه و اختر اینجاست***حقیقت را کتاب و دفتر اینجاست

در اینجا بس شهان افسر نهادند***بسی گردن فرازان سر نهادند

در این درگاه هر سنگ و گل و کاه***خدا را سجده آرد گاه و بیگاه

انا الحق می زنند اینجا در و بام***ستایش می کنند اجسام و اجرام

در اینجا عرشیان تسبیح خوانند***سخنگویان معنی بی زبانند

بلندی را کمال از درگاه ماست***پر روح الامین فرش ره ماست

در اینجا رخصت تیغ آختن نیست***کسی را دست بر کس تاختن نیست

نه دام است اندرین جانب نه صیاد*** شکار آسوده است و طائر آزاد

خوش آن استاد کاین آب و گل آمیخت*** خوش آن معمار کاین طرح نکو ریخت

خوش آن درزی که زرین جامه ام دوخت*** خوش آن بازارگان کاین حله بفروخت

مرا زین حال بس نام آوری هاست*** به گردون بلندم برتری هاست

بدو خندید دل آهسته کای دوست*** زنیکان خود پسندیدن نه نیکوست

چنان رانی سخن زین توده گل*** که گویی فارغی از کعبه دل

ترا چیزی برون از آب و گل نیست*** مبارک کعبه ای مانند دل نیست

ترا گر ساخت ابراهیم آذر*** مرا بفراشت دست حی داور

ترا گر آب و رنگ و خاک و سنگ است*** مرا از پرتو جان آب و رنگ است

ترا گر گوهر و گنجینه دادند*** مرا آرامگاه از سینه دادند

ترا در عیدها بوسند درگاه*** مرا باز است در هر گاه و بی گاه

ترا گر بندهای بنهاد بنیاد*** مرا معمار هستی کرد آباد

ترا تاج از زچین و کשמ آرنند*** مرا تفسیری از هر دفتر آرنند

زدیبا گر تو را نقش و نگاری است*** مرا در هر رگ از خون جویباری است

تو جسم تیرهای ما تابناکیم*** تو از خاکی و ما از جان پاکیم

ترا گر مروهای هست و صفایی*** مرا هم هست تدبیری و رای

در اینجا نیست شمعی جز رخ دوست*** و گر هست انعکاس چهره اوست

ترا گر دوستدارند اختر و ماه*** مرا یارند عشق و حسرت و آه

ترا گر غرق در پیرایه کردند*** مرا با عقل و جان همسایه کردند

در این عزلتگه شوق آشناهاست *** در این گم گشته کشتی ناخدا ماست

به ظاهر ملک تن را پادشاییم *** به معنی خانه خاص خداییم

ص: ۱۷

در اینجا رمز، رمز عشق بازی است*** جز این یک نقش هر نقشی مجازی است

در این گرداب قربان هاست ما را*** بخون آلوده پیکان هاست ما را

تو خون کشتگان دل ندیدی*** از این دریا بجز ساحل ندیدی

کسی کاو کعبه دل پاک دارد*** کجا ز آلودگی ها پاک دارد

چه محرابی است از دل با صفاتر*** چه قندیلی است از جان روشناتر

خوش آن کو جامه از دیبای جان کرد*** خوش آن مرغی کزین شاخ آشیان کرد

خوش آن کس کز سر صدق و نیازی*** کند در سجده گاه دل نمازی

کسی بر مهتران پروین مهی داشت*** که دل چو کعبه ز آرایش تهی داشت

آری، در این سفر معنوی و سیر ملکوتی دل از غیر خدا بردار و هر شاغل و حاجبی که تو را از دوست باز می دارد از خود نفی کن و امورت را به حضرت او واگذار و در تمام حرکات و سکنات بر او تکیه کن و تسلیم قضا و حکم و قدر او باش و دنیا و راحت آن را در این مسافرت رها کن و از معاشرت ناباب پرهیز و از حق الناس خود را پاک کن.

حق الناس و اهمیت آن

اشاره

حق معنوی و حق مالی مردم دو حق بسیار مهم است که اسلام برای هر دو حق ارزش فوق العاده قائل است.

از نظر قرآن و روایات مسلمان واقعی کسی است که از حقوق معنوی و اقتصادی مردم پاک باشد.

دارنده حیات طیبه کسی است که حق معنوی و مادی مردم را ادا کند و به وقت مرگ، آزاد از حقوق مردم بمیرد.

در باب چهل و پنجم کتاب «مصباح الشریعه» حدیثی در باب معاشرت از

حضرت صادق علیه السلام نقل شده که در ضمن شرح آن، به حقوق معنوی مردم از نظر قرآن و سنت اشاره خواهد شد، در توضیح حق الناس در این فصل لازم است به روایات مهم اسلامی از معتبرترین کتب حدیث و داستان هایی آموزنده در این زمینه توجه داده شود.

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: كُلُّ ذَنْبٍ يُكْفَرُهُ الْقَتْلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ إِلَّا الدَّيْنَ فَإِنَّهُ لَا كَفَّارَةَ لَهُ إِلَّا أَدَاؤُهُ أَوْ يَقْضَىٰ صَاحِبُهُ أَوْ يَغْفُوَ الَّذِي لَهُ الْحَقُّ (۱).

امام باقر علیه السلام فرمود: شهادت در راه خدا کفاره هر گناهی است مگر بدهکاری مالی که کفاره آن ادای آن، یا پرداختش به وسیله آشنا و همراه او یا بخشش طلبکار.

عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الْكُفْرِ وَالدَّيْنِ، قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَيْعَدِلُ الدَّيْنُ بِالْكَفْرِ؟ فَقَالَ: نَعَمْ (۲).

أبو سعید خدری می گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم می فرمود: خداوندا پناه به تو از کفر و بدهکاری، عرضه داشتند: یا رسول الله! آیا بدهی انسان با کفر برابر است؟ فرمود: آری.

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: السَّرَّاقُ ثَلَاثَةٌ مَانِعُ الزَّكَاةِ وَ مُسْتَحِلُّ مَهْوَْرِ النِّسَاءِ وَ كَذَلِكَ مَنِ اسْتَدَانَ وَ لَمْ يَنْوَ قَضَائَهُ (۳).

ص: ۱۹

۱ - ۱ - الکافی: ۹۴/۵، باب الدین، حدیث ۶؛ وسائل الشیعه: ۳۲۴/۱۸، باب ۴، حدیث ۲۳۷۷۱؛ الخصال: ۱۲/۱، حدیث ۴؛ بحار الأنوار: ۱۰/۹۷، باب ۱، حدیث ۱۳.

۲ - ۲ - علل الشرایع: ۵۲۷/۲، باب ۳۱۲، حدیث ۳؛ الخصال: ۴۴/۱، حدیث ۳۹؛ وسائل الشیعه: ۳۱۷/۱۸، باب ۱، حدیث ۲۳۷۵۳.

۳ - ۳ - تهذیب الأحکام: ۱۵۳/۱۰، باب ۱۰، حدیث ۴۲؛ الخصال: ۱۵۳/۱، حدیث ۱۹۰؛ بحار الأنوار: ۱۴۶/۱۰۰، باب ۳، حدیث ۱.

امام صادق علیه السلام فرمود: دزدان سه نفرند، منع کننده زکات و آن کس که عدم پرداخت مهر زنان را حلال شمارد و هر کس که پولی قرض کند و نخواهد آن پول را به صاحبش برگرداند.

عن النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي حَدِيثِ الْمَنَاهِي أَنَّهُ قَالَ: مَنْ مَطَّلَ عَلِيًّا ذِي حَقٍّ حَقَّهُ وَهُوَ يَقْمِدُ عَلَيَّ أَدَاءِ حَقِّهِ فَعَلَيْهِ كُلُّ يَوْمٍ حَطِيئَةٌ عَشَارٍ (۱).

در حدیث مناهی از رسول اسلام صلی الله علیه و آله آمده: کسی که حق صاحب حقی را امروز و فردا کند، در حالی که به پرداخت آن قدرت دارد، هر روز در پرونده اش معادل گناه یک گمرک چینی دولت ظالم ثبت می شود.

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ: أَوَّلُ قَطْرَةٍ مِنْ دَمِ الشَّهِيدِ كَفَّارَةٌ لِذُنُوبِهِ إِلَّا الدِّينَ فَإِنَّ كَفَّارَتَهُ قَضَائُهُ (۲).

امام باقر علیه السلام فرمود: اولین قطره خون شهید کفاره گناهان اوست مگر مسئله بدهکاری که کفاره آن ادای آن است. در روایت آمده:

مردی از انصار فوت کرد در حالی که دو دینار بدهکار بود، نبی اکرم صلی الله علیه و آله بر او نماز نخواند، تا بعضی از اقوامش ضامن ادای دین او شدند، آن گاه رسول اکرم صلی الله علیه و آله بر او نماز خواند (۳).

ص: ۲۰

-
- ۱- ۱) - مجموعه ورام: ۲/۲۶۳؛ وسائل الشیعه: ۱۸/۳۳۳، باب ۸، حدیث ۲۳۷۹۰؛ بحار الأنوار: ۳۳۶/۷۳، باب ۶۷، حدیث ۱.
 - ۲- ۲) - من لا یحضره الفقیه: ۳/۱۸۳، باب الدین و القرض، حدیث ۳۶۸۸؛ وسائل الشیعه: ۱۸/۳۲۶، باب ۴، حدیث ۲۳۷۷۵.
 - ۳- ۳) - الکافی: ۵/۹۳، باب الدین، حدیث ۲؛ وسائل الشیعه: ۱۸/۴۲۲، باب ۲، حدیث ۲۳۹۶۵.

أبو ثمامه یکی از شیعیان حضرت جواد علیه السلام است، به آن جناب عرضه داشت:

می خواهم معتکف مکه و مدینه شوم، ولی بدهکارم، حضرت فرمود:

به منطقه خود برگرد تا بدهی خود را بپردازی، سعی کن خدا را با قرض داشتن ملاقات نکنی که مؤمن خیانت نمی کند (۱).

عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: مَطَّلُ الْمُسْلِمِ الْمَوْسِرِ ظُلْمٌ لِلْمُسْلِمِينَ (۲).

علی علیه السلام می فرماید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم فرمود: مسامحه و امروز و فردا کردن کسی که توانایی بر پرداخت بدهی دارد ستم به مسلمانان است.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید:

شدیدترین حال انسان در قیامت وقتی است که مستحقین زکات و خمس جلوی انسان را بگیرند و بگویند: خداوندا! این شخص خمس یا زکات ما را به ما نپرداخته، پس خداوند از حسنات این شخص به آن ها عوض می دهد (۳).

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

اهل آتش از بوی چهار نفر در اذیت و آزارند، اینان از حمیم جهنم می آشامند و فریادشان به اوایلا بلند است، یکی از آن ها در صندوقی از آتش است و آن کسی است که از دنیا رفته و حقی از حقوق مردم بر گردن او مانده (۴).

امام صادق علیه السلام می فرماید:

ص: ۲۱

۱- ۱) - الکافی: ۹۴/۵، باب الدین، حدیث ۹؛ تهذیب الأحکام: ۱۸۴/۶، باب ۸۱، حدیث ۷.

۲ - ۲) - الکافی: ۴۱۲/۷، باب أدب الحکم، حدیث ۱؛ تهذیب الأحکام: ۲۲۵/۶، باب ۸۸، حدیث ۱؛ وسائل الشیعه: ۳۴۳/۱۸، باب ۱۱، حدیث ۲۳۸۰۹.

۳ - ۳) - لآلی الأخبار: ۲۱۴/۳.

۴ - ۴) - لآلی الأخبار: ۱۹۷/۳.

کسی که حق مؤمنی را حبس کند خداوند وی را در قیامت پانصد سال سر پا نگاه می دارد، در حدی که از رگ هایش خون بریزد، سپس یک منادی از جانب حق ندا کند، این ستمگری است که حق مؤمن را حبس کرده، آن گاه به مدت چهل روز او را توبیخ کنند، سپس به آتش ببرند (۱).

بنابر روایات بسیار مهم، اگر کسی در زمان حیاتش مال مردم را به مردم برگرداند، یا پس از مرگش وارثانش حق مردم را به مردم بدهند از عذاب الهی در برزخ و قیامت در امان خواهد بود.

کسی که اراده حج دارد باید برابر با دستورهای عالی اسلام خود را از حقوق معنوی و مادی مردم پاک کند، ورنه حج او ارزش چندانی نخواهد داشت، در زمینه حق الناس به چند داستان واقعی توجه کنید.

مؤاخذه برای یک قلم

عارف بزرگوار، مرحوم حاج شیخ محمود یاسری که بارها برای استفاده معنوی به محضر او مشرف شدم، می فرمودند:

در محل ما مردی زندگی می کرد که به حسنات اخلاقی آراسته بود و دارای یک زندگی سالم و با نشاط بود، تنها چیزی که او را رنج می داد نداشتن اولاد بود.

سال ها به پیشگاه مقدس حضرت حق ناله کرد تا خداوند مهربان پسری به او عنایت کرد. از این نعمت بسیار دلشاد شد، هفت بهار از عمر طفل گذشت، او را به مدرسه فرستاد، تا سال چهارم دبستان را طی کرد.

این پسر برای خانواده هم چون چراغ روشنی بود که پدر و مادر در کنارش

ص: ۲۲

فوق العاده در خوشحالی بودند، ولی دست تقدیر آن طفل را به آستانهٔ مریضی کشید.

اطبای زمان از علاجش عاجز شدند. کودک در سن بین یازده و دوازده از دنیا رفت و او را در ابن بابویه نزدیک مرقد شیخ صدوق دفن کردند. پدر بر اثر شدت علاقه به فرزند، یکی از قاریان قرآن را برای قرآن خواندن جهت شادی روح طفل اجیر کرد.

پدر هر روز کنار مرقد فرزند می رفت، ساعتی را بر سر خاک طفل می گریست سپس برمی گشت. یک روز وقتی به سر قبر فرزند رفت قاری قرآن به او گفت: شب گذشته فرزندت را به خواب دیدم، گفت: به پدرم بگو: در مدرسه یک خودنویس از یکی از بچه ها گرفتم، نه آن را به او دادم و نه پولش را و اکنون به خاطر آن قلم مورد مؤاخذه ام، مرا نجات بده.

پدر از شنیدن این خواب فوق العاده ناراحت شد به سرعت به تهران آمد و به مدرسهٔ کودک رفت و از مدیر مدرسه تقاضا کرد طفلی را که با فرزندش دوست بوده و خودنویس به کودکش داده معرفی کند، طفل معرفی شد، پدر صاحب قلم را خواستند و از حق آن قلم، کودک خویش را پاک کرد، تا در آخرت از مؤاخذه راحت شود!!

آری، طبق فرهنگ با کمال اسلام حق الناس ارتباطی به ایام تکلیف ندارد، بلکه از هر زمان انسان دست به مال مردم ببرد، حق مردم بر عهده اش تعلق می گیرد، اگر در ایام کودکی ولی آدمی مال مردم را به مردم برگرداند انسان از حق مردم پاک می شود و اگر خود آدمی در همان ایام یا ولی انسان اقدام به برگرداندن حق نکرد، وقتی انسان به تکلیف رسید واجب است دینی که بر عهده اش آمده ادا کند، اسلام هیچ گونه رضایت به بودن مال مردم نزد انسان ندارد، چه نیکوست مسلمان از ابتدا تا آخر عمر خود را گرفتار حق الناس نکند.

نجات با پرداخت هفده ریال

دوستی داشتم دارای کمالات ایمانی و فوق العاده عاشق حضرت سیدالشهداء علیه السلام، نزدیک عید غدیر از دنیا رفت، خودم متکفل کفن و دفن و غسل او بودم.

با وصیت جالبی که داشت تصور می کردم در عالم برزخ از هر جهت آزاد است، ولی چند روز پس از مرگش، به خواب یکی از عاشقان حق که وصی او نیز بود آمد و به او گفت: گوشه یکی از دفاتر مغازه ام هفده ریال مربوط به حساب فلان شخص است که از قلم افتاده، آن را بپردازید، دفاتر را بررسی کردند همان طور بود که گفته بود؛ هفده ریال را به صاحبش برگرداندند و او را از رنج آن راحت کردند.

حالات به خاطر خراش کتاب

شبی در مجلس فرزند بزرگوار محدث قمی صاحب «سفینه البحار» و «مفاتیح الجنان» بودم، می فرمودند:

روزی که پدرم از دنیا رفت و او را در کنار مرقد مطهر حضرت شاه اولیا امیر المؤمنین علیه السلام دفن کردیم، شب آن روز برادرم پدر را در خواب دید که فرمود:

یک جلد از کتاب «بحار الأنوار» علامه مجلسی رحمه الله متعلق به فلان عالم پیش من امانت بود، آن را به صاحبش نداده ام، هر چه سریع تر آن را به مالکش بدهید، صبح آن شب در حالی که کتاب را برای تحویل به صاحبش می بردیم، کنار درب خانه از دست ما روی زمین افتاد، آن را برداشته و گرد و غبار از روی جلدش زدوده سپس به صاحبش برگرداندیم، شب آن روز پدر بزرگوار در عالم خواب به ما فرمودند: امروز «بحار الأنوار» از دست شما افتاد و بر جلد آن خراش وارد شد، روزی که من آن را

به امانت گرفتم جلد آن سالم بود، مسئله خراش روی جلد را حتماً از صاحب آن حلالیت بطلبید !!

گرفتاری به خاطر چربی مقداری گوشت

در اکثر سخنرانی های مذهبی خود، پیرمرد سالخورده ای را می دیدم که چهره شکسته او نشان دهنده مسائل بسیار مهمی بود ! یک روز در کنار او نشستم و از او خواهش کردم قسمتی از حقایقی که در مدت حیات خویش آموخته برایم بازگو کند. پاسخ داد نزدیک به صد سال عمر دارم، شصت سال قبل وجه مختصری فراهم کردم و به زیارت عتبات مشرف شدم.

سه ماه بنا داشتم در نجف اشرف بمانم، پولم تمام شده بود، با خود وسایل پینه دوزی همراه داشتم، به مغازه داری در بازار نجف گفتم: اجازه بده در کنار جرز مغازه ات مدتی مشغول کسب باشم، با خوش رویی پذیرفت.

چند روزی گذشت، بین من و صاحب مغازه دوستی گرمی برقرار شد، روزی از او پرسیدم: نکته مهمی که در مدت عمرت بیاد داری برایم بگو، گفت: دوستی داشتم کامل و جامع، با یکدیگر بنا گذاشتیم هر یک زودتر از دنیا رفت، به خواب دیگری بیاید و از اوضاع برزخ خبری بدهد.

او زودتر از دنیا رفت. شبی او را به خواب دیدم، در حالی که از چهره او رنج و ناراحتی می بارید، سبب پرسیدم، گفت: یک بار به قصابی محل رفتم و چند لاشه گوشت او را با دست ارزیابی کردم، هیچ قسمتی را نپسندیدم، بدون این که به صاحب مغازه بگویم از چربی گوشت مغازه ات به دستم رسیده از مغازه بیرون رفتم. اکنون در برزخ ناراحت آن مقدار چربی منتقل شده به دستم هستم، از تو

می خواهم دوستی خود را با رضایت گرفتن از قصاب، در حق من کامل کنی.

ناراحتی از یک خلال دندان

یکی از عباد شهر کربلا، پس از انتقال به عالم برزخ، به خواب دوستش آمد و به او گفت:

روزی از یک مهمانی برمی گشتم، ذره ای از غذا در لابه لای دندانم مرا رنج می داد، از حصیر خرما فروشی که روی سکوی درب صحن امام حسین علیه السلام جای داشت به اندازه یک خلال برداشتم، دندان خود را پاک کرده، سپس خلال را به زمین انداختم، صاحب حصیر حاضر نبود که از او حلالیت بطلبم، از مسئله غافل ماندم تا از دنیا رفتم، اکنون ناراحت آن خلال هستم، از آن خرما فروش جهت من رضایت بگیر تا با رضایت او از رنج و سوز رهایی یابم.

او لایق دیدار حجت خدا نیست

در کتاب «الواعظ» نوشته عالم بافضیلت حاج شیخ محمد علی ربانی اصفهانی که در چند جلد تدوین شده و محصولی از آیات قرآن و روایات است، خواندم:

دو نفر تصمیم قطعی گرفتند خود را برای دیدن ولی زمان امام دوازدهم آماده کنند، به تزکیه نفس مشغول شدند، چون در خود لیاقت زیارت آن جناب را یافتند به مکه شتافتند، یکی از آنان به وقت طواف به محضر مقدس ولی امر رسید، عرضه داشت: اگر اجازه بفرمایید دوستم نیز خدمت شما برسد، حضرت فرمود:

او لایق دیدار من نیست؛ زیرا در راه سفر به مکه به زمین گندم زاری رسیدید، او یک دانه گندم از خوشه چید برای این که ببیند گندم رسیده یا هنوز خام است، پس از بررسی کردن، آن یک دانه گندم را به همان زمین انداخت، کسی که بدون اذن

صاحب مال به مال دست درازی کند لایق دیدار حجت خدا نیست !!

ناراحتی به خاطر یک دانه گندم

دو نفر از عباد حضرت حق با یکدیگر پیمان بستند هر یک زودتر از دنیا رفت، خبری از عالم برزخ در عالم خواب به دوست خود بدهد. یکی از آنان از دنیا رفت، پس از مدتی به خواب دوستش آمد، به او گفت: در برزخ گرفتارم، علت گرفتاریم این است که روزی به مغازه عطاری محل رفته بودم، ساعتی کنار عطار نشستم در جنب من یک ظرف گندم بود، ناخودآگاه یک عدد گندم برداشتم و با دندان پیشین خود آن را نصف کردم سپس هر دو نصفه را به ظرف برگرداندم، این مسئله را با صاحب گندم در میان نگذاشتم، اکنون در برزخ ناراحت آن مسئله ام، برای خدا پیش صاحب مغازه برو و برای رهایی من از او رضایت بگیر.

نجات از حق الناس

محدث خبیر، مرحوم علامه مجلسی رحمه الله در «بحار الأنوار» به نقل از «الکافی» از علی بن ابی حمزه حکایت می کند:

دوستی داشتم از کاتبان حکومت ننگین بنی امیه بود، روزی به من گفت: علاقه دارم شرفیاب محضر مقدس حضرت صادق شوم، برای من جهت زیارت آن جناب از آن حضرت اجازه بگیر.

از امام صادق علیه السلام اجازه گرفتم، حضرت اجازه دادند، مشرف حضور حضرت صادق شد و پس از سلام نشست، سپس گفت: فدایت شوم، من دفتردار این قوم بودم و از این راه به ثروت سنگینی رسیده ام و در تحصیل این ثروت حلال و حرام خدا را رعایت نکرده ام.

امام صادق علیه السلام فرمود: اگر برای بنی امیه کاتب و آورنده غنیمت و مدافع نبود، حق ما از بین نمی رفت، اگر مردم آنان را رها می کردند آنان به چیزی از مال و حکومت نمی رسیدند.

آن مرد به حضرت عرضه داشت: تکلیف من چیست؟ آیا برای من راه نجاتی هست؟

حضرت فرمود: اگر تو را راهنمایی کنم به راهنمایی من توجه می کنی؟

گفت: آری.

حضرت فرمود: از آنچه با تکیه بر بنی امیه جمع کرده ای خود را آزاد کن، هر کس را می شناسی، مالی از او پیش تست آن را به او برگردان و هر که را نمی شناسی از جانب او در راه خدا صدقه بده، اگر این چنین برنامه ای که گفتم انجام دهی بهشت را برای تو ضامن می شوم.

علی بن ابی حمزه می گوید: آن جوانمرد با ما به کوفه برگشت و چیزی در دست خود بفرمان حضرت صادق علیه السلام باقی نگذاشت، حتی لباس بدن خود را هم از خود دور کرد.

من چیزی به او دادم و لباسی برای او خریدم و برایش خرجی فرستادم، چیزی بر او نگذاشت که مریض شد، از او عیادت کردیم، پس از آن روزی به سراغش آمدم که در حالت نزع بود، چشمش را گشود و گفت: ای علی بن حمزه! به خدا قسم امام صادق به عهدش وفا کرد، آن گاه از دنیا رفت، تا دفن او متولی امرش شدیم، پس از مدتی به محضر امام صادق علیه السلام شتافتم، به من نظر کرد و فرمود: و الله نسبت به دوستت به عهدم وفا کردم.

عرضه داشتم: فدایت درست می گویی، به خدا قسم همین مسئله را وقت

ای کسانی که اراده حج دارید، هم چون این جوانمرد، خود را از حقوق معنوی و مالی مردم پاک کنید که پاک شدن از حق مالی مردم ثوابش بسیار عظیم و اجرش بسیار بزرگ است و نیز مقدمه ای برای قبولی حج است.

به انسانیت احترام کنید، به حقایق توجه نمایید، از ظلمت ها خویش را رهانیده و به نور واقعیت های اسلام منور نمایید.

چند گویی که نشوندت راز***چند جویی که می نیابی باز

بد مکن خو که طبع گیرد خوی***ناز کم کن که آز گردد ناز

تا نیابی مراد خویش بکوش***تا نسازد زمانه با تو بساز

گر عقابی مگیر عادت جغد***ور پلنگی مگیر خوی گراز

به کم از قدر خود مشو راضی***بین که گنجشک را نگیرد باز

چند باشی به این و آن مشغول***شرم دار و بخویشتن پرداز

شرف دودمان آدم را***به حقیقت تویی و خلق مجاز

همه فردای تو به از امروز***همه انجام تو به از آغاز

سوزش آتش جهنم از اثر حق الناس

حاج میرزا حسین نوری صاحب «مستدرک الوسائل» از دارالسلام نوری حکایت می کند:

از عالم زاهد سید هاشم حائری که مبلغ یک صد دینار که معادل ده قران عجمی

ص: ۲۹

بود از یک نفر یهودی به عنوان قرض گرفتم که پس از بیست روز به او برگرداندم، نصف آن را پرداختم و برای پرداخت بقیه آن او را ندیدم جستجو کردم، گفتند: به بغداد رفته.

شب‌ی قیامت را در خواب دیدم، مرا در موقف حساب حاضر کردند، خداوند مهربان به فضلش مرا اذن رفتن به بهشت داد.

چون قصد عبور از صراط کردم، زفیر و شهیق جهنم مرا بر صراط نگاه داشت و راه عبورم را بست، ناگاه طلبکار یهودی چون شعله‌ای از جهنم خارج شد و راه بر من گرفت و گفت: بقیه طلب مرا بده و برو. من تضرع کردم و به او گفتم: من در جستجوییت بودم تا بقیه طلبت را بپردازم ولی تو را نیافتم. گفت: راست گفتم ولی تا طلب مرا ندهی از صراط حق عبور نداری. گریه کردم و گفتم: من که در اینجا چیزی ندارم که به تو بدهم. یهودی گفت: پس بجای طلبم بگذار انگشت خود را بر یک عضو تو بگذارم. به این برنامه راضی شدم تا از شرش خلاص شوم، چون انگشت بر سینه ام گذاشت از شدت سوزش آن از خواب پریدم (۱)!!

ابتلای به سوء حساب در برزخ

مرحوم علامه مجلسی رحمه الله از شهید اول از احمد بن ابی الجوزی نقل می کند که:

آرزو داشتم در عالم خواب ابو سلیمان دارانی را که از عباد و زهاد بود بینم، پس از گذشت یک سال از فوتش او را دیدم و گفتم: خداوند با تو چه معامله کرد؟ گفت:

ای احمد! وقتی در دنیا بودم از باب صغیر می آمدم بار شتری را دیدم یک چوب کوچک به اندازه خلال از آن گرفتم، نمی دانم با آن خلال کردم یا دور افکندم، اکنون

ص: ۳۰

یک سال است که مبتلا به سختی حساب آن هستم (۱).

آری، امیر المؤمنین علیه السلام در نامه ای به محمد بن ابی بکر به این حقیقت اشاره می فرماید:

وَاعْلَمُوا جَلَّادَ اللَّهِ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ سَأَلَكُمْ عَنِ الصَّغِيرِ مِنْ عَمَلِكُمْ وَالْكَبِيرِ مِنْ عَمَلِكُمْ (۲):

ای بندگان خدا! بدانید که خداوند عز و جل از کوچک و بزرگ عمل شما در قیامت خواهد پرسید.

عذاب به خاطر هیجده تومان

شهید بزرگوار مرحوم دستغیب از جناب سید حسن بن سید علی اصفهانی نقل می کند که فرمود:

هنگام فوت پدرم در نجف اشرف مشغول تحصیل بودم و کارهای پدرم بدست بعضی از برادرانم برگزار شده بود و مرا هیچ اطلاعی از گزارش آن ها نبود. چون هفت ماه از فوت پدرم گذشت، مادرم در اصفهان در گذشت و جنازه اش را به نجف اشرف حمل کردند.

در آن اوقات، شبی پدرم را در خواب دیدم و گفتم: شما در اصفهان فوت کردید، اکنون در نجف هستید؟ فرمود: بلی، پس از فوت مرا اینجا جای دادند.

پرسیدم: مادرم نزد شماست؟ فرمود: در نجف است اما در مکان دیگری

ص: ۳۱

۱-۱) - بحار الأنوار: ۱۷.

۲-۲) - بحار الأنوار: ۳۸۷/۷۴، باب ۱۵، حدیث ۱۱.

است، دانستم که هم درجه پدرم نیست.

گفتم: پدر حال شما چگونه است؟ فرمود: در شدت و سختی بودم و الان بحمد الله راحتم.

تعجب کردم، گفتم: آیا مثل شما گرفتار بودید؟ فرمود: آری، حاج رضا پسر آقا بابا مشهور به نعلبند از من طلبی داشت و مطالبه می کرد به آن خاطر حالم بد بود.

از ترس بیدار شدم و به برادرم که وصی پدر بود صورت خواب را نوشتم و سفارش کردم تحقیق کند چنین شخصی از پدرم طلب داشته یا نه. در جواب نوشت: دفترها را تفتیش کردم، اسم حاج رضا جزء طلبکاران نبود.

دوباره نوشتم آن شخص را پیدا کن و از خودش سؤال نما آیا از پدرم طلبی داشته؟ در جواب نوشت: او را یافتیم و از او پرسیدم، گفت: آری، مبلغ هیجده تومان از پدر شما طلب داشتم و جز خداوند کسی را بر آن اطلاع نبود، پس از فوت آن مرحوم از شما سؤال کردم نام من جزء طلبکاران هست؟ شما گفتید: نه، من هم سندی برای اثبات نداشتم از این که چرا نام مرا در دفتر ننوشته دلتنگ شدم.

خواستم هیجده تومان را به او بدهم قبول نکرد، گفت: پدر شما را از بدهی ای که بمن داشت حلال کردم (۱).

بیاید به این گفتار با عظمت حضرت صادق علیه السلام که ضامن نجات شماست و آن جناب در باب حج به آن سفارش فرموده عمل کنید:

[وَ أَخْرِجْ مِنْ حُقُوقٍ تَلْزُمُكَ مِنْ جِهَةِ الْمَخْلُوقِينَ]

خود را با تمام وجود از حقوق مردم خلاص کن و از این بار سنگین خویش را در دنیا و آخرت راحت کن.

ص: ۳۲

[وَلَا تَعْتَمِدْ عَلَيَّ زَادَكَ وَرَاحِلَتَكَ وَ أَصْحَابِكَ وَ قُوَّتِكَ وَ شَبَابِكَ وَ مَالِكَ مَخَافَهُ أَنْ يَصِيرُوا لَكَ عُدُوًّا وَ وَبَالًا فَإِنَّ مِنْ ادَّعَى رِضَا اللَّهِ وَ اعْتَمَدَ عَلَيَّ شَيْءٌ صَيَّرَهُ عَلَيْهِ عُدُوًّا وَ وَبَالًا لِيَعْلَمَ أَنَّهُ لَيْسَ لَهُ قُوَّةٌ وَ لَا حِيلَةٌ وَ لَا لِأَحَدٍ إِلَّا بِعِصْمَةِ اللَّهِ وَ تَوْفِيقِهِ]

توشه حج

اشاره

حکیمانه تر از جملات بالا نمی توان سخن گفت، امام صادق علیه السلام کامل ترین مفاهیم و مفیدترین ارشادات و بهترین راهنمایی ها را در زیباترین کلمات در میدان حیات انسان قرار داده است.

آن حضرت علاقه دارند انسان خود را از انواع ظلمت ها برهاند و به نور صدق و صفا، و عشق و علاقه به حقایق آراسته کند و جز الله محوری در زندگی برای خود باقی نگذارد، از خودیت خود خویش را نجات داده و با تمام وجود در حرارت حقیقت آب شود.

از وادی حدود به در آید و به فضای بی کران معنی قدم گذاشته، شربت فنای فی الله را بچشد و به بقای حضرت سرمد باقی شود.

امام صادق علیه السلام در قسمت دوم روایت چنین می فرمایند:

در این سفر با عظمت معنوی بر توشه راه و مرکب سواری و دوستان و قدرت و جوانیت و مالت اصلاً تکیه مکن چه بسا آنچه را به زحمت تحصیل کرده ای و بر

آن اعتماد نموده ای دشمن تو گردند و وبال تو شوند و حاصل آن ها برای تو جز زحمت و مرارت و رنج و مشقت و عذاب آخرت چیزی نباشد.

آری، کسی که ادعا کند من به داده او خشنودم و جز رضای حق چیزی نخواهم ولی اعتماد و دلگرمیش به غیر باشد، خداوند عالم آن غیر را دشمن او می نماید و وبال او می کند تا هم چون آفتاب برای او روشن شود که نه برای او و نه برای غیر او قوت و قدرت و نقشه و حيله ای در هیچ کاری نیست، آنچه قدرت و قوت است مخصوص به جناب اوست، باید با تکیه بر حول و قوت او حرکت کرد که اعتماد بر غیر، اعتماد بر هوا و آب است.

بی اعتمادی به توشه های دنیایی

اشاره

در کلام امام صادق علیه السلام چند قسمت لازم به تذکر است:

۱- دوستان

۲- قوت و قدرت

۳- طروات جوانی

۴- ثروت و مال

در ادوار تاریخ بسیاری از مردم، این چهار مرحله را برای خود تکیه گاه گرفتند و بر اثر تکیه کردن به این چهار ناحیه از وجود مقدس حضرت غافل شده و چنان غرق در هوا و هوس گشتند، به طوری که برای خود در عاقبت امر ساحل نجاتی نیافتند، در آلودگی های عملی و اخلاقی خود آن قدر دست و پا زدند تا دچار هلاکت ابدی شدند.

ص: ۳۴

اگر رفیق شفیقی که واجد شرایط الهی باشد و دوستی با او باعث ازدیاد ایمان و هدایت گردد و دوستی و رفاقتش فقط و فقط برای خدا باشد، اعتماد بر او در حقیقت اعتماد بر خداست.

این چنین دوست و دوستی با او لذت دنیا و آخرت است و اسلام سفارش به چنین دوستی را به انسان نموده و دوستی با او را کلید خوشبختی دنیا و آخرت می داند.

اما دوستی که دوست هوا و هوس و دوست شکم و سفره و دوست سیاست غلط و ریاست پوشالی است و دوستی او مایه اتلاف عمر و فساد عمل و اخلاق است، اعتماد بر او زندقه و فسق و تکیه بر او گناه و معصیت است و این دوستی نه این که پایدار نیست، بلکه روزی فرا خواهد رسید که این دوستی نقطه دشمنی و عامل هلاکت خواهد شد.

تاریخ آل برمک را بخوانید تا بر شما معلوم شود که دوستی هایی که بر اساس مسائل الهی پایدار نیست چه اندازه سست و بی پایه است، آل برمک هارون و حکومت او را برای خویش قوی ترین تکیه گاه می دانستند، ولی شمشیر تیز هارون در چند شبانه روز به عمر آنان بی رحمانه خاتمه داد که گویی چنین خاندانی اصلاً وجود خارجی نداشتند.

قائم مقام فراهانی آن مرد سیاست و کیاست، برای به سلطنت رساندن محمد شاه قاجار به اندازه یک عمر خون دل خورد، ولی پس از این که محمد شاه بر تخت سلطنت استقرار یافت، وزیر دانشمند خود را در باغ نگارستان با کمال شقاوت خفه کرد و آن چراغ روشن سیاست و درایت را از لباس هستی عریان نمود.

میرزا تقی خان امیرکبیر برای به تخت نشاندن ناصر قاجار کمال زحمت و مشقت را بر خود هموار کرد، اما ناصر قاجار در همان اوائل صدارت امیر در کمال ناجوانمردی آن مرد بزرگ را در حمام فین کاشان کشت.

این گونه مسائل در تاریخ بشر آن قدر زیاد است که برای بازگو کردن آن ها دفاتری جداگانه و کتاب هایی مفصل لازم است.

قوت و قدرت

اگر با دیده تحقیق و با چشم بصیرت بر اوضاع هستی و به خصوص زندگی آدمیان بنگریم به این حقیقت واقف می شویم که در تمام جهان حول و قوه ای به جز حول و قوه حضرت حق نیست و آنچه قوه و قدرت در اختیار موجودات است از آن خداست.

ما باید قوه و قدرت خود را امانتی الهی بدانیم و از این سرمایه خدایی در راه خدا و خدمت به خلق خدا استفاده کنیم.

به قوه و قدرت خویش مغرور نشویم که اگر ابر غرور نسبت به قوه و قدرت خویش بر زندگی ما سایه بیندازد، صاعقه آتش زایی از آن بیرون می آید و به خرمن هستی ما آتشی می اندازد که ذره ای از خاکستر ما برای تماشای تماشاگران بر جای نماند.

تمام ستمگران تاریخ بدون استثنا در آتش ستم خویش سوختند و قدرت و قوت آنان مهم ترین عامل هلاکت و نابودی آنان گشت.

قدرت کدامیک از قلدران تاریخ به قوت حوادث روزگار رسید و چه قدرتمندی توانست در برابر امراض غیر قابل علاج، یا انقلاب ملل مظلوم یا مرگ، از خود دفاع کند؟

زیبایی صورت در ادوار حیات مایه غرور و کبر و نخوت و روگردانی از حق برای بسیاری از فرزندان آدم بوده.

چهره زیبا برای کسی ماندنی نیست، خوشبخت آن انسان زیبا چهره ای که، زیبایی خود را نعمت خدا و زمینه ای برای ابتلا و آزمایش خویش بداند.

در روایت های کتب عالی اسلامی آمده:

آن کس که نشاط جوانی را صرف عبادت و بندگی کند، در قیامت در سایه رحمت حق قرار خواهد داشت (۱).

به زیبایی صورت و طراوت و نشاط جوانی، به عنوان بهره ای الهی نظر کنید و مواظب باشید، این نعمت برای شما تبدیل به نعمت و این عنایت نسبت به شما تبدیل به بلا و مصیبت نگردد. آنان که با چهره زیبای خود، به فریب دیگران دست آلودند و به خاطر جذابیت خود، هزاران بستر گناه برای دیگران پهن کردند، پس از فرو ریختن کاخ جمال به خاک پشیمانی و حسرت دچار شدند و از آن حسرت و اندوه سودی نبردند.

جوانی را هم چون بهار طبیعی حساب کنید که باید در فضای آن با کمک هدایت الهی تمام استعداد های شما ظهور و بروز کند، نه قدرتی مستقل و فضایی از نخوت که در آتش آن تمام قوای شما بسوزد و در ایام پیری جز بدبختی و فلاکت و هزاران رنج و محنت و امراض مهلک برای شما به جای گذارد و علاوه بر همه آن ها در دادگاه عدل الهی، دچار شدیدترین پرسش نسبت به ایام جوانی شوید، ولی از

ص: ۳۷

پاسخ دادن به صاحب خلقت عاجز باشید و در برابر حضرت او سر ننگ بزیر بیندازید.

ای به خدا پشت کرده رو به خدا کن***راه تو خطاست ترک خطا کن

روی زتسبیح ذوالجلال چه پوشی***پشت به درگاه لایزال دوتا کن

کعبه توحید را به خلق نشان ده***در ره ارشاد کار قبله نما کن

در ره آن کآفریده هر دو سرا را***خاک شو و خاک بر سر دو سرا کن

چهره اخلاص را چو بنده مخلص***پاک زگرد و غبار چون و چرا کن

تازر و مال تو ارث غیر نگشته***خود همه را صرف جود و وقف سخا کن

ثروت و مال

تکیه بر مال و مغرور شدن بر ثروت، کار مردم نادان و بی خبر از حقایق است، ثروت امانتی است الهی که از آن باید به عنوان وسیله برای رسیدن به لقای حق استفاده کرد.

از مال و ثروت اگر در راه خدا استفاده نکنید، جز وزر و وبال برای شما نخواهد داشت، قرآن مجید در آیات نورانی و سعادت بخشش برای مال و ثروت برنامه های بسیار مهم و مفیدی قرار داده که اگر با ثروت و مال هماهنگ با آن آیات عمل شود، علت تأمین خیر دنیا و آخرت می گردد.

با خواست حضرت حق در باب سی ام «مصباح الشریعه» که در ارتباط با حرص است، توضیح مفصلی در باب مال و ثروت خواهد آمد.

[وَاسْتَعِدَّ إِسْتِعْدَادَ مَنْ لَا- يَرْجُو الرُّجُوعَ وَ أَحْسِنِ الصُّحْبَةَ وَ رَاعِ أَوْقَاتِ فَرَائِضِ اللَّهِ وَ سُنَنِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ مَا يَجِبُ عَلَيْكَ مِنَ الْأَدَبِ وَ الْاِحْتِمَالِ وَ الصَّبْرِ وَ الشُّكْرِ وَ الشَّفَقَةِ وَ السَّخَاءِ وَ اِيثارِ الزَّادِ عَلَيَّ دَوَامِ الْأَوْقَاتِ]

آمادگی در سفر حج

امام صادق علیه السلام می فرماید:

در این سفر وضع خود را آن چنان قرار بده که انگار برای تو بازگشتی از این سفر نیست، کسی که خیر مرگش را می دهند، چگونه به تدارک و جبران گذشته برمی خیزد و سعی می کند از حقوق الله و حقوق الناس خود را پاک کند، تو هم با سفر حج همین معامله را انجام بده.

اوقات واجبات حضرت حق را با کمال جدیت رعایت کن که چیزی در این عالم ارزش واجبات الهی را ندارد که هر کس به هر جا رسید از ادای واجبات و ترک محرمات رسید. به تمام برنامه های پیامبر صلی الله علیه و آله و سنن آن جناب احترام کن که نجات و سعادت در سایه هماهنگی با برنامه های پیامبر گرامی میسر است.

سختی ها و مشقت های این سفر را، چه سختی راه، چه آزاری که از هم سفران می بینی برای خدا تحمل کن و راه صبر و شکر و مهربانی و سخا پیشه کن و در تمام اوقات آنچه در قدرت داری در گردونه ایثار قرار بده.

[ثُمَّ اغْسِلْ بِمَاءِ التَّوْبَةِ الْخَالِصِ ذُنُوبَكَ وَ أَلْبَسْ كِسْوَةَ الصَّادِقِ وَ الصَّفَاءِ وَ الْخُضُوعِ وَ الْخُشُوعِ]

توبه خالص، شرط سفر حج

سفر بسیار مهمی در پیش داری، نتیجه این سفر دخول در حرم قدس دوست و ملاقات با حضرت اوست، ورود به آن حرم با معنی و رسیدن به نقطه با عظمت لقای کار هر کس نیست، این سفر و نتیجه آن که وصول به مقام لقای است مقدماتی لازم دارد، اولین مقدمه آن پاک شدن از گناهان نهان و آشکار به وسیله آب توبه خالص است، پس به حقیقت توبه کن، توبه ای که قابل پذیرش دوست باشد و ترا از تمام گناهان اخلاقی و عملی و مالی پاک کند که اگر بدین صورت توبه کنی به حریم حضرت یار راه پیدا نمی کنی و از لقای آن حضرت محروم خواهی ماند و از سفر خویش جز خرج کردن مقداری مال و خستگی راه، چیزی نصیب نخواهد شد.

به طواف کعبه رفتن به حرم رهم ندادند*** که تو در برون چه کردی که درون خانه آیی

امروز این سفر به نظر آسان می آید، انجام مراسم و مناسک و اعمال با آسایش و رفاه کامل طی چند روز و بازگشت به شهر و دیار، ولی این حج نیست، حج اگر از دیدگاه قرآن و روایات به خصوص آیات و روایات عرفانی دیده شود، دریای

پرموجی از معنویت مشاهده می شود که ساحلش ناپیداست و سفری دیده می شود که پایانش مهمانی حضرت حق است و هر کس به طور عادی لایق این مهمانی نیست.

مهمان باید دارای شرایطی باشد که لیاقت حضور برای او محقق گردد و آن شرایط یا آن مقدمات به فرموده امام صادق علیه السلام غسل فکر و نفس با توبه خالص است و پوشیدن لباس صدق و صفا و خضوع و خشوع.

در اینجا لازم است به واقعیت های این سفر و مناسک آن اشاره رود تا بر زائران بیت یا در حقیقت زائران صاحب بیت معلوم شود که کجا می روند و برای چه می روند و به خاطر که می روند.

در این زمینه ناصر خسرو قصیده زیبایی دارد که ذکر آن قصیده بدون سود نیست.

حاجیان آمدند با تعظیم***شاگردی از رحمت خدای کریم

آمده سوی مکه از عرفات***برده لبیک عمره از تعظیم

یافته حج و عمره کرده تمام***باز گشته به سوی خانه سلیم

من شدم ساعتی به استقبال***پای کردم برون زحد گلیم

مر مرا در میان قافله بود***دوستی مخلص و عزیز و کریم

گفتم او را بگویی چون رستی***زین سفر کردن به رنج و به بیم

شاد گشتی از آن که حج کردی***چون تو کس نیست اندرین اقلیم

باز گوتا چگونه داشته ای***حرمت آن بزرگوار حریم

چون همی خواستی گرفت احرام***چه نیت کردی اندر آن تحریم

جمله بر خود حرام کرده بدی***هر چه مادون کردگار عظیم

گفت نی، گفتمش زدی لبیک***از سر علم و از سر تعظیم

می شنیدی ندای حق و جواب***باز دادی چنان که داد کلیم
گفت نی، گفتمش چو در عرفات***ایستادی و یافتی تقویم
عارف حق شدی و منکر خویش***به تو از معرفت رسید نسیم
گفت نی، گفتمش چو می رفتی***در حرم هم چو اهل کهف و رقیم
ایمن از شر نفس خود بودی***در غم حرقت عذاب جحیم
گفت نی، گفتمش چو سنگ جمار***همی انداختی به دیو رجیم
از خود انداختی برون یکسو***همه عادات و فعل های ذمیم
گفت نی، گفتمش چو گشتی تو***گوسپند از پی اسیر و یتیم
قرب حق دیدی اول و کردی***قتل قربان نفس دون و لئیم
گفت نی، گفتمش چو گشتی تو***مطلع از مقام ابراهیم
کردی از صدق اعتقاد و یقین***خویشی خویش را به حق تسلیم
گفت نی، گفتمش به وقت طواف***که دویدی به هروله چو ظلم
از طواف همه ملائکیان***یاد کردی به گرد عرش عظیم
گفت نی، گفتمش چو کردی سعی***از صفا سوی مروه بر تقسیم
دیدى اندر صفای خود کونین***شد دلت فارغ از جحیم و نعیم
گفت نی، گفتمش چو گشتی باز***مانده از حجر کعبه دل به دو نیم
کردی آنجا به گور مر خود را***همچنانی کنون که گشته رمیم
گفت از این باب هر چه گفتی تو***من ندانستم از صحیح و سقیم
گفتم ای دوست پس نکردی حج***نشدی در مقام محو مقیم
رفته و مکه دیده آمده باز***محنت بادیه خریده به سیم

گر تو خواهی که حج کنی پس از این*** این چنان کن که کردمت تعلیم

ص: ۴۲

حج از دیدگاه حضرت زین العابدین علیه السلام

محدث خبیر، مرحوم حاج میرزا حسین نوری در کتاب «مستدرک الوسائل» خبر مهمی نقل می کند که در آن خبر وجود مقدس حضرت زین العابدین علیه السلام به توضیح حج حقیقی و معنای مناسک برخاسته و از این راه زائران خانه حق را به بسیاری از واقعیت ها آشنا فرموده است.

زائر با توجه به این روایت تکلیفی دیگر پیدا می کند و سعی می نماید قبل از رفتن به این سفر با آب توبه غسل حقیقی کند و وجود خویش را به لباس صدق و صفا و خضوع و خشوع بپوشاند.

چهارمین رهبر بزرگ شیعه، گهر گرانهای صدف هستی، زینت بخش عبادت عباد، حضرت سجاد علیه السلام پس از ادای مراسم حج به مدینه باز می گشتند، مردی به نام شبلی به استقبال آن پیشوای عارفان و امام آگاهان آمد و پس از ادای احترام، این چنین از طرف امام مورد پرسش قرار گرفت:

آیا هیچ به حج خانه رفته ای؟

عرضه داشت: آری.

فرمود: در آن هنگام که به میقات رفتی و از لباس های دوخته خود در آمدی و غسل کردی، در نیت بود که خود را از اشتباهات و لغزش ها در دو مرحله ظاهر و باطن برای همیشه پاک کنی؟ گفت: نه.

فرمود: آه، پس نه به میقات وارد شدی و نه از لباس دوخته بیرون آمدی و نه غسل حقیقی بجای آوردی!!

فرمود: آیا خود را پاکیزه کردی و سپس احرام بستی و پیوند خود را مبدأ عالم به وسیله حج استوار نمودی؟ گفت: آری.

فرمود: در آن هنگام در نیت داشتی که خود را از تمام آلودگی‌ها به نور توبه برهانی؟ گفت: نه.

فرمود: بوقت احرام هر برنامه‌ای را که دوست نمی‌پسندد و به خاطر مصلحت بر بندگانش ممنوع نموده بر خود حرام دانستی؟ گفت: نه.

فرمود: به وقت بستن پیوند حج و هنگامی که آن را با عمره محکم می‌کردی در نیت داشتی که هر عقد و پیمان و هرگونه قرارداد غیر خدایی را از برنامه‌هایت باز کرده و جز با حضرت دوست پیوند و قرارداد نداشته باشی؟ گفت: نه.

فرمود: پس در حقیقت خود را پاکیزه نکرده و احرام نبسته و پیمان حج را محکم و استوار نکردی!!

فرمود: به میقات وارد شدی و دو رکعت نماز احرام به جای آوردی و تلبیه گفتی؟ عرض کرد: آری.

فرمود: به هنگام ورود به میقات در نیت تو بود که به زیارت حق آمده‌ای و این نماز و احرام و تلبیه، مقدمات لقای اوست؟ گفت: نه.

فرمود: وقتی دو رکعت نماز خواندی در اراده داشتی که به ارزنده‌ترین برنامه‌ها و بزرگ‌ترین حسنات و بهترین اعمال و سایل قرب به آن حضرت را آماده کنی؟ گفت: نه.

فرمود: وقتی تلبیه گفتی در نیت داشتی که به هر برنامه‌ی صحیحی در پیشگاه حق به اقرار آمده‌ای در حال پیمان بستن با اوئی که در تمام جوانب حیات از فرمانش پیروی کنی و از هر معصیت و خطایی روی بگردانی؟ گفت: نه.

فرمود: پس در حقیقت وارد میقات نگشته و نماز احرام بجای نیاورده و تلبیه نگفتی!!

سپس فرمود: آیا وارد مسجد الحرام شدی و پای در حرم مبارک حق گذاشتی

و کعبه را با دیده خود دیدی و در برابر آن نماز گزاردی؟ گفت: آری.

فرمود: به هنگام ورود در حرم آیا در ضمیرت بود که از هر گونه بدگویی پشت سر برادران مسلمان دوری جوئی و عیب گفتن اهل قبله را ترک نمایی؟ گفت: نه.

فرمود: زمانی که وارد مسجد خیف شدی و نماز خواندی آیا اراده کردی که از هیچ برنامه ای جز مخالفت با امر خداوند نترسی و به چیزی جز رحمت الهی امید نداشته باشی؟ گفت: نه.

فرمود: وقتی گوسپند قربانی را سر بریدی آیا نیت کردی که حلقوم طمع را جدا کنی و آیا به هنگام قربانی توجه داشتی که راه ابراهیم را می روی آن بزرگ انسانی که یگانه فرزند عزیز خود را به قربانگاه آورد تا برای محبوب خود فدا کند؟ گفت: نه.

فرمود: هنگام بازگشت به مکه و طواف بیت در قصد و نیت داشتی که از دریای عنایت حق بهره برده و به مسیر بندگی و عبودیت روی آورده و به رشته محبت و ولایت او دست آویخته و واجبات حضرتش را ادا کرده به مقام قدس و رحمت او تقرب جوئی؟ گفت: نه.

در این حال بود که صدای گریه امام بلند شد و شدت تأثر و ناراحتی او به اندازه ای بود که گویا مفارقت روح از بدنش نزدیک شده، می گریست و پی در پی می گفت: آه آه!

آن گاه فرمود: ای شبلی! آن کس که دست به حجر الأسود بگذارد به مانند آنست که با خدای خود دست داده.

نکو بنگر ای بنده ناچیز شکسته! و ای موجود ضعیف افتاده! که کجایی و چه می کنی، پاداشی را که خدای بزرگ بر این برنامه عالی قرار داده ضایع مکن و عهدی که با دوست بسته ای مشکن، آگاهی و میدانی که روی گردانی از امر او گناه و معصیت است و مخالفت با فرمانش بزرگ ترین عامل شکستن پیمان تو با اوست.

سپس فرمود: ای شبلی! آن زمان که در مقام ابراهیم ایستادی، اراده داشتی که از آن هنگام به بعد کنار هر فرمانی از فرامین الهی ایستادی مقاومت کنی و تا فرمانش را نبری از پای ننشینی و از هر گناهی دوری جسته و خویشتن دار باشی؟ گفت: نه.

فرمود: به هنگام نماز در آن مقام بزرگ عزم داشتی که از خطوط بندگی ابراهیم پیروی کنی و دماغ شیطان را به خاک بمالی؟ گفت: نه.

فرمود: پس در حقیقت در مقام ابراهیم نایستاده و در آن جای مقدس نماز بجا نیاورده ای.

فرمود: کنار آب زمزم رفتی و از آن چشمه آب نوشیدی؟ گفت: آری.

فرمود: نیت داشتی که هم اکنون کنار مرز عبادت رسیده و باید از آن پس چشم از گناه پوشید؟ گفت: نه.

فرمود: در واقع بر سر آن چاه نرفته و از آبش نیاشامیده ای.

آن گاه فرمود: بین صفا و مروه سعی کردی؟ گفت: آری.

فرمود: در آن وقت نیت داشتی که در حال بیم و امید در پیشگاه الهی قدم می زنی، در اندیشه این که آیا مرا می پذیرند یا نه رفت و آمد می کردی؟ گفت: نه.

فرمود: در حقیقت سعی صفا و مروه نکرده و در آن جایگاه باعظمت قدم نزده ای.

سپس فرمود: ای شبلی! آیا به سرزمین منی رفتی؟ گفت: آری.

فرمود: در آنجا توجه داشتی که مردم مسلمان را از خطر دست و زبانت ایمن بداری؟ گفت: نه.

فرمود: پس به منی نرفتی.

آن گاه فرمود: به زمین عرفات وقوف کردی و خود را آماده پذیرفتن رحمت الهی نمودی و وادی نمره را شناختی و حضرت دوست را در نزد علائم و نشانه ها

خواندی؟ گفت: آری، این برنامه ها را انجام دادم.

فرمود: آیا موقف عرفات که مقام عرفان و شناسایی است دانستی که خدای عزیز چه برنامه های فوق العاده ای از علوم و معارف را برای رشد و تکامل انسان قرار داده و بیدار بودی که یار بر تمام اسرار تو آگاه است و فرداست که نامه اعمال و پرونده کردارت را به دستت خواهد داد؟ گفت: نه.

فرمود: چون کنار جبل رحمت رفتی، به نظر آوردی که خدای مهربان هر مرد و زن با ایمان را مورد لطف قرار می دهد و مشمول عنایت خود می کند و همه مردم مؤمن را دوست دارد؟ گفت: نه.

فرمود: وقتی وارد وادی نمره شدی به این مسئله توجه داشتی تا خود بنده حق نباشی دیگری را به بندگی او مخوان و تا خود از گناه باز نایستی دیگری را نهی مکن؟ گفت: نه.

پرسید: به هنگامی که نزد نشانه ها و علائم، توقف کردی، هیچ در نظر آوردی که خالق عالم و نگهبان آفرینش، آسمان و زمین و ملائکه مأمور برنامه های هستی را مراقب برنامه های تو قرار داده؟ گفت: نه.

فرمود: در حقیقت به عرفات وقوف نکرده و به جبل رحمت برنیامده و وادی نمره را نشناخته و خدای مهربان را نخوانده ای!!

سپس فرمود: آیا در وادی مزدلفه وارد شدی و سنگ ریزه های جمره را از آنجا برداشتی و به سرزمین مشعر در آمدی؟ گفت: آری.

فرمود: در آنجا نماز خواندی و متوجه بودی که آن شب، لیلۀ عید است و نماز مخصوص به آن شب کلید حل هر مشکلی است؟ گفت: نه.

فرمود: زمانی که بین دو شانۀ راه می رفتی و از منحرف شدن به جانب راست و چپ نگران بودی و سعی داشتی مستقیم حرکت کنی، در نظر داشتی که از راه

حق انحراف حاصل نکرده و از دل و دست و زیانت خطایی سر نزند؟ گفت: نه.

فرمود: وقتی در وادی مزدلفه قدم می زدی و سنگ ریزه های جمره را جمع می کردی توجه داشتی که خود را از هر گناه و پلیدی برکنار داشته و در تمام برنامه های حق ثابت و استوار بمانی؟ گفت: نه.

فرمود: وقتی وارد مشعر شدی آیا درونت را به شعار اهل تقوی بیدار کردی؟ گفت: نه.

فرمود: پس در واقع به نشانه های حرم مرور نکرده و در آن بقاع متبرکه نماز بجای نیاورده و از آن سرزمین مقدس سنگ ریزه برنچیده و به مشعر گذر نکرده ای.

سپس فرمود: به زمین منی رفتی و رمی جمرات کردی و سر خود را تراشیدی و قربانی نمودی و در مسجد خیف نماز خواندی و برای بقیه اعمال به مکه بازگشتی؟ گفت: آری.

فرمود: چون به منی رسیدی و رمی جمرات کردی، به نظر آوردی که به هدف خود رسیده و هر خواسته صحیحی داشتی خدایت اجابت فرمود؟ گفت: نه.

فرمود: وقتی رمی جمره می کردی، در نیت داشتی که دشمن دیرین خود ابلیس و سپاهش را از خود می رانی؟ گفت: نه.

فرمود: وقتی موی سر را زدی توجه داشتی که خود را از هرگونه پلیدی و ناپاکی تمیز کرده و از گناهان بیرون آیی، آن چنان که فرزند از مادر متولد می شود؟ گفت:

نه.

فرمود: در حقیقت به منی نرفتی و رمی جمرات نکرده و حلق رأس ننموده ای و قربانی سر نبریده و در مسجد خیف نماز نخوانده ای و به سوی حضرت حق حرکت ننموده ای!!

فرمود: پس از بازگشت به مکه آیا در دل این چنین قصد داشتی که به سوی او در

حرکتی و به خاطر تقرب به مقام او از خانه خود بیرون آمده ای؟ گفت: نه.

فرمود: پس در حقیقت وارد حرم نشده و خانه کعبه را ندیده و در آنجا نماز بجای نیاوردی؟

فرمود: پس از ورود به مکه طواف خانه نمودی و دست بر ارکان گذاشتی و آخرین سعی صفا و مروه نمودی؟ گفت: آری.

فرمود: وقت سعی در نظر داشتی که از همه روی تافته و به سوی او گریخته و به بارگاه قدس او آمد و شد می کنی؟ گفت: نه.

فرمود: در حقیقت طواف خانه نکرده و استلام ارکان ننموده و سعی صفا و مروه بجای نیاورده ای، برگرد دوباره حج بجای آر؛ زیرا تو این سفر را به آن معنایی که از تو خواسته اند نرفته ای و مطابق با اهداف عالیۀ این برنامه بزرگ الهی قدم برنداشته ای و خود را مستعد و آماده ورود به حریم قدس یار ننموده ای!!

شبلی سخت گریست و از آن ساعت به کوشش برخاست تا خدایش برای سال بعد موفق به آن سفر روحانی و سیر الهی و مشی ملکوتی کرد و به آنچه به وسیله حضرت زین العابدین علیه السلام آگاه شده بود در آن سفر عمل کرد (۱).

آری، آنجا حرم امن، حریم قدس، بارگاه معنی، مهبط ملائکه و منبع هدایت و مشعل نور محبوب است، مگر هر کسی در آنجا راه دارد و هر بی سر و پاییی را در آنجا مقام و محل است، آنجا جایگاه پاکان و موقف صالحان و پناه اولیا و تکیه گاه نیکان و جای ورود پاکان است.

آنجا از نظر معنی، بلندترین نقطه اوج حقیقت و با ارزش ترین محل صدق و صفاست که اهل دل از همان جا با چشم دل نگران جمال پاک محبوب و ناظر

ص: ۴۹

حضرت یارند و با زبان حال در محضر آن یکتا به گفته عارف بزرگ حاجی سبزواری عرضه می دارند:

دل و جانم فدای حضرت دوست***نی فدای گدای حضرت دوست

هر دمی صد جهان زجان خواهم*** تا فشانم به پای حضرت دوست

هست پاداش نیستی هستی*** نیست شو در هوای حضرت دوست

گر فنا شد وجود ما گو شو*** باد دائم بقای حضرت دوست

از دل و دین و هست و نیست برست*** هر که شد مبتلای حضرت دوست

خلد و کوثر به جرعه ای بفروش*** غیر مگزین به جای حضرت دوست

کعبه در آینه قرآن

اشاره

در کتاب باعظمت الهی می خوانیم:

[إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ] (۱).

یقیناً نخستین خانه ای که برای [نیایش و عبادت] مردم نهاده شد، همان است که در مکه است که پر برکت و وسیله هدایت برای جهانیان است.

در توضیح این آیه باید گفت:

ارزیابی عظمت، و اهمیت برنامه های اسلامی و نقشی که برای به پا داشتن یک نظام عادلانه در مجتمع انسانی قواعد و مقررات الهی دارند، تنها از طریق دقت در آیات قرآن مجید و روایاتی که در معتبرترین مدارک دینی تدوین شده میسر است.

می توان از نتایجی که از عمل به اصول الهی عاید جامعه بشری می گردد به اصالت و حقیقت حقوق اسلامی در تمام جوانب حیات پی برد.

ص: ۵۰

قرآن مجید حاوی کلیات مسائل اسلامی و روایات و اخبار شرح و توضیح آن کلیات است.

حفظ حقوق انسان در تمام زمینه های زندگی و تأمین سعادت دنیا و آخرت بشر از عمل به برنامه های الهی به دست می آید.

مسئله حج و روی آوردن به کعبه به شرط خلوص و معرفت، از مسائلی است که درد دنیا و آخرت مسلمانان را دوا می کند.

در آیه ای که ذکر شد می خوانیم:

همانا اول خانه ای که برای مردم به جهت عبادت و بندگی قرار داده شد خانه ایست که در مکه برپاست، آنجا مرکز خیر و برکت و منبع نفع و سود و محور هدایت و راهنمایی است.

آری، هدف حق از قراردادن آن خانه در شهر مکه و در وسط مسجد الحرام برای اجرای مراسم بندگی و عبودیت از طرف مردم است و برای این که مردم در اتصال به آن جایگاه عظیم خود را به مقام قرب برسانند و از تمام علایق و وابستگی های غلط برهانند و حاکمیت معبودهای باطل را از زندگی خود ریشه کن کرده، تمام توجه خود را متوجه حضرت حق نمایند.

ای خوشا دل کاندراو از عشق تو جانی بود***شادمان جانی که او را چون تو جانانی بود

خُرّم آن خانه که باشد چون تو مهمانی در او***مقبل آن کشور که او را چون تو سلطانی بود

زنده چون باشد دلی کز عشق تو بویی نیافت***کی بمیرد عاشقی کو را چو تو جانی بود

هر که رویت دید و دل را در سر زلفت نبست*** در حقیقت آدمی نبود که حیوانی بود
در همه عمر ار بر آرم بی غم تو یک نفس*** زان نفس بر جان من هر لحظه تاوانی بود
آفتاب روی تو گر بر جهان تابد دمی*** در جهان هر ذره ای خورشید تابانی بود
آتش رخسار خوبت گر بسوزاند مرا*** اندر آن آتش مرا هر سو گلستانی بود
روزی آخر از وصال تو به کام دل رسم*** این شب هجر تو را گر هیچ پایانی بود(۱)

نشانه های روشن کعبه

در کعبه نشانه های روشنی از خداوند قرار دارد، مقام ابراهیم آنجاست، آن کس که خود را بدان جایگاه برساند در حریم امن قرار گرفته، بر بندگان است که در حال توانایی به سوی آن مکان بشتابند و اعمال و مناسک آنجا را طبق دستور الهی با خلوص و معرفت به جای آرند، هر کس از اجرای این دستور سعادتبخش سر باز زند، به دایره ناسپاسی قدم گذاشته، همانا خدای بی انباز از همه عالمیان بی نیاز است.

آری، هدف حضرت حق از قرار دادن آن خانه در شهر مکه، جهت اجرای مراسم بندگی و عبودیت در آن شکل خاص از طرف مردم است و این که

ص: ۵۲

خداخواهان و حق پرستان و حق جوینان و اهل عشق آن را وسیله ای برای تحصیل بندگی قرار دهند و به واسطه اجرای مقررات و مناسک آن، به پرستش خداوند و عبادت خالصانه برخاسته و رسوم بندگی را در محضر حضرت دوست به جای آرند. مگر نه این است که تاریخ حیات بشر نشان داده که به دست آوردن سلامت دو جهان و خوشبختی و سعادت در تمام زوایای حیات از طریق درک توحید و توجه به شئون حق میسر است، مگر جز از راه آشنایی با حق و حفظ حقوقی که برای حفظ کیان انسان و انسانیت بر عهده آدمی نهاده شده خیری به دست می آید، کعبه و شئون آن جهتی است برای نشان دادن عمق توحید و به دست آوردن فضایل انسانی و اخلاق الهی از طریق ادای مناسک آن.

عاشقانه به آن وادی سفر کنید و عاشقانه در آن حریم قدم بگذارید و عارفانه در آن جایگاه که جای سر به خاک گذاشتن انبیا و امامان و اولیا بوده قرار بگیرید و چون به کعبه نزدیک شدید خالصانه در مطاف قرار گرفته و دور خود او بگردید و با زبان حال در محضر آن جناب عرضه بدارید:

ای راحت روانم دور از تو ناتوانم *** باری بیا که جان را در پای تو فشانم

این هم روا ندارم کآیی برای جانی *** بگذار تا برآید در آرزوت جانم

بگذار تا بمیرم در آرزوی رویت *** بی روی خوبت آخر تا چند زنده مانم

گیرم که من نگویم لطف تو خود نگوید *** کین خسته چند نالد هر شب بر آستانم

باری عراقی این دم بس ناخوشست و درهم ***حال دلش دگر دم تا چون شود چه دانم (۱).

کعبه، مرکز برکات و هدایت

[مُبَارَكًا وَ هُدًى لِّلْعَالَمِينَ] (۲).

که پر برکت و وسیله هدایت برای جهانیان است.

آن روز که ابراهیم بزرگ آن قهرمان توحید و معنی، هاجر و اسماعیل را به سرزمین مکه آورد، از قطره ای آب و ذره ای علف سبز در آن منطقه خبری نبود، بنا به نقل قرآن مجید عرضه داشت:

پروردگارا! من زن و فرزندم را نزد خانه تو، در سرزمینی خشک و غیر قابل کشت، سکونت دادم، خداوندا! به خاطر این که نماز به پای دارند، تو ای آگاه بر تمام احوال، دل مردمان را به ایشان توجه ده و از انواع میوه ها و نعمت هایت آن مردم را بهره ده تا به شکر تو برخیزند.

نتیجه مبارک بودن آن جایگاه و قبول شدن خواسته ابراهیم را در مسافرت میلیونی مسلمانان به آن جایگاه می بینید.

این مسئله از یک جهت و از جهت دیگر مبارک بودن این خانه در این است که با کشش معنویش هزاران دل را منقلب کرده و هزاران نفس را از آلودگی پاک و هزاران معصیت کار را به صحنه با عظمت توبه می کشد.

هدف از هادی بودن آن جایگاه هم در این است که مردم در آن محل و محیط

ص: ۵۴

۱-۱) - فخر الدین عراقی.

۲-۲) - آل عمران (۳): ۹۶.

مسجد الحرام و مقامات دیگر، به شرط اجرای مناسک به طور صحیح، راه تحصیل خیر دنیا و آخرت را یافته و به مقام قرب حق و خشنودی آن جناب نزدیک می شوند.

مسلم است که از زمان بنای کعبه که همزمان شروع حیات آدم در کره خاک بوده، این مرکز مبدأ و منبع پخش نور و برکت و مرکز هدایت بندگان و راهنمایی ایشان به سوی حقایق عالی بوده و همان جاست که قرآن مجید برای هدایت بشر و دستگیری انسان و ایجاد تحول همه جانبه در حیات، نازل شده و راه بینش وسیع به وسعت ظاهر و باطن جهان را به روی آنان گشوده است.

کعبه، آری کعبه، همان مرکزی که در آن و از برکت و هدایت آن مناسک عالی حج انجام می گیرد و با توجه به مناسک آن و دقت در اسرارش، آدمی از شرک و زندقه، نفاق و دورویی، قومیت و عصبیت، تکبر و نخوت، اسارت و ذلت، و سایر پلیدی ها دور شده و به جمیع مراتب هدایت اگر بخواهد می رسد.

کعبه، به آدمی می آموزد که بنده پاک از شوائب محبوب خداست، تعلیم می دهد که جامعه اسلامی باید در تمام شؤون زندگی دارای وحدت کلمه باشد و به اهل استطاعت درس می دهد که از استطاعت مالی و بدنی خود در راه اعتلای کلمه حق بکوشید و به ندای تمام مظلومان و مستمندان و دردمندان جواب مثبت داده و همه ساله با تشکیل دادن این اجتماع عظیم، به رفع نیازها و گرفتاری های ملل اسلامی اقدام کنید و گرفتاران در بند اسارت را برهانید و برای حفظ استقلال مادی و معنوی امت اسلامی ایجاد ضمانت نمایید.

کعبه، درس محبت و دوستی و درس اخوت و برادری و درس عدل و مواسات و صفا و صمیمیت می دهد.

کعبه، در پرتو عظمت و معنویتی که دارد، راهنمای مسلمانان به سوی سعادت

دنیا و آخرت است و به غیر مسلمانان هم راه ایجاد اتفاق و اتحاد را آموخته و به آنان می گوید: برای رفع مشکلات اجتماعی، نیاز مبرم به یک مجتمع سالم و پاک دارند.

[هُدًى لِّلْعَالَمِينَ] .

و وسیله هدایت برای جهانیان است.

حج از دیدگاه امیر المؤمنین علیه السلام

اشاره

در پایان خطبه اول «نهج البلاغه»، حضرت مولی الموحدين، امام العارفين، امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید:

شما را به حج خانه اش که آن را قبله مردم قرار داده مکلف کرده، تا چون جانداران که با حرص و ولع به چشمه زلال وارد می شوند، در حال تسلیم، به آن جایگاه درآیید و کبوتروار به آن حرم امن پناهنده شوید، حکمت الهی اقتضا دارد که بندگانش آزادانه در برابر عظمت ربوبی اش، در آن جایگاه مقدس سر فرود آرند، شنوندگانی از بندگانش را انتخاب کرد تا دعوت او را پاسخ گویند و مشیت حضرتش را تسلیم گردند.

این عباد بهره ور از گوش شنوا، به آن حریم مقدس می روند و در آن جایگاه قدس که انبیای عظام الهی وظیفه بندگی به جای آوردند، رو به معبود قرار گرفته و خود را شبیه فرشتگان طواف کننده به دور عرش می نمایند، در آن تجارتگاه الهی سودها برده و به وعده گاه عفو و احسان حق روی می آوردند.

خداوند سبحان، کعبه و وظایفش را شعار جاودانی برای اسلام و جایگاه امن برای پناهندگانش قرار داده، در آن معبد عظیم اعمالی را واجب و ادای حق آن حرم

مقدس را بر بندگانش لازم و ورود به آن معبد و دیدارش را به کسانی که توانایی دارند حکم نموده است (۱).

عظمت کعبه

اشاره

شارح «ترجمه و تفسیر نهج البلاغه» در توضیح فرامین امام عاشقان می فرماید (۲):

حج خانه خدا و اعمالی که بایستی در آن مقدس ترین معبد الهی انجام بگیرد، به قدری در سازندگی فرد و اجتماع مؤثر است که قابل توصیف با قضایای معمولی نیست، به طوری که می توان گفت:

اگر انسانی به آن عمل سازنده توفیق یابد و با این حال دگرگونی در وضع او موجود نیاید و به مسیر تکامل وارد نگردد، حتماً یا به حکمت آنچه که دیده و عمل کرده است، آگاهی نداشته و یا نیروی غرایز حیوانی و خودخواهی او به قدری مقاومت داشته است که اگر خود حق و حقیقت را هم می دید و در جاذبه آن قرار می گرفت، پا به فرار می گذاشت و کم ترین نتیجه ای را از آن مشاهده نکرده و قرار گرفتن در جاذبه حق و حقیقت را بدست نمی آورد.

برای توضیح مقداری از عظمت حج بیت الله، این عمل دگرگون کننده مطالبی را مطرح می کنیم:

کعبه، اولین معبد الهی

۱- مسلم است که در همه جوامع و همه دوران ها، مخصوصاً در آن

ص: ۵۷

۱- ۱) - نهج البلاغه: خطبه اول؛ وسائل الشیعه: ۱۵/۱۱، باب ۱، حدیث ۱۴۱۲۷؛ بحار الأنوار: ۱۵/۹۶، باب ۲، حدیث ۵۳.

۲- ۲) - ترجمه و تفسیر نهج البلاغه: ۲/۲۲۴.

جمعیت هایی که پیامبران و خداشناسان وجود داشته اند، جایگاه مخصوصی برای عبادت و تفکرات معنوی ساخته شده است.

این معابد در حقیقت رصدگاه هایی برای نظاره به بی نهایت و ایجاد رابطه میان بی نهایت بزرگ «خدا» و بی نهایت کوچک «انسان» می باشند.

در این رصدگاه هاست که آدمیان بدون واسطه با خویشتن روبرو می شوند و با امواج مقدس وجدان خویش، با خدا به راز و نیاز می پردازند.

در هیچ یک از جایگاه ها و مسکن هایی که بشر با دست خود می سازد مصالح ساختمانی از آنچه که هستند، تغییری پیدا نمی کنند، مگر مصالح ساختمانی معابد که با آجر بالا- می رود و مبدل به روح و جان شفاف می شود و انوار الهی را در دل ها منعکس می سازد.

این معابد مانند چشمه سارهایی زلال، در میان سنگلاخ ها و دشت های سوزان زندگی حیوانی آدمیان قرار گرفته است، انسان ها با شستشو در این چشمه سارها طراوت و شادابی روح را در می یابند.

بیت الله الحرام که کعبه و مکه نیز نامیده شده است، اولین معبد جهانی است که برای همه مردم با دست ابراهیم خلیل علیه السلام ساخته شده است.

دومین خانه جهانی که به عنوان معبد عمومی بنا شده است، مسجد الأقصی است که به وسیله حضرت سلیمان در سال ۱۰۰۵ پیش از میلاد پس از قرن ها از تاریخ بنای کعبه ساخته شده است.

البته پیش از کعبه و مسجد الأقصی معابد زیادی وجود داشته است؛ زیرا به گفته بعضی از انسان شناسان:

تاریخ معابد مساوی تاریخ انسان هاست، خصوصیت این دو معبد به جهت عمومی بودن و خالی بودن از رنگ و شکل محلی و خصوصیات نژادی و غیره است.

روایتی از امیر المؤمنین علیه السلام درباره این که کعبه اولین معبد الهی است آمده است که:

مردی از امیر المؤمنین علیه السلام پرسید: آیا اولین خانه خدا کعبه بوده است؟ آن حضرت فرمودند: نه، پیش از کعبه خانه هایی برای عبادت ساخته شده است ولی کعبه اولین خانه مبارک و وسیله هدایت و رحمت و برکت است و اولین کسی که آن را بنا نموده است ابراهیم خلیل بوده، سپس جرهم از قبیله عرب آن را تجدید بنا کرد و بار دیگر منهدم شد و عمالقه آن را تجدید کردند.

جایگاه جغرافیایی کعبه

۲- کعبه در جایگاهی بنا شده است که هیچ گونه وسیله تفریح و مناظر طبیعی خوشایندی ندارد، سنگلاخی در میان اقیانوسی از ریگزارها و دیدگاه های خشن که مجالی به اندیشه های گسترده و عمیق و فوق ضرورت های زندگی معمولی نمی دهد.

حکمت بالغه ایست که کعبه را در این جایگاه خسته کننده قرار داده است که انسان ها از محیطهای زیبا و خوش آب و هوای بهشتی روی به آن بیاورند و هدفی جز چشیدن طعم تکلیف نداشته باشند.

در حج خانه خدا هیچ یک از عوامل طبیعی و نفسانی و اجتماعی دخالتی در انجام تکلیف ندارد، بلکه در آن تکاپو، انسان است و خدایش که رویارویش قرار گرفته است.

همین نکته را اگر انسان در این سفر ملکوتی بفهمد، به جایی می رسد که چشمی ندیده و گوش نشنیده، در آن صورت است که تمام وجود انسان فریاد دوست دوست خواهد زد.

من از سر همه عالم گذشتم الا دوست***نعیم دینی و عقبی تو را و ما را دوست

مراد هر دو جهان میکنند بر ما عرض***دل از میان همه میکند تمنا دوست

رسد به مرتبهای اتحاد ما با او*** که هیچ فرق نماند میان ما با دوست

طواف کعبه دل کن که هست خانه او*** نه هر کجا که کنی فرض باشد آنجا دوست

وحدت و یگانگی در حج

۳- شگفت انگیزترین حکمتی که در حج بیت الله وجود دارد احساس وحدت و یگانگی است که در حد اعلای مفهوم انسانیت به وجود می آید.

عالم و جاهل، کوچک و بزرگ، زن و مرد، سیاه و سپید، کسی که عالی ترین مقام جامعه خویش را داشته باشد و کسی که گمنام ترین فرد جامعه خود باشد، همه و همه با دو قطعه لباس سفید با جدی ترین قیافه حیات می جوشند و می خروشدند و می روند و می نشینند.

تضادها و تنوعاتی که انسان ها را از یکدیگر جدا کرده- هر یک را مانند گرگی در برابر دیگری قرار داده، آنان را به جنگ و پیکار در کارزارهای رنگارنگ و ادار کرده است- مبدل به هماهنگی و وحدتی می گردد که تنها در شعر و سخنان مبلغان آرمان اعلای انسانی دیده می شود.

ص: ۶۰

این احساس است که اگر ادامه یابد و مربیان جوامع آن را به طور جدی در تعلیم و تربیت ها اجرا کنند، دردهای بشری را که هر روز با کیفیت دیگری به سراغ افراد و جوامع می آید مداوا خواهد کرد.

کعبه، مظهر خداخواهی

۴- در این عمل که فوق العاده سازنده است، خودخواهی، آن عامل درنده آدمی با ضربه قاطعی از پای در می آید و فضای درون را برای خداخواهی خالی می کند.

به راستی انسان آگاه در اعمال گوناگون حج، بارها تجرد روح و فوق طبیعی بودن آن را به خوبی احساس می کند.

روح در این عمل با باز کردن زنجیرهای سنگین محیط و اجتماع و خواسته های طبیعی خویش، به قدرت پرواز خود در بیکرانه ها آگاه می شود و حیات خود را در افق بسیار والایی که هدف اساسی خود را در سطوح مختلفش جای داده است مشاهده می کند.

در آن حریم مقدس به درک این مسئله می رسند که هیچ چیز در این عالم استقلال ندارد و قابل تکیه زدن نیست و به این حقیقت واقف می گردند که خلأ روح جز با عشق و محبت و اطاعت از جناب او پر نمی شود و به این واقعیت آگاه می گردند که هر چه هست اوست و ما سوای او جز سایه ای بیش نیست و تنها سکوی پرواز و مایه ارزش برای انسان نقطه اتصال به جناب اوست.

به گفته نکتہ پرداز شیرین سخن همای شیرازی:

آنان که خیمه بر سر کوی فنا زنند*** از جام نیستی می هستی فزا زنند

نی بیم از فنا و نه خرسند از بقا*** یک باره بر بقا و فنا پشت پا زنند

مرغان آشیانه قدسند و عاقبت*** زین آشیانه خیمه بر آشنا زنند

با صد هزار قدس ملایک برابر است*** این قوم یک نفس که به یاد خدا زنند

این قوم را مبین به حقارت که این گروه*** خاک رهند و پا به سر کیمیا زنند

از تیغ عشق دوست هما گر شوی شهید*** حوران خلد روح تو را مرحبا زنند

کعبه و تعامل بین مردم

۵- در آن اجتماع الهی، افراد اجتماعات گوناگون از همه نقاط دنیا به خوبی می توانند از دردها و ناگواری های خویشان اطلاع پیدا کنند.

از حوادث و رویدادهای سالیانه خود یکدیگر را آگاه سازند، از امتیازات و احتیاجات یکدیگر با خبر گردند، درباره آینده خویش بیندیشند و راه های گوناگون تکامل و جلوگیری از سقوط را در میان بگذارند و ارتباطات خود را تا حد ارتباطات اعضای یک خانواده بالا ببرند.

کعبه و اعمال حج

۶- هر یک از اعمال متنوع حج، عامل مستقلی برای بارور ساختن بعدی از ابعاد شخصیت آدمی است که مجموعاً در چند روز محدود، حیوانی را مبدل به یک انسان می سازند و انسان را به یک موجود الهی مبدل می کنند.

دو قطعه پارچه سفید به نام لباس احرام، عاریتی بودن لباس های فاخر و رنگارنگ معمولی را برای انسان قابل درک می سازد، همین دو قطعه پارچه سفید به خوبی می تواند اثبات کند که حیات را نباید قربانی وسیله حیات نمود.

آدمی با جمله: «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ» می تواند عقده های حقارتی را که یک عمر روان او را مختل نموده است، دریابد و مرتفع سازد و ارزش و عظمت موجودیت خود را لمس کند؛ زیرا او با این لیبیک پاسخی به دعوت الهی به سوی خود می دهد.

با این ذکر روحانی سازنده وابستگی خود را به خداوند اعلا که او را به سوی خود خوانده است درک می کند.

پس این بی نهایت کوچک شایستگی تماس با آن بی نهایت بزرگ را داراست که این صدا را در گوش او طنین انداز کرده است که:

باز آ باز آ هر آن که هستی باز آ

آدمی، با طواف خانه خدا که ظاهراً چیزی بیش از چند سنگ روی هم نهاده نیست، می تواند شفافیت در و دیوار عالم طبیعت را که پرده های کمیت و کیفیت روی آن را پوشانده است دریابد و بداند که همین سنگ ها در مقابل روح سبک رو و بلند پرواز آدمی، تیرگی و سختی خود را کنار می گذارد و به شکل رصدگاهی برای نظاره و انجذاب به بارگاه ربوبی برمی آید.

دو رکعت نماز مقام ابراهیم بزرگ ترین حقیقتی را که تعلیم می دهد، اینست که معبدی که در روی زمین بنا می شود و جایگاهی که کامل ترین مردم در آنجا می ایستند و با خدای خود رابطه برقرار می کند، برای همگان یکسان است.

چه حکمت والایی در سعی و تکاپو میان صفا و مروه وجود دارد که قابل توصیف نیست، این حکمت می گوید:

اگر انسانی بکوش، حرکت کن، راکد و جامد مباش، عنصر پایدار روح آدمی کوشش و تکاپوست.

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّا جَاءْنَاكُمْ بِالْحَقِّ وَالْحَقُّ لَا يَأْتِي الْبَاطِلَ حَتَّى يَكُونَ فِي هَيْئَةٍ مَّقْضِيَةً ۚ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۱۱).]

ای انسان! یقیناً تو با کوشش و تلاشی سخت به سوی پروردگارت در حرکتی، پس او را [در حالی که مقام فرمانروایی مطلق و حکومت بر همه چیز ویژه اوست و هیچ حکومتی در برابرش وجود ندارد،] دیدار می کنی.

ص: ۶۳

بدین ترتیب هر يك از اعمال حج يكي از عناصر سازنده آدميان را بارور و تقويت مي نمايد و به فعليت مي رساند.

در هر صورت تمام اعمال عبادي و ترك همه معاصي مي خواهند بگويند: اي انسان! راه تو به سوي رسيدن به مقام قرب باز است و اگر اين صراط مستقيم الهي را طي نكني بدون شك بجايي نخواهي رسيد و همه استعدادهاي الهي تو به صورت قوه باقي خواهد ماند و بدون عبادت، از وجود تو جز حيواني پست در دنيا و جز عنصری مستحق عذاب در آخرت نخواهد ماند.

به قول عارف معارف عماد فقيه:

بر سر كوي تو جز بي سر و پا نتوان بود***پای در بند تو در بند ريا نتوان بود

پيش ما جان عزيز ار چه گرامي است ولي***زو توان بود جدا وز تو جدا نتوان بود

همه عالم به جمال تو گواهي دادند***منكر قدرت بي چون خدا نتوان بود

دست و پايي نزنم بر سرم ار تيغ زني***غرقه در بحر قضا جز به رضا نتوان بود

دلم از هجر تو جوياي فنا گشت آري***بي وصال تو طلبكار بقا نتوان بود

پيوند با قرآن در سفر حج

قرآن مجيد، در رأس تمام برنامه هاي الهي است، بدون فهم قرآن و عمل به اين كتاب عظيم آسماني كسي به جايي نمي رسد.

ص: ۶۴

در این سفر سودمند که برای تصفیۀ روح و تزکیۀ نفس قرار داده شده، توصیه‌ی زیادی از طرف اولیای الهی شده که قرآن بخوانید و بفهمید و به دستورهای سعادتبخشی که در این کتاب است عمل کنید، اصولاً هدف از نزول قرآن فهم آن و عمل به واقعیت‌های آن است.

در صورت فهم قرآن و عمل به این کتاب خیر دنیا و آخرت انسان تأمین می‌شود.

قرآن مجید، ضامن سعادت انسان در همه‌ی جوانب حیات است، در صورتی که مردم مسلمان با کمک عقل و اندیشه به فهم آن موفق شوند و با کمال شوق در اجرای برنامه‌های آن بکوشند و به خصوص در این مسیر با عظمت حیات از گناه و عصیان بپرهیزند که گناه تیرگی می‌آورد و تیرگی مانع فهم قرآن و علت واقعی بی‌توفیقی انسان در عمل به کتاب خداست.

هیچ برنامه‌ای در قرآن نیست، مگر این که عمل به آن دارای نفع دنیوی و اخرویست و نیز برنامه‌ای در این کتاب نیست مگر این که ضامن حقوق طبیعی و معنوی انسان در دو قلمرو فرد و اجتماع است.

مطالعه در تاریخ صدر اول اسلام نشان می‌دهد که زمان عمل به برنامه‌های الهی، زمان نور، زمان پیروزی، زمان فتح و غلبه، زمان معنویت، زمان فضیلت و برتری و پرچمداری اهل قرآن بر سایر ملت‌ها و امت‌ها بود.

از زمانی که امت اسلامی روی از قرآن تافتند و عمل به این کتاب را کنار گذاشتند، زمان ظلمت و ذلت و اسارت و بیچارگی شروع شد.

شاید گروهی برای درک روز عزت و ذلت مسلمانان به خود زحمت مطالعه در تاریخ حیات مسلمانان را ندهند، باید از آنان خواست تا چهره‌ی فعلی زندگی ملت اسلام را بنگرند و به این واقعیت توجه کنند که ملت اسلام امروز دومین جمعیت

روی کره زمین اند و از نظر قوای انسانی ملت کوچکی نیستند و از نظر مواد اولیه چون نفت و طلا- و سایر معادن غنی ترین ملت عالمند و از نظر مکتب تربیتی و حقوقی به خاطر داشتن قرآن و فقه غنی در رأس تمام ملل جهانند ولی با این همه دارایی با مشکلات گوناگونی دست بگریانند و از همه جوانب زندگی آنان فقر می بارد و اختلاف بین آنان بیداد می کند و همه طوایف مسلمانان زیر بار زنجیر سنگین استعمارگران دست و پا می زنند و در تمام شؤون زندگی دست نیاز و گدایی به طرف بیگانگان دراز دارند.

اما در صدر اسلام، آن لحظه پرشکوهی که اولین آیه قرآن مجید در حریم مقدس کعبه در کنار غار حرا بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد، مردم در تمام زوایای زندگی دچار فساد و گرفتار شیطنت بودند.

انحراف در تصور مسئله حیات، سستی عقیده و ایمان، کثرت خلق، بی نظمی در شؤون زندگی، فسق در عمل، آلودگی در مسائل نفسی، گسیختگی نظام اجتماعی و خانوادگی، گریبانگیر مردم زمان بود.

متلاشی بودن نظام اخلاق، ظلم و بیدادگری، قتل و غارت و تجاوز، به اسارت کشیدن انسان ها برای اشباع تمایلات حیوانی، روی گردانی از علم و دانش، دورویی و نفاق، بی عفتی و دزدی، قماربازی و شراب خواری، مسائلی بودند که انسان با آن ها روبرو بود.

در این میان ملت عرب از هر ملتی فاسدتر و در برنامه های زندگی از همه رسواتر و روزگارشان از همه جوامع تیره تر بود.

در میان تمام مناطق عرب نشین، مردم مکه از همه فاسدتر و در تیره بختی از همه بیچاره تر بودند.

ولی قرآن مجید به تدریج تمام این مفاصد را معالجه کرد و از مردم تیره بخت زمان نزول، مردمی سعادت‌مند، عالم، بزرگوار و در یک کلمه شجره طیبه ساخت.

مردم تیره روزگار، سوسمار خور و غفلت زده جاهل، با روی آوردن به قرآن و عمل به این کتاب به جایی رسیدند که بزرگ‌ترین قدرت را در جهان آن روز تشکیل دادند و در تمام جهان ندای علم و فضیلت در دادند و نور علم و فضیلت را در بستر حیات تاباندند و این همه از منافع آن ندای آسمانی بود.

ندای آسمانی، آری ندای آسمانی یعنی وحی و مقررات خداوندی که به تمام زوایای حیات نظر داشت و در پرتو فراگیری و عمل به آن انسان‌ها به سعادت و رشد و کمال و خوشبختی و مجد و عظمت می‌رسیدند، تا اعماق وجود مردم صدر اول اسلام اثر کرد و از آنان ملت رشید و بیداری ساخت.

این ندا از شهر مکه طنین انداز شد، امین وحی از طرف خداوند مهربان، بزرگ سفیر حق را مأموریت داد تا به وسیله قرآن بدون وقفه برای نجات بشریت از چنگال شیطان و شیطان صفتان و انواع معبودهای باطل و طاغوت‌ها قیام کند.

آری، مکه مهبط وحی و نور و فضیلت و سیادت است و مکه با قبول نزول قرآن و با مناسکی که دارد هدایت برای عالمیان است.

حج برای تزکیه نفس، نورانی شدن قلب و زدوده شدن زنگار از روح و جان است و اگر آلوده‌ای به مکه بروی و پاک برنگردد حج نرفته است.

در حریم حرم کعبه از رهبر عالیقدر اسلام دعوت شد، تا با کمک قرآن مجید در تمام جبهه‌های حیات ایجاد انقلاب کند، انقلابی که انسان را به تمام اهداف الهی برساند.

مردم در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله از برکت قرآن مجید دارای اعتقادی راسخ به حقایق، اراده‌ای استوار، عزمی آهنین، اندیشه‌ای تابناک، اعمالی شایسته،

اتحادی بی سابقه، قدرتی فوق قدرت ها، دانشی آمیخته با تربیت الهی، بینشی به وسعت وجود انسان و جهان، عقلی رشید، روشی استوار، طرحی جامع، برنامه هایی عالی در تمام شئون زندگی شدند و تمام این سرمایه های کلان و سودبخش را از گنجی چون قرآن بدست آوردند؛ امروز هم همان قرآن در بین مسلمانان است و هزاران منبع مادی در دست اینان است، پس چرا این گونه ذلیل بیگانگان هستند؟ آیا عامل این ذلت دوری از قرآن نیست؟

عظمت حج و ثواب آن

اشاره

حج سیر و حرکتی است که اگر انسان به واقعیت انجام دهد، او را از آلودگی باطن و خطای ظاهر پاک می کند.

آری، انسان به هنگام ادای مناسک این سفر معنوی، از غفلت گذشته خود پشیمان می شود و آینده روشنی را در برابر دیده قلب برای خویشتن می بیند.

با انجام این چنین حج، انسان حاضر نخواهد شد روی از حق برگرداند و از حرکت در راه الهی باز ایستد، عنایت و لطف و رحمت حق به چنین زائری حتمی است.

امام عارفان در آخرین ساعات عمر خود چنین وصیت می کند:

خدا را خدا را بر شما باد به مسئله حج، تا زنده اید خانه حق را خالی نگذارید که اگر خلوت بگذارید، با عذاب حق روبرو می شوید و از عنایت خداوند محروم گشته شخصیت شما متلاشی خواهد شد (۱).

ابان بن عثمان از مردی حدیث می کند که می گفت:

ص: ۶۸

۱- (۱) - نهج البلاغه: نامه ۴۷؛ بحار الأنوار: ۹۹/۷۵، باب ۱۸، حدیث ۲.

به امام باقر علیه السلام عرضه داشتم: چرا حج را حج می گویند؟

فرمود: فلان کس حج گزارد یعنی رستگار شد (۱).

آری، کسی که از نظر ظاهر به زیارت خانه و از نظر باطن به زیارت صاحب خانه مشرف شود، به رستگاری رسیده، کدام برنامه برای انسان در تمام طول زندگیش از این مسئله عظیم تر است که پروردگار بزرگ عالم اجازه ورود به حریم قدسش را به او بدهد و دلش را مهبط انوار خود کند و قلبش را هم چون آئینه صفا و جلا بدهد، در حدی که از عمق قلب چشمه عشق بجوشد و انسان این ذره بی مقدار، در مدار بی نهایت در بی نهایت موفق به طواف گردد و دست گدایی به دامن غنای او زند.

پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

کسی که بمیرد و قدرت بر حج داشته، ولی بجای نیآورده به مرگ یهودی یا نصرانی مرده (۲).

امام صادق علیه السلام فرمود:

آن کس که به خاطر فلاکت، یا نداشتن قدرت جسمانی، یا مانع شدن ستمگر، نتوانست حج کند معذور و در غیر این صورت به هنگام مرگ یا یهودی یا نصرانی از دنیا خواهد رفت (۳).

شیخ طوسی در کتاب باعظمت «تهذیب» در حدیث صحیحی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که:

ص: ۶۹

۱ - ۱ - علل الشرایع: ۴۱۱/۲، باب ۱۴۸، حدیث ۱؛ وسائل الشیعه: ۱۰۳/۱۱، باب ۳۸، حدیث ۱۴۳۵۶؛ بحار الأنوار: ۲/۹۶، باب ۱، حدیث ۱.

۲ - ۲ - محجه البیضاء: ۱۴۵/۲، کتاب أسرار الحج.

۳ - ۳ - الکافی: ۲۶۸/۲، باب من سوف الحج و هو مستطیع، حدیث ۱؛ من لا یحضره الفقیه: ۴۴۸/۲، باب تسویف الحج، حدیث ۲۹۳۵؛ وسائل الشیعه: ۲۹/۱۱، باب ۷، حدیث ۱۴۱۶۲؛ محجه البیضاء: ۱۴۵/۲، کتاب أسرار الحج.

شخصی به دیدن رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: من برای انجام حج حرکت کردم اما به مقصد نرسیدم و از این بهره بزرگ محروم شدم، اکنون ثروت هنگفتی در اختیار من است، مال خود را در چه برنامه ای خرج کنم تا تلافی حج شود و سودی همانند ثواب حج ببرم؟

رسول اسلام صلی الله علیه و آله به او نگاهی کرد و فرمود: به کوه ابو قیس بنگر، اگر این کوه برایت طلای احمر شود و آن را در راه خدا خرج کنی به ثواب یک حاجی نخواهی رسید، حاجی به هنگام تدارک سفر هرچه از جای بردارد و آنچه بر زمین بگذارد، برای او ده حسنه نوشته می شود و ده گناه بخشیده می گردد و ده درجه به او می رسد و همین که سوار مرکب گردد، به هر گامی که برمی دارد خداوند برایش به مثل آنچه گفتم می نویسد.

همین که طواف خانه حق کند از گناه خارج می گردد و چون سعی صفا و مروه نماید از معاصی پاک شود و به هنگام وقوف به عرفات از ذنوب خود خارج گردد و به خاطر رمی جمرات بی گناه می شود.

در هر صورت رسول عزیز اسلام صلی الله علیه و آله در فرامین خود به یک یک از برنامه های حج و موقف ها اشاره فرمود و نظیر ثواب و بهره های گفته شده را برای تمام مواقف بیان داشت، سپس به آن مرد گفت: آنچه برای یک حاجی فراهم می شود، کجا برای تو بدست خواهد آمد (۱).

صدوق بزرگوار در «من لا یحضره الفقیه» در باب حج نقل می کند:

مسافری که مسیر سفرش به سر حد حرم برسد، در صورتی که فرود آید و غسل

ص: ۷۰

کند و نعلین خود را بدست گرفته با پای برهنه در حالت تواضع، به خاطر خدای عز و جل و عزت و جلال او داخل حرم شود، پروردگار صد هزار حسنه به او عنایت کرده و مشابیهش گناه از او محو می کند و صد هزار درجه به او می دهد (۱).

در اخبار حج آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

هر مالی در مصرفش سؤال و جواب هست و برای خرج کننده مسؤلیت دارد، مگر مالی که در راه حج و یا جهاد در راه خدا خرج شود (۲).

امام صادق علیه السلام بنا به نقل صدوق در «من لا یحضره الفقیه» می فرماید:

یک درهم خرج کردن در راه حج بهتر است از صد هزار درهم در راه دیگر که آن هم حق باشد و یک درهم حق امام را به امام پرداختن بهتر است از هزار درهم در راه حج (۳).

حاجی باید به این واقعیت توجه داشته باشد که: مسلمان باید همیشه در آمدش از راه حلال باشد و هرگز اجازه ورود درمی حرام به اموال خود ندهد و اگر خدای نکرده به هنگام آماده شدن برای سفر حج به مال خود اطمینان ندارد، یا حق امام، یا حق دیگران در مال اوست، مال خود را پاک کند و حقوق مردم را به مردم برگرداند؛ زیرا اگر به این مسئله مهم توجه نکند، از ثواب هایی که برای حج شمرده شده محروم خواهد شد، بلکه به هنگام لیک گفتن در جوابش «لا لیک و لا سعدیک» خواهند گفت، چنانچه در روایت آمده:

ص: ۷۱

۱- ۱) - من لا یحضره الفقیه: ۲/۲۰۴، باب فضائل الحج، حدیث ۲۱۴۱؛ بحار الأنوار: ۱۹۲/۹۶، باب ۳۴، حدیث ۳.

۲- ۲) - من لا یحضره الفقیه: ۲/۲۲۱، حدیث ۲۲۳۱.

۳- ۳) - من لا یحضره الفقیه: ۲/۲۲۵، باب فضائل الحج، حدیث ۲۲۴۷-۲۲۴۸؛ بحار الأنوار: ۱۵/۹۶، باب ۲، حدیث ۴۶.

کسی که با مال حرام سفر کند به هنگام لبیک به او جواب رد داده خواهد شد (۱).

محدث خبیر، صدوق بزرگوار در «من لا یحضره الفقیه» از طریق صحیح از کتاب حسن بن محبوب از کتاب محمد بن قیس روایت کرده اند که محمد بن قیس می گوید: شنیدم از ابو جعفر محمد بن علی الباقر علیهما السلام که در مکه این حدیث را برای مردم می فرمود:

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نماز صبح را با مردم خواند، سپس با آنان به گفتگو نشست تا آفتاب طلوع کرد، مردم یک یک از مجلس برخاسته و رفتند بجز دو نفر یکی از انصار و یکی از اعراب بادیه از طایفه ثقفی.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن دو نفر فرمود: می دانم شما را حاجتی است و آن پرسش از یک مسئله است، اگر بخواهید من قبل از سؤال شما به پاسخ اقدام کنم، اگر نه پرسید تا به شما جواب بگویم.

گفتند: شما ما را خبر ده؛ زیرا گفتن شما بدون پرسش ما بهتر چشم کور را روشنی است و از شک و تردید دورتر و ایمان ما را نسبت به آنچه باید مؤمن باشیم راسخ تر می کند.

رسول اسلام صلی الله علیه و آله از آن مرد انصاری خواست تا نوبتش را به آن مرد بیابانی بدهد و فرمود: ای برادر انصاری! شما نوبت خود را به دوست و اگذار؛ زیرا تو از قومی هستی که دیگران را بر خود مقدم داشته و ایثار می کنند.

در هر صورت آیا حاضری او حاجتش را بر تو مقدم بدارد، چون تو اهل شهری

ص: ۷۲

و او از بادیه؛ مرد انصاری گفت: با کمال رغبت حاضرم.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله روی به آن بیابان نشین کرد و فرمود: اما تو آمده ای از من درباره وضو و نماز بررسی که چه اندازه بهره دارد، جوابش را گفت و سپس به مرد انصاری فرمود: اما پرسش تو درباره حج و عمره است که برای آن چه اندازه ثواب قرار داده شده، آگاه باش چون عزم حج کردی و توجّهت به زیارت خانه حق قرار گرفت و خود را برای رفتن آماده کردی و بر مرکب سوار شدی و به نام خدا آغاز سفر نمودی، به هر قدمی که مرکب از زمین بر می دارد و بر زمین می گذارد، خدای بزرگ برای تو حسنه ای نوشته و سیئه ای محو می کند و همین که احرام بستنی و لبیک گفتی، خداوند به هر لبیک ده حسنه قرار داده و ده سیئه دور می کند.

چون طواف بیت کردی برای تو نزد حق به خاطر آن، عهد و پیمانی ذخیره شده که حضرت حق از عذاب تو حیا خواهد داشت و همین که در مقام ابراهیم به دو رکعت نماز قیام کردی، به خاطر آن دو رکعت ثواب دو هزار رکعت نماز قبول شده به تو عنایت می شود.

و چون به سعی صفا و مروه برآمدی و هفت بار آن راه را طی کردی، برایت نزد حق اجر کسی است که از شهر خود پیاده به حج آمده باشد و همانند کسی است که هفتاد بنده مؤمن را از بردگی رهانده باشد.

و چون وقوف به عرفات را تا غروب انجام دادی، اگر خطایت به عدد ریگ صحرای عالج عربستان و به عدد کف دریاها باشد خدایت می آمرزد و همین که به منی آمدی و سنگ ریزه ها را به جمرات زدی برای تو به خاطر هر ریگ ده حسنه نوشته می شود و این ثواب برای تو در بقیه عمرت همواره ثبت می گردد.

و چون سر تراشیدی برای تو به عدد هر موئی که جدا شود، حسنه ای نوشته و این ثواب در آینده عمر نیز برایت محفوظ خواهد بود.

و چون قربانی کردی، یا به نحر شتر برخاستی به عدد هر قطره خونی که از او به زمین می رسد برایت حسنه ای ثبت و مشابه آن هم برای آینده عمرت هست.

و همین که از منی بازگشتی و طواف بیت را به جا آورده و در مقام ابراهیم نماز خواندی ملکی به پشت شانۀ ات زده می گوید: اما از گذشته عمرت هر چه بود آمرزیده شد، پس عمل خود را از سر گیر اکنون تا صد و بیست روز (۱).

آری، خداوند عزیز برای مهمانش این گونه تدارک دیده و این از آقایی صاحب بیت است و این ثواب ها برای عموم مردم است، اما آنان که اهل معرفت هستند و عاشق وار به دیار معشوق آمده اند برای آنان ثواب لقای حق است و کسی از عهده بیان یا شمارش این گونه ثواب بر نمی آید.

عاشق، حرکتش و سفرش و حالش و دید باطنش و اعمال و مناسکش با همه فرق می کند.

عارف فرزانه فقیه، عماد کرمانی می گوید:

هر که بر لوح بصر نقش خیال تو کند*** هوس عمر به امید وصال تو کند

چشم بی خواب مرا کی دهد این دولت دست*** که شبی دست در آغوش خیال تو کند

ظاهر آن است که از دست بلا جان نبرد*** مرغ دل گر هوس دانه خال تو کند

ص: ۷۴

۱ - ۱) - من لا - يحضره الفقيه: ۲/۲۰۲، باب فضائل الحج، حدیث ۲۱۳۸؛ الأملی، شیخ صدوق: ۵۴۹، المجلس الحادی و الثمانون، حدیث ۲۲؛ بحار الأنوار: ۳/۹۶، باب ۲، حدیث ۳.

طوطی روح من آن دم که بود طالب قوت***گذری برشکرستان مقال تو کند
طایر قدسی جانم چو شود تشنه وصل***میل خاک در چون آب زلال تو کند
آه کز دست رقیبان تو می ترسد دل***گر نسیم سحری پرسش حال تو کند
گر گذاری بسر تربتم آری روزی***دیده در خاک تماشای جمال تو کند
هر نفس گر ندهد خاک درت بوسه عماد***سبب آنست که فکری زملاال تو کند

علت تفاوت ثواب حج

این که روایات ثواب حج در عین صحیح بودن با هم تفاوت دارند، با این که مردم از نظر مناسک و وحدت عمل دارند، به خاطر این است که اشخاص از نظر حال و معرفت و کیفیت عمل با هم متفاوتند.

صاحب «آفاق الکعبه»- که از مشایخ روایت این حقیر است و دارای هفتاد جلد کتاب علمی است- در حل تفاوت اخبار ثواب حج می فرماید:

تفاوت ثواب حج به اعتبار تفاوت معرفت اشخاص، تفاوت نیت و اعتقادات، تفاوت قوه در یافت افراد، تفاوت در ادب و خضوع، تفاوت در اخذ به آداب و هشیاری در برابر مقامات، تفاوت در فهم و دستگاہ فهم، تفاوت در دستگاہ گیرنده و دهنده اشخاص، تفاوت در عمق اثر حج در بنیه فکر اشخاص، تفاوت در

ص: ۷۵

وسعت زاویه نشر آثار متخذۀ دریافت شده در دیگران، تفاوت جهات دیگر و دیگر است. علی هذا، ثواب حج در احادیث به تفاوت آمده، فاصله دو سر حد آن از هر قدمی «ده حسنه» تا «صد حسنه» تفاوتی است که همه صدق و صحیح است.

در حج درجات پایین تر و پایین تر تا آخرین نقطه حد هم هست که ثوابی نمی دهند، فقط خداوند به برکت این که در سپاه امن وارد وادی امن شده، محضاً اهل و عیال او را از حادثه نگه می دارد تا برگردد، چنین زائری آن کس است که حج او قبول نشده باشد.

اقسام حج

در «من لا یحضره الفقیه» نقل شده که:

حاجیان بر سه دسته اند:

دسته اول: که نصیب و بهره آنان افزون تر است و آن کسی است که گناهان ما تقدم و تأخر او آمرزیده شود و خداوند او را از عذاب قبر مصون و محفوظ خواهد داشت.

دسته دوم: آنان که در جنب دسته اول گناهان گذشته اش آمرزیده شود و آینده عمر باید عمل از سر بگیرد.

دسته سوم: مردی که در اهل و مالش حفظ شده و در روایت آمده که وی آن کس است که حج او قبول نشده (۱).

صدوق بزرگوار روایت کرده:

چون موسی بن عمران حج کرد، از امین وحی پرسید: برای کسی که بدون نیت

ص: ۷۶

پاک و مال حلال حج انجام دهد چه بهره ایست؟

به جبرئیل خطاب رسید بگو: حق خود را به او بخشیده و خلق خود را از وی خوشنود کنم.

پرسید: برای کسی که با قصد صحیح و مال حلال این برنامه را عمل کند چه سودیست؟

خداوند پاسخ گفت: او را در رفیع اعلا با پیامبران و راستین مردم و شهدا و صالحان قرار دهم و اینان نیکو رفیقانند (۱).

گناه عظیم امتناع از حج

با توجه به این همه عظمت که در مسئله حج هست، اگر کسی مانع رفتن مسلمانی به حج شود گناه بزرگی مرتکب شده.

صدوق بزرگوار از اسحاق بن عمار روایت می کند که:

به امام صادق علیه السلام گفتم: مردی درباره حج با من مشورت کرد، به خاطر این که ضعیف الحال بود به او گفتم: از این سفر صرف نظر کن، امام فرمود: سزاوار و مستحق که به خاطر جلوگیری از حج او تا یک سال در بستر بیماری افتی، اسحاق می گوید: یک سال تمام مریض شدم (۲).

در روایت دیگر می گوید:

امام ششم فرمود: زنهار بترسید و پرهیز کنید که یکی از شما از رفتن حج کسی

ص: ۷۷

۱- ۱) - من لا یحضره الفقیه: ۲/۲۳۵، نکت فی حج الأنبیاء...، حدیث ۲۲۸۷؛ وسائل الشیعه: ۱۱/۱۴۴، باب ۵۲، حدیث ۱۴۴۸۰.

۲ - ۲) - من لا یحضره الفقیه: ۲/۲۲۱، باب فضائل الحج، حدیث ۲۲۳۴؛ تهذیب الأحکام: ۵/۴۵۰، باب ۲۶، حدیث ۲۱۵؛ بحار الأنوار: ۴۷/۳۶۸، باب ۱۱، حدیث ۸۵.

مانع شود که او را در دنیا فتنه ای خواهد رسید، علاوه بر آن این عمل ناپسند در آخرت برای او ذخیره می گردد (۱).

آری، کسانی که از راه تبلیغات سوء، یا محدود کردن افراد، یا پیش گیری ستمگرانه از سفر حج جلوگیری کنند در صف مقدم متجاوزان به حقوق الهی و بندگان خدا هستند و در دنیا و آخرت از غضب و عذاب الهی ایمن نخواهند بود.

خرج سفر حج از مال پاک

اشاره

پیشوای هفتم حضرت موسی بن جعفر علیه السلام می فرمودند:

سه چیز را از اصل مال خود، یا خالص در اختیار خود می پردازیم:

۱- مهریه زنان.

۲- پول کفن.

۳- خرج سفر حج.

شطیبه، بانوی مؤمنه

این جملات را هنگامی فرمود که مبلغی در حدود چهارصد درهم در یک کیسه چرمی، برای بانویی پرهیزکار و مؤمنه به نام شطیبه به وسیله نماینده مردم خراسان ابو جعفر محمد بن علی فرستاد و فرمود:

این مقدار از خالص مال ماست که برای خرج کفن و دفن جهت آن بانوی مؤمنه اختصاص می دهم.

ص: ۷۸

۱ - ۱) - من لا یحضره الفقیه: ۲/۲۲۱، باب فضائل الحج، حدیث ۲۲۳۵؛ وسائل الشیعه: ۱۱/۱۳۸؛ باب ۴۸، حدیث ۱۴۴۶۲؛ بحار الأنوار: ۱۵/۹۶، باب ۲، حدیث ۴۵.

مقداری از این پول را تا وقتی زنده است مصرف کند و بقیه را جهت کفن و دفن بگذارد، ما اهل بیت پول کفن و دفن و مهریه زنان و مصرف حج را از مال خالص و طاهر خود خرج می کنیم.

هان! ای ابو جعفر! چون به نیشابور رسیدی، به فاصله ای کوتاه در حدود چند روز بعد از ورود تو آن بانو از دنیا می رود و من قبل از دفن برای نماز بر او حاضر خواهم شد.

به آن هنگام که برای نماز بر جنازه او حاضر شوم تو مرا خواهی دید، این توجه فوق العاده امام نسبت به شیطه و سهم کردن او در شؤون زندگی خصوصی خود و خانواده اش، پاداش اخلاص آن بانو بوده که از زحمت چرخ ریزی خود به قدر یک دستمال، یا یک کلاف نخ، یا یک سکه طلا از سهم امام به وسیله ابو جعفر محمد بن علی از نیشابور به مدینه فرستاد، تا خمس دسترنج خود را به دستور خدا به امام رد کرده باشد.

ابو جعفر که امین مردم خراسان بود، گو این که در ابتدای امر کلاف و سکه او را نمی پذیرفت، به عذر این که اندک است و برای یک سکه نمی توان کیسه جداگانه ساخت، ولی آن بانو در آن وقت گفت: گر چه مال من اندک است ولی چه کنم سهم امام است و مرا همین مقدار می رسیده.

ابو جعفر آن مال ناچیز را گرفت و سکه را برای نشان دار بودنش مقداری کج کرد و در کیسه ای که سکه دیگران را ریخته بود انداخت و از خراسان به مدینه آمد.

همین که به محضر امام مشرف شد، امانات مردم خراسان را بر حضرت عرضه کرد.

امام هیچ کدام را قبول نکرد و فرمود: مال ما نیست، این ها را به صاحبانش بازگردان، اما امانتی نزد تو دارم از بانویی به نام شیطه آن را جدا کن و به من بده.

ابو جعفر کیسه را گشود و در صدد جستجوی سکه شیطیه برآمد آن سکه ها را روی هم می غلطاند تا آن را بیابد؛ امام، خودش آن را در میان نشان داد و هم این طور بقیچه ها را گشود و دستمال یا کلاف را نیز تقدیم کرد.

محمد بن علی می گوید: وقتی به وطن بازگشتم تمام صاحبان آن کالاها را فطحی مذهب دیدم، آنجا دریافتم که امام فرمود: آن ها مال من نیست.

در این گیرودار مواظب وضع آن بانو بودم که سیزده روز پس از ورود من به نیشابور درگذشت، ما جنازه او را به صحرا بردیم، در جمعیت انبوهی که در بیابان برای نماز بر جنازه او حاضر بودند توجه داشتم امام را بینم، ناگاه دیدم شتر سواری از جانب بیابان آمد، از شتر پیاده شد در حالی که سر و صورت خود را پیچیده و پوشیده بر جنازه نماز گزارد، من نزدیک شدم تا بینم، امام را شناختم که برگشت و بر شتر سوار شده در صفحه بیابان از نظر غایب شد (۱)!

آری، اولیای خدا چه مرد چه زن در صفحه ای از پاکی و نور و صفا زندگی می کنند و در تمام این عالم از دوست غیر دوستی نمی خواهند.

واقعیت مسئله حج

اشاره

تماشای واقعیت حج، قلبی پاک، دیده ای بینا، سینه ای پر از نور، روحی الهی و نفسی تزکیه شده می خواهد.

اهل بصیرت را در زمینه این سفر مسائلی است که از دسترس بسیاری از عقول دور است.

این سفر، سفری ملکوتی و سیری الهی آن هم به سوی صاحب آفرینش است،

ص: ۸۰

رسیدن به حضور مقدس او لیاقتی ما فوق لیاقت ها و طهارتی ما فوق طهارت ها لازم دارد.

در این سفر خشوعی کامل، خضوعی جامع، حالی الهی و نیتی استوار و عزمی راسخ و گذشتی به پهنای فلک لازم است.

زاد و توشه این راه تماماً معنوی است، زاد و توشه مادی به اندازه ای لازم است که ضعف جسم را جبران کند.

در این سفر جز برای خدا نروید و جز برای حق نباشید و جز برای دوست نشنوید و جز برای معبود نگویید و چون وارد مسجد الحرام شدید جز خدا نبینید.

مناظره امام صادق علیه السلام با ابن ابی العوجاء

به این حدیث عجیب که مؤید جملات بالاست و شیخ متقدمین حضرت صدوق در کتاب «مجالس» نقل کرده عنایت کنید (1):

زمانی که ابن ابی العوجاء آن مادیگر خطرناک به همراه جماعتی از همراهان خود نزد امام صادق علیه السلام نشستند و آن اعتراض های جسورانه و بی ادبانه و تند را نسبت به مسئله حج عنوان کرد، امام صادق علیه السلام فرمود:

برازنده ترین سلطان فرمانده که باید برابر او سان داد و برابر امر او باید سر اطاعت فرود آورد و از نافرمانی او حذر کرد خداست که منشی ارواح و صور است.

ابن ابی العوجاء گفت: این سلطان فرمانده غایب است و تو حواله به غایب می دهی.

امام علیه السلام فرمود: غایب آن جسم است که وقتی منتقل از مکانی به مکان دیگر

ص: ۸۱

شد، از مکان اول غایب است و در مکان دوم حاضر است ولی خدا که جسم نیست که انتقال برایش تصور شود، پس غایب نیست و حضور دارد، ولی ما حضور نداریم مگر بواسطه پرچم.

ابن ابی العوجاء سرافکنده برگشت، با یاران و همراهان می گفت: من از شما خواسته بودم که مرا به روی سجاده ای بنشانید، شما مرا بر زیر پاره اخگری، آتش مجمری افکندید، آنان گفتند:

تو در مجلس امام صادق بس حقیر بودی !!

آری، آن جناب غایب نیست، غایب ما هستیم که با اطاعت از دستورهای او و پوشیدن لباس تقوا لایق حضور می شویم، تا جایی که به مقام فنا رسیده جز او چیزی را نبینیم.

حرمت این خانه را با فراهم آوردن خشوع و خضوع نگهدارید و چون خواستید به آن مقام بروید با خلوص نیت و پاکی همه جانبه حرکت کنید که بینایان راه با همه عظمتی که داشتند خود را در آنجا بسیار کوچک می کردند و بسیار کوچک می دیدند.

آری، بزرگان دین خود را در این راه ندیده می گرفتند و با کوچک کردن خود در تعظیم و بزرگداشت آن هر چه بیشتر می افزودند، تاجوران محیط دین با تواضع و خاکساری پی در پی خود را به این درگاه حق می رساندند، حتی در اردوی امن جهان خود را مصغر و جزء می کردند، با آن که بزرگ بودند و مکبر و کل.

از اولیای اسلام، تواضع و خاکساری را بنگرید تا چه حد و چه اندازه در این راه بوده؟ ائمه مسلمانان علیهم السلام آن قدر در جنب این خانه وارد شده و خود را نادیده می گرفتند که تشخیص خود را هیچگاه مانع از تکرار خاکساری بر در این خانه قرار نمی دادند.

حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام در سفرهای حج خود که بیست و پنج مرتبه بود، خاکسارانه پیاده راه می پیمود و این پیاده روی نه از راه نداشتن مال سواری بوده و نه از دریغ و مضایقه از بذل مال در راه آن، بلکه دستور می دادند مرکب های سواری را جلو جلو یدک می کشیده اند و خود برای تواضع پیاده می رفتند، حتی آن قدر یدکی ها زیاد بود که موکب خیل با عظمت می نمود و آن قدر در شخص خواجه تواضع بود که خاکسارانه می نمود.

به احترام حضرت امام حسن علیه السلام برادر عظیم القدرش امام حسین علیه السلام هم پیاده می شد، حسنین علیهما السلام برای تواضع و درک ثواب پیاده به راه می رفتند ولی مرکب های آنان که یدک کشیده می شد جلو جلو می رفت همین که خلائق می دیدند که حسنین علیهما السلام از عقب موکب قدم می زدند آن ها هم پیاده می شدند.

آری، هر کس معرفتش به صاحب این بیت بیشتر باشد تواضع و انکسارش و خشوع و خاکساریش نسبت به صاحب بیت بیشتر و عشق و علاقه اش به محبوب عالم وافرتر و کامل تر است.

این گونه انسان است که از او جز او نمی خواهد و از وی جز وی نمی طلبد و همین انسان است که با رسیدن به بیت از بیت چشم پوشیده و نگران صاحب بیت می شود و با زبان حال و اشک ریزان به محضر محبوب و معشوق خود عرضه می دارد:

با جناب تو مرا قربت جانی باشد***ور دل آنجا برسد بیم گرانی باشد

قُرب روحانی اگر هست میان دل و دوست***چه تفاوت کند از بُعد مکانی باشد

آن نه حسنی که تغیر کند از دور زمان***وین نه عشقی که در ایام جوانی باشد
چون تو در کون و مکان هم نفسی نتوان یافت***که دمی محرم اسرار نهانی باشد
گر دلم پی به سر گنج رضای تو برد***مایه سلطنت هر دو جهانی باشد
«۱» خاطر نازکت ار شد متغیر زعماد***گنه از جانب این بنده جانی باش

حج امام صادق علیه السلام

امام جعفر صادق علیه السلام در سفری از سفرهای حج خود افتخار هم سفری خود را به مالک بن انس داد.
وقتی که به میقاتگاه رسیدند مالک می گوید:

هنگام احرام که راحله شتر امام علیه السلام به صحرا برسد هرچه می خواست لبیک را به صدای بلند بگوید صدا در گلوی او
گلوگیر و متقطع می شد و نزدیک بود از راحله بیفتد.

من گفتم: ای پسر رسول خدا! لبیک بگو، چاره ای نیست از این که بگویی، فرمود:

ای پسر ابو عامر! چسان جسارت و جرأت کنم که بگویم: «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ».

ترس و هراس و وحشت از آن دارم که خدای عزت و جلال به من بگوید:

«لَا لَبَّيْكَ» (۱).

ص: ۸۴

۱ - ۲) - الخصال: ۱/۱۶۷، حدیث ۲۱۹؛ الأمالی، صدوق: ۱۶۹، المجلس الثانی و الثلاثون، حدیث ۳؛ بحار الأنوار: ۱۶/۴۷، باب
۴، حدیث ۱.

امام علیه السلام است که با معرفت کامل در میقاتگاه حریم الهی است، البته مشاعر آن انسان الهی مستغرق معنویات وحی آسمانی می شود و تمام اسرار حرم را در میقاتگاه درمی یابد و حد و حدود خود را با حد و حدود این بارگاه تطابق می دهد، او از حد و حدود این سرحد واقف است و از همه جهات به حد و حدود خویشتن هم مو به مو آگاه است، البته وقتی با حد و حدود حریم کبریایی خود را مقابل می بیند، لکن در زبان می آید و وقفه به او رخ می دهد و مالک خود نیست.

دیده اید که در مقابل کوه، انسان چقدر خود را کوچک می بیند، عظمت کبریایی را کوه کوه از همه جانب فرض کنید که انسان از همه طرف کوچک می شود.

در مقابل آن عظمت بی نهایت در بی نهایت، این موجود کوچک چه کند و چگونه بایستد و چه بگوید؟

امام صادق علیه السلام در سفر حج دیگر، افتخار هم کجاوگی خود را به ابان بن تغلب داده بودند- که بزرگ اصحاب امام باقر علیه السلام بود و سی هزار حدیث از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده وقتی به مدینه وارد می شده یک ستون از مسجد الرسول را اختصاص به او می داده اند که جلوس کرده، تدریس کند، امام علیه السلام به او فرموده بود:

ای ابان! در مسجد مدینه جلوس کن و فتوی بده که من دوست دارم مثل تو در شیعیان من باشد (۱)- ابان می گوید:

وقتی که امام صادق علیه السلام به سرحد حرم رسید، میله های اعلام حرم پیدا شد، دستور فرمود:

شتر را نگه داشتند و پیاده شد، ابان هم پیاده شد، ابان می گوید: امام برای ورود به حرم غسل کرد، من هم غسل کردم، بعد امام دعای ورود به حرم را خواند

ص: ۸۵

و گریست، سپس برای ورود به حرم پاها را برهنه کرد و با پای برهنه در حال تواضع قدم در حرم نهاد و قدم برداشت و فرمود: ای ابان! هر کس این عمل را بجا آورد، برای خدا، این طور که من بجا آوردم و تو دیدی، خدای سبحان صد هزار سیئه از او محو می کند و صد هزار حسنه برای او می نویسد و صد هزار درجه برای او ترفیع دهد و صد هزار حاجت او را برآورد (۱).

حج یا معراج ملکوتی

چون با دیده بصیرت به عمل حج بنگری، آن را معراجی ملکوتی برای روح خواهی یافت که از برکت آن معراج به فیوضات عالی الهی می رسی.

یکی از بینایان راه می گوید:

عمل حج را نمی توان با سایر مقررات دین مقایسه نمود، چه برای بسیاری از عبادات مانند: نماز و روزه و ذکر خداوند و مانند این ها اگر چه تأثیر و نتیجه نیکو در روحیه شخص دارد، ولیکن آن اثر به هر اندازه که باشد محدود به حد معینی است، ولی عمل حج اگر از روی التفات و دارای ارکان و شرایط مقرر باشد و به علت عدم توجه به حقیقت آن تباه نشود، کارزاری است که انسان را به تمامی آنچه به شرح رفت می رساند.

حج در روان انسان نیرویی ایجاد می کند که تا انسان زنده است در پنهان و آشکار نگهبان او خواهد بود و این همان فیض الهی است که از برکت این معراج نصیب آدمی می گردد.

ص: ۸۶

۱ - ۱) - الکافی: ۳۹۸/۴، باب دخول الحرم، حدیث ۱؛ وسائل الشیعه: ۱۳/۱۹۵، باب ۱، حدیث ۱۷۵۵۲؛ بحار الأنوار: ۹۶/۱۹۲، باب ۳۴، حدیث ۳.

قاصد حج هنگامی که مهیا می شود از خانه اش خارج گردد، اگر به مقصود خویش و رفعت شأن خود دانا باشد و آن را چنان که سزاوار است دریابد و به نور الهی به آن نظر افکند و خواسته باشد، آن راه را بر طبق هدایت و راهنمایی حضرت پروردگار طی نماید، دل او متوجه عالم دیگری خواهد شد و از ظواهر ناپایدار به حقایق استوار بینا می شود.

در آن هنگام است که خواهان بی نیازی و توانایی خود می گردد، نه آنچه تاکنون خواهنده آن بوده است و مهیای آن می شود که همه خواهش ها و تاریکی های طبیعت را از خود پاک سازد !!

این نخستین اندیشه است که قاصد حج احساس می کند، یعنی تأثیر این حقیقت ملکوتی را در شناسایی مقام نفس انسانی و برتری روح از بستگی به ظواهر زندگی دنیایی.

هنگامی که حاضر میقات شد، غسل کرد و جامه احرام در بر نمود، دل او از جلال آن اندیشه ها و ملکاتی که در نفس او پیدا شده است پر گشته و زندگی و همه شؤون آن را از خود دور می افکند.

در آنجا نمی بیند خود را، مگر فردی از لشگریان خداوند متعال که آنان را خوانده و به اجابت موفق گشته اند.

بقول الهی آن عارف شوریده حال:

خوشا جانی که سازند آگه از اسرار پنهانش *** خوشا چاهی که بیرون آید از وی ماه کنعانش

خوشا قلبی که پاک از کینه و کبر و نفاق آید *** خوشا عقلی که عشق آرد بکوی دوست مهمانش

خوشا بز می که آنجا درس عشق و عاشقی گویند***خوشا جمعی که زلف یار گرداند پریشانش

خوشا مرغی که مینالد باغی هم چو مشتاقی*** که دور افکنده دوران سپهر از وصل جانانش

خوشا شادان دلی هم چون الهی با خیال او*** که عشق روی یاری میکند سر در بیابانش

هنگامی که حاجی پوشش و کیفیت خود را تغییر داد و خواری موقوف و بیچارگی خود را آشکار نمود، بر خود لازم می داند که دلش پاک و کردارش پاکیزه و گفتارش راست و بی آرایش باشد و کسی را از خود نرنجانند و برای خشنودی حضرت پروردگار از روی صفا و حقیقت از خود بگذرد و هستی خود را از هرگونه آلودگی و آمیختگی به اغراض دور و متوجه حق تعالی سازد.

در نتیجه هنگامی که عملش را تمام نموده نور معرفت، دل او را گرفته و روشن ساخته و گوشه های قلب او از همه رخنه های ریز و باریک شرک و کفر پاک شده است و فایده عملش در همه قوا و سپاهیان و دسته های مددکار آن ها سرایت نموده، همه را اسلام آورنده و در راهی که خداوند متعال مقرر فرموده پشتیبان یکدیگر و همدست و هم آهنگ و یگانه و خرسند می بیند و نفس او به روح تبدیل گشته و گمان و اندیشه بی جای او را تعقل و دانش های بی حقیقت او را حکمت و برهان جایگزین گشته و صفات زشت او نیکو و پسندیده و شهوات او عفت و پاک دامنی و خشم او بردباری و عزم بر کارهای خیر و لذت شخصی او دوستی و محبت و نومیدی او از خیر و رحمت خداوندی امیدواری و ناسپاسی او نعمت را سپاس گزاری و آز او توکل بر خدای و توانایی او مهربانی و حماقت او فهم و زیرکی و بی پروایی و رسوایی او راه نیکی و پرستش خداوندی و خودخواهی او فروتنی

و نرمی و بیهوده گویی او خاموشی و برتری خواستن و گردنکشی او تسلیم بودن و از هر گزندی پاک شدن و جز این ها از فضائل دیگری که نتیجه و اثر حج است.

دورنمایی از حقیقت عبادات

انسان جامع همه استعدادهاست، قوای روحانی و ملکوتی در حدی که انسان را به عالی ترین مدارج کمال برساند، در انسان قرار داده شده، ظرف رسیدن به کمالات و حقایق برای فرزندان آدم دنیاست و دنیا مقتضای جسم داشتن و تبعات جسم از قبیل غریزه خوردن، آشامیدن و شهوت است.

اگر راه شکم و شهوت بدون حد و مرز باز باشد، انسان به تدریج محکوم این دو برنامه شده و از وجود او درنده ای غیر قابل تصور ساخته خواهد شد.

راه جلوگیری از تجاوزات شکم و شهوت که ملت هایی را به غرقاب هلاکت انداخته فقط و فقط عبادت است، آن هم عبادتی که وحی آن را برای آدمی تنظیم کرده باشد.

بندگان واقعی چراغ زندگی و گل گلستان حیات و گوهر گرانبهای صدف آفرینش هستند.

یکی از بینایان راه درباره عبادت نظر متینی دارد که می خوانید:

بدان که مقصود اصلی از آفرینش انسان، معرفت خداوند متعال و رسیدن به دوستی او و مأنوس شدن به حضرت اوست.

رسیدن به این مقام موقوف است بر صفای نفس و تجرد آن، هر اندازه که صفای نفس بیشتر و وارستگی آن شدیدتر باشد، انس و علاقه آن نسبت به خداوند متعال افزون تر خواهد بود.

بدیهی است که صفای نفس و تجرد آن منوط است به پیراستگی از شهوت های

نفسانی و اجتناب از لذت های بدنی و آرزوهای پست حیوانی و عدم تعلق به مال و منال دنیوی؛ زیرا همه این ها در صورتی که خارج از حدود شرع باشند موانعی هستند که انسان را از معارف الهی و نفحات قدسی بازمی دارد و هیچ چیز روح انسانی را از نزدیک شدن به عالم قدس که از آن نزول یافته مانع نمی شود، مگر آنچه که به نام مشتتهیات نفسانی نامیده شده، از قبیل غرایز حیوانی و ناستوده های اخلاقی و کردارهای شیطانی و هم چنان که ظرف، تا هنگامی که از آب پر می باشد ورود هوا به داخل آن امکان ندارد، نفوس انسانی نیز تا خالی و وارسته از صفات و ملکات نکوهیده نباشد، نور الهی چنان که شایسته است قلوب آنان را روشن نخواهد نمود.

نفوس به هر نسبت که از این پلیدی ها پاک شوند، انوار دانش بر دل آن ها اشراق بیشتری یافته و بخشش های یزدانی بر آن ها روی می آورد.

به عکس نفوسی که به غیر خدا اشتغال دارند، معرفت و شناسایی پروردگار و حلاوت و دوستی و انس با او در دل آن ها جای نخواهد گرفت و به هر اندازه که تجرد نفس کمال یابد، ایمان و یقین بیشتر می شود و صفات عالیه و فضائل کم نظیر و بلندی که نفس انسانی در آن مرحله از صفا و تجرد خواهان است بر او فرود می آید.

بدین جهت عباداتی که به منزله نردبان ترقی و راه وصول به این کمال است تشریح شده است.

چه پاره ای از آن ها انفاق مال و بخشیدن آنست که باعث انقطاع انسان از آزمندی به دنیاست مانند زکات و خمس و صدقات و این انقطاع همان علت غایی تشریح انفاق است که به اصطلاح دانشمندان به غرض از تشریح نامیده می شود، اگر چه بهره بردن پاره ای از مردم بر آن مترتب است.

بعضی از آن‌ها خودداری و اجتناب از شهوات و لذات است مانند روزه و پاره‌ای از آن‌ها به منظور پرداختن دل به یاد خداوند متعال و توجه آن به سوی او توأم با حرکات خاص گوناگون جسمی است مانند نماز.

و معرفت حاصله از فکر و نور خلقت، یا معرفتی که از به کار بردن قواعد منطقی حاصل می‌گردد، در حصول آنچه گفته شد، از دوستی و انس با خداوند کافی نیست و اگر به این‌ها توجه و انس به خداوند و دوستی او حاصل شود، سست بوده و پایدار نمی‌باشد.

اما آثار کامل و شایسته‌ای که در نفس از مداومت و پیوستگی بر آن اعمال حاصل می‌شود ثابت و استوار خواهد بود، چه همانا میان نفس و بدن ارتباطی است و فعل و انفعالات آن‌ها در یکدیگر مؤثر واقع می‌شود.

آیا هنگامی که عضوی را جراحی برسد روان آدمی از جراحی متألم نمی‌شود؟ و بالعکس در مواقع هیجانات روحی و اضطراب‌های روانی که در نتیجه عوامل مختلفی از قبیل مرگ عزیزان یا انجام کارهای وحشت‌زا به انسان روی آور می‌شود نمی‌بینی که اعضای بدن نیز متأثر شده و قطعه گوشت میان پهلو و کتف به لرزه می‌آید.

و به عبارت دیگر: عکس العمل خود را به صورت رعشه دست و پا یا پریدگی رنگ رخسار و غیره نشان می‌دهد.

بنابراین، همان‌طور که قبلاً اشاره گردید، مقصود از وضع و تشریح عبادات این است که انسان به آن وسیله مدارج کمال را قدم به قدم پیموده و به صفات ملکوتی آراسته شود، آنچه مسلم است این است که صورت ظاهری هر عبادتی نقش و اثر مطلوبی در روح ایجاد کرده به موازات عبادات عضوی و اعمال جوارحی، آثار بسیار نیکویی در تنویر و اصلاحات نفسی از خود بجای می‌گذارد.

چنانچه حساً درک می کنیم طهارت ظاهری در پاکی و روشنی نفس تأثیر دارد، مثلاً هنگامی که به وضو می پردازیم و به وسیله این عمل به طهارت ظاهری پی بردیم در خاتمه این عمل عبادی یک نوع حالت صفا و انبساط در روان خود احساس می کنیم که این حالت قبل از انجام وضو در ما نبود و علت آن همان طور که اشاره گردید راز بستگی میان روان و تن است و گرنه ظاهر بدن از عالم محسوس و روح نظر به اصل فطرتش از عالم ملکوت است و موقعیت آن در این بدن مانند کسی است که از موطن اصلی خویش دور گشته و غریب افتاده باشد، بنابراین هم چنان که از معارف نفسی آثاری به بدن فرود می آید از اعمال جوارحی هم انواری به سوی روح بالا می رود.

حج این عمل عظیم اسلامی و عبادی آنچه را که سایر عبادات در بردارد، شامل است، بعلاوه ریاضت های خاصی را نیز دارا می باشد که عبارتست از ترک وطن، رنج دادن به تن، گذشتن از مال، گسیختگی از آرزوها، تحمل مشقت ها، تجدید پیمان، حاضر شدن در مشاعر و آگاهی یافتن بر شعائر و دیدن آن هاست.

در افعال حج، خلوص نیت برای یاد خدای و روی آوردن به او به اقسام دیگر طاعات و عبادات نیز پدید می آید.

با این که بعضی از اعمال حج اموری هستند که نفوس به حکمت و رموز آن آشنایی ندارند و عقول به معانی آن ها پی نمی برند، مانند افکندن سنگ ریزه به جمار و رفت و آمد بین صفا و مروه بر سیل تکرار، مع هذا نمی توان تردید نمود که احکام خداوندی همگی دارای حکمت بالغه و مصالح و منافع عالیه است، منتهی مصلحت بعضی از آن ها روشن و بعضی پنهان و برخی به نحوی است که بیشتر عقل ها به آن ها پی نمی برند و در این قسم است که نور کمال بندگی، به تمام حقیقتش محقق می شود؛ زیرا در اعمالی که حکمت و مصلحتش ظاهر باشد،

چون انسان فطرتاً مایل به کمال است، تمایل به انجام آن عمل پیدا کرده و خود این مطلب انگیزه ای برای انجام عمل می شود و به فرمان برداری کمک می نماید و کمال و حقیقت بندگی به آن آشکار نمی شود.

اما احکامی را که خداوند مقرر داشته و عقل انسان از درک حقیقت آن عاجز و به کنه معنی و اثراتی که بر آن مترتب است راه نمی یابد و طبیعت آدمی به آن انس ندارد، پذیرفتن آن نیست مگر به جهت صدور فرمان و قصد امتثال آن از حیث این که فرمان و دستور است و اطاعت آن واجب می باشد.

انجام این قبیل عبادات که در تزکیه نفوس و برگرداندن آن ها از مقتضیات طبع و بدی و ستم و مایل گشتن نفوس به خداوند متعال و آراسته شدن به اخلاق حضرتش تأثیر کامل دارد، شایسته است که برترین انواع عبادت باشد.

ندانستن حکمت و مصلحت، خصوصیات خواسته شده در برخی از عبادات، از حیث کمیت و کیفیت، برای بعضی از مردم باعث تعجب و حیرت گشته و علت آن همانا ندانستن حقایق رازهای تعبدات و انوار مکنونه در مجاهدات است.

هر عملی که باید به قصد قربت انجام گیرد هر اندازه که دور از تصرفات عقلی باشد، خصوصاً اگر انسی به آن عمل نباشد و کلفت و مشقتی نیز در بر داشته باشد حصول مقام بندگی و تعبد به آن عالی تر و ارزنده تر است و به انجام این گونه عبادات است که جان آدمی در برابر حضرت حق تعالی قرار می گیرد و در دو جهان به راهی که پایدار است رهنمون می شود.

چه عالی و شیرین است که انسان در برابر صدور تمام فرامین مولا که سرچشمه در علم و عدل و حکمت او دارد و چیزی جز جلب منفعت برای انسان و دفع ضرر از او در بر ندارد تسلیم باشد و آن فرامین، محض خاطر آن عزیز انجام گیرد و در درون و برون و ظاهر و باطن آدمی نسبت به آن فرامین هیچ چون و چرایی وجود

نداشته باشد که چون و چرا کار متکبران و دوری از اجرای قوانین حق، راه مفسدان است.

حج، یا آهنگ رشد و تعالی

این قسمت از مجموع آیاتی که در سوره های بقره، آل عمران، توبه، ابراهیم، حج، بلد، تین آمده استفاده شده و برای این که خوانندگان عزیز، بیشتر با قرآن کریم مأنوس شوند، آنان را به قرائت و تدبر در آیات این سوره ها دعوت کرده و در اینجا فقط به دورنمایی از حقیقت این آیات اشاره می شود.

حج پیاختستن و گرویدن و آهنگ کردن است، آهنگ کردن موجودی کوچک، ذره ای ناتوان، حقیری بی مقدار، فقیری بی مایه، در برابر بی نیازی مطلق و مولایی بزرگوار و کریمی مهربان و گردش عاشق شیدایی در اطراف محبوب با توجه به جهتی که به سوی او نشان می دهد یعنی خانه با عظمت کعبه.

این آهنگ کردن و پیاختستن و گرویدن، در میان عبادات دسته جمعی اسلام بزرگ ترین و باشکوه ترین عبادتی است که مردم مسلمان بجای می آورند.

این مراسم، برای ملت اسلام اگر برابر با تمام شرایط و قواعدش انجام گیرد، بزرگ ترین رمز وحدت و یگانگی و نشانه کاملی از وارستگی شئون مادی و برترین وسیله تحکیم روابط، در بین ملل مسلمان است.

آری، جمع شدن ممتازان ملل اسلامی از تمام نقاط زمین به قصد پاکسازی درون و به نیت ایجاد همبستگی و خیردار شدن از تمام اوضاع حیاتی یکدیگر و شاهد منافع مادی و معنوی بودن هم شکوه و جلال بس عجیبی دارد و یکی از بهترین راه های علاج دردها و معالجه بدبختی هاست.

سالی یک بار جمع شدن عقلا و مستطیعان ملت اسلام در مرکزی که خداوند

بزرگ امنیت آن را از هر سو به وسیله مقررات خاصش تأمین کرده، در میان آداب الهی از مهم ترین آداب و در میان مراسم از باعظمت ترین مراسم است.

البته مسلمانان از لحظه انعکاس نور حق در دل هاشان و از همان هنگامی که زبانشان به کلمه توحید و اقرار به معارف باز گردیده با طرق مختلفی که حضرت او معین فرموده، از قبیل نماز، روزه، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، تعاون، احسان، تقوی، عدل و داد، محبت و همبستگی و... به سوی او آهنگ کرده و برای او پیا خاسته اند و بر گرد مرکز این حقایق گردیده اند و در هر مقامی نوعی حج بجای آورده اند ولی مسئله حج بالخصوص در ماه ذی الحجّه در سرزمین مکه و کنار خانه خدا، امتیازات مخصوصی دارد که دیگر احکام الهی آن را ندارند.

چه نیکوست که در جنب این عمل عظیم، مکلف با بیداری دل از ابتدا تا انتهای مراسم را توجه کند و آن گونه که شایسته یک مهمان خداست قدم در وادی اجرای مناسک بگذارد، شاید شکوه معنوی حج دیده باطنش را باز کرده، بتواند عمق مسائل را بیابد و انقلابی در روح و عقلش ایجاد شده از بند ظاهر رهیده به فضای بی کران عالم معنی قدم گذارد و با شاهباز اندیشه به سوی محبوب به پرواز آید.

حج و جهاد، رهبانیت در اسلام

مرحله نظر انداختن به اسرار و رموز و حقایق حج از دشوارترین مسائل این موضوع است.

اگر انسان بخواهد ملکوت واقعیت ها را بیابد و با آن ها متحد شود، در صورتی میسر است که از بند شهوات غلط و اوهام و خیالات و اعتبارات و نفسانیات شیطانی آزاد شود و در اموری مادی به ضرورت و به اندازه شأن خود اکتفا کند و در تمام حرکات و سکنات سعیش بر این باشد که برای جلب رضای دوست قدم بردارد.

راستی، چگونه ممکن است انسان غرق در امور غیر الهی باشد و در این صورت به فیوضات عالی ربانی و اسرار ملکوتی برسد؟!

گروهی از مردم برای رسیدن به حقایق ربانی و اسرار پشت پرده، دست از شهر و دیار می کشیدند و از شئون مادی و زر و زیور دنیا روی برگردانده و از خلق عالم کناره گیری می کردند و به شکاف کوه ها و تاریکی غارها پناه برده و در حصار رهبانیت قرار می گرفتند، تا بهتر بتوانند با حضرت یار انس گرفته و از معنویات بهره مند شوند.

ولی اسلام عزیز راه آنان را غلط دانست و برای بدست آوردن حقایق آسمانی، تکیه بر رهبانیت را ممنوع اعلام کرد و برای این که عاشقان اسرار و معارف به اهداف خود برسند، برای آنان برنامه هایی بس عالی و اعمالی بس نیکو قرار داد و به آنان وعده حتمی فرمود که اگر از این طرق حرکت کنند به خواسته های معنوی خود خواهند رسید و هر کس که از این دستورها پیروی کرد به حقایقی که باید برسد رسید.

در مسئله رهبانیت و سیر و سفر روحی و پختگی در راه سلوک از رسول اسلام صلی الله علیه و آله سؤال می کنند که: آیا آیین شما هم به آن دعوت می کند؟

می فرماید: رهبانیت در دین من، برای دست یافتن به فیوضات ربانی، حج خانه حق و جهاد است.

آری، برای سیر در هر دو مسئله باید از دیار و شهر و خانه و زن و فرزند دور شد و مدتی از آنان عزلت گزید و باید در هر دو سفر چشم از زینت و زیور دنیا و آرایش مادی پوشید، در صورت سیر در این دو سفر است که انسان عادی تبدیل به سلمان، مقداد، عمار، بلال، میثم، حجر بن عدی و... شخصیت های دیگر می شود که هم خود به منافع عالی معنوی می رسد و هم دیگران را به عالی ترین منافع معنوی می رساند.

خدای مهربان جهاد در راهش و حج خانه اش را در عوض رهبانیت و انزوا، برای ملت اسلام قرار داد، تا از مسیر صحیح و قانونی به حریم روحانیت الهی راه یابند.

پروردگار متعال خانه خود را مقصد بندگان ساخت و اطراف آن را حرم قرار داد و موقعیت آن را بزرگ شمرد، عرفات را میدان حرم خود ساخت و چنان در احترام آن خانه و اطرافش سفارش کرد که کسی نتواند در آنجا صید کند و از آن سرزمین پاک حتی یک گیاه بیرون آورد و بسیاری از برنامه های دیگر را از همگان منع کرد تا در این ریاضت به آدمی، درس نظم و خویشتن داری آموزد که زندگی متکی بر نظم سرشار از منافع مادی و معنوی است.

آن کس که به قصد خانه خدا حرکت می کند؛ چنان است که به آهنگ زیارت خدا می رود و زیارت دوست عجب لذتی دارد که اگر کسی در عالم قلب و در دنیای معنی به این زیارت نائل گردد، آن چنان مست باده دیدار می شود که تا ابد از آن مستی در نیاید.

ساقیا باده صبح بده***عاشقان را غذای روح بده

باده عشق ده به ما مستان*** می بده مای ما زما بستان

در دلم نه حلاوت مستی*** تا شود نیستی من هستی

زان صراحی که جام رضوان است*** بادهای ده که جرعه اش جان است

ای که بر یاد لعل دلجویت*** باده ناخورده مستم از بویت

نفسی بازپرس مستان را*** راحتی بخش میپرستان را

سوختم سوختم در آتش شوق*** بیخودم کن دمی به باده ذوق

عجب آید مرا زباده پرست*** باده عشق ناچشیده و مست

مناسب است زائر با حال بیداری و قلبی پر از شوق و وجودی مالا مال از اخلاص و با آشنایی کامل به مسائل حج، کاری کند که در میعاد معین به فیض لقای حق، یعنی مقام قرب حضرت جانان نائل گردد، مسلم است که کامیابی از مقام معنوی حق در صورتی میسر است که آدمی در تصفیة جان و تزکیة نفس و خروج از تمام گناهان ظاهر و باطن بکوشد، تا از این راه وجود خود را آماده گرفتن فیض کند.

هر انسانی به اندازه معرفت و ظرفیت خود از حج برداشت مخصوصی دارد، ولی باید بکوشد ظرفیت وجودی خود را گسترده کند، تا به درک تمام زوایای ملکوتی و معنوی این سفر نائل گردد و به مقامات عالی الهی برسد.

حج، برای مردمی که مفهوم حقیقی آن را دریابند، نوربست که می تواند جوانب تاریک حیات را روشن کند، مسئله حج قبل از این که یک امر عقیدتی یا دستور مذهبی یا سنت الهی باشد یک فرمان آموزشی و تربیتی و یک عامل بسیار مؤثر و مهم برای تحرک در همه شؤون وجود است.

خداوند مهربان به بنده با اخلاص و عبد پرقیمتش ابراهیم علیه السلام دستور داد تا مردم را برای طواف آن حریم بخواند، باشد که از این فیض عظمای الهی بهره گرفته و سود بی نهایت برند.

خانه خدا یک آزمایشگاه است و باید از اولین نفر زائر تا آخرین فردشان در این مرکز معنوی آزمایش شوند.

این خانه از سنگ های سیاه بی آرایش، بدون زینت و نقش و نگار بنا شده، تا از طریق اعمال ظاهر و باطن آن و انجام مناسک، مردم از کشش های مادی غلط و جاذبه های شیطانی رها شوند.

قرار داشتن خانه حق در دامنه کوه ها، سرایش دره ها، کنار بیابان داغ و گرم و صحرایی بدون آب و علف و در میان ریگزار و سنگستان، خود یکی از اسرار است و شاید سر آن این باشد که مردم را با جلب به آنجا از فدا شدن در برابر زرق و برق های پوچ رهایی دهند و به آنان بفهمانند که اگر مادی گری صرف اساس حیات بود، باید آنجا پوشش مادی اش از همه جا بیشتر باشد.

آری، این امکان بود که آن خانه را از زمرد سبز، یاقوت درخشان، لؤلؤ و مرجان و طلائی ناب و نقره فام بنا کنند، اما این ساختمان با توجه به معانی بلند مناسکش، میدان سینه را از تصرف شیطان خالی کرده و کوشش و تلاش آن دشمن خطرناک را برای از بین بردن شخصیت معنوی انسان خنثی می کند.

قرآن مجید در بسیاری از آیاتش نشان می دهد که عباد حق و عاشقان الهی باید به سختی ها و مشقت ها آزمایش شوند، نه به راحتی و خوشی ها که مقامات الهی از سینه عافیت طلبی در نمی آید، واقعیت ها و اسرار را از دل سختی ها و تحمل رنج ها بیابید و بس که:

[فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا* إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا] (۱).

پس بی تردید با دشواری آسانی است.* [آری] بی تردید با دشواری آسانی است.

به قول بلبل دستان بوستان عشق مرحوم حاج ملا هادی سبزواری:

دل بشد از دست یاران فکر درمانش کنید*** مرهم زخمی عجین از آب پیکانش کنید

ص: ۹۹

شهسواری می رود ای اشک راهش را ببند***ای سپاه ناله زود آهنگ میدانش کنید
گر رود از اشک سیل انگیز و آه شعله خیز*** شور محشر می رود یاران پشیماناش کنید
خسرو چابک سوارم عزم جولان کرده است*** معشر عشاق سرها گوی چو گانش کنید

رہایی از تعلقات، قبل از حج

امام صادق علیه السلام می فرماید:

چون آهنگ سفر کنی و از وطن آمادۀ رفتن به حج شوی، قبل از جدا شدن از دیار و شهر، دل خود را از هر تعلقی آزاد کن، تمام مهمات خود را به کافی المهمات واگذار، در تمام حرکات و سکنات بر خدای مهربان تکیه زن، گردن تسلیم و رضا در پیشگاه او خم نما و به تقدیر جنابش در حق خود راضی باش.

دست از مادیت بشوی، از راحت دنیا چشم گیر، از فکر ملک و املاک و تجارت و برنامه های غیر دوست بیرون شو و در این سفر در این اندیشه نباش که بعد از رفتن من چه می شود؟

آنچه در مقدمۀ این سفر لازم است، این است که به وقت حرکت خود را از تمام حقوق الهی و خلق رها کرده باشی و از جمیع مظالم خود را خلاص کرده باشی و از چاه طبیعت به در آمده باشی.

به قسمت اخیر از دستور امام صادق علیه السلام بیشتر توجه کنید، گروهی گمان می کنند اگر مقدار مال قابل خرج کردن در راه حج را پاک کنند و حقوق الهی و مردمیش را بپردازند، یا در برابر بدهی های خود از طلبکاران رضایت بگیرند

درحالی که قدرت بر پرداخت دارند، به مقصد نهایی حج و مقامات باطنی این سفر الهی می رسند.

در حالی که باید بدانند زائر حق باید از آنچه ظلمت آور است خارج شود و قبل از سفر وجود خود را از تعلق ها و قیودی که صاحب بیت نمی پسندد آزاد کند که اگر آزاد نکند قدرت پرواز در آن فضا را نخواهد داشت، می رود و برمی گردد در حالی که اثر چندانی به حال او نگذاشته.

آری، قبل از حرکت به تعهدات مالی، اخلاقی، عقیدتی، علمی و روحی خود عمل کنید که در این وادی تنها سبکباران راه دارند و بس.

حج عارفان

اشاره

جهت توجه بیشتر به معانی این قسمت از روایت پربار حضرت امام صادق علیه السلام شایسته است این فصل، به قلم پرنور عالم بینادل، مرحوم حاج شیخ محمد بهاری همدانی- که کلمه به کلمه آن نوری است که دل سالک را از هر کدورتی شستشو می دهد- بانضمام شرحی مقتضی نسبت به هر موضوع از دست ناتوان خویش آراسته شود:

ای خواهان وصول به خانه حق! بیدار باش که حضرت احدیت را جل شأنه العظیم بیوتات مختلفه می باشد، یکی را کعبه ظاهری گویند که تو قاصد او هستی، دیگری را بیت المقدس و دیگری را بیت المعمور و دیگری را عرش و هکذا.. تا برسد بجایی که خانه حقیقتی اصلی است که او را قلب نامند که اعظم از همه این خانه هاست.

آری، اول باید مناسک خانه قلب را بجای آورد و آن تصفیة این خانه از بت رذایل و آراستن آن به صفات و اسمای الهیه است که تا این کعبه باطن را از بت ها

پاک نکنی و پرده خباثت را از روی آن برنداری، لیاقت زیارت کعبه قرار داده شده در مکه را پیدا نکنی که راه ورود به آن حریم که در حقیقت حریم عنایت و رحمت است دل است.

ای مهربان خدای عالم! قلب، این خانه اصلی خود را از این همه پیرایه های شیطانی پاک کن و آن را لایق انعکاس واقعیت نما.

آداب زیارت کعبه

اشاره

شکی نیست که برای هر بیته از بیوتات حضرت حق آداب و رسومی است که طالب هر بیت، آداب و رسوم آن بیت را باید رعایت کند، تا به حقیقت و واقعیت آن بیت برسد که بدون رعایت آداب و رسوم هر بیت رسیدن به آن بیت کاری محال و زحمت در راه آن زحمتی بیهوده و رنجی بی قیمت است.

اما معنی خانه او چه باشد، این اضافه یعنی اضافه بیت به الله از باب تشریف است یا طور دیگر، مقصود بیان آن نیست، غرض در این رساله، بیان آداب کعبه ظاهری است، غیر آن آدابی که در مناسک مسطور است، ضمناً شاید اشاره به آداب کعبه حقیقی هم فی الجمله بشود.

بدان، غرض از تشریح این عمل شریف این باشد که از طریق مناسک این بیت بدانی که مقصود اصلی از خلقت انسان معرفت خدا و وصول به درجه عشق او و انس به حضرت اوست و این ها تحصیل نمی شود مگر به تصفیه قلب و آن هم ممکن نیست مگر به حفظ نفس از شهوات و انقطاع از دنیای دنی و قرار گرفتن در راه رنج عبادات ظاهری و باطنی.

شارع مقدس عبادات را یک نسق نگردانیده، بلکه مختلف وضع کرده؛ زیرا به هر یک از آن ها رذیله ای از رذائل از مکلف زائل می گردد، تا به اشتغال به تمام آن ها

تصفیه تمام عیار گردد، چنانچه ادای صدقات و حقوق مالیه قطع میل می کند از حطام دنیویه و صوم قطع می کند انسان را از مشتیهات نفسانیه و صلاه نهی می کند از هر فحشا و منکری و هم چنین سایر عبادات.

چون حج مجمع العناوین بود خصوصیت دیگری در بین عبادات پیدا کرد، چه این که مشتمل است بر جمله ای از مشقت های اعمال که هر یک بنفسه صلاحیت تصفیه نفس را دارد مانند انفاق مال کثیر، قطع از اولاد و عیال و وطن و جدایی از نفوس شریبه و طی منازل بعیده و ابتلا- به گرمای سخت و عطش شدید و انجام اعمال نامأنوس و خلاف طبع مانند رمی جمره و طواف و سعی و احرام و غیر آن.

و دارای فضائل عالی دیگر است مانند تذکر به احوال آخرت به هنگام تماشای اصناف خلق و اجتماع کثیر فی صقع واحد علی نهج واحد لا سیما در احرام و وقوفین و رسیدن به محل وحی و نزول ملائکه بر انبیا از آدم تا خاتم صلوات الله علیهم اجمعین و تشرف به محل قدم های آن بزرگواران مضافاً بر تشرف بر حرم خدا و خانه او، علاوه به حصول رقت که مورث صفای قلب است به دیدن این امکنه شریفه با امکنه شریف دیگر که رساله گنجایش آن را ندارد.

نتیجه این که حج دارای جمله ای از مشقت ها و فضائل کثیره از اعمال است و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

رهبانیت را در این مکتب به جهاد و حج تبدیل کردم (۱).

انسان با توجه به این واقعیت ها باید بداند که به کرامت این سفر روحانی نمی رسد، مگر با رعایت آداب و رسوم حقیقی آن و آن چند امر است:

ص: ۱۰۳

۱- ۱) - الأمالی، صدوق: ۶۶، المجلس السادس عشر، حدیث ۱؛ بحار الأنوار: ۱۱۴/۶۷، باب ۵۱، حدیث ۱.

اول: این که هر عبادتی از عبادات باید به نیت صادق باشد و به قصد امتثال امر شارع به جا آورده شود تا عبادت شود.

کسی که اراده حج دارد اولاً باید قدری تأمل در نیت خود نماید، هوای نفس را کنار گذارد، ببیند غرضش از این سفر امتثال امر الهی و رسیدن به ثواب و فرار از عقاب اوست یا نه نستجیر بالله غرضش تحصیل اعتبار یا خوف از مذمت مردم یا تفسیق آن ها یا از ترس فقیر شدن است، چنانچه معروف است هر که ترک حج کند مبتلا به فقر می شود، یا امور دیگر را غرض دارد، از قبیل تجارت و خوش گذرانی و سیر در بلاد و غیر ذلک.

اگر درست تأمل کند خودش می فهمد که قصدش چیست، اگر معلوم شد که وجه همت خدا نیست باید سعی در اصلاح قصد خود کند و لا اقل ملتفت به قبح این مسئله گردد که قصد حریم ملک الملوک را نموده ولی برای این مسائل مادی و خیالی و بی فایده، در اینجاست که باید به نحو خجالت آغاز سفر کند نه به نحو غرور و غفلت.

توبه

دوم: این که تهیه حضور ببیند از برای مجلس روحانین، با بجا آوردن یک توبه حقیقی، یعنی توبه ای که تمام مقدمات در آن رعایت شود، از قبیل رد حقوق چه مالیه مانند خمس و رد مظالم و کفارات یا غیر مالیه مانند غیبت و اذیت و هتک عرض و سایر جنایات بر غیر که لازم است از صاحبانش حلالیت بخواهد، به آن صورتی که در کتب فقهی یا روایی آمده.

و اگر پدر و مادرش هستند آنان را از خود راضی کند تا پاک و پاکیزه از منزل درآید بلکه تمام علایق خود را جمع آوری نموده، شغل قلبی خود را از پشت سرش قطع نماید تا به تمام قلب رو به خدای خود کند، هم چنین فرض کند که دیگر بر نمی گردد.

آری، قطع علاقه از غیر حق در این سفر مهم ترین برنامه این سفر است و تا قطع علائق غلط و هوس های شیطانی و نیت های آلوده نشود، روی به محبوب نشده و لذا روی محبوب هم به انسان نمی شود.

تمام لذت در این سفر از کسانی است که فکری جز حضرت یار و ذکری جز آن جناب و کلامی جز حول محور آن حضرت نداشته و با تمام وجود به پیشگاه با عظمت آن معشوق واقعی عرضه می دارند:

مرحبا! مرحبا! محبت دوست***کز درون آمدی نه از ره پوست

دلم از جز تو خانه خالی کرد*** با تو سودای لا ابالی کرد

تا غمت ساکن دل من شد*** از چراغ تو خانه روشن شد

ما گرفتار دام عشق توایم*** همه سرمست جام عشق توایم

ای که حسن رخت دل افروزست*** شب ما با خیال تو روزست

حسن از روضه جنان خوش تر*** یادت از هر چه در جهان خوش تر

هر که در صورت تو حیران نیست*** صورتش هست لیکنش جان نیست(۱)

زائر باید وصیت تام و تمامی کند و به اطلاع اشخاص خیر و دانا برساند که کیفیت وصیت باید چگونه باشد، در هر صورت کاری کند که اگر برنگردد هیچ جزئی از جزئیات کار او معوق نماند، بلکه در تمام عمر باید چنین باشد که هیچ کس از مردن خود اطلاع ندارد.

ص: ۱۰۵

سوم: این که اسباب مشغله قلبی در این سفر برای خود فراهم نکند، تا او را در حرکات و سکناتش که باید فقط به یاد محبوب واقعی باشد بازدارد، از قبیل رفیق ناهماهنگ یا مال التجاره یا غیر آن بلکه اگر بتواند با کسانی هم سفر و همراه شود که بودن با آنان یاد حق را در قلب تقویت کند، یا اگر خدای ناخواسته دچار غفلت شد آنان به داد او برسند.

انفاق

چهارم: تا ممکن است از مال خالص و حلال و طیب آن هم به طور زیاد بردارد و در این سفر از انفاق مضایقه ننماید؛ زیرا که انفاق در راه حج، انفاق در راه خداست، از زیادی خرج در این سفر ملکوتی نباید دلگیر بود که در احادیث آمده، درهمی خرج در این سفر مساوی با هفتاد درهم است، ازهد زهاد حضرت سجاد علیه السلام وقتی در این سفر قرار می گرفتند انفاق فوق العاده داشتند.

اگر در این سفر چیزی از امور مالی از دست برود، باید کمال ممنونیت را از حق داشت و خاطر شاد بود؛ زیرا بر میزبان است که آن را در دیوان اعلی ثبت کند آن هم به اضعاف مضاعف، تا روزی به عنوان تلافی به شخص بازگردد.

نمی بینی اگر کسی تو را به میهمانی بطلبد و در اثنای راه صدمه ای به تو برسد تا جایی که بتواند جبران می کند اگر چه لثیم باشد، پس چه گمان داری در حق اقدر قادرین و اکرم اکرمین؟

حسن اخلاق

پنجم: این که باید در این سفر به طور جدی حسنات اخلاقی را به کار برده و در مقام تواضع و فروتنی نسبت به رفیق و حمله دار و سایر مردم باشد و از لغو و فحش و درشت گویی و ناملایم در حذر باشد که حسن خلق تنها در این نیست که اذیت برادر مسلمان و مؤمن است و بالاتر این که در برابر اذیت غیر، خفص جناح کند و به یاد آن حدیث پر قیمت قدسی باشد که فرمود: رضای خود را در جفای مخلوق پنهان کرده ام، هر که در صدد رضاجویی من است باید آزار غیر را متحمل شود.

اعمال حسنه

ششم: این که نه تنها قصد حج کند و بس، بلکه در این سفر باید چندین مرحله را قصد داشته باشد از قبیل زیارت قبور مطهره شهدا و اولیا و سعی در حوایج مؤمنان و تعلیم و تعلّم احکام دینیه و ترویج مذهب اثنا عشریه و تعظیم شعائر الله و امر به معروف و نهی از منکر و غیر ذلک.

تواضع

هفتم: اسباب تجمل و تکبر برای خود فراهم نیاورد، بلکه شکسته دل و غبار آلود رو به حریم حضرت الله رود، چنان که در باب احرام به آن اشاره شده.

قیمت انسان در این سفر به شکسته دلی و غبار آلودی اوست، در این حریم فقط مهمان متواضع همراه با دل خاشع راه دارد و بس، متکبر را استعداد حضور در این پیشگاه والا نیست.

ص: ۱۰۷

عشق در راه طلب راهبر مردان است***وقت مستی و طرب بال و پر مردان است

سفر آن نیست که از مصر به بغداد روی***رفتن از جان سوی جانان سفر مردان است

ظفر آن نیست که در معرکه غالب گردی***از خویش گذشتن ظفر مردان است

هنر آن نیست که در کسب فضائل کوشی***به پر عشق پریدن هنر مردان است

همه دل هاست فسرده همه جان ها مرده***گرم و افروخته آه سحر مردان است

چشمه کوثر و سرسبزی بستان بهشت***خبری از اثر چشم تر مردان است(۱)

سپردن تعلقات به حق

هشتم: از خانه حرکت نکند، مگر این که نفس خویش و هر چه با خود برداشته و جمیع رفقای خود و اهل خانه و هر چه تعلق به او دارد امانتاً به خالق خود جل شأنه در کمال اطمینان بسپارد و با دلی آرام از خانه خارج شود که حضرت او نعم الحفیظ و نعم الوکیل و نعم المولی و نعم النصیر است.

ص: ۱۰۸

نهم: اعتمادش به کیسه و قوه و قدرت خود نباشد، بلکه در همه حال باید اعتمادش به صاحب بیت باشد، مقدمات این سفر بیش از این است که به رقم رفت، ولی در خانه اگر کس است یک حرف بس است.

باید تأمل کند و بداند که این سفر جسمانی الی الله است و یک سفر دیگری هم روحانی الی الله باید داشته باشد و آن این که از این بی خیالی و غفلت و جهل به این حقیقت سفر کند که برای خوردن و آشامیدن به دنیا نیامده، بلکه خلقت او برای معرفت و تکمیل نفس است که این سفر عجیب سفری است و این سیر عجایب سیری است.

زاد و راحله حج

و بداند همان طور که در سفر حج زاد و راحله و همسفر و امیر حاج و دلیل و خادم و غیره لازم دارد که اگر هر کدام نباشد کار لنگ است و به منزل نخواهد رسید بلکه به هلاکت خواهد افتاد، در آن سفر هم بعینه به این ها محتاج است، ورنه قدم از قدم نمی تواند برداشت و اگر بدون این ها تصور کند می تواند سیر کند قطعاً رو به ترکستان است نه کعبه حقیقی.

اما راحله او در این سفر بدن اوست، باید به نحو اعتدال از خدمت آن مضایقه نکند و نه چنان او را سیر کند که از جلوگیری طغیانش عاجز شود و نه چنان به او گرسنگی دهد که ضعف بر او غالب شود و از کار عبادت باز ماند.

بهترین کارها، طریق اعتدال به دور از افراط و تفریط است.

افراط و تفریط در این زمینه و در تمام زمینه ها اعم از مادی و معنوی در شرع مقدس مذموم است.

اما زاد و اعمال خارجیّه او عبارت از فعل واجبات و ترک محرمات و مکروهات و اتیان به مستحبات است که از این مجموعه تعبیر به تقوا و پرهیز لله می شود و آخرین درجه تقوا پرهیز از ما سوی الله است و حاصل کلام این که هر یک از ترک محرمات و اتیان به واجبات به منزله زادی است که هر یک را در منازل اخرویه احتیاج افتد که اگر همراه نداشته باشی مبتلا خواهی شد و پناه به خداوند از این بلای عظیم.

همسفران در حج

و اما همسفران در این مسیر، مؤمنان هستند که به همت یکدیگر و اتحاد قلوب این منازل بعیده طی خواهد شد و به همین حقیقت اشاره در قرآن دارد:

[تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى] (۲).

و یکدیگر را بر انجام کارهای خیر و پرهیزکاری یاری نمایید.

استاد ما رضوان الله علیه می فرمود: خیلی کارها از اتحاد قلوب ساخته گردد که از متفرد بر نمی آید، نسبت به این مطلب اهتمام تام داشته باش که همه مفاسد زیر سر اختلاف قلوب است که شرح آن طولانی است.

ص: ۱۱۰

۱-۱) -عوالی الالکی: ۲۹۶/۱، حدیث ۱۹۹؛ بحار الأنوار: ۱۶۸/۷۴، باب ۷، حدیث ۲.

۲-۲) -مائده (۵): ۲.

اما امیر حاج در این سفر ائمه طاهرین علیهم السلام هستند که باید سایه بلند پایه آن بزرگواران بر سر تو باشد و متمسک به جبل المتین ولای آنان باشی و کمال التجاء به آن خانواده عصمت و طهارت برایت باشد، تا بتوانی چند قدمی برداری و الا شیاطین جن و انس در قدم اول تو را خواهند ربود، چنان که عرب گرسنه بادیه نشین مسافر را غارت می کند.

دلیل راه

و اما دلیل راه اگر چه ائمه طاهرین علیهم السلام ادلاء علی الله هستند ولی ما از آن پستی تربیت و منزلت که داریم، نمی توانیم از آن بزرگواران اخذ فیوضات بلا واسطه کنیم، در این مسیر محتاج به علمای آخرت و اهل تقوا هستیم، تا به یمن قدم ایشان و به تعلیم آن ها درک فیوضات بنماییم که بدون آنان درک فیض در کمال عسرت و تعذر است و بدون شک بدون علمای ربانی از پیش خود کاری ساخته نیست.

زائر در میقات

باری، چون زائر به میقات برسد، لباس خود را در ظاهر در آورد و ثوب احرام بپوشد و در باطن قصدش این باشد که لباس معصیت و کفر و ریا و نفاق را از خویش بدر آورده و لباس طاعت و بندگی پوشیده و هم چنین ملتفت باشد که هم چنان که در دنیا خودش را به غیر لباس خود و عادت خود، غبار آلوده و سر برهنه و پا برهنه ملاقات می کند، هم چنین بعد از مردن عمال خدای خود را به کمال ذل و انکسار و عریان ملاقات خواهد کرد.

تنظیف روح در حج

و در حال تنظیف باید قصدش تنظیف روح باشد از آلودگی معاصی و به وقت احرام هم عقد توبه صحیح ببندد، یعنی حرام کند بر خود، به عزم و اراده صادقانه کل چیزهایی را که خداوند عالم حرام نموده بر او که دیگر بعد از مراجعت از مکه معظمه پیرامون معاصی نگردد و در حین لبیک گفتن باید ملتفت باشد که این اجابت دعوتی است که به او متوجه شده و در لبیک در نیتش باشد که:

اولاً: قبول کردم کل طاعتی که از برای خداوند متعال است.

ثانیاً: مردد باشد که این عمل ناقابل از او قبول خواهد شد یا نه، در آنجا قضیه حضرت سجاد علیه السلام را به نظر بیاورد که در احرام نمی توانست لبیک بگوید و غش می کرد و از راحله خود باز می ماند، سؤال می شد این چه حال است؟

پاسخ می داد می ترسم خدای من بفرماید: لا لبیک! و هم از این منظره به نظر بیاورد کیفیت یوم حشر را که تمام مردم به این شکل از قبر بیرون می آیند عور و سر برهنه و ازدحام آورنده، بعضی در زمره مقبولان و عده ای در گروه مردودان، بعضی متنعم و بعضی معذب و بعضی متحیر در امر، بعد از این که جمیعاً در ورطه اولی متردد بودند.

آداب داخل شدن به حرم

چون داخل حرم شود باید حالش حال رجا و امن باشد از سخط و غضب الهی مثل حال مقصری که به بن بست رسیده باشد و این حقیقت را از مفاد آیه:

ص: ۱۱۲

[وَ مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا] (۱).

و هر که وارد آن شود در امان است.

بیابد، اینجا جای زیادی رجا و امیدواری است، چه این که شرف بیت عظیم و صاحب آن به راجی خود کریم و اینجا جای توسعه رحمت است؛ زیرا تو در این جا مهمان خاص اکرم الاکرمین هستی، آن جناب پی بهانه می گشت که تو را یک مرتبه در تمام عمرت به خانه خود دعوت کرده باشد، اگر چه همیشه مهمان او بوده ای و اکنون آن مهمانی میسر شده، حاشا و کلاً از کرم او که هر چه تو از او خواهش داشته باشی او از جواب آن مضایقه کند، این چنین گمان را به بعضی از افراد سخی نباید برد فضلاً عن الجواد المطلق.

دیگر حالا تو نتوانی نیاوری یا بیاوری، نتوانی نگهداری یا از اصل ندانی چه باید خواهی یا کاری کنی بدست خود که مقتضی بذل به تو نباشد تقصیر کسی نیست، گدایی با کاهلی نمی سازد، بلی عیب در اینجا است که غالب مردم که مشرف به مکه شدند اعظم همشان این است که زود صورت این اعمال را از سر واکنند علی سبیل الاستعجال، آن وقت آسوده در فکر خرید خود باشند، اما تمام حواس باید پیش معنای این اعمال باشد برای آنان مهم نیست، با این که همه حواس مهمان باید پیش میزبان باشد و چشمش به دست او و حرکات و سکناش به میل او باشد، حتی روزه مستحب بدون اذن او مذموم است چه جای این که در خانه او هتک عرض او را بکنی و هتک عرض سلطان السلاطین اشتغال به مناهی اوست.

چه حاجی هایی که وارد مکه می شوند و حد اقل صد معصیت از قبیل دروغ، تهمت، غیبت و اذیت به غیر، سخن چینی و تعطیل حق غیر و فحش به دیگران از

ص: ۱۱۳

او سر می زند، پناه به خدا از چنین سفری و وای به حال چنین مهمانی!

طواف

چون شروع به طواف نماید، باید هیبت و عظمت و خوف و خشیت و رجا و عفو و رحمت سراسر وجود او را بگیرد، اگر جوارح خارجی نلرزد اقللاً دلش بلرزد، مثل آن ملائکه که حول عرش دائماً به این نحو طواف می کنند و باید ملتفت باشد که طواف منحصر به طواف جسمانی نیست، بلکه یک طواف دیگری هم هست که طواف حقیقی اوست که آن را طواف قلبش گویند به ذکر رب البیت و اصیل بودن آن برای این است که اعمال جسمانی را امثله آن ها قرار داده اند که انسان از این ها پی به آن ها ببرد، چنان که مضمون روایت است.

و باید بداند که هم چنان که بی قطع علاقه از امور غیر الهی نمی توان به این خانه آمد، آن کعبه حقیقی هم چنان است.

در بوسیدن حجر و ملصق شدن به مستجار و استلام حطیم و دامن کعبه را گرفتن باید حال او حال مقصری باشد که از جریمه فرار کرده و به صاحب اصلی حق ملتجی شده که از تقصیراتش بگذرد، این است که گاهی دست و پایش را می بوسد، گاهی دامن او را می گیرد، گاهی خود را به او می چسباند، گاهی گریه می کند، گاهی او را به عزا شخاص قسم می دهد، گاهی تضرع می نماید که بلکه او را از این مهلکه نجات دهد، خصوصاً اگر کسی باشد که انسان بداند غیر او ملجأ و پناهی نیست.

چون به سعی آید باید سعیش این باشد که این سعی را به منزله تردد در خانه سلطان قرار دهد به امید عطا و بخشش.

اما در عرفات از این ازدحام خلق و بلند کردن صداهاى خودشان به انواع تضرع و زاری و التماس به اختلاف زبان ها و افتادن هر گروهی پی ائمه خودشان و نظر به شفاعت او داشتن، حکایت محشر را یاد آورد، اینجا کمال تضرع و الحاح را بنماید تا آنجا مبتلا نشود و ظن بسیار قوی داشته باشد بر حصول مرادش؛ زیرا که روز شریف و موقف عظیم و نفوس مجتمع و قلوب به سوی الهی منقطع و دست های اولیا و غیرهم به سوی او جل شأنه بلند شده و گردن ها به سوی او کشیده و چشم ها از خوف او گریان و بندها از ترس او لرزان و روز روز عطیه و احسان و ابدال و اوتاد در محضر حاضر و بنای حتمی سلطان بر بخشش و انعام و هم چنین روز خلعت پوشی صدر اعظم دولت علیه ولی امر عجل الله تعالی فرجه و سهل مخرجه است.

در چنین روزی استبعاد ندارد حصول فیض به اعلى مدارجه بالنسبه به کافه ناس و خلایق، آیا گمان به خالق خود داری که سعی تو را ضایع گرداند با این که منقطع شده ای از اهل و اولاد و وطن، آیا به غربت تو رحم نمی کند؟!!

در این مسئله چه حدیث عجیبی وارد شده:

أَعْظَمُ النَّاسِ جُزْماً مِنْ أَهْلِ عَرَفَاتٍ الَّذِي يَنْصَرِفُ مِنْ عَرَفَاتٍ وَ هُوَ يَظُنُّ أَنَّه لَمْ يُغْفَرْ لَهُ (۱).

از بزرگ ترین گناهان این است که زائر از عرفات بیاید و گمان کند که آمرزیده نمی شود.

ص: ۱۱۵

چون از عرفات کوچ کند و رو به حرم آید از این اذن ثانوی به دخول حرم تفأل زند و به قبول حجش و قربش به خدای خود و مأمون بودن از عذاب الهی، چون به منی رسد رمی جمار کند، ملتفت باشد که باطن این عمل دور کردن شیطان است.

وداع

باری چون حرم را وداع کند باید در کمال تضرع و مشوش الحال باشد که هر کس او را ببیند ملتفت شود که این شخص عزیزی را گذاشته و می رود، مثل گذاشتن حضرت ابراهیم، اسماعیل و هاجر را و بنای او بر این باشد که اول زمان تمکن باز برگشت به این مکان شریف نماید و باید دائم ملتفت میزبان خود باشد که مبادا به بی ادبی او را وداع نماید که دیگر او خوش نداشته باشد این میهمان ابد الآباد به خانه او قدم گذارد، اگر چه این میزبان سریع الرضاست، لکن مراعات ادب تا جایی که در قدرت است باید از این طرف باشد، آری زائر به وقت وداع باید دامن کعبه را بگیرد و در کمال خضوع و خشوع و با اشک به محضر حضرت محبوب عرضه بدارد:

اگر ای آرزوی جان که تویی*** باز بینم تو را چنان که تویی

شوم از قید جسم و جان فارغ*** به تو مشغول و ز جهان فارغ

گر تو روزی بگفتن سخنی*** التفاتی کنی بمثل منی

چون حدیث تو بشنود گوشم*** رود از حال خویشتن هوشم

دیده را دیدن تو می باید*** دیدنت گر چه شوق افزاید

جان ما را تعلقی که به توست*** با خود آورده ایم آن ز نخست (۱)

در راه سفر

حاجی چون در وطن خود، به تمام تعهدات الهی و انسانی عمل کرد و وجود خود را از بار سنگین قیود و زنجیرهای اسارت آزاد کرد، آهنگ و قصد خود را به تدریج جامه عمل بپوشاند و حرکت به سوی وادی امن و مقام قرب و دیار وصال آغاز نماید.

در اولین مرحله اجرای برنامه، چون با مال و زن و فرزند و قوم و قبیله و دوستان و آشنایان به وداع برمی خیزد، تصور کند که هنگام انتقال از دنیا به آخرت رسیده و توجه داشته باشد که عامل به وظایف و تعهدات و مسئولیت ها هنگام سفر به آخرت خوشحال و فراری از تکالیف به وقت خروج از دیار جهان ناراحت و در رنج و عذاب است.

عزم خود را برای حرکت به مکه با یاد مرگ جزم کند و به خود بقبولاند که باید برای خانه آخرت استعداد پیدا کند.

در راه سفر تمام سعی خود را صرف مواظبت و مراقبت بر آداب الهی نماید و با تمام هم سفران خوشرفتار باشد، در طول سفر به یاد انبیا و ائمه و اولیا باشد که با لباسی ناشناس به کاروان ها می رفتند و هر خدمتی از دست آنان ساخته بود به زوار خانه حق انجام می دادند.

ص: ۱۱۷

مسافران خانه حق از هر کجای جهان، با هر وسیله ای حرکت کنند، اکثر آنان به خصوص در این زمان ناچارند وارد جده شوند و از آنجا در صورت وسعت وقت به مدینه و در صورت ضیق زمان به مکه روند.

در هر صورت دیده زائر اولین بار به بیابان هایی می افتد که در امتداد حرم قرار گرفته، بیابان هایی خالی از آب و علف، بیابان هایی پر از سنگ و ریگ و پستی و بلندی، سرسبزی آن خار مغیلان، آبش سراب، نرمیش سنگ ریزه و رمل، با دیدن این مناظر در عالم فکر خود چنین تصور کند که از دنیا رفته و وارد میقات قیامت شده؛ زیرا در ورود به قیامت انسان هیچ خبری از محرمان و آشنایان و سایر برنامه ها جز اعمال خود نمی بیند، آنجا دادگاه عدالت را در مقابل دیدگاه خود ملاحظه می کند و بس که در آن دادگاه بدون لحاظ زن و فرزند و مال و منال از او طلب عمل صالح و ایمان می کنند، اگر وقت ورودش به حریم آن بیابان ها شب است باید یاد تنهایی قبر و سؤال مأموران حق بیفتد و با شنیدن سر و صدای حیوانات موذی، به یاد عذاب دردناک که برای مجرمان فراهم شده افتاده و به خدا پناه برد.

آری، در همه حال به فکر خویش افتد، به فکر گذشته خویش افتد، آینده خود را ببیند، نظری به وقت مرگ و افتادن در بیابان تنهایی برزخ بیندازد، شاید این گونه افکار در روحیه او و در تمام جوانب وجودش ایجاد انقلاب کند، شاید با یاد چنین برنامه هایی برقی از عالم ملکوت به جان او زنند تا با حرارت آن برق از این سردی و تبلی و تن پروری و سستی و سکون در امور معنوی رها شده، دستی از او بگیرند و در بقیه عمرش بتواند حرکت خود را به سوی مقصد اعلی تنظیم کند.

با دیدن آن بیابان ها در حالی که از همه چیز بریده ای و به حق پیوند خورده ای، مناجات فیض آن شوریده حال را زمزمه کن.

بر درگه تو حاجت خلقان روا شود*** آن را که تو برانی از این در کجا شود

خود را چو حلقه بر در لطف تو می زنم*** باشد به روی من در لطف تو وا شود

آن را که رد کنی زدر خویش بولهب*** و آن کو تو اش قبول کنی مصطفای شود

امر تو را کسی نتواند خلاف کرد*** هر کو سر از قضای تو پیچد کجا شود

بیچاره گمراهی که کشد سر زطاعتت*** گردد دلش سیاه و اسیر غما شود

فرخنده رهروی که اطاعت کند ترا*** چشم دلش به عالم انوار وا شود

فیض است و درگه تو، از این در کجا رود*** کام حوائج همه زین در روا شود(۱)

مدینه طیبه

زائر چون وارد مدینه شود، با دیدن آن شهر به یاد آورد، اینجا جایی است که خدای مهربان برای پیامبرش اختیار کرد، شهر است که نبی اسلام صلی الله علیه و آله به دستور حق آن شهر را بعد از هجرت به عنوان مرکز پخش واقعیت های الهی انتخاب کرد، شهر است که زمینه سعادت اهل اسلام در آنجا فراهم آمد.

به یاد آورد، مدینه مرکز است که پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله با تحمل انواع شدائد و سختی ها پیام الهی را به مردم رساند.

مدینه جایی است که در آن فقط برای پخش قواعد حیات بخش اسلام، از طرف دشمنان خدا نزدیک به هشتاد جنگ بر مسلمانان صدر اول تحمیل شد، جنگ هایی که مردم دور از انصاف برای متلاشی کردن ساختمان حقیقت آغاز

ص: ۱۱۹

کردند و پیامبر و مؤمنان در مرحله دفاع از حق، شهدای با فضیلتی در آن جنگ ها تقدیم حق کردند.

در مدینه به یاد آورد که برای تأمین خیر دنیا و آخرتش پیامبر عزیز و یارانش چقدر زحمت کشیدند.

مدینه جایی است که برای اعتلای کلمه حق، پیران و جوانان و مردان و زنانی در خون خود غلطیدند، مدینه محلی که برای ترویج دین خدا اشک ها از دیدگان مادران داغدیده جاری شد.

مدینه شهری که سال ها شاهد عالی ترین خدمات صادقانه نسبت به اسلام، این مدرسه سعادتبخش بود.

در آنجا به یاد آر که مظهر عصمت و عفت حضرت زهرا علیها السلام با پوششی از حجاب کامل - این دستور بسیار پرارزش الهی - با جمعی از زنان قریش به مسجد آمد و علیه ستم و بیداد در یک سخنرانی بسیار مهم داد سخن داد.

زهرا علیها السلام، آری زهرا، آن منبع فضیلت و عفت و کرامت که در لحظه لحظه حیاتش به تمام زنان جهان تا روز قیامت درس عفت و عصمت و پوشش و حجاب و دور بودن از دسترس نامحرمان را داد.

تو ای مرد! و تو ای زن! در این شهر بزرگ در برابر پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه بقیع و حضرت زهرا علیهم السلام قرار داری وضع ایمان و عمل خود را با آن بزرگواران بسنج و در این آزمایشگاه بزرگ الهی برای شناخت شوون مادی و معنوی بیشتر دقت کن.

چون فضای مدینه را با آنچه از نبی اسلام صلی الله علیه و آله و ائمه بزرگوار علیهم السلام در بر دارد از نظر عقل و فکر و بینش و بصیرت گذرانندی، اکنون آماده شو تا با یک دنیا آگاهی و خضوع و خشوع و فروتنی به طرف حرم پیامبر صلی الله علیه و آله حرکت کنی.

در آنجا با کمال ادب در برابر رسول الهی قرار گیر و به راستی و درستی

سخن گوی که پیامبر صلی الله علیه و آله عزیز صدایت را می شنود و تو را از هر جهت ارزیابی می کند، سعی کن خودت را به آن جناب به عنوان یک فرد واقعی امت بقبولانی.

پس از زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله به سوی قبرستان بقیع حرکت کن، در آنجا نیز همانند حرم پیامبر، در برابر حضرت مجتبی و سید سجاد، و باقر العلوم و رئیس مذهب حضرت صادق علیهم السلام با کمال فروتنی و ادب بایست و به یاد آور، که آن بزرگواران برای نجات تو و تأمین سعادت دنیا و آخرت چه رنج ها بردند.

با آنان عهد و پیمان ببند که چون به وطن بازگردی، خود و زن و فرزندانت، تسلیم دستورهای آنان شوی و به اخلاق الهی آن بزرگواران آراسته شوی و دست جز به مال حلال و دنیای طیب و طاهر دراز نکنی.

تا اینجا شرح قسمت های اول حدیث با عظمت حج که در کتاب «مصباح الشریعه» نقل شده به پایان می رسد و نوبت به قسمت های بعد که در باب مناسک است فرا رسیده، امید است به آنچه در توضیح قسمت های اول گذشت آراسته شویم و توفیق عمل به قسمت های بعد از جانب حضرت حق نصیب ما گردد.

[وَ أَحْرَمَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ يَمْنَعُكَ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ يُحْجِبُكَ عَنْ طَاعَتِهِ وَ لَبَّ بِمَعْنَى إِجَابِهِ صَافِيهِ زَاكِيهِ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي دَعْوَتِكَ لَهُ مُتَمَسِّكًا بِعُرْوَتِهِ الْوُثْقَى]

میقات

امام صادق علیه السلام می فرماید:

وقتی وارد میقات شدی، از هر چه تو را از یاد خدا باز می دارد و بین تو و طاعت حضرت حق حجاب است محرم شو.

در گفتن تلبیه این معنی را قصد کن که الهی! با قلبی صاف و نفسی تزکیه شده دعوت را اجابت می کنم و منظورم از اجابت دعوت تو قبول تمام اوامر و نواهی تو در تمام شؤون حیات است، ای مولای من! به لطف متشبم و به جبل المتین متمسکم و نسبت به یاری و مددت گدا و محتاجم.

وقتی لباس از بدن بیرون آوردی و آن دو پارچه را به دستور محبوب در میقات خواستی به خود ببوشی، آری در میقات، یعنی در جایی که به انسان هشدار می دهند وقت حرکت است، وقت بیرون آمدن از لجن زار مادیگری و بداخلاقی و بدکاری است.

آری، در میقات یعنی در جایی که در میقات جان آدمی این ندا به گوش می رسد که دیگر توقف بس است، سکون جا ندارد.

ای انسان! ای آدم! که خود را هم چون کرم خاکی گرفتار مشتی لجن شهوت و شکم کرده ای و به این خاطر خویش را از تمام فیوضات بی بهره ساخته ای، وقت آن شده که به سوی او حرکت کنی، آری به سوی او، به سوی بی نهایت، به سوی کرامت، به سوی عظمت، به سوی حقیقت، به سوی الله، آری در میقات یعنی جایی که همه انبیا اشک ریختند و ائمه علیهم السلام سر تواضع به خاک سوگند.

آری، در میقات و به وقت تلبیه در آن دو پارچه سپید با تمام وجود، در حالی که سیل اشک از دیده ات جاری است با نوایی عاشقانه به پیشگاه محبوب بگو:

گر ز شمعت چراغی افروزیم***خرمین خویش را بدان سوزیم

در غمت دود از آن به عرش رسد***آتشی کز درون برافروزیم

آفتاب جمال بر ما تاب***زان که ما بیرخت سیه روزیم

تا بینیم روی خوبت را***از دو عالم دو دیده بردوزیم

مایه جان و دل براندازیم***به زعشقت چه مایه اندوزیم

هم چو طفلان به مکتب عشقت***ابجد عشق را بیاموزیم

در غم عشق اگر رود سر ما***ای عراقی بیا که فیروزیم(۱)

لباس احرام

آن گاه به لباس احرام و سایر البسه ها با دیده عقل نظر کن، بین در سایر لباس ها در طول تاریخ از باب غرور و تکبر چه جنایت ها که بر بشر مظلوم نرفته و در این لباس چه بیگانه ها که آشنای حرم نشدند.

وقت بدر آوردن لباس ظلم، لباس فخر، لباس کبر، لباس غضب، لباس دزدگی

ص: ۱۲۳

و پوشیدن لباس توبه، لباس کرامت، لباس عام، لباس ذکر، لباس توجه، لباس مراقبت و لباس طاعت و لباس ترک گناه است.

آری، احرام ببند، تا از بار هر لباسی جز لباس حق سبک شوی، با همه در این لباس هم رنگ و همگام شو، تا بدانی چیزی نیستی و آنچه در حق خود تصور می کردی خیالی بیش نبود.

در این لباس از من بمیر و به او زنده شو، از چنگال شیطان در آی و به دامن دوست آویز، از تعلقات خود را نجات ده و آن گاه وارد دنیای با عظمت نیت شو.

نیت

پس از پوشیدن لباس احرام، نوبت نیت است، نیت یعنی قصد، یعنی آهنگ، یعنی توجه، آن هم توجه به سوی اولین و آخرین مقصد و این توجه تحقق پیدا نمی کند، مگر با بریدن از ما سوی الله.

در این حال فقط توجه به مقصد حقیقی و مقصود واقعی داشته باش، مقصدی که بازگشت همه موجودات به اوست.

آری، به او باز گرد، این همه بیراهه رفتن بس است، این همه پشت به حقایق کردن کافی است، آخر باز گرد، بازگشتی که در آن بازگشت نباشد.

با چنین عزمی آن سفر معنوی، آن سیر ملکوتی، آن حرکت الهی را شروع کن، ترا به خدا در مسئله نیت دل خوش به لفظ تنها نباش، از لفظ کاری ساخته نیست هر چه هست مربوط به دل است.

نیت عزم است، آن هم عزم جزمی، عزم بر طاعت، عزم بر ترک گناه، عزم بر تقوی، عزم بر جلب رضایت دوست، عزم بر آراسته شدن به حقایق آسمانی، عزم بر نجات از آلودگی ها و نجات جامعه و خانواده از بدبختی ها و خلاصه نیت یعنی

منفجر کردن هسته فطرت با قدرت نور خدا برای یافتن حقیقت و پخش آن در بین عباد حق.

آری، نیت یعنی عزم بر آزادی از اسارت شهوات شیطانی، عزم بر خلاصی از تمام طاغوت های درون و برون و افتادن در دریای رحمت برای پاک شدن از تمام مهالک.

چون این چنین نیت کردی، با دلی شکسته و قلبی خاشع مضمون ایات زیر را در محضر محبوب، در مسجد شجره در حال سجده و صورت بر خاک بودن زمزمه کن سپس به دنیای باعظمت تلبیه وارد شو:

تا غمت با من آشنایی کرد***دلم از جان خود جدایی کرد

تا غم تو قبول کرد مرا***هستی خود ملول کرد مرا

در سماع توام چو حال گرفت***از وجود خودم ملال گرفت

آیت عشق تو چو بر خواندم***مایه جان و دل بر افشاندم

هر کجا آفتاب حسن تو تافت***عاشقان را بجست و نیک بیافت

اگر ای آفتاب جان افروز***شب ما از رخ تو گردد روز

اندر آن بس بود ز روی تو تاب***گو دگر آفتاب و ماه متاب

ای ز عشاق گرم بازاریت***به زمن عالمی خریدارت(۱)

تلبیه، شعار بلند ملکوتی

اشاره

پس از آن که شرایط و آداب حضور را در خود آماده کردی، می توانی با این شعار بلند آسمانی و حقیقت ملکوتی، آمدنت را با تمام پاکی و اخلاص و عشق و محبت

ص: ۱۲۵

به پیشگاه مقدس او اعلام کنی.

ولی توجه داشته باش که آمدنت را به صورتی اعلام نمایی که به صدایت توجه کنند و آمدنت را بپذیرند.

آنجا جای پرهیزکاران و پاکان است، آنجا جای پذیرش هر کسی نیست، آنجا ایمان و توبه و عمل صالح و اخلاص و سیئه قبولاندن انسان به حضرت یار است.

بدون شک اگر کسی خود را آراسته به اوصاف آسمانی نکرده باشد، ندایش را نشنیده می گیرند و به حرکتش نظری نمی کنند و اعمالش را توجه نمی نمایند.

«لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ...» آمدنت را در لباس آشنایی و آشتی خبر می دهد، هجرت را از تمام مفاسد و معایب و آلودگی ها و زشتی ها اشعار می دهد، آیا همین است؟!

«لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ...» یعنی: نهادم را از تنگنای ظلم و ستم و سرکشی، به جهان عدالت و خیرخواهی انتقال می دهم.

در حال گفتن این جملات، انسان در درون خود به معانی متعددی از پاکی، قدس، خضوع و اجابت به ندای مولایش توجه پیدا کرده، بر خویش مسلم می دارد که به یکتایی او معترف است و او را در مالکیت و قدرت و فضل و بخشایش و تدبیر یگانه می داند.

آری، ای محبوب من! ای مالک و خالق من! ای معشوق من! ندایت را قبول می کنم، من در آستان مقدست ایستاده ام، به فرمانت گوش می دهم، به فرمانبرداری از دستورهایت شتابانم، پیمان تو را بدون تردید و تغییری نگه می دارم.

[أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ] (۱).

ص: ۱۲۶

ای فرزندان آدم! آیا به شما سفارش نکردم که شیطان را مپرسید که او بی تردید دشمن آشکاری برای شماست؟

ای مولای من! تو یکتا و بی همتایی، کسی هستی که همگان باید ندایت را اجابت کنند و دعوت را بپذیرند، نهاد همه متوجه تست، صاحب و معطی نعمت های بیشمار، مالک آن چنان عزتی هستی که خواری به حریمش راه ندارد، نیرویی هستی که نقصان نمی پذیری، نفوذت به همه جا رسیده، خدایی جز تو وجود ندارد.

آری، ای مولای من! ندایت را می پذیرم، ستایش و نعمت برای تست و آقایی و بی همتایی در خور تست.

این است معنای تلبیه، با این شعار وحدت و یگانگی، پرستندگان خدای یگانه اعلام می شود، البته همه این واقعیت ها در صورتی است که به حقیقت تلبیه توجه شود.

تلبیه گویان، خود را به آسمان نورانی مجرد که در آنجا از ظلمت های مادی، سرکشی های نفس و امتیازهای موجب کبر و دورویی، خبری نیست بالا می برند.

چون تلبیه شعار ایمان است و مقصود از آن این است که آدمی مصداق واقعی آن شود و معنایش پاسخ گویی به اوامر الهی است و از طرفی تحت عنوان ویژه ای در مسئله حج قرار گرفته، چه حج مزایای منحصر به فردی دارد، بنابراین چقدر از ایمان دورند و چه اندازه چهره باطن آنان زشت است، کسانی که خود را از این حریم عالی دور نگاه داشته و راز خویشتن و جامعه خود را به شیطان وا گذاشته و در بست در اختیار دشمنان دین و ملت اند! و در شئون حیات از فرهنگ شیاطین پیروی می کنند، این دون همتان و پست فطرتان در هر مقامی که هستند در وقت تلبیه جز

به لفظ بی معنی به چیز دیگر اتصال ندارند.

اینان چه اندازه از حقیقت تلبیه بیگانه اند؟ اینان لیاقت ایستادن در صف پاکان را ندارند.

در هر صورت شما ای زائران خانه حق! با تمام وجود مراقب این شعار باشید، به ندای مولای خود پاسخ مثبت دهید، وجود خود را پس از این کلمات نورانی و شعار ملکوتی، از اجابت دعوت شیطان، طاغوت، شهوت، بیگانه، استعمارگر، خودخواهی، یهودی، مسیحی، شرق و غرب و هر کس برای شما و دین شما ضرر دارد منع کنید.

به حقیقت، تلبیه بگویید، به راستی ندای حق را اجابت کنید، به درستی و پاکی در این مقام قرار بگیرید که اگر در این حریم قبول شوید قبول شدید و اگر قبول نشوید از بدبخت ترین مردم روی زمین خواهید بود.

اجابت ندای حق با تسلیم روح

برادر مؤمنی داشتم که از هر جهت مورد اطمینان بود، بیست و پنج سال خدمتگزاری زائران خانه حق را به عهده داشت، نیکان و پاکان سعی داشتند در این سفر ملکوتی در معیت او باشند.

روزی در محضر او از این مقوله سخن بود، داستان اعجاب انگیزی در یکی از سفرهایش برایم تعریف کرد.

گفت: تعدادی زائر در یکی از سال ها برای رفتن به حج از طریق عراق همراه من شدند، همه در اتوبوس مستقر گشته، تا طی راه نمایند، در این میان یک زن و شوهر که از چهره آنان آثار عظمت و ادب و عبودیت می درخشید برای سوار شدن به اتوبوس نزدیک شدند و این دو نفر آخرین مسافران من بودند و هر دو از اصفهان در

کاروان من نام نویسی داشتند.

با احترام هر دو را سر جای مخصوص به خودشان نشاندم، یکی از بدرقه کنندگان سفارش هر دو را با حالتی خاص به من داشت.

زیارت عالی عتبات را در عراق طی کردیم، پس از آن عازم حج شدیم، به مدینه رسیده مدتی در آنجا اقامت کردیم، سپس آماده رفتن به میقات شدیم، در بین مسافران آن سال من، آن مرد و زن حال دیگری داشتند، انقلاب حال به آنان مهلت نمی داد، تا به مسجد شجره رسیدیم، جمعیت در آن ناحیه موج می زد، هر کس با سرعت هرچه تمام تر به فکر محرم شدن بود، پیرمرد از من مهلت خواست تا غسل کند، وسایل غسلش را فراهم کردم، غسل کرد و دو پارچه احرام را بر خود بست، گریه به او مهلت نمی داد، او را برای گفتن تلبیه حاضر کردم، سؤال کرد: معنای تلبیه چیست؟ عرضه داشتم: یعنی: ای خدای مهربان! مرا دعوت کردی به حریم قرب تو درآیم، آمدم؛ گفت: آه معنای تلبیه این است؟! یکی دو بار در شدت انقلاب حال گفت: خدایا آمدم، آمدم و ناگهان نقش زمین شد؛ با کمال حیرت بالای سرش قرار گرفتم، دیدم از دنیا رفته است.

محرمات احرام

اشاره

زائر چون تلبیه گفت بیست و پنج چیز بر او حرام می شود و حرمت این بیست و پنج مرحله برای این است که انسان برای رسیدن به قسمتی از درجات بندگی و اخلاص آماده گشته، بتواند به حضور مقدس آن جناب و حریم حرم آن محبوب واقعی بار یابد.

معلوم نیست آنچه در توضیح این بیست و پنج مسئله بیاید، فلسفه و اسرار آن باشد که عقل ناقص ما از درک بسیاری از حقایق عاجز است، ولی می تواند

ص: ۱۲۹

دورنمایی از حقایق این محرمات را نشان دهد.

۱- صید حیوانات

توجه خود را، به هنگام احرام از خدا برداشتن و متوجه صید کردن عین بی ادبی نسبت به حضرت مولاست، علاوه بر این، در این مقام رقت قلب و عاطفه و مهر می پسندند و این مسئله با صید حیوان تناسب ندارد.

این سفر برای سیر به مقامات عالی الهی است، نه تفرج و خوش گذارنی، برای حفظ جان است، نه جاننداری را بی جان کردن، برای مهر و عاطفه است، نه بی رحمی و سنگدلی.

بیدار باش، تو در مقامی هستی که هم اکنون با کشتی امید به سوی دریای رحمت در حرکتی و مقصدت اتصال به لطف و کرم اوست، شکار نوعی تفریح است و ترا از رسیدن به هدف باز می دارد، از طرفی در آن موقعیت آسیب رساندن به جانداران گناه است و از طرف مولایت نهی اکید شده است.

از طرفی خود تو اکنون صید عالم معنایی و مجذوب جهان ملکوت، با دنبال کردن صید، از آن مقام بلند به پستی رسیده و از آن حریم عالی جدا خواهی شد، سعی کن چشم حق بینت باز باشد و مواظب دل باش، باشد که جمال مولا در آن تجلی کرده و تو را از اسارت ها نجات بخشیده و به حضورش بپذیرد.

۲- نگاه در آینه

آری، در این موقعیت عالی و گران، باید چشم انداز تو مقام عالی قرب باشد و نظر تو متوجه تکالیف و مسؤولیت هایی که از طرف حضرت دوست بر عهده تو است.

ص: ۱۳۰

چشم تماشا به اوامر و نواهی مولا انداز و از خود دیدن و خود تماشا کردن و خودبینی پرهیز.

در هر صورت در آنجا به خود منگر که اگر با دید الهی نظر کنی، خودی برای تو نمانده و اصولاً خودی برای تو نیست.

اگر هم بنا شود به خود بنگری به نقایص و عیوب بنگر و بین آیا حضرت دوست تو را با این همه عیب می پذیرد؟!

به حقیقت که آنجا جای رفع عیب و شستشوی باطن است، آنجا جای آزادی از ما سوا و پیوند خوردن به اوست.

آری، در آنجا یک دم با کمال اخلاص گوش جان بر در دل بگذار و ببین چه می شنوی:

هر دم بشارت های دل از هاتف جان می رسد***هر کس که از جان بگذرد آخر به جانان

می رسد

یکدم میاسا روز و شب مردی بجو دردی طلب*** چون جان زدرد آمد به لب ناگاه درمان می رسد

ره گر دراز آید تو را شیب و فراز آید ترا*** چون ترک تاز آید تو را آخر به پایان می رسد

این خانه چون ویران شود معمور و آبادان شود*** این سر چو بی سامان شود ناگه به سامان می رسد

ای مبتلا ای مبتلا برکش صلا برکش صلا*** در دل اگر رنج و بلا روزی به مهمان می رسد

اندیشه و اندوه و غم رنج و تعب درد و الم*** هر یک نهد در دل قدم با حکم و فرمان می رسد

ص: ۱۳۱

بر دل اگر باری بود بار غم یاری بود *** در پا اگر خاری بود خار از گلستان می رسد

۳- بوی عطر

در این سیری که برایت پیش آمده از استشمام بوی خوش عوامل ظاهری پرهیز و جز بوی محبوب و وصال آن جناب چیزی مجوی.

از بوی عطر دوری کن تا از یاد زندگی مادی و تجملاتش آسوده بمانی، تو ای مهمانی که به گل گشت بوستان یار آمده ای، از عوامل معنوی ببوی تا به تزکیه وجودت از تمام آلودگی ها قیام کرده باشی، در این سفر خود را به پاکان و خوش بویان حریم دوست نزدیک کن تا از این بوستان معنوی گل ها بچینی.

آری، به تماشای او و استشمام بوی او اقدام کن تا در همان لحظه اول از شوق حضرتش به وجد آیی و سراسر وجودت را مستی و شور بگیری و با تمام وجود بتوانی به محضر حضرت او عرضه بداری:

ببوی آن که دمی در حرم بیاسایند *** هزار بادیه سهل است اگر بیمایند

طریق عشق جفا بردنست و جانبازی *** دیگر چه چاره که با زورمند برتابند

در گریز نبسته است لیکن از نظرش *** کجا روند اسیران که بند برپایند

فدای جان تو گر جان من طمع داری *** غلام حلقه بگوش آن کند که فرمایند

حدیث حسن تو و داستان عشق مرا *** هزار لیلی و مجنون بر او بیفزایند (۱)

ص: ۱۳۲

مهم ترین مقدمه این سه برنامه، نظر کردن و چشم دوختن به زنان است و در آن حریم با حالت احرام فرقی نمی کند که آن زن، همسر خود انسان باشد یا دیگری، آری قوی ترین عامل نزدیک کننده انسان به شهوات جنسی نظر بازی است.

اهل حق در این مسئله تردید ندارند که تماشا کردن چهره و بدن زنانی که پروردگار آنان را نامحرم دانسته سرچشمه و مبدأ تمام مفاسد خانمان سوز خانوادگی و اجتماعی است.

انسان غربی گو این که زمان مسیحی بودنش هم لامذهب بود، ولی این لامذهبی پس از عصر رنسانس به اوج بی قیدی و افسارگسیختگی رسید، جنس مرد پس از انقلاب صنعتی هجوم عجیبی به شخصیت زن برد. پرده حرمت او را گرفت، تا بتواند هر زنی را بخواهد ببیند و هر گونه تمتعی از او ببرد، مانعی برای او نباشد.

آری، انسان غربی خود را از نظر کردن به هر زن و دختری ممنوع می دید و این ممنوعیت را از چشم دین می دانست، اساس دین و اصول اخلاق را ویران کرد تا دسترسی او به جنس زن از هر جهت آسان شود و از راه رسیدن به وصال او بتواند برای ارضای غرایز حیوانیش تا آنجا که ممکن است از او استفاده کند.

ظهور مفاسد، پیدا شدن خیانت های بی سابقه، افتادن زن و مرد در وادی گمراهی، فرار دختران از محیط خانواده، پناه بردن همه غربی ها و مقلدانشان به انواع بی بندوباری ها، پدید آمدن مراکز فحشا و منکرات، لاقیدی و بی بندوباری، همه و همه دلیل بر غلط بودن خط زندگی غربیان است و عجیب تر از زندگی غربی ها، زندگی مقلدان شرقی و بعضی از مسلمانان از آنان است که بدون فکر و اندیشه و بدون غور در حقایق و عاقبت کار، به دنبال آنان روانند.

سراسر ممالک غربی و بعضی از ممالک شرقی، از حکومت فساد در همه شئون زندگی در ناله اند و به خاطر متلاشی شدن اوضاع اجتماعی و اخلاقی به علت این بی بند و باری در عزایند.

فقط خدای عالم می داند که از این راه چه ضرر و چه ضربه های خطرناکی به حیات انسان در کره زمین وارد شده.

آری، اگر مرد نتواند به هر صورت که بخواهد زن را ببیند و زن نتواند به هر صورت که می خواهد با مرد رابطه برقرار کند، این همه خسارت به بار نخواهد آمد.

در مکتب سعادتبخش اسلام، مسئله حجاب و پوشش زن و مسئله محرم و نامحرم در همه جا و همه وقت از ضروریات دین قلمداد شده و منکر آن با علم به ضرورت دینی آن، کافر و نجس است.

این دستور گرانبها، سدی عظیم در برابر سیل انحرافات و جنایت ها و خیانت ها و بیدادگری ها و انواع امراض مضره و اخلاق فاسده است.

حرام بودن تماس مرد با زن خود در وقت احرام به صورت لمس بدن، یا آمیزش یا بوسیدن، تمرینی برای مرد و زن است که به فضای ملکوتی تقوا نزدیک تر شده و قدرت اراده آنان برای ترک این سه برنامه در مسیر نامشروع افزون گردد.

علاوه بر این باید هر نوع لذتی در این برنامه بر مرد و زن حرام شود، تا به درک و فهم لذت وصال محبوب حقیقی نائل آیند و آن بهره الهی و حظ معنوی را از آیین حج ببرند.

۷- پوشاندن روی با

توجه داشته باش که در حریم مقدسی هستی، حریمی که وادی سینا و محوطه طور از آن کسب نور می کند، هم چون موسی علیه السلام کفش تعلقات از پای جان و کفش

عادی از پای بدن به در آر، سزاوار نیست در این وادی ملکوتی همراه با زر و زیور پا از قبیل کفش و جوراب حرکت کنی.

[إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طَوًى] (۱).

زیرا تو در وادی مقدس طوی هستی.

اگر بتوانی به کلی پا برهنه حرکت کن، اگر نه از کفش بسیار ساده آن هم در حدی که روی پا را نپوشاند به سوی مسجد الحرام متوجه شو، تا از نظر ظاهر نهایت تواضع را در پیشگاه کبریایی او رعایت کرده باشی و از نظر باطن به تدریج به حال خشوع برسی و برای شنیدن ندای محبوب دلربایت از وادی سینای قلب و طور جان آماده گردی.

کفش متکبران از پای به در کن، جلال و جبروت ظاهری و اعتباری را از سراسر وجود بریز، آهسته قدم بردار، با وجود مبارک مولایت زمزمه کن و حال معنوی خود را ادامه بده تا جواب آن جناب را از درون قلب بشنوی، در حالی که از دیدگان اشک شوق یا اشک ندامت از گذشته خویش بر چهره ات جاری است، با کمال ذلت و خاکساری به حریم مقدس او عرضه بدار:

کسی که روی تو دیدست حال من داند*** که هر که دل به تو پرداخت صبر نتواند

هر آدمی که دو چشمش بر آن جمال افتاد*** دلت ببخشد و بر جانت آفرین خواند

چه روزها به سر آورد جان منتظرم*** بیوی آن که شبی با تو روز گرداند

ص: ۱۳۵

مگر تو روی پیوشی و گرنه ممکن نیست*** که آدمی که تو بیند نظر بیوشاند

به دست رحمت از خاک آستان برگیر*** که گر بیفکنیم کس به هیچ نستاند

چه حاجب است به شمشیر قتل عاشق را*** حدیث دوست بگویش که جان برافشانند

پیام اهل دل است این سخن که سعدی را*** نه هر که گوش کند معنی سخن داند (۱)

۸- قسم خوردن

قواعد عالی اسلام در شرایط عادی هم، انسان را از قسم خوردن منع می کند، مگر در جایی که احتیاج به اثبات حقی آن هم در محضر قضاوت شرعی باشد.

باور کردنی نیست که زائر خانه حق و سالک الی الله، آن هم در مسیر حج، حقی را پایمال کند تا نیاز به قسم خوردن داشته باشد، برای محرم در حال عادی قسم خوردن ممنوع است و هرگز کار او به برنامه غیر عادی نخواهد کشید تا در آنجا بحثی باشد!!

حاجیان با آهنگی واحد به سوی حریم توحید با کمک ایمان و عشق در حرکتند، سخن آنان جز خدا نیست و هم آنان حرمت نام دوست را نگاه داشته و در گفتار خود از تکیه زدن بر قسم به نام حق دوری دارند.

برای زائر در آن حریم مقدس، جز ذکر حق و یاد حق و سعی در بریدن تعلقات

ص: ۱۳۶

غلط چیزی نیست.

برای زائر شیرین ترین حقیقت یاد محبوب است و بس و ذکری جز التجا به پیشگاه مقدس او برای بار یافتن در آن ملکوت ندارد.

۹- انگشتر برای زینت

زائر در حال احرام باید از هر زیور و زینتی بدور باشد؛ زیرا یار او را بی رنگ و بی تعلق و آزاد خواسته.

گر چه انگشتر وزنی ندارد ولی به قصد زینت، سنگین وزن می شود و همین سنگینی از سرعت حرکت معنوی می کاهد.

مولای مهربان دوست ندارد که هر چه موجب منیت یا انحراف فکر، یا خرابی حال است با انسان همراه باشد.

بگذار با بدنی آزاد از تعلقات مادی و روحی پاک و پاکیزه از رذائل و عقلی آرام از شوائب به سوی او در حرکت باشی، با یک حلقه انگشتر، خود را حلقه بگوش برنامه دنیایی مکن، دستت را از امور مادی تهی کن تا از رحمت و عنایت پر کنند.

اینجا ذلت و مسکنت و فقر و سوز دل می پذیرند، اینجا قلب خاشع، بدن خاضع و اشک چشم هم چون سیل و ندامت از گذشته می خرنند.

۱۰- لباس زینت برای زن

می دانید که در غیر برنامه حج، زینت کردن زن به لباس گوناگون و سایر ادوات از قبیل طلا و نقره و جواهرات برای محرم خودش، از نظر اسلام بی مانع است ولی پس از پوشیدن لباس احرام و گفتن تلبیه، تمام زینت ها بر او حرام می شود، تا بدین وسیله برای مدتی بتواند از مرز مادیت خارج شده، الهی محض گردد و لذت بندگی

ص: ۱۳۷

حق را خارج از تعلقات مادی بیچشد.

در آن سرزمین پاک باید زنان به ندای بانوی دو سرا فاطمه زهرا علیها السلام که هنوز بعد از گذشت چهارده قرن از فضای مکه و مدینه به گوش می رسد توجه کنند که فرموده:

بهترین زینت زن، حیا و پاک دامنی است و این که مردان را نبیند و مردان او را نبینند (۱).

زنان باید همه جا و همه وقت خصوصاً در این سفر، حضرت احدیت را به یاد داشته باشند و بدانند که با جلوه خود، چه در این سفر، چه در حضر، هزاران بلای خانمان سوز برای جامعه بشری به ارمغان آورده و ملتی را غرق در فساد و افساد می کنند.

آری، ای زن! در این سفر بیش از پیش تمرین حیا و عفت کن و به جامعه و به خصوص نسل جوانش ترحم آر که جامعه و جوانانش به وسیله خودنمایی و عشوه های تو به چاهی می افتند که گاهی نجات از آن چاه، برای آنان غیر ممکن می نماید.

۱۱- پوشاندن سر

به وقت حرکت از میقات تا رسیدن به سر منزل مقصود، هر پوششی برای سر مرد حرام است.

کلاه، دیهیم، عمامه، افسر، تاج و... در محضر مقدس او بر سر نداشته باش و بدان که کبریایی همه جا و در همه زمان برازنده حضرت اوست.

ص: ۱۳۸

هر کلاهی به سر داری از سر برگیر، سرپوش تکبر از سر بردار، مرغ عقل را از جمجمه غرور و کبر آزاد کن تا بتواند در هوای حقیقت به پرواز آید و برایت کسب معنی کند.

راستی، این چه ننگی است که عمری، گوهر گرانبهای آفرینش، یعنی عقل را در زندان استخوانی سر به صورت اسیر نگاه داری. حج، جای حرکت است و مرکز آزادی از زنجیرهای مرئی و نامرئی، مانعی در راه اندیشه و تفکر قرار مده، با کمک حضرت دوست و عنایت حضرت رب به ملکوت عالم به پرواز آی و در آن محضر پاک و حریم مقدس و پیشگاه معنی، عرضه بدار:

خداوندا دلم لبریز غم کن***درون درد پروردی کرم کن

ز صهبای شهودم کن چنان مست*** که نشناسم سر از پا پای از دست

سر از عشق تهی در گور بادا*** هر آن که جز تو بیند کور بادا

غلط گفتم جز او کی در میان بود*** کجا از غیر او نام و نشان بود

چه گویم از جمال آفتابش*** که عین بی حجابی شد حجابش

۱۲- کندن موی بدن

در این سرزمین و در حال انجام برنامه های الهی، نباید سر مویی از کسی کم شود، با کندن یک موی بدن خود و دیگران، جسم آزرده می شود و تا این حد آزار رساندن به نفس خود و دیگران ممنوع است.

اگر به این دستور عالی توجه شود، معلوم می گردد که قسمتی از اعمال حج، حس بشردوستی و ترحم را در لطیف ترین مرحله در قلب انسان زنده می کند و آدمی را در مسیری قرار می دهد که از آزرده شدن خود و دیگران حتی به اندازه یک سر

سوزن و یک سر مو بپرهیزد.

آیا شما می توانید در سایر مکتب ها چنین قواعدی برای حفظ حقوق انسان گرچه به اندازه یک سر مو باشد بیابید؟
تنها مدرسه ای که به بشر اجازه نمی دهد به اندازه یک سر مو آلوده به تجاوز شود مدرسه حق و آیین الهی است.

۱۳- دروغ و مفاخرت و ناسزا

پلیدی دروغ را احدی از افراد انسان انکار ندارد، دروغ اعتماد و اطمینان را از حریم حیات جامعه ریشه کن می کند و ضربه های سنگینی بر پیکر زندگی وارد می کند.

دروغگو، در کتاب خدا مورد لعنت قرار گرفته و محروم ماندن دروغگو از عنایت حضرت حق از بارزترین گواه بر پلیدی این گناه است.

دروغ، همه جا و در همه وقت از نظر اسلام- مگر در موارد خاصی که پای حفظ جان یا مال یا آبرو آن هم در مسیر حق در میان باشد- ممنوع و حرام است.

اعلام حرمت مسئله در هنگام احرام شاید برای این باشد که زائر با تمرین ترک این گناه بتواند از بلای خانمان سوز آن نجات پیدا کرده و ریشه این پلیدی، از سرزمین وجود او کنده شود.

فخرفروشی بر دیگران امریست ناپسند، چون انسان ها همه از یک پدر و مادرند و برای آنان امتیازی جز به پاکی و تقوا و درستی نیست و این پاکی و درستی هم توشه آخرت است، نباید علت عجب برای پاکان و نیکان باشد.

شارع مقدس در چهارده قرن قبل با صدای رسا اعلام فرمود که عرب را بر عجم، سپید را بر سیاه، غنی را بر فقیر و امیر را بر رعیت فخری نیست.

ص: ۱۴۰

فحش و ناسزا کار مردم بی ایمان و سست بنیان است، در روایات عالی اسلامی آمده که:

فحش کار مردم مسلمان نیست (۱).

قرآن مجید در اصول اخلاقی و تربیتی خود مردم را از فحش دادن حتی به دشمنان حق منع کرده؛ مسلمانی که به وسیله فحش و ناسزا، سبب رنجش خاطر دیگران است، در ارزیابی اولیای خدا آمده که مسلمان نیست.

۱۴- سرمه کشیدن

راستی، سزاوار نیست، پس از آن که جذبۀ الهی و ندای پاک سفیرش ابراهیم، آدمی را به تماشای معانی بلند آسمانی در سفر حج کشید، وقت تماشا را صرف سرمه کرد!

این را می دانید که سرمه برای مرد و زن، جنبۀ زینت دارد و به خاطر جلب توجه دیگران و پوشاندن عیب چشم و ابروست.

جایی که جلب توجه حضرت دوست باید محور عمل باشد، احتیاجی به سرمه نیست، بهترین سرمه، خلوص در عمل و عالی ترین زینت، تقوی و پرهیزکاری است.

۱۵- رو گرفتن زن

چه کلاس عجیبی است و چه زمینۀ استواری برای تربیت، به مردان می گوید:

در این اجتماع بزرگ که مرد و زن در یک محوطه جمعند، از نظر کردن به روی زن

ص: ۱۴۱

۱- ۱) - روایات مربوطه به فحش را می توانید در مستدرک الوسائل: ۱۳۶/۹، باب ۱۳۸ بنگرید.

بپرهیز که نظر به او حرام است و به زنان می گوید: روی خود را مپوشانید.

آنچه مرد را با تمام وجود به سوی شهوات جنسی می کشد در برابرش آزاد می گذارند، آن گاه به او می گویند: حق استفاده از آن را و لو به یک نظر نداری.

آری، این است راه زنده کردن مایهٔ تقوا در جنس مرد، آری، حریم با عظمت ایمان و وادی معناست، در این حریم خود را آلوده مکن که گنااهش عظیم و بارش بسیار سنگین است.

دیده از تمام مناظر زیبا، حتی چهرهٔ همسر خودت برگیر، تا به درک زیبایی مطلق نائل آیی و به تماشای رخ محبوب با دیدهٔ دل موفق شوی.

۱۶- روغن مالیدن به بدن

در مراسم عالی حج، باید تمام کوشش زائر بر این باشد که خود را از قیود و رسوم مادی برکنار داشته و تمام وجود خویش را هم چون ماهی در آب غرق دریای رحمت کند.

اسلام عزیز در تمام شؤون حیات از آدمی می خواهد که برای خدا باشد و برای خدا زندگی کند.

و جوب نمازهای یومیه به این خاطر است که آدمی حتی یک روز از عالم معنی جدا نباشد.

مراسم حج برای این است که حقیقت بندگی در آدمی قوی گردد و توان معنوی بیشتر شود، در برنامهٔ حج آن هم به وقت احرام اجازهٔ روغن مالیدن به بدن را نمی دهند تا شامه و پوست و حواس خود و دیگران از حریم حضرت دوست دور نشود.

از میقات تا حرم با سر برهنه و زیر آفتاب سوزان حرکت کردن، یکی از برنامه های مهم حج است.

در این وقت است که انسان به یاد محشر کبری و قیامت عظمی می افتد.

زائران خانه دوست! اینجا جای سایه انداختن بر سر نیست که سایه رحمت و عنایت و لطف و مرحمت بر سر تست.

تحمل این معنی احتمالاً برای این است که انسان از کسالت و تنبلی دور شده و چرخ وجودش برای فعالیت های عالی الهی به حرکت در آید.

حاجی پس از محرم شدن در میقات، چون قصد حرکت به سوی حرم کرد، تا در خود قوت و قدرت می بیند، باید در فضای آزاد حرکت کند.

سر برهنه بودن، با دو قطعه پارچه حرکت کردن، آن هم زیر آفتاب سوزان عربستان خود ریاضتی شرعی و تحمل مشقتی الهی است.

سر برهنه، دلی شکسته، غم دوری از وطن و زن و فرزند و دوستان، حالی به انسان می دهد که آدمی از بیانش عاجز است.

چه عالی است اگر انسان در میان کاروانیان، اهل دلی پیدا کند و با اتصال به حال او حالی به او دست دهد، از فراق رها شده به فضای وصال بیاید و در برابر حضرت جانان با کمال انکسار عرضه بدارد:

دل من بیاد جانان ز جهان خیر ندارد***سر من به غیر مستی هنری دیگر ندارد

هنر دگر نباشد بر ما به غیر مستی*** نبود هنر جز آن را که زخود خیر ندارد(۱)

ص: ۱۴۳

کند آن که عیب مستان نچشیده ذوق مستی***خودش او تمام عیب است و یکی هنر ندارد
ز ره ملامت آبی و گر از در نصیحت***چه کنی به مست عشقی که در او اثر ندارد
تو که زاهدی بپرهیز تو که عابدی سحر خیز***سر من مدام مست و شب من سحر ندارد
من و باز عشق و رندی که درین خرابه دل***همه علم و زهد کشتیم و یکی ثمر ندارد
دل ماست شاد و خرم بهر آنچه میکند دوست***غم آن نمی خورد فیض که دعا اثر ندارد

۱۸-آزار دادن جانوران

در برنامه حج حتی حیوانات باید از ایمنی و امنیت برخوردار باشند، در وادی امن هر جاننداری باید از شر انسان مصونیت داشته باشد.

حمایت از حیوانات در آن حریم و حفظ حقوق جانداران در آن وادی مقدس صورتی حقیقی دارد، بر خلاف اداره حمایت از حیوانات در غرب که باطن و ظاهرش منافقانه است.

غربی ها از طرفی انجمن حمایت از حیوانات تشکیل می دهند، از طرف دیگر در ممالکی که به بند استعمار کشیده اند روزی صدها نفر را به جرم حق خواهی، آری فقط به جرم حق خواهی، به خاک و خون می کشند.

در حال احرام، دست زدن به عملی که قبل از احرام هم از محرّمات سنگین دینی است، عملی بسیار زشت و کاری فوق العاده ناپسند است.

گمان نمی رود زائری به چنین برنامه کثیفی دچار شود، مگر کسی که به غلط در میهمانان خدا خودش را جا زده است !!

این برنامه یکی از ره آوردهای فرهنگ ضد انسانی غرب است و اگر انسان بخواهد، بدبختی های این قبیل برنامه ها را شرح دهد از چند جلد کتاب بیشتر می شود.

عوامل تحریک شهوت و در انداختن مردم به خصوص نسل جوان در گناه و گناهکاری به حدی است که هر حسابگری از برشمردن آن عاجز است.

اکثر مردم جهان در تمام شوون زندگی به ناپاکی دچار شده و بر اثر انواع معاصی به بن بست های مخوفی گرفتار شده اند.

راه فحشا و منکرات به هر صورتش به روی مردم باز است، جهان دچار سرگردانی است، بلایی به سر بشر آمده که، گویی جز افتادن به ورطه هلاکت راه دیگری ندارد.

فردای قیامت کارگردانان کره زمین، در دادگاه های الهی چه جوابی راجع به این همه مفسد که خودشان شدیدترین عامل آن هستند، خواهند داد ؟!

عمل ناپسند استمناء که در مدرسه الهی در همه وقت ممنوع اعلام شده، در برنامه حج هم بر آن تاکید شده؛ زیرا عملی است که سودی جز شکستن ارکان بدن و از حرکت انداختن عقل و روح ندارد.

۲۰- عقد و شاهد بودن بر آن

ورود در لباس احرام و پس از آن تلبیه گفتن و در حقیقت محرم شدن، برای اینست که انسان جز به حضرت دوست نیندیشد و عقدی جز عقد وصل او نبندد و بر چیزی جز حرکت به سوی عالم ملکوت شاهد نباشد.

آنجا که نور حق در تجلی است، انسان باید از آن تجلی به عنوان بهترین و پرسودترین فرصت استفاده کند، باید برگزیده اش حسرت خورده و حال فعلی را غنیمت دانسته به فکر آینده ای روشن و ملکوتی باشد، شاید با این انقلاب حال، بتواند اصول سعادت دنیا و آخرت خود را تأمین کند.

۲۱- پوشیدن لباس دوخته

به هنگام مراسم معنوی حج، اگر پوشیدن هر نوع لباسی آزاد بود، باز به پیروی از هوا و هوس مسئله رنگ ها و خود نمایی ها و مفاخرت ها به میان می آمد و مقصود عالی حج عملی نمی شد.

یک رنگ بودن لباس و دوخته نبودنش، برای این است که به انسان بفهماند، همه شما از یک حقیقت هستید، رنگ و نژاد و تعلقات ظاهری، هیچ علتی برای امتیاز طایفه ای نیست.

تبعیض نژادی محصول کفر و شرک و الحاد است، و ننگ بزرگی بر تارک حیات مادیگران.

۲۲-۲۳-۲۴- دندان کشیدن، ناخن گرفتن، بیرون آوردن خون از بدن

وقتی زائر لباس احرام پوشید و تلبیه گفت، باید متوجه سلامت و امنیت ظاهر

و باطن خود باشد و جز جلب عنایت حق و گرفتن عطای خدا و بیرون آمدن از گناه چیزی در نظر نداشته باشد.

آری، وقتی مهمان حضرت دوست در لباس احرام یعنی لباس مخصوص مهمانی وارد شد، دندان کشیدن، یا ناخن گرفتن، یا بیرون آوردن خون از بدن، خلاف ادب و وقار و شرایط مهمانی است، مهمان واقعی مهمانی است که حتی با تمام وجود، چشم از نعمت‌ها برگیرد و فقط نگران صاحب نعمت باشد.

۲۵- حمل اسلحه

مسیر حج علی‌الخصوص از میقات تا حرم و تا پایان اعمال و مناسک مسیر امن، مسیر سلامت و درستی است، منظره‌ای ملکوتی و نمایشی از بهشت جاودانی است.

راهی است که حتی کندن مو و گرفتن ناخن و بیرون آوردن گیاه حرم و بسیاری از برنامه‌ها ممنوع است، چرا که در این میهمانی باید از هر جهت امنیت کامل برقرار باشد.

در این مسیر هر کس موظف و مکلف به اجرای وظایف الهی و انسانی است، حمل اسلحه در این مسیر، ایمان و اراده است که باید علیه دشمن بیدادگر حقایق، شیطان رجیم که با اشکال مختلفی در زندگی راه دارد به کار گرفته شود.

بالاترین سلاح در این مسیر، دعا است که در آثار و معارف اسلامی آمده است:

الدُّعَاءُ سِلَاحُ الْمُؤْمِنِ (۱).

دعا و نیایش اسلحه مؤمن است.

ص: ۱۴۷

۱ - ۱) - الکافی: ۴۶۸/۲، باب أن الدعاء سلاح المؤمن، حدیث ۱؛ عیون اخبار الرضا: ۳۷/۲، باب ۳۱، حدیث ۹۵؛ بحار الأنوار: ۲۸۸/۹۰، باب ۱۶، حدیث ۱.

آری، در تمام مواقف حج باید دست نیاز به درگاه بی نیاز برداشت و از آن جناب، تقاضای آمرزش گناه و خیر دنیا و آخرت برای خود و همه مسلمانان جهان داشت.

حریم امن

کاروان نور، پس از احرام و تلبیه و توجه به محرمات احرام، با دلی پر از صفا و دیده ای اشکبار و نیتی خالص به سوی حریم امن حق به حرکت می آید.

اولین بار که نظر آهنگ کنندگان به شهر مکه می افتد به خاطر می آورند و باید به خاطر بیاورند که آنجا محیط امن، محیط نور، مرکز وحی، مهبط ملائکه و در بردارنده قبه عبادت است.

آری، به منطقه امن و امان وارد می شوند، منطقه ای که در آنجا از هر ستم و تجاوزی در امان هستند و همان جاست که باید با تمام وجود، برای نجات از عذاب قیامت فعالیت کنند.

به محیطی می رسند که باید در تمام لحظاتش غرق حق بود، حق شد و حق گفت و حق دید و حق شنید و به سوی حق بازگشت، بازگشتی که در آن بازگشتی نباشد. به محیطی در می آیند که رنج فراق را باید به شیرینی وصال تبدیل کنند و با توفیق صاحب بیت همه حجاب ها را از جلوی دید قلب و چشم جان بردارند.

زائر، باید در اولین نگاه به شهر مکه، به یاد آورد که اینجا شهریست که خداوند آن را به موجب نیایش ابراهیم، محل امن قرار داده و شأنش را آن چنان والا گردانده تا آنجا که به آن قسم یاد کرده و فرموده است:

و سوگند به این [مکه] شهر امن

زائر با همان حال روحانی وارد محیطی می شود که برای همه چیز محیط امن است، محیطی که درختان و گیاهانش بدون این که آن ها را با زره پوش در حفاظت قرار داده باشند از تجاوز متجاوز در امان است، حتی شاخه ها و ریشه ها و بوته ها همه در امانند.

حرم، چهار فرسخ در چهار فرسخ است و این محیط را خداوند محیط امن قرار داده به حدی که هرگاه شاخه ای از حرم سر درآورده باشد، به احترام این که ریشه اش در حرم است نمی توان آن را برید و یا برگی از او چید و هم چنین اگر درختی در بیرون حرم باشد ولی یک شاخه اش سر به حرم آورده باشد به هیچ چیز آن درخت هم نمی توان دست درازی کرد.

محیطی که وحش هامون و آهوانش چهار فرسخ در چهار فرسخ از تعرض مصونند، از این جهت رم نمی کنند و نمی توان آن ها را رم داد و وحشت زده کرد، نباید به نحوی رفتار کرد که از انسان برمند و در این محل حتی با اشاره چشم هم نمی توان صیدی را رماند !!

محیطی که مرغان هوایش با سواران تماس می گیرند و نمی رمند، با آن که در پشت کوه ها و پهنه دشت ها و در همه جای دنیا آدمیان را هم وحشت هست، ولی در این منطقه و وادی، نیرویی غیبی که امان بخش است حکمفرماست، آن چنان که مرغان پناهنده را نیز چنان ایمنی داده که سواران راه مکه در بین کوه های مهیب دست به کاکل آن مرغان می کشند ولی آن ها نمی رمند، با آن که مرغ پر پرواز

ص: ۱۴۹

دارد و پایی هم در گل ندارد که اگر بترسد نتواند پرواز کند.

محیطی که از بیرون آن اگر آهویی رو به حرم دارد، هر چند به حرم نرسیده باشد نمی توان آن را هدف قرار داد، یا به کسی نشان داد تا او را هدف قرار دهد، حتی با گوشه چشم هم نمی توان به او صدمه رساند و نیز نمی توان با چشم به کسی اشاره کرد تا به آن حیوان آزار رساند.

محیطی که اگر مرغی بر شاخه ای از درختی بنشیند که ریشه آن در حرم روئیده، اجازه نیست آن مرغ هدف قرار گیرد، یا اگر به شاخه درختی نشسته که یک شاخه آن درخت سر در حرم کشیده آن را هدف گرفت!!

محیطی که اگر کسی دسته کبوتری را رم بدهد، برای جبران این بی انضباطی باید یک گوسپند کفاره بدهد و هر گاه آن دسته رفتند و به جای خود برنگشتند باید به عدد هر یک، یک گوسپند جریمه بدهد، محیطی که اگر در آن از کسی ظمی صادر شود در حکم الحاد و خروج از حق و به منزله بی دینی است.

محیطی که اگر کسی مال بی سرپرستی جلوی پای خود دید حق برداشتن آن را ندارد، حتی حق انگشت پا زدن به آن هم ندارد.

زائران پس از ورود به چنین محیطی که از آن به عنوان حرم یاد می شود، به تدریج برای انجام مناسک به سوی مسجد الحرام حرکت کرده و برای دیدن آن جایگاه مبارک و مقدس و انجام مناسکش آماده می شوند.

زائر پس از طی راه به درب مسجد الحرام می رسد، در اینجا باید با کمال ذلت و انکسار و شرمساری و حیا و خضوع و خشوع، صورت به دیوار مسجد الحرام گذاشته عرضه بدارد:

اللَّهُمَّ الْبَيْتُ بَيْتُكَ وَالْحَرَمُ حَرَمُكَ وَالْعَبْدُ عَبْدُكَ.. (۱).

خدایا، خانه خانه توست و حرم حرم توست و بنده بنده توست.

زائر پس از ورود به مسجد الحرام نظرش به کعبه می افتد، آری کعبه که جلال و شکوهی بی اندازه دارد، در آن وقت است که باید تمام لحظات بندگی انبیا و ائمه و اولیا علیهم السلام و به خصوص ابراهیم و اسماعیل را به یاد آورده و با تمام وجود خود را پشت سر آنان قرار دهد و به سوی حقیقت حقه الهیه به حرکت آید، تا در این مسیر که مسیر بندگی و خلوص است، خیر دو جهان را برای خویش تأمین نماید.

درس هایی از زیارت کعبه

اشاره

لحظه دیدن کعبه چه لحظه پرشکوهی است، کیست که بتواند به وصف آن لحظه برخیزد، لحظه دیدار خانه خدا، آری دیدار خانه خدا، دیداری که در تمام عالم لحظه ای پر قیمت تر از آن دیدار نمی توان یافت، در این لحظه باید با عینک آیات کتاب خدا و معارف الهی، به کعبه نظر کرد.

چون با آیات و معارف نظر شود، در آینه کعبه ابراهیم دیده می شود، مردی که با فرزندش بانی این بنا به دستور خدا بود و زیربنای آن را خلوص و تقوی و فداکاری قرار داد، آری باید به دقت نگریست تا از جو معنوی این بنای توحیدی، ابراهیم را یافت و پس از یافتن او رموز بندگی و اصول معنوی او را ادراک کرد و اگر این گونه نباشد، زیارت ناقص و بلکه سیاحت است.

[وَ إِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنًا وَ اتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ

ص: ۱۵۱

و [یاد کنید] هنگامی که ما این خانه [کعبه] را برای همه مردم محل گردهمایی و جای امن و امان قرار دادیم، و [فرمان دادیم:] از مقام ابراهیم جایگاهی برای نماز انتخاب کنید.

جعل مثابه، یعنی بازگشت گاه، همانند جعل امامت است که در آیات شریفه قبل از این آیه در حق ابراهیم بیان داشته، امامتی که خدا قرار می دهد، برای این که دل ها به سوی آن متوجه شود و پس از توجه دل، عقیده انسان و عمل و اخلاقش در سایه رهبری امام بر حق، مستقیم گردد، تا در نتیجه جهان پر از عدل و داد شود و بساط بیدادگری و ظلم و خیانت برچیده شود.

قرار دادن بیت به صورت مثابه نیز بر طبق کشش نفسانی انسان به محل امن و عدل می باشد.

نفسی که طبیعتاً جویای واقعیت است، این جویایی مانند امام جویی است و توجه به چنین خانه ای که فطرت حق جویی و عدل را بیدار سازد، از کشش ها و خواسته های درونی آدمی و به سود وی می باشد.

همان طور که مردمی به سوی شهوات و برتری جویی و محیط مناسب به آن می گرایند، مردمی هم تحت رهبری فطرت و تربیت پیامبران می کوشند تا ارزش های انسان را بالا ببرند و قوی گردانند و خود را به محیط خیر و حق رسانند.

پس این گونه انگیزه تعالی جویی و برتری خواهی از خواسته های فطرت، بلکه یگانه خواسته و جاذبه بشری است و خواسته و انگیزه های دیگر از ریشه های نفسی

«للناس»: در آیه گویا اشاره به همان جهت انسانیت است، این گونه انگیزه ها و مبادی عالی انسانی چون مبتلای به بندها و جاذبه های غرایز مادی است، می کوشد تا خود را از این بند برهاند و به کمالات شایسته خود برساند، از این رو انسان همین که امام را با ابتلائات معنوی و اتمام کلماتش شناخت شیفته او می شود و می خواهد در ولایت او در آید.

[وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ] (۱).

و [یاد کنید] هنگامی که ابراهیم را پروردگارش به اموری [دشوار و سخت] آزمایش کرد، پس او همه را به طور کامل به انجام رسانید، پروردگارش [به خاطر شایستگی و لیاقت او] فرمود: من تو را برای همه مردم پیشوا و امام قرار دادم. ابراهیم گفت: و از دودمانم [نیز پیشوایانی برگزین]. [پروردگارش] فرمود: پیمان من [که امامت و پیشوایی است] به ستمکاران نمی رسد.

می بینید که ستمگر از این حریم خارج است و بزرگ ترین ستم بر نفس، جلوگیری از شناخت امام و پیشوا است و آن کس که خود را در حریم بینایی قرار ندهد ستمگر و متجاوز است.

در هر صورت چون خود امام و ابتلائاتش و اتمام کلماتش به صورت ظاهر وجود ندارد، صورتی از ولایت امام، همین خانه است که بنا و مناسک و آداب آن معنای امامت ابراهیم را تصویر و تجسیم می نماید، چنان تصویری که نه زیان فکری و اعتقادی و راهزنی مجسمه را دارد، نه تنها شمایل ظاهری را می نمایاند و نه تنها مانند کتاب فقط شرح حال است، نه این شهر و این خانه برای این ها و این گونه

مقاصد، خارج از اصول عالی نیست، این خانه با همه آدابش تصویربست که چهره ابراهیم را در عالی ترین صورت معنوی در ضلع ظاهری در خیال ترسیم می کند و شخص خود را در هنگام اجرای مناسک با ابراهیم هم قدم و هم صدا و با اندیشه های بلند او آشنا می نگرد و همان کلماتی که از ضمیر ابراهیم برانگیخته شد و صورت و سیرت او به آن مبتلا گردید تا تمامش کرد و در ضمیر هر انسانی که به رموز این بیت آشنا شود و واقعیت ابراهیم را در آن بنگرد برانگیخته می شود، آری از این رهگذر باید سالی قریب یک میلیون انسان، ابراهیم وار به تمام نقاط زمین پخش شوند و ندای توحید را با تمام شرایطش، چون آن امام بزرگ در عالم پخش کنند ولی افسوس و...

در آن صورت که آدیان، متوجه صورت معنوی ابراهیم می شوند امامت او، قلوب مستعد آنان را پیرو او می گرداند.

مشابه شدن این خانه هم که عبارت از خطوط بندگی آن رادمرد بزرگ توحید است، نفوس مستعدی را به سوی آن می کشاند، تا در گیرودار زندگی از دور و نزدیک به سوی آن روی آرند و به آنجا رفت و آمد کنند تا اندک اندک حق و کلمات او بر وجود مردم حاکم شود و نفوس از کشمکش ها و تشویش ها و جاذبه های مختلف و نگرانی ها که از خودبینی و سوداندیشی و برتری جویی برمی آید برهند و به آرامش و امنیت خدایی گرد آیند «و اماناً».

پس از روی آوردن و رفت و آمد پی در پی، چهره حقیقی ابراهیم و قیام او با تمام کلمات و وظایف امامت، چهره می نماید و از میان بنای بیت و سنگ و گل آن، نقشه ابراهیم ظاهر می شود، همان طور که چهره مردان فداکار و نمونه های غیرت و ملیت، یا پستی و شهوت، عواطف و ملیت و شهوت را بیدار می نماید، چهره ابراهیم در حال انجام مناسک در آینه روح انسان بیدار منعکس می گردد، تا در

سایه این انعکاس، فطرت حق پرستی و قیام به وظایف انسانی را برانگیزد و در صورت و حال قیام به نماز، نمایان و آغاز می گردد:

[وَ اتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلِّئًا] (۱).

از مقام ابراهیم جایگاهی برای نماز انتخاب کنید.

نظری دیگر به امامت ابراهیم در زیارت کعبه

اشاره

[وَ عَهِدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنْ طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ] (۲).

و به ابراهیم و اسماعیل سفارش کردیم که خانه ام را برای طواف کنندگان و اعتکاف کنندگان و رکوع کنندگان و سجده گزاران [از هر آلودگی ظاهری و باطنی] پاکیزه کنید.

وضع محیط حیات ابراهیم علیه السلام

ابراهیم علیه السلام در محیطی چشم گشود که سراسر آفاق آن را، اوهام شرک و ستاره پرستی فرا گرفته بود.

بناهای مجلل، هیاکل بتان و ستارگان از هر سو به آسمان کشیده شده بود و دانشمندان اخترشناس و غیب پرداز که با لباس های سپید و چهره های مهیب، پاسداری این معابد و هیاکل را داشتند، همه قلوب را مسخر خود ساخته بودند، مردم آن سرزمین گرفتار اوهامی بودند که با دانش های آن زمان درهم آمیخته و تقلید

ص: ۱۵۵

۱-۱ - بقره (۲): ۱۲۵.

۲-۲ - بقره (۲): ۱۲۵.

و تعظیم در نفوس ریشه دوانده بود.

همه طبقات در برابر بت هایی که صورت پیشوایان گذشته و نقش ربوبیت و تدبیر ستارگان را می نمایاند، سر تعظیم فرود می آوردند و پیشانی نیایش به خاک می ساییدند، در چه خاطری جز آنچه همه می اندیشیدند، اندیشه ای راه می یافت و چه چشم عقلی جز آنچه همه می دیدند می توانست ببیند و چه نفسی می توانست از بند آن اوهام رهایی یابد و بطلان آن ها را دریابد و چه زبانی جرأت آن را داشت که کلمه مخالفی گوید و چه اراده ای می توانست در برابر آن ها پا برجا بماند؟!!

بیان قرآن پیرامون ابراهیم علیه السلام

آیاتی از کتاب خدا مسائل مختلفی از حضرت ابراهیم و ابتلائات او را روشن می کند که مضمون آن چنین است:

پس از آن که کلمه حق در وجودش طلوع کرد، با پدر خوانده اش یا به تعبیر گروهی از مفسران، عمویش به محاجه برمی خیزد، اوهام شرک را طرد می نماید و محکوم می کند، قدرت ملکوت آسمان ها و زمین برایش نمودار می گردد تا به مرحله یقین می رسد، آن گاه از آن محیط شرک زا خود را بیرون می کشد.

در خلوتگاه خود به بررسی طلوع و غروب و تابش اختران می اندیشد، پس از نمایان شدن ملکوت و ظهور قدرت ربوبی، توحید ربوبیت را درمی یابد.

آنچه مردم را از مبدأ آفرینش برگردانده بود، شرک در ربوبیت و اتخاذ ارباب بود نه شرک در مبدأ و صانع.

ابراهیم با بررسی طلوع و غروب اختران و مسخر بودن آن ها، غبار اندیشه های مردم درباره روحانیت و تدبیر و ربوبیت اختران که از اوهام محیط برخاسته بود، از

ص: ۱۵۶

برابر چشمش زایل می شود، آن گاه تجلی این حقیقت و گرداندن روی خود را به سوی آن اعلام نموده و خاطرش از اضطراب و ترس بیاسود و به امنیت گرایید و از تهدید به خشم خدایان ساخته شده و اربابان بی اثر دیگر نهراسید.

این آیات می نمایند که چگونه کلمه ربوبیت ابراهیم را از محیط شرک تا مقام رؤیت ملکوت و توجیه وجه و آرامش خاطر پیش برد و این کلمه را تکمیل نمود و کلمه رحمت او را برای رهایی خلق از بندهایی که بر عقولشان بسته و به بندگی غیر خدایشان در آورده بود از آسایشگاه امن و آرامش برانگیخت تا با زبان دعوت و احتجاج بپاخاست و در میان آن گمراهان به راه افتاد.

مقام امامت ابراهیم علیه السلام

آری، او پس از آن همه ابتلا- و اتمام کلمات، به مقام پیشوایی و امامت برگزیده شد، چنان که از مضمون آیه و مفهوم لفظ «اماماً» و اطلاق آن استفاده می شود.

امام نمونه کامل همه کمالات عقلی و نفسانی و بدنی است و چون همه این خصوصیات و ابتلائات برای مقام نبوت و رسالت بیان نشده، باید مقام امامت مقامی برتر از نبی و رسولی باشد که کلمات را اتمام ننموده و به مقام امامت نرسیده است.

حال که شایستگی ابراهیم را توجه کردید، به توضیح آیه شریفه عنایت کنید تا بیش از پیش به واقعیت مناسک پی ببرید.

گرچه صورت واقعی و حقیقت امام به مقتضای تقاضای نفوس، گاه آشکار است و گاه پنهان، ولی مظهر و صورتی از مقام معنوی و فکری امام همیشه در میان مردم باید محسوس و باقی باشد، یا نقشه امامت که بزرگ ترین و مؤثرترین نقش رهبری و کمال خلق است، به صورت نقش ثابت و پایداری، مستقر گردد.

اگر مجسمهٔ امام ساخته شود، چنان که برای باقی و زنده داشتن قهرمانان و مفاخر تاریخی و الهام گرفتن از آنان مجسمه می سازند، این خود راهزنی در حریم توحید و حق پرستی و معنا را زیر جسم پنهان داشتن و به صورت گراییدن و به جاهلیت و گمراهی برگشتن است که ابراهیم خود برای درهم شکستن مجسمه های آن بپا خاست.

باید ساختمانی بسازد که با تمام شؤنش خطوط بندگی نسبت به حق را به بندگان بیاموزد و صورت امامت و رهبریش را نسبت به انسان ها برای هدایت آنان به سوی حق نشان دهد.

این ساختمان البته باید ساختمانی باشد ساده و بی آرایش و به نام خدا و توحید و پاک از صورت ها و اوهام بشری و نمایاندهٔ فکر و اندیشه و ابتلائات ابراهیم امام و پیشرو.

و بر خداست که چنین ساختمانی را با تمام شؤنش حفظ فرماید و تا برپا بودن نظام عالم محافظت کند که با نمایاندن صورت و نقشهٔ امامت آن پیشوای موحدان، حجت بر بندگانش تمام باشد، چنانچه کلمات را بر خود ابراهیم تمام کرد و چنین ساختمان بی آلاشی بر بسیط خاک برای ابد برپا نمی شود و خطوط عالی بندگی را نشان نمی دهد مگر به دستور و عنایت مقام بلند ربوبی باشد.

[وَ عَهْدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ] (۱).

و به ابراهیم و اسماعیل سفارش کردیم.

چون ابراهیم و اسماعیل حریم فکر و نفس خود را از آلودگی های دنیای غبارآلود آن روز و از شرک و اوهام و گناه و پلیدی ها پاک و برکنار داشتند و توحید

ص: ۱۵۸

خالص بر آنان تجلی کرد، این تجلی همان عهدی بود که خود به آن محقق شدند و با همین عهد باید حریم خانه ای که به دستور او برپا کرده بودند از هر آلودگی و آثار شرک پاک نگهدارند و نظامات آن، خالص برای خدا و تطهیر نفوس باشد.

چنان که هر راه و روشی که به مطلوب برساند، عهد محقق می شود که باید شخص سالک همیشه همان راه را در پیش بگیرد و دیگران را نیز بر آن بدارند و موانع را از راه راهروان بردارد.

چون این خانه مضاف و منسوب به ذات مقدس الهی «بیتی» و مناسک آن ظهور و تمثیل همان روشی است که ابراهیم و در پی او اسماعیل پیش گرفتند، تطهیر آن از آلودگی شرک و پلیدی ها و انصراف از غیر حق، اولین شرط طریق و طریق پیماست.

تطهیر خانه خدا و مناسک آن از هر چه ذهن را از توحید منصرف کند و عاطفه و غریزه پرستی را برانگیزد و امنیت داخلی نفسانی و محیط خارج را برهم زند، تطهیر از همه این ها به سود این گزیدگان و آماده کردن طریق آنان است و خلاصه این بیت و آداب و واجباتش تا لباس و حرکات و اندیشه حاجی، همه از هر جهت باید پاک باشد!!

آری، بیت باید از همه شوائب و اوهام و شرک و پلیدی پاک باشد.

[لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ] (۱).

برای طواف کنندگان و اعتکاف کنندگان و رکوع کنندگان و سجده گزاران.

گویا این اوصاف چهارگانه ای که در آیه آمده، اشاره به مقامات و مراتبی است که ابراهیم پیموده، همین که برای سالک این مسیر، در حریم این عبادات خالص، حق

ص: ۱۵۹

تجلی نمود، اراده و اندیشه او را که پیوسته به منافع و شهوات فردیست به حق می پیوندد و مانند اجزای ریز و درشت جهان به گرد مرکز حق و سود عموم می گرداند.

این حقیقت در عالم صورت، به صورت طواف پیرامون خانه منسوب به دست ابراهیم و منسوب و مضاف به خدا در می آید. چون طواف کننده به دور خانه خدا، بر اثر توجه به حقیقت مسئله و کشش روح خانه از جواذب نفسانی و شخصی یکسره آزاد شد و با حرکات دایره ای، حق را در هر جانب و هر جهت مشاهده کرد، لازم و معتکف به آن می شود.

[الْعَاكِفِينَ] یا بنا به آنچه که در سوره حج آمده: [الْقَائِمِينَ] (۱) گویا اشاره به قیام به حق و وظیفه پس از طواف است، آن گاه عاکف یا قائم از نیم یا بیشتر وجود خود و جهان چشم می پوشد و فانی در پرتو عظمت و قدرت می گردد و در برابر آن خم شده و برای قرب به آن به صورت رکوع در می آید، [وَالرُّكَّعِ].

پس از آن که در انوار عظمت فرو رفت و یکسره فانی شد، به صورت سجده چشم از همه چیز برداشته و سر به خاک می نهد و هستی خود را در برابر اراده ازل از دست می دهد، [السُّجُودِ].

جلوه ای از بندگی ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام

زائر همین که وارد مسجد الحرام می شود و نظر به کعبه می اندازد باید به یاد آورد که چون ابراهیم و اسماعیل برابر با عهد خداوندی خانه را آراستند حقایقی از

ص: ۱۶۰

حضرت حق درخواست کردند که خداوند عزیز از آن حقایق در آیات ۱۲۷-۱۳۰ سوره بقره خبر می دهد.

[رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا] (۱).

پروردگارا! [این عمل را] از ما بپذیر.

دعا کردند و درخواست نمودند، دعایی که خضوع و انقطاع آن دو را آشکار می نماید و از راز دلشان پرده برمی دارد و از زبانشان سر می زند، گویا آنان چنان در برابر عظمت و اراده حق مقهور بودند که کار بنا در نظرشان ناچیز بود و نامی از آن نمی بردند.

درخواست پذیرفته شدن آن عمل را کردند و می دانید تا عمل خالص نباشد نمی توان برای آن درخواست پذیرش کرد.

در هر صورت پذیرش هر چیزی به اینست که شخص پذیرا، آن را جزء هستی خود نماید و مقصود پیش آورنده را منظور دارد.

در این آیه مقصود از درخواست پذیرش، گویا اینست که پروردگار این بنا را مشمول ربوبیت «ربنا»ی خود گرداند و به سنگ و گلی که روی هم چیده و در معرض فناست صورت بقا دهد و در پرتو صفت ربوبیتش مانند ثابتات عالم شود و منشأ تربیت خلق گردد.

در اینجا زائر باید به این واقعیت توجه کند و خود را با تمام شؤون حیاتش به ربوبیت رب العالمین متصل گرداند تا از تمام فیوضات ربانیه بهره مند شود.

[رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ] (۲).

ص: ۱۶۱

۱-۱) - بقره (۲): ۱۲۷.

۲-۲) - بقره (۲): ۱۲۸.

پروردگارا! ما را [با همه وجود] تسلیم خود قرار ده.

خواستند تا یکسره روی آنان از غیر گردانده شود و خداوند آنان را تسلیم خود نماید و نیز این قسمت از دعا تذکریست از هدف نهایی این بنا و خانه، گویا این نیت و درخواست آمیخته با آب و گل این ساختمان است و روح بانیان را در این صورت مجسم می گرداند تا در تکمیل بنا و مناسک و آداب آن، دو فرد کامل و شاخص اسلام و از هر رو تسلیم اراده و اجرا کننده امر خدا شوند و از ذریه او پیوسته مردمی هم فکر و هم آهنگ و به تمام معنی تسلیم حق تربیت شوند تا مانند همه پدیده های جهان از ذرات تا کرات در محور حق و عدل بگردند.

[وَ مِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةٌ مُسْلِمَةٌ لَكَ] (۱).

و نیز از دودمان ما امتی که تسلیم تو باشند پدید آر.

آری، زائر باید به این حقیقت توجه داشته باشد و سعی و کوششش بر این باشد که خود را به حریم تسلیم برساند، نه این که در آنجا به صورت ظاهر تسلیم شود و پس از بازگشت از حج دوباره همان شود که بود.

[وَ أَرْنَا مَنَاسِكَنَا وَ تَبَّ عَلَيْنَا] (۲).

و راه و رسم عبادتمان را به ما نشان ده.

از خدا می خواهند تا جزء به جزء عبادات و محل های آن را نشان دهد، یا چنان تعلیم دهد که مانند دیدن باشد، بنابراین از آغاز تأسیس بیت همه مناسک طبق فرمان الهی بوده و ابراهیم به آن متعبد گشته، این مناسک از طواف و سعی شروع

ص: ۱۶۲

۱-۱) - بقره (۲): ۱۲۸.

۲-۲) - بقره (۲): ۱۲۸.

می شود و به قربانی که رمز اسلام کامل است تکمیل می گردد و هر یک از این مناسک از طواف و نماز و سعی و وقوف به عرفات و مشعر و رمی و ذبح، رمزیکی از مراتب تکامل در توحید می باشد.

آن گاه از خداوند طلب توبه می کنند و گویا مراتب صعودی تسلیم در مسلمانان و تعبد در مناسک و توبه صورت دیگری است از راه برگشت به سوی بهشت و موطن نخستین آدمی که از آن هبوط یافت (۱).

ای زائر خانه حق! آداب حج و برنامه مناسک را آن چنان انجام ده که ابراهیم و اسماعیل انجام دادند.

راستی، حج بجای آر و به حقیقت دامن رحمت حضرت حق را بگیر و خویش را برای تسلیم و توبه حقیقی در آن مکان مبارک آماده کن.

مسلم بدان که پس از بازگشت به وطن اگر در خط عبودیت به آن معنایی که خواسته اند حرکت نکنی حج بجا نیاورده، بلکه در مقدس ترین جایگاه و در حضور بانی هستی، سخنانی چند به ظاهر گفته و اعمالی مختصر، خالی از روح و محتوا بجا آورده ای.

پیام پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله از کنار کعبه

علاوه بر خاطره های شیرین و بیدار کننده ای که از دیدن مکه و حرم و بیت در ذهن بیننده بیدار نقش می بندد، خاطره دیگری او را متوجه به خود می کند که خیر دنیا و آخرت او به آن بستگی دارد، خاطره ای که عامل پیاکننده عدل و دادگستری

ص: ۱۶۳

۱-۱) - برای شرح بیشتر این ماجرای اعجاب انگیز به تفسیر پرتویی از قرآن، مجمع البیان، المیزان، المنار، کشف الأسرار میدی مراجعه کنید.

در تمام شئون حیات است و آن پیام پیامبر عظیم القدر اسلام صلی الله علیه و آله از کنار کعبه به تمام مسلمانان جهان است. پیامی که چهار بار دیگر در سفر حجه الوداع به وسیله خود پیامبر صلی الله علیه و آله ابلاغ گردید و ابلاغ مکرر آن دلیل بر عظمت آن پیام بود.

در آن پیام منشور امنیت، منشور سلامت، منشور سعادت گوشزد مسلمانان شد.

نبی اکرم صلی الله علیه و آله در این سخنرانی این گونه دعا کردند:

خداوندا! رحمت آر و طراوت و سرسبزی ده به آن کس که سخن مرا بشنود و بفهمد و به دیگران برساند (۱).

آن شخصیت عالی آسمانی و آن انسان ملکوتی کنار خانه خدا ایستاد و روی مبارک خویش را به طرف جمعیت کرده و با صدای بلند فرمود:

خداوند بزرگ را سپاس و حضرتش را ثنا، از او کمک می جویم و بخشش و لطفش را می طلبم و به وجود مقدسش باز گشت ماست و از شر و خطر نفس و کردارهای ناروا به او پناه می بریم.

هر کس را خدا دستگیری کند کسی قدرت ضرر زدن به او را ندارد و آن کس را که خدا به خود واگذارد منجی و راهبری نخواهد داشت.

گواهی می دهم که جز او معبودی نیست و اقرار می کنم که حضرتش را شریکی نمی باشد و این که محمد صلی الله علیه و آله بنده و پیامبر اوست؛ مردم! من هم بشری هستم میان شما، شاید مرا دیگر در این جایگاه نبینید، پس آنچه به نفع شما می گویم بشنوید

ص: ۱۶۴

۱ - ۱) - تحف العقول: ۳۱؛ الخصال: ۲۵۷/۲؛ بحار الأنوار: ۳۸۰/۲۱؛ سیره ابن هشام: ۴/۲۵۰؛ تاریخ یعقوبی: باب حجه الوداع؛ تاریخ طبری: ۱۶۸/۳.

و اندیشه کنید و به مردمی که در اینجا حضور ندارند برسانید.

۱- ای بندگان خدا! شما را به خودداری از گناه و فرمان بردن از برنامه های الهی دعوت کرده و تشویق می کنم و سخنم را با بهترین دستور که تقواست آغاز می نمایم.

ای مردم! همان طور که امروز روز محترم و این ماه ماه محترم و این جایگاه مرکز محترمی است خون و مال و آبروی شما تا روز پیا بودن نظام عالم و برپا شدن محشر محترم است و باید هر کدام از شما نسبت به یکدیگر در این سه امر مراعات یکدیگر را بنمایید، آری ای مردم! احترام خون و مال و عرض همدیگر را نگاه داشته و از تجاوز به این سه برنامه بترسید، خداوندا! شاهد و گواه باش که فرمان تو را به مردم رساندم.

۲- ای مردم! هر کس امانتی نزد اوست، به صاحبش برساند و در امانت خیانت ننماید.

۳- ربایی که در جاهلیت معمول بود، لغو و باطل می کنم و آن را از بین رفته حساب می نمایم و اول ربایی که پایمال می کنم ربای عمویم عباس پسر عبدالمطلب است، هر کس پولی به قرض داده و در آن ربا منظور داشته، اصل مال خود را بگیرد و نسبت به فرعش چشم پوشی کند؛ ای مردم! نه ستم کنید و نه زیر بار ستم بروید.

۴- خون هایی که در زد و خورد های زمان جاهلیت ریخته شده، همه را از بین رفته و باطل اعلام می کنم و اول خونی را که هدر می نمایم خون حارث بن ربیع بن حارث بن عبدالمطلب است که طفلی شیرخوار و از خویشاوندان من بود و قبیله بنی لیث او را کشتند، دیگر در صدد انتقام خون هایی که در جاهلیت ریخته شده بر نیاید؛ زیرا به حکم خداوند، انتقام جویی و کینه حرام و تعطیل است.

ص: ۱۶۵

۵- تمام مناصب زمان جاهلیت و افتخارات خانوادگی و فخرفروشی به پدران و اجداد و حسب و نسب همه را از بین بردم، هر کس باید متکی به اعمال خود باشد، فقط دو وظیفه باقی است:

محافظة از کعبه، آب دادن به حاجیان و انجام این دو وظیفه نیز نباید موجب افتخار و خودپسندی گردد و کسی حق ندارد از این راه برای خود عنوانی قائل شود.

۶- هر کس بدون جهت و به ناحق کسی را بزند، یا غیر قاتل را بکشد، خطاکار و بزرگترین دشمن خداست و هر کس عمداً کسی را نابود کند، باید در عوض کشته شود و در قتل شبه عمد که آلت قتاله سنگ و چوب نباشد، یا به قصد کشتن بکار برده نشده باشد، قاتل باید صد شتر دیه بدهد و هر کس بیشتر مطالبه کند، اهل جاهلیت است.

۷- ای مردم! پس از پیدایش خانه کعبه و اعلام توحید، شیطان از این که کسی را در این سرزمین برای پرستش خودش یا گرایش به بت برگرداند مأیوس شده، اما آگاه باشید که ممکن است از راه های دیگر آمده و شما را در برنامه های خلاف حق مطیع خود کند، از او بترسید و در برابر کشش او خود را مسلح کنید تا شرش را از خود دفع نمایید؛ مردم! در برنامه های خلاف حق، داخل نشوید که ندانسته ابلیس شما را گمراه کند.

۸- ای مردم! شماره ماه ها در کتاب خدا از روز آفرینش آسمان ها و زمین دوازده بود که چهار ماه آن: ذوالقعدة، ذوالحجه، محرم، رجب، حرام و دارای حرمت و فضیلت است.

سه ماه آن متوالی و یکی از آن چهار ماه که رجب باشد تنها افتاده و آن بین جمادی و شعبان است.

مردم! پس و پیش کردن این چهار ماه برای ادامه جنگ و خونریزی از زیادی کفر است، حرمت این ماه ها را نگاه داشته و در آن از جنگ پرهیزید.

آری، پیامبر عزیز اسلام صلی الله علیه و آله، برای امنیت عموم جهانیان، چهار ماه نامبرده را در فصول مختلفه در تمام نقاط زمین حرام قرار داده و مردم را الزام به آتش بس نموده، تا عقلا- و خردمندان قوم بتوانند نقشه صلح و مسالمت را توأم با مصالح عمومی اجتماعی عملی سازند.

۹- ای مردم! شما را درباره زنان سفارش می کنم که با آنان به نیکی رفتار کنید؛ زیرا آن ها امانت خداوندند که شما به گفته حق، آنان را بر خود حلال کرده اید؛ مردم! شما را بر زنان حق است و آنان را نیز بر شما حق است، حق شما بر آن ها این است که بستر خود را فقط برای شما حفظ کنند و هر که را شما میل ندارید به خانه راه ندهند مگر اجازه دهید، آنان باید از هرزگی پرهیزند و خود را برای شما حفظ کنند، اگر سرپیچی کردند خداوند به شما اجازه داده بر آن ها سخت گیری کنید ولی این سخت گیری باید در حدود اذن الهی باشد، از بستر آنان کناره جوئید تا تنبیه شده و ادب شوند، البته نه به اندازه ای که به آنان آزار وارد شود و زخمی برسد و دگرگونی رنگ و پوست به دنبال آورد.

پس از آن اگر از روش غلط خود باز ایستادند، بر شماست که حقوق اسلامی آن ها را رعایت کنید، خوراک و پوشاکشان را به اندازه متعارف تأمین کرده و با آن ها به خوبی رفتار نمایید.

۱۰- آگاه باشید که مسلمانان برادر یکدیگرند، روا نیست مسلمان برادرش را فریب دهد و به او خیانت کند و از او غیبت نموده، خونش را بریزد و مال برادر خود را به ناحق بخورد، آیا حکم حق را رساندم؟ خدایا! گواه باش.

۱۱- پس از من به کفر برنگردید، به روی هم شمشیر نکشید، به جان هم نیفتید،

چه من برای پایان دادن به نزاع و حل اختلافات داخلی و تمام امور زندگی شما دو چیز در میان شما باقی گذاردم، تا زمانی که به دستور آن دو عمل کنید هرگز گمراه نخواهید شد و آن دو: قرآن مجید و عترت من است؛ خدایا! گواه باش که حکم رساندم.

۱۲- مردم! تمام مسلمانان از نظر حقوق اجتماعی با هم برابرند، عرب را بر غیر عرب برتری نیست و عجم را بر عرب مزیتی نباشد؛ زیرا خدای شما یکی است و پدر شما هم یکی، پدر شما آدم است و آدم از خاک، هر کس پرهیزکارتر است در پیشگاه خداوند گرامی تر است، آیا ابلاغ کردم؟ خدایا! شاهد باش.

۱۳- راجع به حقوق مستخدمان، نوکر و کلفت، به شما سفارش می کنم که از آنچه می خورید و می پوشید به آنان بخورانید و بپوشانید و با تمام آن ها با مهربانی و خوش زبانی رفتار کنید.

۱۴- ای مردم! راستی، خداوند به هر وارثی بخشی میراث عنایت فرموده و وصیت در بیش از ثلث مال، بر هیچ وارثی نافذ نیست، فرزند مال رختخواب است، یعنی کسی حق نسبت دادن زنازادگی به کسی ندارد و کیفر زناکار سنگساری است، آن کس که از بیگانگان پیروی کند و هر کس زیر پرچم بیگانگان رود و از تبعه غیر مسلمان شود و هر کس که خود را به غیر پدران و نیاکان خویش انتساب دهد و دیگری را به ناحق پدر خود معرفی کند و هر کس که خود را به غیر مولای خود ببندد، ملعون است و لعنت خدا و فرشتگان و مردم بر او باد، بدانید که خدا از چنین کسی توبه و عوضی را نمی پذیرد.

۱۵- ای مردم! همه شما در برابر امر پروردگار و ابلاغ رسول او موظف و مسؤولید، باید تمام این برنامه های مرا، حاضران به غایبان برسانند، خدایا! گواه

باش که ابلاغ کردم (۱).

پیام امیر مؤمنان علیه السلام به فرماندار مکه

امام علی علیه السلام به فرماندار مکه برای رعایت وضع زائران خانه حق، پیام مهمی دارند که تمام فرمانداران مکه در همه تاریخ نسبت به این پیام سخت موظف و مسئولند.

امام می فرماید:

ای قثم بن عباس فرماندار حجاز! برخیز و با مردم حج بگزار و هم چنان که خداوند دستور داده، بر انبوه حج گزاران که گرد خانه خدا طواف می کنند و هم چون گردابی سهمناک می گردند، آیات خدا را تلاوت کن و از حق و حقیقت سخن بگویی.

در آنجا که بیگانگان و دورنشینان از فرسنگ ها راه جمع می شوند و چادرنشینان عرب، هم چنان با خوی صحرایی و تربیت قومی، قدم در محیط حرم می گذارند، هزاران فکر مختلف در مغز آنان است و هزاران استعداد شدید و ضعیف در نهادشان پنهانست، فرصت خوبی است که حکمران سخن راند و مرام مقدس اسلام را بر اجتماعی چنین رنگارنگ فرو خواند.

تو نیز آن چنان که سزاوار است، دامن به کمر زن و حقایق دین را بیان کن و اصول برابری و مساوات را که سرلوحه قانون مقدس اسلام است، خاطر نشان عموم کن.

هر بامداد و شامگاه در محضر عدالت و حکومت بنشین و نیازمندان را با فروتنی

ص: ۱۶۹

و تواضع بپذیر و به مظالم و عرایض قوم، با کمال دقت رسیدگی کن.

زنهار جامه دگرگون پوشی و بر دادگاه حاجب و دربان مگذاری و در انجام خدمت خود بر دیگران منت ننهی، اگر خدای ناخواسته چنین شود، تو را کیفر خودپسندان و متکبران خواهم داد!!

خود دربان خویشتن باش و زبانت کار سفیر کند؛ زیرا کسی که بر آستان عدالتخانه معطل ماند و با دربانان گفت و شنود کند، پیداست که دادخواهیش به کجا فرجام خواهد گرفت.

اموالی را که در این مأموریت از مسلمانان به نام بیت المال دریافت می دارید، باید به هنگام مصرف، دقیق رعایت شود که مستمندان کلفت مند بر همگان مقدم باشند و تا در حد کافی بینویان از مال الله استفاده نکرده اند، دیناری به بی نیازان نرسد.

آری، آن تهیدستان که عیال و فرزند دارند، از بیت المال بیش از دیگران حق می برند. نمی دانم، چگونه تو را به کوی مستمندان فرستم و درباره فقرای مکه با تو به چه زبان سفارش کنم!!

وای بر تو! اگر شبی آسوده بخوابی و در حوزه فرمانداریت تیره بختی گرسنه و هراسان به سر برده باش!!

به اهل مکه اخطار کن که حق ندارند از میهمانان طواف گزار خویش به هیچ نام دستمزد و اجرت بگیرند؛ زیرا خدای بزرگ در قرآن مجید فرموده:

بومی و بیگانه در خانه خدا یکسان اند و هیچ یک را بر دیگری فضیلت و برتری نیست (۱)(۲).

ص: ۱۷۰

۱-۱) - «سَوَاءُ الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ» حج (۲۲): ۲۵.

۲-۲) - نهج البلاغه: نامه ۶۷؛ بحار الأنوار: ۴۹۷/۳۳، باب ۲۹، حدیث ۷۰۲.

[وَ طُفَّ بِقَلْبِكَ مَعَ الْمَلَائِكَةِ حَوْلَ الْعَرْشِ كَطَوَافِكَ مَعَ الْمُسْلِمِينَ بِنَفْسِكَ حَوْلَ الْبَيْتِ]

طواف کعبه

اشاره

امام صادق علیه السلام در دنباله روایت مربوط به حج می فرمایند:

چنانچه با وجود ظاهریت با تمام زائران به دور خانه حق طواف می کنی، با وجود باطنیت و حقیقت روح و قلبت همراه ملائکه ملکوت که بر حول محور عرش در طوافند، طواف کن.

کعبه یک سنگ نشانی است که ره گم نشود*** حاجی احرام دگر بند بین یار کجاست

چه موقعیت حساسی، چه مرحله با عظمتی، طواف، آری طواف، آن هم طوافی ملکوتی، طوافی روحانی، طوافی آسمانی، طوافی که دور اولش از دور زدن به دور بیت شروع و دور آخرش به دور صاحب خانه ختم می شود.

طوافی برتر از طواف ملکوتیان که آن طوافی بر حول عرش و این طوافی بر حول صاحب عرش است.

طواف، آری طوافی من الله و الی الله و بالله و عاقبتش فی الله، می فهمی کجایی؟ و می دانی در چه مرحله ای هستی؟ و توجه داری که وجود مقدس حضرت الله آن وجود بی نهایت در بی نهایت عظمت، تو را که وجودی بی نهایت در بی نهایت کوچک است، به مطاف بیت خود راه داده و اجازه فرموده دور اول

طواف را به دور بیت شروع کرده و دور هفتم را بر محور عظمت خودش به طواف آیی؟!!

در مطاف که جای طواف عاشقان واقعی است، قدر خود را بدان و متوجه باش که در آنجا طواف حقیقی، وقتی تحقق پیدا می کند که ظاهر و باطن از تمام خبائث و آلودگی ها و پلیدی ها پاک باشد که از شرایط بسیار مهم طواف، طهارت است و این طهارت تنها طهارت جسم نیست، بلکه طهارت عقل و روح و قلب و نفس و روان برتر و بالاتر از طهارت ظاهر است و با طهارت باطن برای طائف امکان پرواز در آن فضای عالی معنوی هست که حضرت دوست در آن مقام باطنت را می نگرد و به تناسب پاکی درون، راه به حریم قربش برای تو می گشاید.

اسرار طواف

طواف، این مسئله با عظمت را می توان هماهنگ با مقامات عالی الهی و ملکوتی که برای رشد و کمال انسان تعبیه شده توضیح داد و به شرح آورد، هر زائری بنا بر حکم واجب حضرت حق باید سه بار در طول حج خانه خدا طواف کند و هر بار هفت مرتبه و هر یک از این هفت مرتبه را معنایی و سّری است.

این سیه باطن عاصی و تهی دست از معنویت را جرأت آن نیست که برای هر دوری از طواف توضیحی ارائه دهد، در این زمینه باید دست به دامن اولیای الهی زد که آن بزرگواران از اسرار حقایق باخبرند.

شبی از شب ها در جمعی از پاکان، در این مقوله سخن بود. این اسیر هوا و گرفتار چاه طبیعت عرضه داشت: هفت دور طواف عمره تمتع، اشاره به خروج از هفت زنجیر خطرناک است که هر کدامش به دست و پای وجود انسان بسته باشد برای دور ماندنش از حریم قرب و معذب شدنش به عذاب قیامت کافی است.

ص: ۱۷۲

زائر باید به نحو حقیقت با هر دوری به دور بیت محبوب زنجیری از زنجیرهای هفت گانه شیطان را از دست و پای زندگی باز کند، تا به حقیقت و واقعیت طواف کرده باشد.

۱- با طواف اول هستی خود را از حجاب کفر ظاهر و باطن برهاند.

۲- با طواف دوم از شرک درون و برون آزاد گردد.

۳- در طواف سوم از دورویی و نفاق برهد.

۴- با طواف چهارم از آلودگی هوا و هوس و اسارت زرق و برق، نجات یابد.

۵- با طواف پنجم از زنجیر طمع و حرص و بخل بیرون آید.

۶- در طواف ششم از مرض خطرناک عجب و خودبینی علاج شود.

۷- در طواف هفتم از حالت خطرناک کبر و استغناى نفس و استعلا آزاد شود.

چون هفت دور تمام شود و از مطاف خارج گردد، به حقیقت حس کند که از زیر بار این برنامه های شیطانی رسته و با لطف و عنایت حضرت حق این زنجیرهای اسارت را از دست و پای زندگی باز نموده و آن چنان سبک بال شده که هر لحظه مرغ جانش می خواهد قفس تن را بشکند و به سوی جانان با کمال شوق و عشق به پرواز آید.

به قول عارف عاشق، الهی دل سوخته:

می روم با اشتیاق روی او*** در بدر منزل به منزل سوی او

شاید از راهی به آگاهی رسم*** تا شوم از سالکان کوی او

ای صبا با آشنای زلف یار*** گو حدیثی گو زمشکین موی او

تا نگیرم من خم گیسوی دوست*** تا نبویم سنبل خوشبوی او

هم چو نی از دل بنالم زار زار*** پر کنم گیتی زهای و هوی او

چون از این طواف بهره های معنوی لازم را یافت و وارد اعمال بعد گشت، نوبت به طواف حج تمتع می رسد، در این هفت دور نیز باید خود را از هفت برنامه ظاهری که مناسب پیشگاه دوست نیست برهاند.

۱- از گناهان سر و اعضایی که چون چشم و گوش و زبان در سر است برای همیشه چشم بپوشد و سر و آنچه در اختیار اوست، در اختیار دوست بگذارد، یعنی با حضرت حق پیمان ببندد که جز خیال او نداشته باشد و جز به آثار او ننگرد و جز به سخن او گوش ندهد و جز سخن دوست نگوید.

و خلاصه این عضو بسیار مهم را که خود دارای اعضایی است، تسلیم حضرت یار کند و تصمیمش بر این مصمم باشد که تا زنده است سر در راه دوست داشته باشد که هر کس بدین صورت آراسته شود بنده ای وارسته گردد و مورد لطف و عنایت حضرت حق شود.

قال النبي صلى الله عليه و آله لأصحابه: إَسْتَحْيُوا مِنَ اللَّهِ حَقَّ الْحَيَاءِ قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنْنا لَنَفْعَلُ ذَلِكَ.

قال صلى الله عليه و آله: لَيْسَ ذَلِكَ الْحَيَاءُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَكِنْ مِنْ اسْتِحْيَاءٍ مِنَ اللَّهِ حَقَّ الْحَيَاءِ فَلْيُحْفَظِ الرَّأْسَ وَ مَا حَوَى وَ الْبَطْنَ وَ مَا وَعَى وَ لِيَذْكُرِ الْمَوْتَ وَ الْبُلْغِي وَ مَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ تَرَكَ زِينَةَ الدُّنْيَا فَمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ فَقَدْ اسْتَحْيَى مِنَ اللَّهِ حَقَّ الْحَيَاءِ (۱).

نبی بزرگوار صلی الله علیه و آله به یارانش فرمود: از خداوند شرم کنید حق شرم را. گفتند: یا

ص: ۱۷۴

رسول الله! ما دارای چنین شرمی هستیم.

فرمود: نه، شما را چنین حیایی که من می گویم از خدا نیست، کسی که حیا می کند از خدا، آن هم حق حیا باید سر و آنچه از چشم و گوش و زبان در بردارد از جمیع معاصی حفظ کند و شکم و آنچه در آن جای می گیرد توجه دقیق به آن داشته باشد و یاد مرگ و پوسیده شدن در قبر باشد، هر کس آخرت بخواهد زینت فریبای دنیا را رها کند، چون کسی چنین شود از خداوند حیا کرده، در حالی که حق حیای از خدا را رعایت کرده است.

۲- در طواف دوم حج تمتع از جمیع گناهان و معاصی دو دست خویشتن را آزاد کند که هر کس اسیر گناهان دست از قبیل گرفتن رشوه، غصب مال، بر سر مظلوم کوفتن و باطل نویسی است، راهی به حریم قرب ندارد و این طواف او را به جایی نمی رساند.

امیر المؤمنین علیه السلام در «نهج البلاغه» می فرماید:

فَالْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَ يَدِهِ (۱).

پس مسلمان واقعی کسی است که تمام مسلمانان از زبان و دست او در امان باشند.

و نظیر این روایت در جوامع حدیث هم چون «الکافی» از پیامبر عزیز اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده است.

۳- در دور سوم طواف حج تمتع، خویشتن را از تجاوزات شکم آزاد کرده و برای ابد خود را گرسنه طعام معنوی کند و از دنیا و خوراک و پوشاک آن به اندازه

ص: ۱۷۵

لازم قناعت کند.

۴- در طواف چهارم به آزادی در شهوت و به خصوص غریزه جنسی خاتمه دهد و آن را به قید عفت مقید کند که شهوت دیو خطرناکی است که در صورت غلبه بر انسان، عاقبتی جز سخط حق و عذاب آخرت برای انسان باقی نخواهد گذاشت.

۵- در طواف پنجم، زنجیر گناه از دو پای خویش باز کند و از برداشتن قدم عصیان خود را آزاد نماید و تصمیم بگیرد با قدم هایی که در مطاف کعبه قرار داده، به جایی که رضای دوست در آن نیست، تا زنده است نرود.

۶- در طواف ششم باید قلب، این حرم مقدس حضرت دوست را از کشش های غلط آزاد کرده و هر چه بیگانه در آن جا خوش کرده، از آن بیرون ریخت و یکسره این خانه با عظمت را تبدیل به آینه تجلی اسما و صفات کرد که اگر دل اسیر بت ها و شیاطین و جواذب غلط باشد، طواف، تحقق پیدا نکند. مگر در آداب ظاهر طواف در رسائل عملیه فقهای عظام نخوانده ای، کم و زیاد در طواف مبطل طواف است، در طواف اگر دل همراه نباشد از طواف کم گذاشته ای و اگر دل با بت ها و شیاطین در طواف آید از حد طواف خارج شده ای.

۷- در طواف هفتم حج تمتع، از نقطه دوری و بعد با تمام قدرت و قوت و در کمال خلوص و اخلاص بیرون آمده و در محور قرب و وصل قرار بگیر و در این مرحله آماده تماشای جمال با دو دیده بصیرت شو، تا از اثر تماشای او یکپارچه در مقام ابراهیم قرار گیری و با تمام هستی سر به سجده گذاشته از دنیا و ما فیها برای ابد چشم ببوشی !!

کس این کند که دل از یار خویش بردار***مگر کسی که دل از سنگ سخت تر دارد

که گفت من خبری دارم از حقیقت عشق*** دروغ گفت که از خویشتن خبر دارد

اگر نظر به دو عالم کند حرامش باد*** که از صفای درون با یکی نظر دارد

هلاک ما به بیابان عشق خواهد بود***کجاست مرد که با ما سر سفر دارد
گر از مقابله تیر آید از عقب شمشیر***نه عاشق است که اندیشه خطر دار
اگر بهشت مصور کنند عاشق را***به غیر دوست نشاید که دیده بردارد
از آن متاع که در پای دوستان ریزند***مرا سری است ندانم که او چه سر دارد
دریغ پای که بر خاک می نهد معشوق***چرا نه بر سر و بر چشم من گذر دارد
عوام عیب کنندم که عاشقی همه عمر***کدام عیب که سعدی خود این هنر دارد(۱)

هفت منزل سلوک

آخرین طواف در ارتباط با طواف نساء است که بعد از آن عملی باقی نیست و به تدریج آماده برگشتن به وطن می شوی، در اینجا که آخرین نقطه اوج و کمال است باید در هر دوری وارد مقامی عالی هفت گانه سلوک شوی و آن منازل به ترتیبی که در معارف الهی آمده، چنین است:

۱- در طواف اول وارد منزل توبه شو، آن هم توبه از غیر دوست، کیفیت توبه و اقسام آن در باب هفتاد و نهم توضیح داده خواهد شد.

۲- در دور دوم قدم در منزل باعظمت و رع بگذار، حقیقتی که به خواست حق توضیح و شرحش در باب سی و سوم خواهد آمد.

۳- در طواف سوم به منزل پرقیمت زهد وارد شو، آری به منزل زهد که توضیح واقعیت آن موکول به باب سی و یکم است.

۴- در دور چهارم قدم به منزل با اهمیت فقر بگذار، فقری که افتخار اولیا و عاشقان بود و حضرت ختمی مرتبت آن را بالاترین سرمایه معنوی می دانست

ص: ۱۷۷

و به آن فخر داشت و می فرمود:

الْفَقْرُ فَخْرِي (۱).

فقر و نداری سرافرازی و افتخار من است.

و منظور از این فقر، ضد استعلا و استغناى نفس در برابر حضرت حق است، حقیقتی که با وجود تمام موجودات عجین است و هر کس به آن توجه داشته باشد، لحظه ای از بندگی خالصانه نخواهد نشست.

فقر، آن واقعیتی که مایه اصلی عشق انسان نیازمند به حضرت بی نیاز است، آن حقیقتی که انسان را با تمام وجود، در پیشگاه حضرت رب به گدایی و ذلت و طلب برای ابد نگاه می دارد.

۵- در طواف پنجم، قدم در وادی الهی صبر گذار، آن حقیقتی که ضامن حفظ تو از تمام خطرات دنیا و آخرت است و توضیح آن در باب نود و یکم بیاید.

۶- در طواف ششم، به منزل با عظمت توکل در آی، واقعیتی که در باب هفتاد و پنجم به رشته شرح درآید.

۷- در دور هفتم، قدم به وادی پر نور رضا بگذار که اینجا نقطه اوج تمام اعمال و حالات است و شرح آن در باب هشتاد و نهم به خواست حضرت حق خواهد آمد.

ص: ۱۷۸

[وَ هَزُولُ هَزْوَلَةٍ مِّنْ هَوَاكٍ وَ تَبْرِيًّا مِّنْ جَمِيعِ حَوْلِكَ وَ قُوَّتِكَ]

سعی صفا و مروه

پس از طواف و نماز طواف برای سعی صفا و مروه می روی، در آن جایگاه عظیم که نشان قدم انبیا و ائمه و اولیا و عاشقان و عارفان پیدا است، به ادب قدم بردار و با کمال وقار و طمأنینه حرکت کن، اینجا جایی است که حضرت هاجر هفت بار خالصاً لوجه الله جهت طلب آب برای فرزندش راه پیمایی کرد، تو نیز به نحو خلوص و اخلاص برای بدست آوردن آب رحمت و عنایت و لطف و محبت حضرت حق جهت خود و دیگران قدم بردار، آن چنان که در آخر دور هفتم از دست ساقی حقیقی به نوشیدن شراب طهور نایل آیی و با چشیدن آن مایه سعادت در عالم قلب، لذت اتصال به حقایق را بچشی.

در قسمتی از این جایگاه مقدس جای هروله است، به وقت هروله که تمام بدن به خاطر سرعت گرفتن در قدم برداشتن به حرکت می آید، قصد و عزم این باشد که خانه تکانی محکمی از وجود خود بنمایی، آن چنان که تمام برگ های هوای نفس از درخت وجودت بریزد و این شجره را که به آلودگی ها به خباثت کشیده ای، تبدیل به شجره طیبه کنی.

از حول و قوه خود با تمام وجود خارج شو که آنچه به عنوان حول و قوه تصور می کردی، همان تصور بود، تو را و جمیع موجودات را حول و قوه ای جز حول

و قوه حضرت حق نیست، در این مرحله با اتصال به حول و قوه حضرت محبوب، از تمام خواهش های غلط نفسانی و اغواهای شیاطین درونی و بیرونی خود را نجات بده.

ص: ۱۸۰

[فَاخْرُجْ مِنْ غَفْلَتِكَ وَزَلَّاتِكَ بِخُرُوجِكَ إِلَىٰ مَنِيٍّ وَلَا تَتَمَنَّ مَا لَا يَجِلُّ لَكَ وَلَا تَسْتَحِقُّهُ]

حرکت به سوی منی

به وقت حرکت کردن به طرف منی، قصد کن برای همیشه پرده غفلت را از برابر دیده عقل و قلب برداری و از تمام لغزش هایت بیرون آمده و روی به جانب طاعت حق کنی و آنچه بر تو حلال نیست و به حقیقت مستحق آن نمی باشی آرزو نکنی.

ص: ۱۸۱

عرفات

در سرزمین عرفات که بسیار جای مبارک و مقدسی است و ناامید از رحمت حق در آن سرزمین، به حقیقت بدبخت ترین انسان روی زمین است، به گناهانت اقرار کن و از حضرت دوست طلب بخشش و عفو داشته باش و عهدهت را با حضرت او تجدید کن.

و این واقعیت را با ذات قلب و جانم لمس کن که کارگزاری برای تو و همه آفرینش، جز وجود مقدس حضرت احدیت نیست.

و از همه مهم تر در هنگام بعد از ظهر در حال طهارت و رو به قبله، با اشک چشم و زاری دل و حالت خضوع و خشوع، دعای عرفه حضرت سیدالشهداء علیه السلام را بخوان و به وقت خواندن بفهم که دعایی هم چون آن دعا در تمام دعاها نیست.

[وَتَقَرَّبَ إِلَى اللَّهِ ذَا ثِقَةٍ بِمُزْدَلَفِهِ وَاضْعَدَ بِرُوحِكَ إِلَى الْمَلَأِ الْأَعْلَى بِصُعُودِكَ إِلَى الْجَبَلِ]

مشعر الحرام

در مشعر الحرام، قرب حضرت دوست را بجوی و بر عنایت و رحمت او تکیه کن که او هیچ سائلی را از در گاهش دست خالی بر نمی گرداند و به وقت بالا رفتن از کوه مشعر، روح خود-این مسافر عالی عالم معنی-را تا ملاء اعلی با کمک حضرت حق بالا ببر.

[وَ أَذْبَحْ حَنْجَرَتِي الْهُوَى وَالطَّمَعِ عِنْدَ الذَّبِيحَةِ]

ذبح در منی

در سرزمین منی به وقت ذبح کردن، حنجر هوا و هوس و طمع را با کارد تیز ایمان ببر.

که اگر گرگ هوا و حیوان طمع را در آن سرزمین قربانی نکنی، ضمانت حفظی برای سعادت دنیا و آخرت نخواهد بود.

ص: ۱۸۳

[وَ أَرَمِ الشَّهَوَاتِ وَالْخَسَاسَةِ وَالذَّنَائَةِ وَالذَّمِيمَةَ عِنْدَ رَمِي الْجَمْرَاتِ]

رمی جمرات

به حقیقت به وقت رمی جمرات، ریشه های شهوات غلط را از سرزمین هستی خویش بینداز و پستی و دنائت و صفات ذمیمه را از میدان حیات خود رمی کن.

[وَ اخْلِقِ الْعُيُوبَ الظَّاهِرَةَ وَالْبَاطِنَةَ بِحَلْقِ رَأْسِكَ]

تراشیدن سر

با تراشیدن سر آن هم با تیغ تیز که یک موی برجای نمی گذارد، تمام عیوب باطن و ظاهر را بتراش و از نفس جز آینه ای صاف و تابلویی پاک برای انعکاس حقایق و نقش واقعیت های باقی مگذار.

[وَ ادْخُلْ فِي أَمَانِ اللَّهِ وَ كَنْفِهِ وَ سِتْرِهِ وَ كَلَاءَتِهِ مِنْ مُتَابِعِهِ مُرَادِكَ بِدُخُولِكَ الْحَرَمِ]

خروج از منی

چون از منی برگشتی، با قدم گذاشتن در حرم دوست، قدم در امان و حفظ و حراست و عنایت او بگذار و از متابعت هوا و هوس خود بگذر که با گذاشتن از قید هوا، امکان دخول در امان دوست برای تو وجود دارد.

[وَ زُرِ الْبَيْتَ مُتَّحِقًا لِتَعْظِيمِ صَاحِبِهِ وَ مَعْرِفَةِ جَلَالِهِ وَ سُلْطَانِهِ، وَ اسْتِلِمِ الْحَجَرَ رِضَى بِقِسْمَتِهِ وَ خُضُوعًا لِعِزَّتِهِ]

استلام حجر

بیت حق را در حالی زیارت کن که عظمت و معرفت و جلال و بزرگواری و آقایی صاحب خانه را در خانه قلب راسخ و ثابت کرده باشی، نه این که بدن در کنار بیت باشد و دل جای دیگر !!

و در نهایت فروتنی و عجز و خضوع و رضا به داده حق در همه امور استلام حجر کن.

در حدیث است که: حضرت عزت جمیع عهود و موثقی و آجال و ارزاق همه موجودات را در حجر به ودیعت گذاشته است و این فقره از روایت اشاره به همین حدیث دارد.

وَ وَدَّعَ مَا سِوَاهُ بِطَوَافِ الْوُدَاعِ.

به هنگام طواف وداع، جداً با ما سواى حضرت او وداع کن.

و به این نکته واقف شود که سواى حضرت او در دنیا و آخرت برای تو رفیقی وجود ندارد.

[وَصَفَ رُوحَكَ وَ سِرِّكَ لِلِقَاءِ اللَّهِ يَوْمَ تَلْقَاهُ بِوُقُوفِكَ عَلَى الصَّفَاءِ]

وقوف بر صفا و مروه

به وقت وقوف بر صفا، روح و باطنت را برای لقای حضرت دوست پاک و خالص کن.

[وَ كُنْ ذَا مُرْوَةٍ بِنَاءٍ أَوْ صَافِكِ عِنْدَ الْمُرْوَةِ]

و چون بر مروه قرار گرفتی، اوصاف و شخصیت خود را به مردانگی، در مقابل صفات پروردگار خود فانی بین.

و منیت و انانیت خویش را برای همیشه محو کن، تا در میدان حیات تو حاکمی و متصرفی جز حضرت دوست نماند.

[وَ اسْتَقِمْ عَلَيَّ شُرُوطِ حَجِّكَ هَذَا وَ وِفَاءِ عَهْدِكَ الَّذِي عَاهَدْتَ بِهِ مَعِ رَبِّكَ وَ أَوْجِبْتَهُ إِلَيَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ]

بر تمامی شروط حجت و وفای به عهدهت مستقیم و پایدار و پابرجا باش و واقعیت های بدست آمده از این سفر را تا روز قیامت از هجوم هر خطری حفظ کن.

ص: ۱۸۶

[وَاعْلَمَ بِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمْ يَفْتَرِضِ الْحَجَّ وَ لَمْ يُخْصِّهِ مِنْ جَمِيعِ الطَّاعَاتِ إِلَّا بِالْإِضَافَةِ إِلَيْهِ نَفْسِهِ بِقَوْلِهِ تَعَالَى: [وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجُّ الْبَيْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا] (١)]

کرامت حج خانه خدا

آگاه باش که خداوند بزرگ و جوب حج را اضافه به نفس خود کرده و در میان سایر عمل ها این عمل شریف را به ذات شریف خود نسبت داده و فرموده: بر مردم است از برای خدا به شرط استطاعت و قدرت، حج خانه کعبه کنند.

و غیر حج هیچ عملی را این کرامت و عزت نفرمود و نسبت به خود نداد و نگفت که از برای خدا نماز کنید یا روزه دارید.

ممکن است که وجه اختصاص، اشتغال افعال حج باشد به احوال آخرت و اشعار آن باشد به کیفیت آن روز، چنان که از برای اهل بصیرت و خیرت ظاهر می شود، چه غسل احرام شبیه است به غسل میت و پوشیدن احرام شبیه است به پوشیدن کفن و توجه حاجیان از زن و مرد و کوچک و بزرگ و حر و عبد، لیبیک گویان به جانب خانه خدا، شبیه است به برانگیخته شدن مردگان از قبرهای خود و رفتن

ص: ۱۸۷

به جانب محشر، حاصل آن که چون حج منبه عظیمی است از برای استعداد موت و مذکر بلیغی است از برای احوال نشأه
آخرت، اختصاصی یافت از میان سایر افعال واجب به ذات احدیت و به این معنی اشاره فرمود حضرت صادق علیه السلام:

ص: ۱۸۸

[وَلَا سَنَّ نَبِيُّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي حَلَالٍ وَحَرَامٍ وَمَنَاسِكَ إِلَّا لِأَنَّ تَعْدَادَ الْإِشَارَةِ إِلَى الْمَوْتِ وَالْقَبْرِ وَالْبُعْثِ وَالْقِيَامَةِ وَفَضْلِ بَيَانِ السَّابِقِ مِنَ الدُّخُولِ فِي الْجَنَّةِ أَهْلِهَا وَدُخُولِ النَّارِ أَهْلِهَا بِمُشَاهِدَةِ مَنَاسِكَ الْحَجِّ مِنْ أَوَّلِهَا إِلَى آخِرِهَا لِأُولَى الْأَبَابِ وَ

أُولَى النُّهَى]

و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله قرار نداد هیچ طریقی از حلال و حرام و عبادات را مگر برای مستعد شدن مردم جهت موت و جدا کرد احوال پیش از دخول بهشت و جهنم را از برای اهل هر کدام به مشاهده کردن اعمال حج از اول تا آخرش برای صاحبان مغز و دارندگان هوش و فراست.

واقعیت های حج

اشاره

در پایان این فصل لازم است توجه شما عزیزان را یک بار دیگر به واقعیت های حج به طور فهرست وار، در ضمن سروده ای از عارف ربانی، الهی قمشه ای رحمه الله علیه جلب کنم، باشد که بیش از پیش برای شما تذکر و عبرتی باشد.

نیت خالص

ای دل اگر عزم دیار یار داری *** قصد حجاز و کعبه دیدار داری

ص: ۱۸۹

شوق شهود حضرت دلدار داری***اول زدل نقش سوی الله پاک گردان

چون سوی صحرای حجاز عشق رفتی***اول به میقات وفا لبیک گفתי

چون بلبل افغان کردی و چون گل شکفتی***از شوق روی گلرخی در طرف بستان

اسرار احرام حقیقی

باید نخست از جامه عصیان برآیی***با جامه طاعت به کوی دلبر آیی

بشکست اگر پایت در این ره با سر آیی***تا گام بتوانی زدن در کوی جانان

احرام بستی در رهش از جان گذشتی***وز دنیای دون در ره ایمان گذشتی

از هر چه جز یاد رخ جانان گذشتی***کآنجا شوی در باغ حسن دوست مهمان

تا می توانی بخشا نوایی بی نوارا***بر خلق بگشا در گه صلح و صفا را

از پای مظلومی بکش خار جفا را***خار جفا برکن درخت عدل بنشان

ورود به مسجد الحرام

چون در حریم قدس عزت پا نهادی***کردی هم از روز لقای دوست یادی

دل زین سفر از مهر خوبان یافت زادی***تا ایزدت منزل دهد در بزم خاصان

محرم چو گشتی در حریم قدس داور***رفتی در آن درگاه عزت زار و مضطر

شد دامن گلگون از اشک دیده تر***مقبول آن در گه شده زانعام سلطان

غسل احرام

چون غسل کردی تن به آب توبه شستی***با عاشقان در کوی یار احرام بستی

هر عهد بستی غیر عهد حق شکستی***تا در صف پاکان شوی زین عهد و پیمان

شستی تن از زمزم دل از آب محبت***در بزم مشتاقان زدی ناب محبت(۱)

از روزن دل تافت مهتاب محبت ***روشن روان گشتی به نور عشق و ایمان

ورود به عرفات

در وادی عرفات و مشعر محفل راز***خواندی دعا وز پرده دل کردی آواز
گشتی بدان سلطان کل با ناله دمساز*** چون بلبلان چیدی گلی با آه و افغان
دیدی قیامت را در آن اعراف و مشعر*** دیدی در آن صحرا عیان غوغای محشر
دیدی خلائق را کفنها کرده در بر*** یاد از قیامت کن در آن دشت و بیابان

مشعر الحرام

شب چون به مشعر رفتی و بیدار ماندی***ذکر و دعا با اشک و آه و ناله خواندی
از دیده بر خاک رهش گوهر فشاندی*** بگرفتی از دست دعا زان یار دامان
شب تا سحر کردی تماشای سماوات*** دیدی خدای انجم آرای سماوات
گشت از عنایت باز درهای سماوات*** آگه شدی ز آه دل شب زنده داران

ورود به منی

چون در منی رفتی ز خودبینی حذر کن***بتراش سر یعنی غرور از سر بدر کن
احرام بشکن جامه تقوی ببر کن*** نفس بهیمی ذبح کن هنگام قربان
بهر خدا کردی فقیری را زغم شاد*** درمانده ای از دام رنج و محنت آزاد
بر جان مظلومی ترحم کردی و داد*** تا شاد گردد جانت از الطاف رحمان

طواف و نماز طواف

آنگه نمازی با نیاز و سوز و اخلاص*** بگذار و شو در قلزم توحید غواص (۱)

ص: ۱۹۱

تا چون خلیل الله شوی در محفل خاص***بعد از طواف هفت شوط حکم یزدان

سعی صفا و مروه مشتاقانه کردی***با هروله ذکر و دعا مستانه کردی

وجدی زشوق روی صاحب خانه کردی***با دوست دست افشان به عالم پای کوبان

رکن مستجار

رفتی به رکن مستجار و دامن یار***بگرفتی آنجا با فغان و ناله زار

از دل برون کردی دو عالم را به یک بار***تا دل شود عرش خدای فرد سبحان

جان از صفا آینه جانان نمودی***دل از وفا خلوتگه سبحان نمودی

بر نفس کافر عرضه ایمان نمودی***دل ساختی آینه حق کعبه جان

دخول به کعبه

در کعبه بشکستی بت نفس و هوا را***بگزیدی از جان طاعت و عشق خدا را

بگرفتی آنجا عزم تسلیم و رضا را***تا یار بنوازد تو را در باغ رضوان

از کعبه جسم آمدی در کعبه دل***چون عاشقان کردی به کوی دوست منزل

آینه دل گشت با رویش مقابل***تا سازدت حسن ازل چون ماه کنعان

وداع بیت الله الحرام

وقت وداع خانه صاحب خانه دیدی***وزدیده جان طلعت جانانه دیدی

در بحر عشق آن گوهر یک دانه دیدی***عهدش دگر مشکن به مشکین مویجانان

مسجد خیف

در مسجد خیف وصال یار رفتی***از خوف حق با دیده خونبار رفتی

چون عاشقان آنجا پی دیدار رفتی*** با حمد و تسبیح و دعا و ذکر سبحان (۱)

رمی جمره

رمی جمر کردی زدی بر دیو دون سنگ*** هم بر سر نفس شریر پر فسون سنگ

انداختی بر فرق دنیای زبون سنگ*** تا جانت ایمن گردد از آفات دوران

ابلیس را راندی بدان سنگ ریاضت*** کردی به راه دوست آهنک ریاضت

دادی زمام نفس در چنگ ریاضت*** کز نفس اهریمن رهی با لطف یزدان

گرد حرم کردی طواف عاشقانه*** چون قدسیان بر عرش سلطان یگانه

با یاد حق کردی به فردوس آشیانه*** بوسیدی آن سنگ نشان کوی جانان

غسلی به آب زمزم اخلاص کردی*** ذکر و نمازی در مقام خاص کردی

روشن دل از توحید خاص الخاص کردی*** هم چون خلیل الله عشق پاک ایمان

ورود به مدینه

بعد از وداع کعبه رفتی در مدینه*** پر نور از آن سینای عشقت گشت سینه

شستی به آب توبه حرص و حقد و کینه*** تا جام می نوشی زدست حور و غلمان

رفتی چو در یثرب بر پیغمبر عشق*** کردی شهود حسن یکتا دلبر عشق

آنجا زدی ناب طهور از کوثر عشق*** کردی دل از اشراق آن شه عرش رحمان

از زهره زهرا دلت گردید روشن*** از حسن روی مجتبی جان گشت گلشن

بگرفتی از سجاد ذکر و حرز و جوشن*** تا ایمن آیی از فریب نفس و شیطان

ائمه بقیع علیهم السلام

دیدنی امام مجتبی سلطان جان را*** و آن سید سجاد فخر انس و جان را (۲)

۱-۱) اشعار از الهی قمشه ای.

۲-۲) اشعار از الهی قمشه ای.

و آن باقر و صادق امام راستان را *** و آن حمزه عم مصطفی، شاه شهیدان

شهدای احد

آنجا شهیدان احد را یاد کردی *** از هجر خوبان ناله و فریاد کردی

جان را زقید آب و گل آزاد کردی *** کز دام ارکان پرفشانند طایر جان

با آن دو دلبند پیمبر راز گفتی *** راز دلی با آن دو طفل ناز گفتی

یعنی به ابراهیم و قاسم باز گفتی *** از روز گارت امت و حال پریشان

با آن دو طفل مصطفی هم راز گشتی *** نالانتر از آن دو سرو ناز گشتی

با مادر شیر خدا دمساز گشتی *** گفتی غم دل را به آن بانوی امکان

رجوع به وطن

چون در وطن باز آمدی ای جان هوشیار *** پیوسته نقش دیده دل کن رخ یار

عهد خدا را ای بنی آدم نگهدار *** مشکن تو عهد دوست را از امر شیطان

دایم کنید ای غافلان یاد از قیامت *** وز گیر و دار برزخ و روز ملامت

ریزید بر خط خطا اشک ندامت *** شوید ز آب دیدگان اوراق عصیان

حج مشتاقان

گفتار که کوتاه حج مشتاقان همین است

اسرار حج عاشقان نظم الهی است***آداب و حکم کعبه جانان همین است

سجاد و صادق را حدیث ای جان همین است***عشق این مناسک گفت و شرع عرش بنیان(۱)

اسرار حج عاشقان نظم الهی است***سر ازل وحی ابد بر وی گواهی است

صیت(۲) شرف زین خانه از مه تا به ماهی است***بگرفته ز آدم تا به خاتم عشق پیمان

مناجات با خدا

یا رب به سر السر ذات بی مثلت***روشن دلم گردان به اشراق جمالت

عمریست دل دارد تمنای وصالت***با یک نظر درد فراقم ساز درمان

نالم به کویت حالی از درد جدایی***گریم که شاید پرده از رخ برگشایی

تو افکنی بر من نگاه دل ربایی***من بنگرم آن حسن کل با دیده جان

ما جز تو یا رب یاور و یاری نداریم***با حضرتت حاجت به دیاری نداریم

جز رحمت با کس سرو کاری نداریم***باز است بر بیچارگان درگاه سلطان

یا رب الهی را مقامی ده به کویت***شام سیاهم روز روشن کن به رویت

جان می دهم ای جان جان در آرزویت***چشم روانم بر جمالت ساز حیران

ص: ۱۹۵

۱-۱- اشعار از الهی قمشه ای.

۱-۲- صیت: آوازه، شهرت.

باب ۲۳ در بیان سلامتی دین

اشاره

ص: ۱۹۷

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

أُطْلِبُ السَّلَامَةَ أَيُّمَا كُنْتُ وَ فِي أَيِّ حَالٍ كُنْتُ لَدِينِكَ وَ قَلْبِكَ وَ عَوَاقِبِ أُمُورِكَ فِي اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ.

فَلَيْسَتْ مَنْ طَلَبَهَا وَحَدَّهَا فَكَيْفَ مَنْ تَعَرَّضَ لِلْبَلَاءِ وَ سَبَلَكَ مَسِيلَكَ ضِدَّ السَّلَامَةِ وَ خَالَفَ أَصُولَهَا بَلْ رَأَى السَّلَامَةَ تَلْفًا وَ التَّلَفَ سَلَامَةً.

وَ السَّلَامَةُ قَدْ عَزَّتْ فِي الْخَلْقِ فِي كُلِّ عَصِيرٍ خَاصَّةً فِي هَذَا الزَّمَانِ وَ سَبِيلُ وُجُودِهَا فِي احْتِمَالِ جَفَاءِ الْخَلْقِ وَ أَذِيَّتِهِمْ، وَ الصَّبْرُ عِنْدَ الرِّزَايَا، وَ خِفَّةِ الْمُؤْنِ وَ الْفِرَارِ مِنْ أَشْيَاءٍ يَلْزُمُكَ رِعَايَتُهَا وَ الْقِنَاعَةِ بِالْأَقْلِ وَ الْمَيْسُورِ.

فَبِأَنَّ لَمْ تَكُنْ فَالْعُزْلَةَ وَ إِنَّ لَمْ تَقْدِرْ فَالصَّمْتُ وَ لَيْسَ كَالْعُزْلَةِ وَ إِنَّ لَمْ تَسْتَطِعْ فَالْكَلَامُ بِمَا يَنْفَعُكَ وَ لَيْسَ كَالصَّمْتِ وَ إِنَّ لَمْ تَجِدِ السَّبِيلَ إِلَيْهِ فَالْإِنْقِلَابُ فِي الْأَسْفَارِ مِنْ بَلَدٍ إِلَى بَلَدٍ وَ طَرُوحِ النَّفْسِ فِي بَوَادِي التَّلَفِ بِسَرٍّ صَافٍ وَ قَلْبٍ خَاشِعٍ وَ بَدَنِ صَابِرٍ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضَ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجَرُوا فِيهَا] (١).

وَ انْتَهَزْ مَعْنَمَ عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ وَ لَا تُتَافَسِ الْأَشْكَالَ وَ لَا تُتَارَعَ الْأَضْدَادَ وَ مَنْ قَالَ لَكَ أَنَا فَقُلْ أَنْتَ وَ لَا تَدَّعِ شَيْئًا وَ إِنَّ أَحَاطَ بِهِ عِلْمُكَ وَ تَحَقَّقَتْ بِهِ مَعْرِفَتُكَ وَ لَا تَكْشِفْ سِرَّكَ إِلَّا لِمَنْ هُوَ أَشْرَفُ مِنْكَ فِي الدِّينِ فَتَجِدُ الشَّرْفَ وَ إِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ أَصِيبَتْ السَّلَامَةُ وَ بَقِيَتْ مَعَ اللَّهِ بِلا عَلاَقَةٍ.

ص: ١٩٩

[أَطْلُبُ السَّلَامَةَ أَيْنَمَا كُنْتُ وَفِي أَيِّ حَالٍ كُنْتُ لَدِينِكَ وَفِي قَلْبِكَ وَفِي أَمْرِكَ فِي اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ]

امام صادق علیه السلام در قسمت اول روایت می فرماید:

هر کجا هستی و در هر حالی هستی در پی حفظ سلامت دین و قلب و عاقبت امرت در راه خدا باش.

سلامت دین

اشاره

در این کلمات نورانی و فرامین حکیمانه و سخنان الهی و آسمانی سخن از مسئله مهم سلامت است، آن هم سلامت در جهت معنویت انسان، معنویتی که ضامن خیر دنیا و آخرت مردم است.

سخن از مسئله با اهمیتی است که در طول تاریخ کمتر به آن توجه شده، مسئله ای که اگر به آن توجه می شد، سراسر حیات انسانی از طراوت و شادابی و فضیلت و حقیقت و درستی و پاکی و صفا و صمیمیت، برخوردار بود.

مشکلات گوناگون، مفاسد، معایب، کینه توزی ها، تعصبات بی جا، تبعیض نژادی، ستمگری ها، نادرستی ها، ناجوانمردی ها، تجاوزات، جنایات، خیانت ها، عصیان ها، گناهان و معاصی گوناگون، شرک و نفاق و آنچه از شیطان و هواست همه و همه محصول عدم توجه انسان به سلامت معنوی است.

ص: ۲۰۰

اکثر مردم در طول تاریخ به بهداشت جسم و سلامت بدن، با رعایت آب و هوا و خوراک و پوشاک اهمیت می دادند و اکنون هم اهمیت می دهند، ولی به سلامت روح و قلب و عقل و نفس در تمام تاریخ کمتر بها داده و امروز هم کمتر بها می دهند.

غفلت از سلامتی دین

غفلت از سلامت روح و قلب که در حقیقت غفلت از حق و ایمان و روز قیامت است و محصول آن خزی دنیا و عذاب آخرت است، از اعظم گناهان و از بدترین عیوب است.

شیخ بهایی، آن عالم عارف در باب غفلت از حق و بی توجهی به سلامت دین و روح و قلب در کتاب «سوانح» می گوید:

«غَفْلَةُ الْقَلْبِ عَنِ الْحَقِّ مِنْ أَعْظَمِ الْعُيُوبِ وَ أَكْبَرِ الذُّنُوبِ وَ لَوْ كَانَتْ أَنَا مِنَ الْأَنَاتِ أَوْ لَمَحَهُ مِنَ اللَّمَحَاتِ حَتَّىٰ أَنْ أَهْلَ الْقُلُوبِ عَدُوُّ الْغَافِلِ فِي آنِ الْغَفْلَةِ مِنْ جُمْلَةِ الْكُفَّارِ»:

بی توجهی دل، نسبت به حق خدا، انبیا، امامان، حلال و حرام و معارف و حقایق از بزرگ ترین عیوب و گناهان است، گرچه این غفلت آنی از آنات، یا لمحه ای از لمحات باشد.

مسئله غفلت به اندازه ای قبیح است که اهل دل، غافل را به وقت غفلت، گرچه یک لحظه باشد از جمله کفار شمرده اند.

غفلت از امور معنوی و عدم توجه به سلامت باطن، به اندازه ای خطرناک است که پس از مدتی انسان غافل آن چنان محجوب از حقایق می شود که سنگینی محجوب بودن را، با آن که از تمام کوه های سر به فلک کشیده سنگین تر است حس نمی کند.

در معارف الهیه آمده:

ص: ۲۰۱

مردی به موسی گفت: تو می گویی در اثر گناه قلب آدمی سیاه می شود، پس چرا من هر اندازه گناه می کنم قلبم سیاه نمی شود؟

موسی گفت: سیاهی و تیرگی دل از این بالاتر چیست که سیاهی و تیرگی قلب خود را درک نمی کنی!

انبیای الهی و امامان بزرگوار و عاشقان و عارفان، تا لحظه مرگ از غفلت و لغزش در دین و از خطراتی که متوجه قلب است، به حضرت عزت جل شانه پناه می برند، چرا که خسارتی اعظم از به خطر افتادن سلامت دین و عقل و جان نیست.

یا رب از ما چه فلاح آید اگر تو نپذیری***بخداوندی و لطفت که نظر باز نگیری

درد پنهان به تو گویم که خداوند کریمی***یا نگویم که تو خود واقف اسرار ضمیری

گر برانی به گناهان قبیح از در خویشم***هم به درگاه تو آیم که لطیفی و خبیری

ور بنومیدی از این در برود بنده عاجز***دیگرش جای نباشد که تو بیشبه و نظیری

دست در دامن عفوت زنم و باک ندارم***که کریمی و عظیمی و قدیمی و قدیری(۱)

ص: ۲۰۲

دین و رابطه آن با انسان

دین یعنی: رابطه فطری و عقلی و روحی انسان با صاحب خلقت و آفرینش و عشق ورزیدن به حضرت حق.

دین یعنی: عالی ترین جذبه ای که بر اثر آن انسان با تمام شئونش به جانب حضرت الله کشیده می شود و در کنار این کشش جان ناقابل را نثار تجلی او می کند.

دین یعنی: مجموعه ای از عقاید و آرا و افکار پاک و آسمانی و اخلاق پسندیده و اعمال صالحه.

دین یعنی: حقیقتی که در پرتو آن خیر دنیا و آخرت انسان تأمین است و برای نجات از خزی دنیا و عذاب آخرت، راهی جز پیمودن راه آن نیست.

دین یعنی: مجموعه مقرراتی که برای ایجاد سلامتی در تمام شئون حیات، از جانب حضرت حق، برای انسان مقرر شده و عمر پاک صد و بیست و چهار هزار پیامبر صلی الله علیه و آله و دوازده امام و اولیا و عاشقان و صالحان و عارفان و پاکان و نیکان و عالمان و عاملان، صرف تبلیغ آن گردیده است.

دین یعنی: راهی که، برای برپایی آن، صابران به انواع رنج ها مبتلا شدند و مجاهدان فی سبیل الله، جان شیرین خود را در راه آن نثار کردند و پاکان امم برای برقراری آن چه رنج ها که نکشیدند!

دین یعنی: نوری که در پرتو آن گذشته و آینده جهان به آن معنایی که هست دیده می شود و روان انسان در سایه آن به امنیت می رسد و نفس آدمی در پرتو آن تزکیه می شود و عقل انسان از برکت آن رشد می یابد و جان در کنار آن ملکوتی می گردد.

دین، اوامر و فرامین و دستورهای الهی است و حقیقتی است که ارزش خود را از شارعش یعنی حضرت الله کسب می کند و این ارزش، ارزشی است که اگر از طرف

دشمنان تهدید به خطر شود، بر همه متدینین به آن اعم از پیامبر صلی الله علیه و آله و امام و فقیه و امت، واجب است برای دفع خطر از آن قیام کنند گرچه، بر سر این معرکه تمام آنان به خون سرخ خود در افتند.

ارزش دین، ارزش خداست و روگردان از دین در حقیقت روگردان از خداست و روگردان از خدا، دچار پستی و زبونی و ذلت دنیا و عذاب آخرت است.

امیر المؤمنین علیه السلام در باب حفظ دین، تا مرحله سر باختن و به خون گرم خود آغشته شدن به یارانش، در وصیتی می فرماید:

إِعْلَمُوا أَنَّ الْقُرْآنَ هُدًى اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَنُورُ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ عَلَيَّ مَا كَانَ مِنْ جُهْدٍ وَفَاقِهِ فَإِذَا حَضَرَتْ بِلَيْتِهِ فَاجْعَلُوا أَمْوَالَكُمْ دُونَ أَنْفُسِكُمْ وَإِذَا نَزَلَتْ نَازِلَةٌ فَاجْعَلُوا أَنْفُسَكُمْ دُونَ دِينِكُمْ.

فَاعْلَمُوا أَنَّ الْهَالِكَ مَنْ هَلَكَ دِينُهُ وَالْحَرِيبَ مَنْ حُرِبَ دِينُهُ أَلَا وَ إِنَّهُ لَا فَقْرَ بَعِيدَ الْجَنَّةِ أَلَا وَ إِنَّهُ لَا غِنَى بَعْدَ النَّارِ لَا يَفُكُّ أُسِيرَهَا وَ لَا يَبْرَأُ ضَرِيرُهَا (۱).

آگاه باشید! قرآن بیانگر باطل و حق و چراغ شب و روز شماست و در شب تاریک شدت و رنج و فقر و فاقه نور راه شماست.

چون بلایی متوجه هدایت و دین شما شود، تا ممکن است با مال خود دفع خطر کنید و جان خویش را حفظ نمایید و اگر بلا و خطر با مال قابل دفع نبود، از جان مایه بگذارید تا دین شما برای شما بماند که چیزی با دین قابل معامله نیست.

بدانید که هلاک شونده کسی است که دینش نابود شده و مال از دست رفته،

ص: ۲۰۴

شخصی است که دینش از دست رفته.

آگاه باشید: آن کس که از برکت دین اهل بهشت می شود، پس از بهشت روی فقر و بدبختی نخواهد دید.

و هر کس به خاطر نداشتن دین دچار عذاب جهنم شود، پس از جهنم روی غنی و خوشبختی نمی بیند که گرفتار جهنم آزادی ندارد و دردمند عذاب علاجی برایش نیست.

از آنجایی که دین خدا که حقایق آن منعکس در قرآن و روایات صحیحه است، مکتبی به تمام معنی سالم و خالی از هر عیب و نقص است و در وجود هر کس تجلی کند او را به وادی سلم و سلامت خواهد برد، سلامت در عقاید، سلامت در اخلاق، سلامت در اعمال، سلامت به وقت مرگ، سلامت در برزخ، سلامت در قیامت، سلامت در بهشت، از این جهت اسلام نامیده شده و نتیجه آن به عنوان سلم اعلام شده است و خداوند عزیز چون راه به دست آوردن سلامت در همه شئون را در اسلام قرار داده و مکاتب دیگر از تحقق حقیقت سلامت در انسان عاجزند، اسلام را به عنوان دین، برای انسان پسندیده و در دنیا و آخرت هم جز اسلام سرمایه ای از انسان قبول نخواهد کرد.

اسلام در قرآن

در این زمینه به گوشه ای از آیات قرآن مجید توجه کنید:

[إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ] (۱).

مسلماً دین [واقعی که همه پیامبران مبلّغ آن بودند] نزد خدا، اسلام است.

ص: ۲۰۵

[وَ مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ] (۱).

و هر که جز اسلام، دینی طلب کند، هرگز از او پذیرفته نمی شود و او در آخرت از زیانکاران است.

[الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا] (۲).

امروز [با نصبِ علی بن ابی طالب به ولایت، امامت، حکومت و فرمانروایی بر امت] دینتان را برای شما کامل، و نعمتم را بر شما تمام کردم، و اسلام را برایتان به عنوان دین پسندیدم.

[فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ] (۳).

پس کسی را که خدا بخواهد هدایت کند، سینه اش را برای [پذیرفتن] اسلام می گشاید.

[أَمْ مَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ] (۴).

آیا کسی که خدا سینه اش را برای [پذیرفتن] اسلام گشاده است، و بهره مند از نوری از سوی پروردگار خویش است.

[فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا وَ إِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَ اللَّهُ بَصِيرٌ]

ص: ۲۰۶

۱-۱ - آل عمران (۳): ۸۵.

۲-۲ - مائده (۵): ۳.

۳-۳ - انعام (۶): ۱۲۵.

۴-۴ - زمر (۳۹): ۲۲.

پس اگر تسلیم شوند، قطعاً هدایت یافته اند، و اگر روی گردانند [بر تو دشوار و سخت نیاید] که آنچه بر عهده توست فقط ابلاغ [پیام خدا] ست و خدا به بندگان بیناست.

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ] [۲].

ای اهل ایمان! همگی در عرصه تسلیم و فرمان بری [از خدا] در آید، و از گام های شیطان پیروی نکنید که او نسبت به شما دشمنی آشکار است.

اسلام در روایات

اشاره

در اینجا لازم است که خوانندگان عزیز را به یک نکته مهم توجه دهم که غفلت از آن، باعث دوری از مقام قرب و ذلت دنیا و گرفتاری در آخرت است و آن این است که مطابق روایات صد در صد صحیح و اصیل، اسلام واقعی عبارت از قرآن و امامت امامان معصوم است که عدد آنان دوازده نفر، اول آنان امیر المؤمنین علی علیه السلام و آخر آنان حضرت صاحب الزمان، ولی عصر است و پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله به نقل بسیاری از کتب اهل سنت و شیعه در زمان خودش به نام آن بزرگواران تصریح فرموده و امت را امر فرموده که پس از خودش، مفاهیم بلند قرآن و احکام اسلام را در تمام جهات زندگی از آن بزرگواران اخذ کنند.

ص: ۲۰۷

۱-۱) - آل عمران (۳): ۲۰.

۲-۲) - بقره (۲): ۲۰۸.

فقاہت در شیعه، در طول تاریخی که بر اسلام گذشته، نگهبان چنین حقیقتی بوده و در این راه از بذل مال و جان تا کنون دریغ نکرده و تا ظهور امام دوازدهم نیز دریغ نخواهد کرد؛ زیرا راه حق تنها همین راه است و اسلام واقعی تنها همین اسلامی است که از قرآن و اهل بیت، یعنی دوازده امام علیهم السلام به ما رسیده است.

تصریح پیامبر صلی الله علیه و آله به اسامی امامان

در موضوع تصریحی پیامبر صلی الله علیه و آله به اسامی دوازده امام روایات مهمی به خصوص در کتب اهل سنت ذکر شده که از باب تبرک به یک روایت اشاره می شود:

ابو المؤید موفق بن احمد اخطب الخطبای خوارزمی در کتاب «المناقب» به سند خود از ابو سلیمان راعی نقل می کند که گفت: شنیدم از آن حضرت که می فرمود:

در شب معراج خدای متعال به من وحی فرمود که: یا محمد! نظر کردم به سوی اهل زمین و ترا از میان ایشان برگزیدم و نامی از نام های خود برای تو جدا کردم.

در جایی یاد نشوم، مگر این که تو با من یاد شوی، من محمودم و تو محمد، بعد از تو علی را از میان اهل زمین برگزیدم و نامی از نام های خود برای او جدا کردم، منم اعلی و اوست علی، یا محمد! تو و علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان از اولاد حسین را آفریدم از نور خود و ولایت شما را بر آسمان ها و زمین ها عرض کردم، پس هر کس قبول کرد از مؤمنان است و هر کس انکار کرد از کافران است، یا محمد! می خواهی ایشان را ببینی؟ عرض کردم: بلی، خطاب فرمود:

انظُرْ إِلَى يَمِينِ الْعَرْشِ، فَانظُرْتُ فَمَاذَا: عَلِيُّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ وَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ وَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ وَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ وَ مُحَمَّدُ الْمَهْدِيُّ ابْنُ الْحَسَنِ كَأَنَّهُ كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ.

به طرف راست عرش بنگر، چون نظر کردم، ناگهان علی و حسن و حسین و علی بن حسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و محمد مهدی بن الحسن [علیهم السلام] را هم چون ستاره درخشان دیدم.

آن گاه خطاب الهی رسید:

يَا مُحَمَّدُ! هُوَلَاءِ حُجَجِي عَلَيَّ عِبَادِي وَ هُمْ أَوْصِيَاءُكَ (۱).

ای محمد! اینان حجج من بر بندگان و جانشینان بعد از تو هستند.

نه تنها در مواقع حساس رسول اکرم صلی الله علیه و آله به اسامی دوازده امام و وجوب متابعت از آنان اشاره فرموده، بلکه به نقل بسیاری از علمای بزرگ اهل سنت مانند ابو اسحاق حموینی در کتاب «فرائد السمطين» و عیسی بن یوسف همدانی از ابی الحسن و از سلیم بن قیس از علی علیه السلام و محمد بن مؤمن شیرازی در رساله «اعتقادات» و خواجه کلان شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب سی و هشتم «ینابیع الموده»، پیامبر عزیز اسلام صلی الله علیه و آله همه جا و همه وقت، جمله [وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ] (۲) قرآن را به دوازده امام معصوم که اول آنان علی علیه السلام و آخرشان مهدی علیه السلام است تفسیر فرموده و در این زمینه جای هیچ گونه شک و ریبی برای اهل انصاف و وجدان باقی نگذاشته است و اتفاقاً شیخ سلیمان بلخی که مورد قبول تمام علمای اهل سنت است، روایات باب سی و هشتم خود را با ذکر اسامی دوازده امام تفسیر آیه اولوا الأمر قرار داده است (۳).

ص: ۲۰۹

۱-۱ - شب های پیشاور: ۹۹۴.

۲-۲ - نساء (۴): ۵۹.

۳-۳ - در این زمینه به کتاب های پر قیمت عبقات، الغدیر، احقاق الحق، المراجعات، مراجعه کنید.

روایات بسیار مفصلی در کتب شیعه و سنی، گاهی در حد تواتر و گاهی در حد استفاضه و گاهی در حد تواتر معنوی و گاهی به صورت خبر واحدی که قرآن مؤید آن است، وارد شده که این بزرگواران از مصادیق اتم و اکمل عناوین الهی و معنوی آیات قرآن مجیدند و نظر حضرت حق از ذکر آن عناوین ملکوتی و مثبت در درجه اول، آن بزرگواران هستند که اگر آنان نباشند، به طور یقین برای بسیاری از آیات، مصداق نخواهد ماند و بی مصداق بودن قرآن از حریم قرآن به دور و ممتنع است.

عناوینی که در آیات قرآن در شأن آنان یا درباره ولایت و محبت آمده به طور مختصر به قرار زیر است:

۱- ابرار

۲- متقون

۳- سابقون

۴- مقربون

۵- سیبیل

۶- صراط

۷- صدق

۸- صادقون

۹- صدیقین

۱۰- شهدا

۱۱- صالحون

۱۲- حسنه

۱۳- حسنی

۱۴- نعمه الله

۱۵- فضل الله

١٦-رحمه الله

١٧-نعيم

١٨-نجوم

١٩-علامات

٢٠-جبل الله

٢١-عروه الوثقى

٢٢-حكمت

٢٣-صافون

٢٤-مسيحون

٢٥-مقام معلوم

٢٦-حملة عرش

٢٧-سفره الكرام البرره

٢٨-رضوان

٢٩-درجات

٣٠-الناس

٣١-بحر

٣٢-لؤلؤ

٣٣-مرجان

ص: ٢١٠

٣٤- ماء معين

٣٥- بئر معطله

٣٦- قصد مشيد

٣٧- سحاب

٣٨- مطر

٣٩- ظل

٤٠- فواكه

٤١- نحل

٤٢- سبع المثاني

٤٣- أولوا النهى

٤٤- عباد الرحمن

٤٥- شجرة طيبه

٤٦- هدايت

٤٧- هدا

٤٨- هادون

٤٩- خيرات

٥٠- سلم

٥١- كلمات الله

٥٢- عدل

٥٣- معروف

۵۴- احسان

۵۵- قسط

۵۶- میزان

۵۷- جنب الله

۵۸- وجه الله

۵۹- يد الله

۶۰- حزب الله

۶۱- حق

۶۲- صبر

۶۳- رباط

۶۴- ایام

۶۵- شهر

۶۶- اعراف

۶۷- صلاه

۶۸- زکات

۶۹- حج

۷۰- صیام (۱) تمام این هفتاد کلمه مبارک در روایاتی که از کثرت و زیادی در جامع احادیث اهل سنت و شیعه هم چون دریا موج می زند، تأویل به این بزرگواران شده و به آنان توضیح و تفسیر و تشریح نموده اند، آری حقیقت اسلام و واقعیت دین، قرآن و پیامبر و دوازده امام معصومند و دیندار کسی است که در حد خودش، دارای معرفت به قرآن و پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام باشد و بر اساس معرفتش به طور جدی و عاشقانه عمل کند.

البته چنین دینی که مورد پسند و رضای خداست و ضامن سعادت دنیا و آخرت انسان است، ارزشش برای احدی معلوم نیست

و باید گفت تنها آگاه به ارزش این

ص: ۲۱۱

۱- ۱) - توضیح مفصل این عناوین و روایاتش را در بحار الأنوار: ۲۴/ ابواب ۵۰ و ۵۱ و ۵۲ و ۵۳ و... و کتب روایی اهل سنت
ملاحظه کنید.

چنین دین، خدای عالم است و بس و در جنب این دین سزاوار بود که حضرت صادق علیه السلام به مؤمنان و پیروانش سفارش اکید کند که هر جا هستید و در هر حالی که هستید سلامت دین خود را که ارزان نیست و ارزان به دست نیامده حفظ کنید.

سلامت دین امیر المؤمنین علیه السلام

مسئله حفظ سلامت دین و پابرجا ماندن این سلامت آن قدر مهم است که امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید:

به وقت خطبه خواندن رسول اسلام صلی الله علیه و آله در جهت معرفی عظمت ماه مبارک رمضان از جای برخاستم و عرضه داشتم:

يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَا أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ فِي هَذَا الشَّهْرِ؟ فَقَالَ: يَا أَبَا الْحَسَنِ! أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ فِي هَذَا الشَّهْرِ الْوَرَعُ عَنِ مَحَارِمِ اللَّهِ، ثُمَّ بَكَى، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا يُبْكِيكَ فَقَالَ: يَا عَلِيُّ ابْنِي لِمَا يُسْتَحَلُّ مِنْكَ فِي هَذَا الشَّهْرِ كَأَنِّي بِكَ وَأَنْتَ تُصَلِّي لِرَبِّكَ وَقَدْ ابْتَعْتَ أَشَقَى الْأَوَّلِينَ وَأَشَقَى الْآخِرِينَ شَقَى قُ عَاقِرٍ نَاقَهُ ثُمَّ دُ فَضْرَبَكَ ضَرْبَهُ عَلِيٍّ قَرْنَكَ فَخَضَبَ مِنْهَا لِحْيَتِكَ... (۱)؟

ای رسول خدا! بهترین عمل در این ایام چیست؟ فرمود: ای ابا الحسن! بهترین عمل در این ماه ورع از محرمات الهی است، سپس پیامبر اسلام گریه کرد، گفتم: یا رسول الله! علت گریه شما چیست؟

فرمود: برای این است که در این ماه تو را در حال نماز در پیشگاه پروردگارت می بینم، در حالی که شقی ترین اولین و آخرین، رفیق پی کننده ناقه ثمود، پشت سرت ایستاده و شمشیری بر فرقت می زند که محاسن تو به خون آن رنگین می شود.

ص: ۲۱۲

امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید: عرضه داشتیم:

يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَذَلِكَ فِي سَلَامِهِ مِنْ دِينِي؟ فَقَالَ: فِي سَلَامِهِ مِنْ دِينِكَ (۱).

ای رسول خدا! کشته شدنم در حال سالم بودن دینم انجام می گیرد؟ فرمود:

آری، در عین سلامت دینت از دنیا می روی.

اساس و اصول دین

دین بر پایه های بسیار محکم و غیر قابل تغییری قرار گرفته که آن پایه های تجلی حکمت و علم و عدل و احسان و محبت و لطف خداست.

تحقق آن اساس و اصول، ضامن سلامت انسان در همه شؤون حیات در دنیا و آخرت است.

انسان، چون توفیق آراسته شدن به مکتب الهی و دین خدا را پیدا کرد و در حقیقت به منطقه سلامتی همه جانبه وارد شد، بر او واجب شرعی و عقلی و طبیعی است که این سلامت را که ما فوق تمام نعمت های خداست، حفظ کند.

دین، برای سلامت قلب در جهت عقاید و برای سلامت نفس در جهت اخلاق و برای سلامت اعضا و جوارح در جهت عمل، عالی ترین احکام و محکم ترین قواعد را دارد و بعد از به دست آمدن آن حقایق، ارزش دارد که انسان با تمام قوا، گرچه به قیمت از دست دادن جاننش تمام شود به حفظ آن حقایق اقدام کند.

ص: ۲۱۳

۱- ۱) - الأملی، صدوق: ۹۳، المجلس العشرون، حدیث ۴؛ روضه الواعظین: ۳۴۵/۲؛ بحار الأنوار: ۱۹۰/۴۲، باب ۱۲۶، حدیث ۱.

سلامت قلب انسان، تنها در سایه ایمان به الله و انبیا و ائمه علیهم السلام و قیامت و ملائکه و صفات حق میسر است و بس.

کدام قلب در دوره حیات از قلب انبیا و اولیا و صلحا و مؤمنان واقعی سالم تر بود؟

اخلاق و اعمال انبیا و شایستگان از عباد حق، نمایشگر سلامت عالی قلب آنان بود.

تحصیل ایمان به حق و شئون حق کار مشکلی نیست. با کمترین دلیل می توان به عظیمترین مسئله، یعنی وجود حق رسید.

باور کردن خدا و توجه به حضرت او و رسیدن به درجه یقین، راهی نیست که کسی نتواند آن را طی کند، یا قدرت تحقق نسبت به آن نداشته باشد.

وصیت نامه ابن طاووس

سید اجل رضی الدین ابوالقاسم علی بن موسی بن طاووس که از اعظم علما و عرفای شیعه است، مسئله رسیدن به حق و باور کردن آن و شؤنش را در ضمن وصیت نامه ای به فرزند عزیزش گوشزد می کند:

فرزندم! بسیاری از دانشمندان و علما را دیدم که راه رسیدن به حقایق عالی را که حضرت حق برای عباد و بندگانش آسان کرده، سخت گرفتند.

شناخت و باور کردن حضرت رب العزه و روی آوردن به او را که بسیار آسان است، همراه با پیچیدهترین دلایل و براهین و استدلالات فلسفی و عقلی و علمی کردند که برای توده مردم فهمش بسیار مشکل و گاهی یاد گرفتنش محال می نمود.

کتب گذشته آسمانی و قرآن شریف از دلایل بسیار آسان و فطری برای نشان دادن صاحب خلقت و آفرینش پر است، دلایل و براهینی که فهم و قبولش برای همه کس آسان و سهل است و نشانگر وجود مقدس به وجود آورنده موجودات و گرداننده گردنده شوندگان است.

علوم پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و همه انبیای گذشته، در آسان نشان دادن این راه و این که انسان مشرف به شرف تکلیف است، همان مسیر کتاب خداست.

دانشمندان ما تا اواخر زمان حضرت عسکری علیه السلام و اوایل غیبت امام عصر برای نشان دادن واقعیت های همان راه را طی کردند که قرآن نشان داده است.

اکنون بر اساس آیات کتب آسمانی و علوم پیامبر و ائمه طاهرين عليهم السلام و سیره اولیای الهی و دانشمندان بزرگ به تو می گویم:

چون در وجود خود دقت کنی، بدون تردید به این حقیقت متوجه می شوی که جسم و روح و حیات و عقل و آنچه که از آمال و احوال خارج از اختیار توست به دست خودت و پدرت و مادرت و پدران و مادران گذشته ات به وجود نیامده؛ زیرا به حقیقت و یقین برایت روشن است که تو و آنان از تحقق این حقایق به طور مسلم عاجز هستید و چون آفتاب روز برای تو آشکار است که اگر تو و آنان قدرت بر انجام این امور را داشتید، قطعاً بین شما و آرزوها و خواسته هایتان مانعی پدید نمی آمد و به کام مرگ، کشیده نمی شدید؛ زیرا وقتی اختیار به وجود آمدن و آمال و آرزو دست خود انسان باشد، مسئله مانع بین انسان و خواسته هایش و تبدیل حیات به مرگ، اصلاً معنا ندارد.

آری، دیگری این موجودات گوناگون و شگفت انگیز را آفریده و هم اوست که کارگردان همه آنان است و تو سخت نیازمند به شناخت او و صفات حضرت او هستی.

خردهای بی پرده، اندیشه های صحیح، همه و همه بدون چون و چرا به صانع و فاطر و خالق معترفند و این حقیقت را که اصل همه حقایق است، تصدیق دارند.

چیزی که هست در ذات و ماهیت و صفاتش، به خاطر اختلاف در مسیر اختلاف دارند و این اختلاف هم با رجوع به سفیران حقیقی او یعنی انبیا و ائمه علیهم السلام بدون تردید قابل علاج است، در هر صورت اصل مسئله را عقلا و اندیشمندان و متفکران با توجه به وضع خود و پدران و مادران خود و سایر موجودات انکار ندارند.

پسرم! من وقتی به ساختمان محکم وجود خودم دقت می کنم، ساختمانی که عقل عقلا را حیران کرده، می بینم از جواهر و اعراض، عقل ملکوتی و نفس و روح ساخته شده ام.

آیا این جواهر و اعراض و عقل و نفس و روح، خودشان در خلقت و ترکیب و شؤون حیاتی من، دخالت داشتند؟

فکر می کنم، دقت می نمایم، پی جویی می نمایم، انصاف می دهم، می بینم خود آنان به زبان حال به من می گویند: ما عین عجز و فقریم و اگر در خلقت و آفرینش تو دخالت داشتیم، این همه برنامه های جدید و تغییرات و دگرگونی ها در تو معنا نداشت.

اینان همه فریاد می زنند: ما را در این همه تدبیرهای گوناگون در آفرینش تو دستی نیست.

عقل و روح و نفس به زبان حال می گویند: تو می دانی که بر ما نسیان و مرگ و ذلت و سستی عارض می شود و این همه معلول این است که ما در حکومت دیگری بسر می بریم، حکومتی که ما را از نقص به کمال و از کمال به نقص می کشاند و به هر صورتی که اراده کند در ما ایجاد دگرگونی می کند.

فرزندم! چون این حقیقت را یافتی که جواهر و اعراض و عقول و نفوس و ارواح در همه موجودات در عجز و فقر مساوی اند، به حق و حقیقت روشن می شود که برای جمیع آفریده ها آفریننده ای هست که از هر گونه عجز و فقری که در موجودات هست، پاک و منزّه است و هیچ گونه تغییر و تبدیل و تحول و دگرگونی که از عوارض ما ضعیفان و فقیران است در وجود مقدس او راه ندارد، اگر راه داشت، او هم مانند ما محتاج و فقیر بود و محتاج و فقیر نمی تواند کارگردان این خانه با عظمت هستی و آفریده های گوناگونش باشد (۱).

در زمینه شناخت خدا و یقین پیدا کردن به حضرت او و رسیدن به حریم معرفت حضرتش به آیات: ۱۶۴ سوره بقره، ۹۵ تا ۹۹ سوره انعام، ۵ و ۶ سوره یونس، ۳ و ۴ سوره رعد، ۶۶ تا ۶۹ سوره نحل، ۲۰ تا ۲۵ سوره روم، ۳ تا ۵ سوره جاثیه مراجعه کنید.

چون از طریق قرآن و دانش رسول الله و علوم ائمه علیهم السلام که آسان ترین راه و محکم ترین مسیر است به حضرت او یقین حاصل کردید، آن گاه به آیات دیگر قرآن که مسأله رسالت، امامت، ملائکه، هدایت، قیامت مطرح است رجوع کنید، تا با پیوند خوردن به آیات توحید و آیات دیگر قلب شما از تمام بیماری های مهلک شک و تردید، وسوسه و اغراض، قساوت و ظلمت، دنائت و پستی و از همه بدتر جهل و غفلت شفا یافته و به مأمن امن و به منطقه سلامت برسد، در این صورت است که کارگردان وجود شما از طرفی گیرنده فیوضات ربانیه می شود و از طرف دیگر پخش کننده آن فیوضات به تمام اعضا و جوارح و به مردم دیگر می باشد.

در اینجاست که باید با تمام هستی بر خاک تواضع سر بگذاری و از پیشگاه

ص: ۲۱۷

مقدس او برای یافتن سلامت قلب توفیق شکر بخواهی؛ زیرا به نعمتی دست یافته ای که در تمام آفرینش، ما فوق آن نعمت وجود ندارد.

بر توست که هر لحظه برای حفظ این سلامت که منشأ سلامت در نفس و روح و اخلاق و عمل است بکوشی و گاهی یا همیشه به وقت سحر برخیزی و در آن خلوت عاشقانه روی بر خاک گذاری و با تمام وجود در حال زاری و اشک ریزی به محضر مقدس آن جناب عرضه بداری:

ای باد برو اگر توانی***برخیز سبک مکن گرانی

بگذر سحری به کوی جانان***دریاب حیات جاودانی

باری تو نهایی چو من مقید***از وی به چه عذر باز مانی

خاک در او بیوس و از ماش***خدمت برسان چنان که دانی

دارم به تو من توقع اینک***چون خدمت من بدو رسانی

گر هیچ مجال نطق یابی***گویی به زبان بی زبانی

ما تشنه و آب زندگانی***در جوی تو رایگان تو دانی

با ما نظر عنایت ای دوست***گر بهتر از این کنی توانی(۱)

اخلاق و نفس

اشاره

نفس در وجود انسان عامل حیات و مرگ ظاهر و علت حیات و مرگ باطن است.

نفس تابلویی است که در وقت ولادت هیچ نقشی جز استعدادهای محض بر آن نیست، اگر از ابتدا به این حقیقت توجه شود که این تابلو در برابر نقاش عادل و

ص: ۲۱۸

عالم و حکیم یعنی حضرت حق قرار بگیرد، عالی ترین محسنات اخلاقی از وجود و کرامت و فضیلت و شرف و حقیقت و سخا و درستی و مروت و مردانگی و تواضع و... بر آن نقش خواهد زد، در این صورت انسان با آن محسنات اخلاقی، دارای سلامت نفس خواهد بود و به فرموده قول حضرت صادق علیه السلام به طور جدی برای حفظ آن سلامت که به توفیق حق در ناحیه نفس بدست آمده، باید بکوشد.

اما اگر به نفس توجهی نشود، در برابر قلم شیاطین قرار خواهد گرفت، آن گاه هر نقش ضد حقی که آنان بخواهند بر این تابلو نقاشی خواهند کرد و از انسان در جهت اخلاق رذیله و ذمائم و رذایل هیولایی خواهند ساخت که نمونه اش در هیچ صحرا و دریا و بیابان و جنگلی یافت نخواهد شد.

نفس، اگر بی نقش خدایی بماند، زحمت و کوشش انسان نسبت به او در حقیقت پروراندن گرگ خطرناکی است.

نفس را باید از حالت نفسی یعنی حالت حکومت غرایز و شهوات و امیال به سوی عالم معنی و ملکوت وجود، سیر داد که در این مسافرت، آنچه نصیب انسان می شود، گوشه نشینده و چشمی ندیده و زبانی قدرت وصف آن را پیدا نکرده است.

در حالت اولی نفس نماند که این حالت، در ارتباط با حالت حیوانات است.

عارف بزرگوار مرحوم شاه آبادی صاحب کتاب «رشحات» می گوید:

آدمی، در مرحله نفس تمام همتش مصروف به تدبیر امور ظاهر بدن و زندگانی عالم دنیا و ظواهر و مظاهر طبیعت است.

چنانچه خدای تعالی در آیه شریفه اشاره فرموده:

[زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ]

الدَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ [(۱)].

محبت و عشق به خواستنی ها [که عبارت است] از زنان و فرزندان و اموال فراوان از طلا و نقره و اسبان نشاندار و چهارپایان و کشت و زراعت، برای مردم آراسته شده است؛ این ها کالای زندگی [زودگذر] دنیاست و خداست که بازگشت نیکو نزد اوست.

کسانی که شهوات عالم دنیا از زن و فرزند و زیورآلات و وسایل سواری و دامداری و کشاورزی در نظر آنان جلوه کرده است و هم چون پیره زالی که چهره کریه خود را آرایش نموده و چین و چروک های صورتش را در زیر خمیرهای آرایشی از چشم بیننده ها پنهان می دارد، دنیا نیز مظاهر شهوات خود را با آرایش های ساختگی در چشم آنان جلوه داده و از آن همه نعمت ها و بهجت های ابدی دائمی به این لذت های فانی زودگذر قانعشان ساخته است.

چنین افرادی هنوز از مرتبه نفس پافراتر نگذاشته اند و هم چون چهارپایان در چراگاه دنیا می چرند.

[يَا كُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ] [(۲)].

و می خورند، همان گونه که چهارپایان می خورند.

و زبان حالشان گویای این دعاست:

[رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ] [(۳)].

پروردگارا! به ما در دنیا [کالای زندگی] عطا کن. و آنان را در آخرت هیچ بهره ای نیست.

ص: ۲۲۰

۱-۱ - آل عمران (۳): ۱۴.

۲-۲ - محمد (۴۷): ۱۲.

۳-۳ - بقره (۲): ۲۰۰.

پس ای سالک مجاهد بر توست که در حالات این گونه افراد تأمل نموده و خود را هم ردیف آنان نکنی و به هر زحمتی هست خود را از این مرحله نجات بخشی.

ای دل ز غیر دوست تبرا نکرده ای***جز آرزوی نفس تمنا نکرده ای
در جستجوی طلعت چون آفتاب او***خود را چو ذره بی سر و بی پا نکرده ای
هر تیره شب به خون جگر رو نشسته ای***هر صبحدم زیارت دل ها نکرده ای
در هر دیار خیمه عزت زدی ولی***در خاطر شکسته دلی جا نکرده ای
هرگز به ذکر و فکر و تقرب نجسته ای***هرگز به صبر و شکر تولا نکرده ای
هر صبح در خصومت و هر شام در بلا***یک روز میل صلح و مدارا نکرده ای
در صورتی که عجایب معنی ندیده ای***در خانه ای تفرج صحرا نکرده ای
امروز لاف زنده دلی می زنی عماد***لیکن به عمر خود شبی احیا نکرده ای
یا رب کدام جرم که از ما نیامدست***یا رب کدام فضل که با ما نکرده ای(۱)

اخلاق اولیای الهی

حسنات اخلاقی، عبارت از واقعیاتی است که رابطه انسان را با حضرت حق و جهان خلقت و عباد الهی بر اساس صحیح و در جهت تأمین خیر دنیا و آخرت قرار می دهد.

در این زمینه گذشته از آیات قرآن مجید، روایات بسیار مهمی در جوامع حدیث آمده که ذکر چند نمونه از آن روایات لازم است، امید است حقایقی که در روایات آمده، در هر خواننده ای باشد، چون عامل سعادت اوست و سلامت نفسش در گرو آن هاست، با تمام وجود در حفظش بکوشد و در هر کس نیست، برای تحقق

ص: ۲۲۱

وجودش به آن حقایق، اقدام عاجل نماید.

بزرگی از مملکت شام خدمت امیر المؤمنین علیه السلام رسید، حضرت به او فرمودند:

ای مرد بزرگ! خداوند عز و جل بندگانی را آفریده که از باب عنایت به آن ها دنیا را در نظرشان محل بسیار تنگی جلوه داده، پس آنان را نسبت به دنیا و ثروت دنیا بی رغبت نموده است.

اینان مردمی هستند که تمام رغبت و میل را به دار السلامی دارند که خداوند در قرآن مجید آنان را به آن جایگاه عالی دعوت فرموده است.

در تنگی معیشت، دارای صبر و استقامتند به این معنی که به خاطر ضیق معیشت به حرام دچار نمی شوند.

بر بلاها و مکروهات و پیش آمدها صابرند و به آنچه از کرامت نزد حضرت حق است، مشتاقند.

جان خود را در راه خواسته خدا بذل می کنند و خاتمه کار آنان شهادت است.

خدا را در حالی ملاقات می کنند که از آن ها خشنود است، اینان از مرگ واهمه ای ندارند، چون می دانند مرگ راه درگذشتگان و باقی ماندگان است.

غیر طلا و نقره برای آخرت خود توشه می گیرند، لباس آنان لباس خشن است و بر قوت در حد قناعت اهل تحملند، زیادی از رزق خود را انفاق می کنند، در راه خدا دوست دارند و برای خدا دشمنی می ورزند، اینان چراغ های روشن حق در اجتماعند و اهل نعمت دوست در عالم آخرت و السلام (۱).

امام باقر علیه السلام می فرماید: در نوشته ای از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام یافتیم:

ص: ۲۲۲

۱ - ۱) - من لا یحضره الفقیه: ۴/۳۸۴، من الفاظ رسول الله صلی الله علیه و آله...، حدیث ۵۸۳۳؛ الأمالی، صدوق: ۳۹۵، المجلس الثانی و الستون، حدیث ۴؛ بحار الأنوار: ۲۷۲/۶۶، باب ۳۷، حدیث ۴.

أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ. إِذَا أَدُّوا فَرَائِضَ اللَّهِ وَ أَخَذُوا سُنَنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ تَوَرَّعُوا عَنِ مَحَارِمِ اللَّهِ وَ زَهَدُوا فِي عَاجِلِ زَهْرِهِ الدُّنْيَا وَ رَغِبُوا فِي مَا عِنْدَ اللَّهِ وَ اِكْتَسَبُوا الطَّيِّبَ مِنْ رِزْقِ اللَّهِ لَوْجِهَهُ اللَّهُ لَا يُرِيدُونَ بِهِ التَّفَاخَرَ وَ التَّكَاثُرَ ثُمَّ اُنْفَقُوا فِي مَا يَلْزِمُهُمْ مِنْ حُقُوقٍ وَ اِجِبَةٍ فَاولئِكَ الَّذِينَ بَارَكَ اللَّهُ لَهُمْ فِي مَا اِكْتَسَبُوا وَ يُثَابُونَ عَلَيَّ قَدَّمُوا لِآخِرَتِهِمْ (۱).

آگاه باشید، اولیای خدا را خوف و حزنی نیست، آن گاه این آیه را بدین صورت توضیح داده بودند:

اولیای خدا را این علامات در کار است: ادا کننده واجبات حقند، اخذ کننده سنن رسول الله، از محارم خدا در پرهیزند، به زر و زیور زود گذر دنیا زاهدند، به آنچه نزد خداست دارای میل و رغبتند، حلال از روزی را کسب می کنند و قصد تفاخر و تکاثر با آن ندارند، حقوق واجب مالی خود را می پردازند، خداوند به کسب آنان برکت داده و به آنچه به آخرت فرستاده اند از جانب حضرت حق جزا داده می شوند.

امام باقر علیه السلام می فرماید:

موسی بن عمران علی نبینا و علیه السلام به پروردگار عرضه داشت: خداوندا! برگزیدگان از خلقت کیانند؟

پاسخ شنید: آن کس که دارای سخاوت بسیار است، قول صادقانه دارد، متواضعانه حرکت می کند، کوه از جا کنده می شود و این گونه عبادم از راه من منحرف نمی گردند.

عرضه داشت: کدام یک از بندگانت در دار قدس بر تو وارد می شود؟ خطاب

ص: ۲۲۳

رسید: آنان که به دنیا نظر ندارند، اسرار دینشان فاش نمی شود، بر حکومت خویش رشوه نمی گیرند، حق در قلب آنان است، صدق بر زبانشان تجلی دارد، اینان در دنیا زیر پوشش من و در آخرت در دار قدس نزد من هستند (۱).

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سُرِّئِلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنْ خِيَارِ الْعِبَادِ فَقَالَ: الَّذِينَ إِذَا أَحْسَبُوا اسْتَبَشَرُوا، وَإِذَا أَسْأَوْا اسْتَغْفَرُوا وَإِذَا أَعْطُوا شَكَرُوا وَإِذَا ابْتَلُوا صَبَرُوا وَإِذَا أَعْزَبُوا غَفَرُوا (۲).

امام باقر علیه السلام می فرماید: از پیامبر سؤال شد، نیکان از عباد خداوند کیانند؟ حضرت فرمود:

زمانی که نیکی کنند، شاد می شوند و هر گاه بدی کنند، طلب مغفرت می نمایند، چون به آنان نعمتی عطا شود، شکر می کنند و چون به بلا دچار شوند، استقامت می کنند و به وقت غضب از طرف خود گذشت می نمایند.

در هر صورت این ها حقایقی است که باعث سلامت نفس انسان است و در این فضای سالم است که انسان، حق خدا و بندگان خدا را آن چنان که هست ادا خواهد کرد و این دارندگان این سلامتند که باید به فرموده حضرت صادق علیه السلام در صدد حفظ آن باشند.

عظمت و کرامت انسان، پس از ایمان در ارتباط با پاکی نفس او از رذایل و آراستگی به حسنات است.

الهی قمشه ای، آن عارف عاشق می گوید: امشب چه خوش است روزگار من کآمد به کنار من نگار من

ص: ۲۲۴

۱- ۱) - الأملی، مفید: ۸۵، المجلس العاشر، حدیث ۱؛ بحار الأنوار: ۲۷۸/۶۶، باب ۳۷، حدیث ۱۳.

۲- ۲) - الکافی: ۲/۲۴۰، باب المؤمن و علاماته، حدیث ۳۱؛ صفات الشیعه: ۴۵، حدیث ۶۴؛ بحار الأنوار: ۳۰۵/۶۶، باب ۳۷، حدیث ۲۶.

بنشست به باغ دل گل حسنش***برخاست زراه دیده خار من

نقش دل و دیده شد خیال او***بگرفت نهان و آشکار من

آهویی چشمی چه شیر مست افکند***مژگانش پنجه بر شکار من

چشمش که به غمزه غارت دل کرد***زد خیمه ناز در دیار من

می کوش که قدر خویش بشناسی***ای گوهر جان هوشیار من

سلامت عمل

چون ایمان به خدا و قیامت در خانه قلب تجلی کرد و چون نفس به حسنات الهی آراسته شد، زمینه برای عمل صالح و به تعبیر دیگر عمل سالم در انسان فراهم می گردد.

در اینجا لازم است حرکات اعضا و جوارح، به خصوص چشم و گوش و زبان و دست و پا هماهنگ با دستورهایی شود که در باب عمل از ناحیه حضرت حق و انبیا و امامان معصوم صادر شده است.

شما برای یافتن این دستورها در مرحله اول به قرآن کریم و سپس به جوامع حدیث از قبیل «کافی»، «من لا یحضره الفقیه»، «وسائل الشیعه»، «بحار الأنوار»، «روضه الواعظین»، «مکارم الأخلاق»، «تحف العقول» مراجعه کنید.

در «الکافی» جلد دوم، عناوین زیبا و بسیار مهمی را می بینید که به عمل و حرکت انسان جهت الهی می دهد و اینک گوشه ای از آن عناوین:

ورع، عفت، اجتناب محارم، عبادت، شکر، حسن خلق، ادای امانت، عفو، مدارا، رفق، تواضع، عجله در خیر، انصاف، عدل، صلۀ رحم، نیکی به پدر و مادر، اهتمام به امور مسلمانان، نصیحت به مسلمانان، تکریم بزرگان، زیارت برادران مؤمن، سعی در قضای حاجت مؤمن، برطرف کردن رنج مؤمن، اطعام

مؤمن، پوشاندن مؤمن، خدمت مؤمن، اصلاح بین مردم.

نتیجه تمام مسائل گذشته این است که اسلام حقیقی، یعنی اسلام قرآن و اهل بیت علیهم السلام علت سلامت همه جانبه در وجود انسان به خصوص سلامت در ناحیه قلب و نفس و عمل است و بر عباد خداست که در هر کجا هستند و در هر حالی هستند برای حفظ سلامت دین بکوشند که حفظ سلامت دین، علت عاقبت به خیری انسان است.

ص: ۲۲۶

[فَلَيْسَتْ مَنْ طَلَبَهَا وَحَدَّهَا فَكَيْفَ مَنْ تَعَرَّضَ لِلْبَلَاءِ وَ سَيِّئَكَ مَسِيْلَكَ ضِدَّ السَّلَامَةِ وَ خَالَفَ اَصُوْلَهَا بَلْ رَاى السَّلَامَةَ تَلْفًا وَ التَّلْفَ سَلَامَةً وَ السَّلَامَةَ قَدْ عَزَّتْ فِى الْخَلْقِ فِى كُلِّ عَصْرِ خَاصَّةً فِى هَذَا الزَّمَانِ]

سلامت دین در آخر الزمان

سلامت دین و قلب و عاقبت بخیری سرمایه ارزان و برنامه ساده ای نیست که هر کس به راحتی بخواهد به دست آورد، کسی که دچار انواع معاصی و برده انواع شیاطین و غرق در دریای شهوات است و مسیر و راه و شکل زندگی ضد سلامت واقعی است و اصولاً به خاطر حاکمیت شهوات حیوانی، مخالف با اصول سلامت است و بلکه از این بالاتر هلاکت را نجات و نجات را هلاکت می داند، چگونه حفظ دین و سلامت دین کند، چنین شخصی ابتدا باید تمام عوامل مهلکه را از خود دور کند و به حقیقت متدین شود، آن گاه برای سلامت دینش بکوشد.

سلامت دین در بین مردم در هر زمان، به خصوص در چنین زمانی که کشش ها و جذبه های شرق و غرب هم چون سیل تمام هویت مردم عالم، به خصوص ممالک ضعیف را احاطه کرده حقیقتی نادر الوجود است.

بنا بر بعضی از روایات، حفظ سلامت دین، در چنین زمان هایی، همانند نگاه داشتن آتش سرخ در کف دست است.

روایاتی بس مهم از اوضاع آخرالزمان که دینداری در آن فوق العاده سخت است، در کتب مهم روایی و تفسیری نقل شده که برای توجه شما عزیزان به یک روایت اشاره می شود که امروز بسیاری از مسلمانان جهان، به آنچه در این روایت آمده دچارند، باشد که با توجه به این روایت خود را از مهالک نجات داده و از خطرات و وساوس و اغوای شیاطین حفظ کنید، تا سلامت دینتان پا برجا بماند.

قمی، در تفسیر خود از پدرش از سلیمان بن مسلم خشاب از عبد الله بن جریح مکی از عطاء بن ابی ریح از عبد الله بن عباس نقل کرده است:

در حجه الوداع با پیامبر صلی الله علیه و آله حج نمودیم، پیامبر صلی الله علیه و آله درب کعبه را گرفته و با صورت خود به سوی ما توجه نموده و فرمود: شما را به علائم قیامت خبر ندهم؟

سلمان که آنجا نزدیک تر از همه به آن حضرت بود گفت: چرا یا رسول الله، فرمود:

از علائم قیامت، ضایع کردن نماز و پیروی از شهوات و میل به هواها و بزرگداشت مال و فروش دین به دنیاست.

آن گاه دل و اندرون مؤمن از آن منکراتی که می بیند و نمی تواند تغییر دهد، هم چون نمک در آب گداخته و آب می شود.

سلمان عرض کرد: یا رسول الله! این برنامه ها حتماً شدنی است؟ فرمود: آری سلمان، سوگند به آن که جانم به دست اوست، در آن وقت فرماندهانی ستمگر و وزیرانی فاسق و عارفانی ظالم و امینانی خائن بر ایشان حکومت می کنند.

سلمان گفت: یا رسول الله! این شدنی است؟ فرمود: آری سلمان، سوگند به آن که جانم به دست اوست، آن زمان بد، خوب و خوب، بد شده و خائن مورد امانت قرار گیرد و امین خیانت ورزد و دروغگو تصدیق و راستگو تکذیب می شود.

سلمان گفت: یا رسول الله! این حتماً شدنی است؟ فرمود: آری سلمان، سوگند به آن که جانم به دست اوست، آن زمان زن با شوهرش در تجارت شرکت

می کند و باران در تابستان می بارد !

شرافتمندان به غضب می آیند، فقیر اهانت می شود، بازارها نزدیک می شود، آن وقت این می گوید چیزی نفروخته ام، آن می گوید سودی نبرده ام، می بینی همه مذمت خدا می کنند.

سلمان گفت: یا رسول الله این شدنی است؟ فرمود: آری سلمان، سوگند به آن که جانم به دست اوست، آن گاه زنان فرمانده و کنیزان طرف مشورت می شوند، بچه ها روی منبر می روند، دروغ زیبا و زکات ضرر و غنیمت و فیء مسلمانان تاراج می شود، مرد به پدر و مادر خود جفا و به دوستش نیکی می کند و ستاره دنباله دار ظاهر می شود.

سلمان گفت: یا رسول الله! این شدنی است؟ فرمود: آری سلمان، سوگند به آن که جانم به دست اوست، آن گاه طلاق زیاد می شود و برای خدا حدی به پا نمی شود و به خدا ضرری نمی زند.

سلمان گفت: یا رسول الله! این شدنی است؟ فرمود: آری سلمان، قسم به آن که جانم به دست اوست، آن گاه زنان آوازه خوان و ملاحی زیاد می شود و بدان اتم بر ایشان مسلط می شوند.

سلمان گفت: یا رسول الله! این شدنی است؟ فرمود: آری سلمان، سوگند به آن که جانم به دست اوست، آن گاه ثروتمندان اتم برای تفریح به مکه می روند و متوسطین ایشان برای تجارت و فقیران برای نشان دادن و شنواندن به مردم، آن گاه مردمی پیدا می شوند که قرآن را برای غیر خدا یاد می گیرند و آن را مزمار می کنند، مردمی پیدا می شوند که فقه دینی را برای غیر خدا یاد می دهند، اولاد زنا بسیار می شود، با قرآن تغنی و آوازه خوانی می کنند و به دنیا افتخار و مباحات می نمایند.

سلمان گفت: یا رسول الله! این می شود؟ فرمود: آری سلمان، سوگند به آن که

جانم به دست اوست، این در آن وقتی است که پرده حرام‌ها دریده شود، گناه‌ها کسب گردد، بدان بر نیکان مسلط شوند، دروغ زیاد و لجاجت پیدا و فقر رایج شود.

مردم در لباس به هم مباحثات کنند، باران بی وقت بر ایشان بارد، طبل و شیپورها را بپسندند، امر به معروف و نهی از منکر را انکار می‌کنند، تا آنجا که مؤمن در آن وقت ذلیل‌ترین مردم شود، میان عابدان و قاریانشان بدگویی پیدا می‌شود و این‌ها در ملکوت آسمان‌ها، پلید و نجس خوانده می‌شوند.

سلمان گفت: یا رسول الله! این شدنی است؟ فرمود: آری سلمان، سوگند به آن که جانم به دست اوست، آن‌گاه ثروتمندان از فقر می‌ترسند، به طوری که سائل از جمعه تا جمعه دیگر سؤال می‌کند و کسی را نمی‌یابد که چیزی در دستش بگذارد.

سلمان گفت: یا رسول الله! این می‌شود؟ فرمود: آری سلمان، سوگند به آن که جانم به دست اوست، رویبضه سخن می‌گوید؛ سلمان گفت: یا رسول الله رویبضه چیست، پدر و مادرم فدایت باد؟ فرمود: کسی که در امور مردم حرفی نمی‌زد حرف می‌زند، سپس جز اندکی درنگ نکنند که زمین صدایی کند و هر دسته‌ای گمان کنند در ناحیه آن‌ها صدا کرده، سپس آنچه خدا خواهد درنگ می‌کنند و در آن مدت زمین را می‌شکافند و زمین پاره‌های جگر خود «طلا» و نقره را بیرون می‌افکند، سپس با دست خود به ستون‌ها اشاره کرده فرمود: مانند این، آن روز طلا و نقره سودی ندارد (۱) این است معنای:

[فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا] (۲).

پس هنگامی که قیامت بر آنان فرا رسد.

ص: ۲۳۰

۱-۱ - تفسیر القمی: ۳۰۳/۲.

۲-۲ - محمد (۴۷): ۱۸.

[وَ سَبِيلِ وُجُودِهَا فِي احْتِمَالِ جَفَاءِ الْخَلْقِ وَ اَذْيَتِهِمْ وَ الصَّبْرِ عِنْدَ الرَّزَايَا، وَ خِفَّةِ الْمُؤْنِ وَ الْفِرَارِ مِنْ اَشْيَاءٍ يَلْزَمُكَ رِعَايَتُهَا وَ الْقَنَاعَةِ بِالْاَقْلِ وَ الْمَيْسُورِ]

راه های کسب سلامت دین

اشاره

راه به دست آوردن سلامت و حفظ آن، تحمل جفا و آزار هموعان از مسلمان و مؤمن بر اساس قواعد الهی است، به این معنا که آزار و جفا را به آزار و جفا پاسخ ندهی و فحش و ناسزا و جهالت دیگران را به مانند آنان تلافی ننمایی، بلکه کینه توزی ها، حسدها، تعصبات و ناروایی ها و آزارهایی که از مردم به تو می رسد، بر مبنای امور شرعی با آن ها روبرو شوی، گرچه این گونه برخورد با مردم بسیار تلخ و سنگین است، ولی چاره ای نیست، اگر بخواهی سلامت یابی، یا حفظ سلامت کنی، باید بر آزار مردم، بر اساس شرع تحمل کنی.

دیگر راه رسیدن به سلامت و حفظ آن، استقامت در حوادث است، حوادثی که اگر انسان در برابر آن ها صبر و استقامت نرزد، به ایمان و ارزش او لطمه می خورد، صبر باعث سلامت و حفظ دین و عدم سازش با بیگانه و شکست دشمن است.

دیگر راه رسیدن به سلامت و حفظ آن دست برداشتن از ولخرجی در زندگی، اعم از خوراکی ها و نوشیدنی ها و زر و زیور و مرکب و لباس است که اگر در این زمینه ها به نفس و غرایز آن میدان داده شود، انسان را به اسفل سافلین هلاکت

و بدبختی خواهد کشید.

دیگر از طرق رسیدن به سلامت و حفظ آن، ترک عادات و تعارفاتی است که عرفاً از آن ناچاری، ولی چیزی جز ضایع کردن عمر و از بین بردن وقت نیست و گاهی انسان را از نظر دینی به خسارت و ضرر می کشد.

دیگر راه رسیدن به سلامت و حفظ آن، قناعت به حلال خداست گر چه خیلی کم باشد.

ص: ۲۳۲

[فَإِنْ لَمْ تَكُنْ فَالْعُزْلَهُ وَ إِنْ لَمْ تَقْدِرْ فَالصُّمْتُ وَ لَيْسَ كَالْعُزْلِهِ وَ إِنْ لَمْ تَشِطَّطِعْ فَالْكَلَامِ بِمَا يَنْفَعُكَ وَ لَيْسَ كَالصُّمْتِ وَ إِنْ لَمْ تَجِدِ السَّبِيلَ إِلَيْهِ فَالْإِنْقِلَابُ فِي الْأَسْفَارِ مِنْ بَلَدٍ إِلَى بَلَدٍ وَ طَرْحُ النَّفْسِ فِي بَوَادِي التَّلْفِ بِسِرِّ صَافٍ وَ قَلْبٍ خَاشِعٍ وَ بَدَنِ صَابِغٍ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [إِنْ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمْ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا] (١)

سلامتی دین در عزلت

اگر با مراتبی که در جملات گذشته بیان شد، نتوانی سلامتی بدست آری و در مقام حفظش بر آیی، پس معاشرت و اختلاط و آمیزش خود را با اکثر مردم که از گناه و آزار و ظلم و اذیت به دیگران و کشاندن انسان به گناه و بدحالی و بی حالی و کسالت از عبادت خودداری ندارند قطع کن و به سنگر پر قیمت کناره گیری از این گونه مردم پناهنده شو.

و اگر قدرت بر چنین ترک رابطه ای را نداشته‌ای، رفیق سکوت شو و نگفتن و کم گفتن را شعار خود قرار ده، هر چند منافع سکوت با عزلت از بدان قابل مقایسه

ص: ۲۳۳

نیست، چرا که در سکوت، انسان حرف دیگران را ممکن است نزند، ولی ممکن نیست حرف دیگران را نشنود، ولی در عزلت هم حرف نمی زند و هم حرف نمی شنود.

و اگر نتوانی ملازم با سکوت شوی، پس به اندازه ضرورت و به طریقی که منجر به خسران معنوی نشود حرف بزنی، گرچه این حرف زدن از نظر ارزش به سکوت نمی رسد، چرا که هر کس ناچار به حرف باشد، پرهیزش از سخن لغو، بسیار مشکل است.

و اگر با این مراتب، به سر بردنت مشکل است و نتوانی از این طرق به سلامت واقعی بررسی و قدرت حفظ آن را نداشته باشی، لا علاج تن به مسافرت بده و از شهری به شهری برو، نفس را در وادی تمام شدن قرار بده که با سفرهای متعدد عمر و وقت تمام شود، بهتر از آن است که دین و ایمان ضایع گردد.

در سفر مواظب باش که نفس میل به بدی و تیرگی و کدورت نکند و پاکی آیینۀ دل از دست نرود و احوال درونت از خشوع و صبر منحرف نشود، آری سفر گاهی علاج گناه و بدبختی است و اگر راه سلامت و نجات از وساوس و اغوهای شیاطین درونی و برونی سفر باشد، باید سفر رفت و طریق عالی مهاجرت پیش گرفت ورنه بر اساس آیات قرآن مسؤول ماندن در محل و از دست دادن دین، خود انسان است و به این خاطر به عذاب الهی دچار خواهد شد چنانچه در آیه شریفه آمده (۱):

آنان که به ترک هجرت ظالم بر خود بودند، فرشتگان به وقت جان گرفتن از آنان به آنان می گویند: شما در کار دین و سعادت خود در چه چیز بودید؟ و با چه طایفه ای و در کجا به سر بردید؟ اینان بر طریق اقامۀ عذر می گویند ما در زمین و در

ص: ۲۳۴

شهر خود جزء عاجزان و ناتوانان بودیم، در حدی که کفر و شرک و عصیان بر ما غلبه کرد!! فرشتگان می گویند: آیا زمین الهی، زمین با وسعتی نبود که شما از وطن خود به جای دیگر زمین روید تا ایمان و دینتان سالم بماند؟

ص: ۲۳۵

[وَ أَنْتَهُزُ مَغْنَمَ عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ وَ لَا تُنَافِسِ الْأَشْكَالَ وَ لَا تُتَارِعِ الْأَضْدَادَ وَ مَنْ قَالَ لَكَ أَنَا فَقُلْ أَنْتَ وَ لَا تَدَّعِ شَيْئاً وَ إِنَّ أَحَاطَ بِهِ عِلْمُكَ وَ تَحَقَّقَتْ بِهِ مَعْرِفَتُكَ وَ لَا تَكْشِفُ سِرَّكَ إِلَّا لِمَنْ هُوَ أَشْرَفُ مِنْكَ فِي الدِّينِ فَتَجِدُ الشَّرْفَ وَ إِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ أَصِيبَتْ السَّلَامَةُ وَ بَقِيَتْ مَعَ اللَّهِ بِلا عَلاَفِهِ]

چه در سفر، چه در حضر و چه در هر وقتی از اوقات، نشست و برخاست با عباد صالح حضرت حق را غنیمت بدان که معاشرت با اینان عامل انتقال علوم و آداب و احوالات ایشان به وجود توست و با کسانی که به ظاهر انسانند ولی در باطن و در حالات از انسانیت دورند، هم صحبت مباش و با آنان که راهشان و اخلاقشان با تو یکی نیست به منازعه و جدال و جار و جنجال بر نخیز و سعی داشته باش با این گونه دیو صفتان به مدارا و مماشات رفتار کنی. به هر چه که به آن علم داری نسبت به آن ادعای قطعیت مکن، چرا که علم قطعی، فقط علم خدا و انبیا و امامان است ولی علوم بشری علوم حتمی و قطعی نیست و جایی برای ادعای قطعیت در علوم انسانی که هر لحظه با پیشرفت دانش قابل تغییر است، نمی باشد.

سرّ و ضمیر خود را به کسی جز به آن انسانی که در دینداری قوی تر از توست مگو که با سیر این طریق به شرف و مجد دست خواهی یافت، چون این برنامه ها را

بکار بردی به سلامت رسیده ای و بدون حاجب و مانع به دوست حقیقی خود، حضرت رب العزه متصل شده ای.

در فضای سلامت و درستی، قلب منبع واردات الهی می گردد و نفس به مقام قدس میل پیدا می کند و روح برای پرواز در اوج ملکوت آماده می شود و انسان لذت خلوت با دوست را به کام جان خواهد چشید و در این هنگام ساقی، جام می عشق و محبت به کام عاشق خواهد ریخت، به نحوی که انسان به شور و مستی دائم دست یابد و هر لحظه با زبان حال به پیشگاه محبوب حقیقی خواهد گفت:

ای رشته جانم را با وصل تو پیوندی***وز سلسله زلفت بر پای دلم بندی

نی کشور خوبی را باشد چو تو سلطانی***نی در همه عالم باشد به تو ماندی

دل را نبود در بر بی عشق تو آرامی***جان را نبود با تن بی مهر تو پیوندی

از بندگیت دارم صد شکر عجب نبود***گر بندهای آزادی دارد ز خداوندی

در عشق نصیحتها گویند چرا لیکن***مشنو که شود عاقل دیوانه هر پندی

سر دل عاشق را انکار کند عاقل***کین نکته نمی گنجد در فهم خردمندی

هم سرو قدت فارغ از نسبت همتایی***هم ماه ماه رخت ایمن از تهمت ماندی

گر اهل دلی وقتی دل داد به جانانی***ما جان گرامی را دادیم به دلبندی

باب ۲۴ در فوائد عزلت

اشاره

ص: ۲۳۸

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

صَاحِبُ الْعُزْلَةِ مُتَحَصِّنٌ بِحِصْنِ اللَّهِ وَ مُتَحَرِّسٌ بِحِرَاسَتِهِ، فَيَا طُوبَى لِمَنْ تَفَرَّدَ بِهِ سِرًّا وَ عَلَانِيَةً.

وَ هُوَ يَحْتَاجُ إِلَى عَشْرَةِ خِصَالٍ:

عِلْمُ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ، وَ حُبُّ الْفَقْرِ، وَ اخْتِيَارُ الشَّدَّةِ، وَ الزُّهْدُ، وَ اغْتِنَامُ الْخُلُوهِ وَ النَّظَرُ فِي الْعَوَاقِبِ، وَ رُؤْيَةُ التَّقْصِيرِ فِي الْعِبَادَةِ مَعَ يَدْلِ الْمَجْهُودِ، وَ تَرْكُ الْعُجْبِ، وَ كَثْرَةُ الذِّكْرِ بِلا غَفْلَةٍ فَإِنَّ الْغَفْلَةَ مُضِيطَادُ الشَّيْطَانِ وَ رَأْسُ كُلِّ بَلِيَّةٍ وَ سَبَبُ كُلِّ حِجَابٍ، وَ خُلُوهُ الْبَيْتِ عَمَّا لَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ فِي الْوَقْتِ.

قَالَ عَيْسَى بْنُ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أُخْزِنُ لِسَانَكَ بِعِمَارَةِ قَلْبِكَ وَ لَيْسَعَكَ بِبَيْتِكَ.

وَ اخْذِرْ مِنَ الرِّيَا وَ فَضُولِ مَعَاشِكَ وَ ابْكِ عَلَيَّ خَطِيئَتِكَ وَ فَرِّ مِنَ النَّاسِ فِرَارَكَ مِنَ الْأَسَدِ فَإِنَّهُمْ كَانُوا دَوَاءً فَصَارُوا الْيَوْمَ دَاءً.

ثُمَّ اتَّقِ اللَّهَ مَتَى شِئْتَ، قَالَ الرَّبِيعُ بْنُ خُثَيْمٍ: إِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَكُونَ فِي مَوْضِعٍ لَا تُعْرَفُ وَ لَا تُعْرَفُ فَافْعَلْ.

وَ فِي الْعُزْلَةِ صَبِيَانَةُ الْجَوَارِحِ وَ فِرَاغُ الْقَلْبِ وَ سَلَامَةُ الْعَيْشِ وَ كَثِيرُ سِيَاحِ الشَّيْطَانِ وَ الْمُجَانَبَةُ مِنْ كُلِّ سُوءٍ وَ رَاحَةُ الْوَقْتِ، وَ مَا مِنْ نَبِيٍّ وَ لَا وَصِيٍّ إِلَّا وَ اخْتَارَ الْعُزْلَةَ فِي زَمَانِهِ إِمَّا فِي ابْتِدَائِهِ وَ إِمَّا فِي انْتِهَائِهِ.

ص: ٢٤١

[صَاحِبُ الْعُزْلَةِ مُتَّحِصِنٌ بِحِصْنِ اللَّهِ وَ مُتَّحِرٌّ بِحِرَاسَتِهِ، فَيَا طُوبَى لِمَنْ تَفَرَّدَ بِهِ سِرًّا وَ عَلَانِيَةً]

عزلة

اشاره

در این باب روایتی که از امام به حق ناطق حضرت صادق علیه السلام نقل شده در مسئله عزلت و گوشه گیری است.

این را می دانیم که در اصول عالی اسلام و معارف حقّه الهیه، تکلیف ما لا یطاق و وظیفه ای که از استطاعت انسان خارج باشد وجود ندارد.

و این را نیز می دانیم که در اسلام عزیز قاعده و قانونی که کم ترین ضربه و لطمه را به زندگی واقعی انسان چه در جهت دنیا، چه در جهت آخرت بزند وجود ندارد و اگر به عنوان یک قاعده اسلامی در کتب اسلامی باشد، جعلی و غیر قابل قبول است.

و این را نیز می دانیم که کناره گیری کامل انسان، به طوری که آدمی با هیچ کس در هیچ شأنی معاشرت و مخالطت نداشته باشد، امکان ندارد و به هیچ عنوان عملی نیست.

از طرفی می بینیم در قرآن مجید و روایات اصیل و «نهج البلاغه»، مسئله عزلت و گوشه گیری به عنوان یک عامل بسیار مهم سعادت مطرح است، در اینجا لازم است، معنای این مسئله ریشه یابی شود و مقصود و منظور قرآن مجید و روایات از

مسئله عزلت معلوم گردد تا کسی با انتخاب آن، بدون توجه به ریشه مسئله از جاده حق منحرف نگردد.

از آنجا که مسئله عزلت در قرآن و روایات در رابطه با سعادت انسان مطرح شده باید به راحتی و بدون شک و تردید گفت: منظور از عزلت در معارف الهیه، عزلت و گوشه گیری از عامل خطر و برنامه ایست که برای خیر دنیا و آخرت انسان ضرر دارد و آنچه که در طریق سعادت و سلامت آدمی است، کناره گیری از آن موردی ندارد، بلکه حرام شرعی و عقلی است، چنانچه عزلت و کناره گیری از عوامل خطر واجب و ضروری است.

مواردی که باید از آن عزلت گرفت چون آفتاب روشن، در آیات قرآن و روایات بیان شده که مجموع آن ها را در عناوین زیر می توان خلاصه کرد.

عزلت از گناهان شخصی

۱- عزلت و هجرت از گناهان شخصی، باطنی و ظاهری، چنانچه در سوره انعام آمده:

[وَ لَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَنَ] (۱).

و به کارهای زشت چه آشکار و چه پنهانش نزدیک نشوید.

بدون شک، عزلت جستن و گوشه گیری از فواحش ظاهر و باطن که عبارت است از: زنا، لواط، ظلم، پرده دری، خودآرایی زن برای دیگران، دروغ، غیبت، تهمت، حسد، شرک، عقوق والدین، قتل نفس محترمه، خوردن مال یتیم (۲).

ص: ۲۴۳

۱- ۱) - انعام (۶): ۱۵۱.

۲- ۲) - تفسیر کاشف: ۲۸۳/۳.

انسان مکلف و موظف است از کلیه این امور چه در خلوت و چه در جلوت پرهیزد که هر یک از این گناهان عامل خطری برای رسوایی انسان در دنیا و معذب شدن او در آخرت است.

عزالت و مهاجرت

۲- عزالت و گوشه گیری از شهری که انسان در آن شهر یا مملکتی که در آن مملکت، قدرت حفظ دین خود را ندارد که از این عزالت و گوشه گیری در آیات و روایات تعبیر به مهاجرت شده و به این نحو عزالت، قرآن مجید در بسیاری از آیات امر مؤکد و دستور واجب دارد.

عزالت از گناهکاران

۳- کناره جویی و عزالت از گروهی که غرق در انواع معاصی و گناهانند و انسان از هدایت آنان بتمام معنی ناامید شده و ادامه معاشرت با آنان، ممکن است اثر سویی بر حال و اخلاق و اعمال و ایمان انسان بگذارد که بدون تردید روایت حضرت صادق در فصل بیست و چهارم کتاب باعظمت «مصباح الشریعه» بیشتر ناظر به این مورد سوم است و سعی بر این است که به توضیح این قسمت اقدام شود.

گذشته از این سه مورد، در اسلام مورد دیگری برای عزالت و گوشه گیری نیست، اگر هم باشد منطبق بر یکی از این سه مورد است.

معاشرت با عباد صالح خدا، رفتن بین مردم برای حل مشکلات خانوادگی، اقتصادی و اجتماعی آنان، ارتباط با خلق برای امر به معروف و نهی از منکر، اختلاط با جامعه برای روشنگری، رفتن دنبال زراعت و صنعت و تجارت و کسب و کار و کمک گرفتن از مردم مؤمن و مسلمان در این جهت، برای هر انسانی لازم

و بلکه در پاره ای از این امور واجب شرعی است و عزلت و کناره گیری از این ابواب خیر و عوامل سعادت، حرکتی ضد صراط الهی و بر خلاف عقل و شرع است.

یک بار دیگر تذکر این نکته ضروری است که آنچه به عنوان شرح و توضیح و تفسیر روایت می آید ناظر به قسمت سوم از معنای عزلت است، یعنی کناره گیری و عزلت از تبهکاران و فاسدانی که امید هدایت آنان به هیچ وجه نمی رود و آمیزش انسان با آنان، باعث دور ماندن انسان از خیر دنیا و آخرت است و چنین عزلتی اگر در جوامع اسلامی به وسیله خوبان امت نسبت به بدان و بدکاران صورت بگیرد، میدان عصیان و گناه از آنان گرفته می شود و قدرت بر معصیت کردن و تجاوز از آنان سلب می شود، چنانچه بنا به نقل قرآن در سوره توبه، رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و مسلمانان با عزلت از سه متخلف، باعث ادب و تربیت و توبه و بازگشت آنان به حق شدند.

چنانچه به زمانی برخوردید که اکثر مردم زمان دنبال فسق و فجور رفتند و گوش به حق ندادند و بودن شما در میان آنان باعث هلاکت شما بود، از آنان کناره بگیرید و عزلت انتخاب کنید و سعی نمایید آن چنان که هستید شناخته نشوید که دشمن با شناخت شما، امکان ضربه زدن به شما را خواهد یافت.

امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید:

وَذَلِكَ زَمَانٌ لَا يَنْجُو فِيهِ إِلَّا كُلُّ مُؤْمِنٍ تَوَمَّهِ، إِنْ شَهِدَ لَمْ يُعْرَفْ وَ إِنْ غَابَ لَمْ يُفْتَقَدْ أَوْلِيكَ مَصَابِيحُ الْهُدَى، وَ أَعْلَامُ السُّرَى، لَيْسُوا بِالْمَسَابِيحِ وَ لَا الْمَذَابِيحِ الْبُدْرِ أَوْلِيكَ يَفْتَحُ اللَّهُ لَهُمْ أَبْوَابَ رَحْمَتِهِ وَ يَكْشِفُ عَنْهُمْ ضُرَاءَ نَقِمَتِهِ (۱).

و آن زمانی است که در آن نجات از عوامل هلاکت میسر نیست مگر برای

ص: ۲۴۵

مؤمنی که گمنام باشد، گمنامی اش به این باشد که اگر در مجلسی حاضر شود او را شناسند و اگر غایب گردد او را نجویند، چنین مؤمنانی در راه خدا چراغ های هدایتند و در شب تاریک زندگی، نشان های سیر و حرکت به سوی صراط قویم، اینان در بین مردم با فساد و سخن چینی زندگی نمی کنند و اسرار و عیوب بندگان را فاش نمی نمایند، حق تعالی درهای رحمتش را به روی آنان می گشاید و عقوبت و رنج را از آنان برمی دارد.

قرآن و عزلت

اشاره

کتاب الهی که مبین تمام حقایق و بازگوکننده واقیعت های اصیل است در مسئله اعتزال و گوشه گیری از قومی که انسان قدرت بر هدایت آنان را ندارد و بودن در بین آنان جز ضرر و خسارت برای انسان چیزی ندارد و کناره گیری از آن قوم، تثبیت هدایت انسان و گاهی تأمین نیرو برای نجات قوم به وقت بازگشتن از مقام عزلت است، می فرماید:

[وَ إِذِ اعْتَرَلْتُمُوهُمْ وَمَا يُعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ فَأَوْوَا إِلَى الْكَهْفِ يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيُهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مِرفَقًا] (۱).

و [پس از مشورت و گفتگو با یکدیگر چنین گفتند:] اکنون که از آنان و آنچه غیر خدا می پرستند، کناره گرفته اید، پس به این غار پناه بگیرید تا پروردگارتان از رحمتش بر شما بگستراند و در کارتان آسایش و آسانی فراهم آورد.

این بزرگواران برای نجات دین خود، از شر نابکاران از قوم خود کناره گرفتند و بر اساس جمله آخر آیه در این امید بودند که در سنگر عزلت علاوه بر حفظ سلامت

ص: ۲۴۶

دین خود، خداوند به آنان قدرتی عنایت کند و اسبابی فراهم آورد که بتوانند پس از پایان عزلت، قوم را از ذلت بت پرستی نجات دهند اما اراده حضرت حق، غیر آن بود که آنان می خواستند.

عزلت اصحاب کهف

در اینجا لازم است عین داستان آن بزرگواران از نظر شما بگذرد، مردم «افسوس»-منطقه ای در یونان یا به گفته گروهی لبنان- به وقت عید، در جشنی که جهت خدایان خود ساخته خود برپا کرده بودند، با مراسم مخصوصی به آن معبودها تقرب می جستند.

مردی بزرگ زاده و کریم، مراسم مردم برایش اطمینان آور نبود و توجهش به دین و مکتب مردم جلب نمی شد، در مسئله بت ها تردید داشت و در تحیر و اضطراب بود.

او از میان جمع مردم بیرون رفت تا این که به درختی رسید و در زیر سایه آن درخت، با غم و اندوه و تردید و حیرانی سر به گریبان شد.

چند لحظه ای نگذشت که فرد دیگری به او پیوست؛ زیرا او هم در عقیده مردم تردید پیدا کرده بود و حیران شده بود.

سپس دیگری آمد و دیگری آمد، تا هفت نفر شدند، جمعی که درباره وضع عقیده ای مردم در تردید بودند.

به زودی روح این افراد با یکدیگر آشنا شد و عقایدشان به یکدیگر نزدیک گشت و نقش واحدی آنان را متحد ساخت، گرچه خویشاوندی قریبی نداشتند، ولی با یکدیگر مانوس شدند و تردید و شک خود را آشکار ساختند و مخالفت خود را با خدایان قلابی مردم، اظهار داشتند.

سپس با فکر نافذ و فطرت سلیم خویش به تحقیق در جهان و موجودات پرداختند، تا این که افکارشان به نور توحید روشن گردید و بر ایجاد کننده موجودات و رمز وجود راهنمایی شدند و به توحید توجه نموده، روحشان از آسایش و اطمینان برخوردار شد.

این بزرگواران و کریمان، تصمیم گرفتند که خدا را در اعماق قلب خود مخفی دارند و در باطن جان او را حفظ نمایند؛ زیرا سلطان مملکت بت پرست و در دین خود پابرجا بود و با تمام وجود از شرکان پشتیبانی می کرد.

جوانان خدایافته و خداپرست، مانند مردم دیگر در کارهای عمومی و ناراحتی ها شرکت می کردند، ولی آن گاه که به خلوتگاه خود می رفتند و به خود می آمدند به عبادت و نماز و ذکر خدا می پرداختند.

تا این که در یکی از شب ها که گرد یکدیگر جمع بودند و انجمن آنان آراسته بود، یکی از جوانان با صدای آهسته و ترس و تردید گفت:

ای دوستان! دیروز خبری شنیدم که اگر صحیح باشد و من اعتقاد به راستگویی آورنده خبر دارم، در این خبر نابودی دین و یا از دست دادن جان ما موجود است.

من شنیده ام سلطان از امر ما آگاه گردیده و عقیده و دین ما در نظر او مفتضح آمده، او از دست ما ناراحت شده و دچار هیجان گشته و تهدید نموده که اگر از عقایدی که با جان ما عجین است و با وجود ما یکی شده، دست برداریم ما را تحت تعقیب قرار دهد.

احتمال می رود که ما را فردا احضار کند و از دم شمشیر آبدار، همه ما را بگذرانند، در کار خود فکر کرده و تصمیم بگیرید.

نفر دوم گفت: من این خبر را قبلاً شنیده بودم و فکر می کردم از حرف های دروغ پردازان و شایعه افکنی نادانان است، ولی معلوم می شود این مطلب را اغلب

مردم می دانند و علامت صحت خبر و یا امکان وقوع آن به دست آمده است.

من معتقدم بر دین خود استوار باشیم و برای قتلی که در کمین ما نشسته است استقامت داشته باشیم، محال است که ما در برابر این مجسمه هایی که این نادانان پرستش می کنند، سر تعظیم فرود آریم؛ زیرا ما فساد و بطلان این مجسمه ها را به دست آورده ایم و غیر ممکن است که دست از عبادت حضرت معبود برداریم، هر روزی که خورشید طلوع می کند دلیل وجود خدا را به همراه دارد و در هر جولان فکر، دلیلی برای عظمت خدا موجود است.

شایعه ها راست بود، اخبار درست بود، آنان را از منازلشان و از میان جمع بستگانشان بیرون کشیدند و همه را در مقابل پادشاه ستمگر قرار دادند.

سلطان ظالم به جوانان گفت: می خواستید مطلبی را مخفی بدارید، ولی نتوانستید، کوشیدید که دین خود را پنهان دارید ولی پیروز نشدید و کارتتان به آنجا رسیده که گاهی مخفی هستید و گاهی آشکار، از اخبار کم و بیش آگاهید، به من خبر رسیده که از دین پادشاه و رعیت خارج شده و به دینی روی کرده اید که من نمی دانم آن را از کجا آورده اید؟

برای من آسان است که شما را رها کنم که در دین خود سرگردان باشید و اختیارتان را به دست خودتان بگذارم، ولی این کار در صورتی بود که من نمی دانستم از بزرگان قوم خود هستید و از افراد برجسته طائفه خویش می باشید.

اگر مردم از وضع شما آگاه گردند، ممکن است به زودی به دین شما بیایند و آیین شما را قبول کنند و از عقاید شما پیروی نمایند و به دنبال آن رژیم و تاج و تخت من متلاشی شود و امنیت از دست برود.

من در شکنجه شما عجله نمی کنم، کیفر شما را به زودی متوجه شما نمی سازم، تا این که در کار خود که بر آن اقدام می کنید فکر نمایید و به ملت و آیین مردم

بازگردید و به عقاید مردم معتقد شوید و یا این که رهگذران، ناگهان می بینند سرهایی آویزان است و بدن هایی قطعه قطعه است و خون شما بر زمین جاری است.

خداوند عزیز دل های آن خداپرستان را محکم کرد و در ایمانشان تأییدشان نمود، گفتند: ای پادشاه! در دینی که ما وارد شده ایم از روی تقلید بوده است و از روی اکراه و اجبار بنده دین نشده ایم، فطرت ما از ما دعوت کرد و ما هم پاسخ دادیم، عقل به ما روشنی بخشید و ما در کنار روشنی آن گردش نمودیم، ما را به سوی خدای یکتا دعوت کردند و ما غیر از او خدای دیگری قبول نمی کنیم.

قوم ما که به عبادت بت پرداخته اند، از روی نادانی و تقلید است، دلیلی برای کار خود ندارند، برهانی آن ها را راهنمایی نکرده است، این است آنچه ما به آن علم پیدا کرده ایم و فکر ما به آن رسیده است، هر چه می خواهی درباره ما انجام بده.

پادشاه گفت: امروز بروید ولی به شرط آن که فردا بیایید تا درباره شما فکر و در داستان شما قضاوت کنم.

جوانان خداپرست در خود فرو رفتند و در کار خویش به مشورت و تبادل نظر پرداختند که چه عملی انجام دهند، یکی از جوانان گفت: پادشاه از وضع ما آگاه گردیده و ما دیگر نمی توانیم در مقابل وعده و تهدیدهای او و نوید و بیم او استقامت کنیم، ما باید دین خود را حفظ نموده و به شکاف این کوه پناه ببریم؛ زیرا گاهی در تاریکی شکاف کوه و تنگی آن، آسایش خاطر است و برای انسان وسعت بیشتری از این زمین پهناور که نمی تواند خدا را مطابق میل خود عبادت کند، وجود دارد.

مکانی که ما را به دینی که مورد اعتمادمان نیست دعوت می نمایند برای ما قابل

زندگی نمی باشد و در مملکتی که ما را مجبور سازند، تسلیم فکری شویم که عقیده به آن نداریم احترام و توجهی نیست.

خداپرستان بار سفر بستند و دست از وطن شستند و به خاطر حفظ دین خود، راه اعتزال و گوشه گیری و مهاجرت اختیار نمودند.

در کنار راه سگی به آنان پیوست و با ایشان همراه شد، جوانان دیدند مانعی نیست که سگ به همراهشان بیاید و از آنان نگرهبانی کند، جوانان آن قدر راه رفتند تا به شکاف کوه رسیدند، در شکاف کوه خوراک هایی به دست آوردند که خوردند و آبی که نوشیدند، سپس برای این که خستگی راه را از خود بگیرند و پاهایشان آماده حرکت گردد دراز کشیدند، تا سلامتی خود را بازیابند ولی هنوز سر را زمین نگذاشته بودند که چرت مختصری بر چشمانشان احساس شد و بر پلک های آنان سنگینی کرد، بلافاصله به خواب عمیقی فرو رفتند.

شب به دنبال روز آمد و سالی پس از سال دیگر آمد و آنان در خواب بودند، گوش و چشم آنان را خواب فرو گرفته بود، بادهای هولناک و رعد و برق آن ها را بیدار نمی ساخت، خورشید طلوع می کند و از روزنه ای درون شکاف را روشن می سازد و نور و حرارت می بخشد، ولی اشعه زریں خورشید به بدن آنان نمی رسد، این مسائل پی در پی و مرتب است تا اراده خدا به آن زمانی که تعلق گرفته، تمام شود.

اگر کسی در وضع آنان دقت می کرد، می دید گاهی از طرف راست به چپ و از چپ به راست می غلطند.

سیصد و نه سال از خوابشان گذشت، ناگهان از خواب برخاسته و متوجه شدند که گرسنگی سختی بر آنان غالب شده است.

یکی از آنان گفت: من گمان می کنم که ساعت های طولانی در خواب بوده ایم،

یکی از آنان پاسخ داد: من گمان می کنم یک روز خوابیده باشیم؛ زیرا این گرسنگی دلیل گمان من است.

سومی گفت: ما صبح خوابیدیم و این خورشید هنوز به غروب نزدیک نشده، من گمان می کنم قسمتی از یک روز را خوابیده باشیم.

چهارمی گفت: سخن را رها کنید، خدا به مدت خواب ما آگاه تر است. من آن چنان گرسنه ام که گویی چند روز است غذا نخورده ام، باید یکی از ما به شهر برود و برای جمع ما غذا تهیه کند، ولی باید هشیاری به خرج دهد که کسی او را نشناسد؛ زیرا اگر مردم «افسوس» بر ما دست یابند و به مکان ما پی ببرند، ما را می کشند یا به ایمان ما ضربه زده، آن را از ما سلب می کنند.

یکی از خداپرستان به شهر رفت تا خوراک تهیه کند، چون نزدیک شهر رسید اوضاع شهر را بگونه ای دیگر دید.

بناها عوض شده، خرابه ها آباد و آبادی ها ویران گشته، به هیچ عنوان قیافه شهر آشنا نیست !!

نگاهش حیرت آمیز است، اضطراب در راه رفتن دارد، توجه مردم به او جلب شد، پرسیدند: غریبی ؟

گفت غریب نیستم، در جستجوی غذا آمده ام، ولی جایگاه فروش آن را نمی دانم.

مردی دستش را گرفت و به محل غذا فروشی برد، برای تهیه غذا پول به صاحب مغازه داد، صاحب فروشگاه با کمال تعجب پول را ضرب بیش از سیصد سال پیش دید، فکر کرد جوان گنجی پرقیمت یافته، اطراف جوان از طرف مردم محاصره شد، از گنج پیدا شده سؤال کردند، پاسخ داد اشتباه می کنید، این پول ها

از گنجی بدست نیامده، این پول ها از معامله ای است که دیروز انجام داده ام و امروز برای خرید غذا با خودم آورده ام، چرا به من تهمت می زنید و با گمان سوء با من معامله می کنید، وضع عجیبی بود، خواست به سرعت برگردد، مردم مانع شدند، با مهر و محبت با او به سخن نشستند و فهمیدند که این شخص یکی از همان اشخاصی است که سیصد و نه سال قبل از شرّ زمامدار کافر منطقه، به شکاف کوه پناه برده اند.

جوان چون دانست، مردم فهمیده اند اینان همان فراریان هستند، بر جان خود و دوستانش ترسید و خواست فرار کند، یکی از آنان که اطراف او بودند گفت: ای مرد! وحشت مکن، آن زمامداری که از او می ترسی، سیصد سال پیش مرده است و زمامدار فعلی ایمانش همانند ایمان شماست، به ما بگو باقی دوستان تو کجا هستند؟

جوان تازه به واقعیت مسئله پی برد و فهمید که شکاف عمیقی از تاریخ بین آنان و مردم به وجود آمده است و اکنون به صورت شبیحی بیش نیست که راه می رود و یا سایه ایست که حرکت می کند، لذا به طرف گفت: مرا واگذار تا بروم و به دوستان غار داستانمان را بیان کنم؛ زیرا انتظارشان طول کشیده و اضطرابشان شدید گردیده است.

سلطان وقت، از وضع آنان آگاه شد و برای دیدار آنان شتافت و به سوی شکاف کوه رهسپار گردید، در میان کوه مردمی را دید که زنده هستند و نور زندگی در پیشانی آنان می درخشد، خون در رگ های آنان جاری است، با آنان دست داد و به آغوششان کشید و به مرکز شهر آنان را دعوت کرد که بیایند و در محل زندگی او زندگی کنند.

آنان گفتند: ما علاقه ای به ادامه حیات نداریم؛ زیرا فرزندان و بازماندگان ما از

دست رفته اند و خانه و منزل ما خراب شده و رشته زندگی ظاهر ما گسیخته است، سپس به سوی خدا توجه کردند و از خداوند خواستند آنان را برای خود برگزیند و رحمت خود را شامل حالشان گردانند، هنوز چشمی بهم نخورده بود که مانند جسدهای بی جان روی زمین افتادند.

مردم شهر گفتند: ما که این بزرگان را با این وضع یافته ایم، برای این جهت بوده که بدانیم وعده حق نسبت به روز قیامت متین و صحیح است و در برپا شدن محشر شکی نیست، سپس به اختلاف نظر پرداختند؛ عده ای گفتند: ساختمانی به روی آنان بنا کنیم، گروهی که زمام کار را در دست داشتند، نظر دادند که مسجدی روی بدن آنان بنا شود، ولی خداوند از وضع آنان آگاه تر است.

عزالت ابراهیم از بت پرستان

[وَ أَعْتَزَلْتُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ أَدْعُوا رَبِّي عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا * فَلَمَّا اعْتَرَلَهُمْ وَ مَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ هَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ كَلَّا جَعَلْنَا نِيًّا] (۱).

و من از شما و معبودانی که به جای خدا می خوانید، کناره می گیرم و پروردگارم را می خوانم، امید است در خواندن پروردگارم [از اجابت او] محروم و بی بهره نباشم. * پس هنگامی که از آنان و آنچه جز خدا می پرستیدند، کناره گرفت، اسحاق و یعقوب را به او بخشیدیم و هر یک را پیامبر قرار دادیم.

این دو آیه نمایشگر دوری جستن ابراهیم از بت پرستان است، بت پرستانی که

ص: ۲۵۴

بر فضای زندگی حاکم بودند و ابراهیم با آنان در هیچ موردی خط مشترک نداشت.

کناره گیری کرد تا درس کناره گیری را به همه پاکان و موحدان بدهد و به مؤمنان این پیام را برساند که اگر قدرت سرنگونی طاغوت را نداشتید، از آنان کناره گیری کنید تا وسایل کوبیدن آنان برای شما فراهم آید، ابراهیم گفت:

من از شما و بتانی که به جای معبود حق می پرستید، دوری می گزینم و خدای یکتا را می خوانم امیدوارم که از پیشگاه رحمتش محروم نشوم.

چون ابراهیم از آن قوم و بت هایی که می پرستیدند، دوری جست و گوشه گرفت و مخالفت همه جانبه خود را عملاً اعلام کرد، خداوند بزرگ به لطف و رحمتش، اسحاق و یعقوب را به او عنایت کرد و اسحاق و یعقوب را شرف نبوت بخشید.

روایات و عزلت

هم چنان که در مقدمه روایت اشاره شد، عزلت در اسلام به معنای جدایی و کناره گیری از فاسدان و ناپاکان است، برای این که انسان بتواند از اثر گیری و رنگ پذیری از آنان در امان بماند و تا بتواند تا ریشه کن کردن فساد فاسدان حرکت کند.

در عزلت به این مفهوم روایات مهمی وارد شده که لازم است به قسمتی از آن ها اشاره شود.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

به یکی از انبیای بنی اسرائیل وحی شد: اگر لقای مرا در فردای قیامت در حظیره قدس دوست داری، در دنیا تنها، غریب، غصه دار و وحشت زده از مردم باش، همانند پرنده ای تنها که در سرزمین بی آب و علف پر می زند و از سر درختان می خورد و از آب چشمه ها می آشامد و چون شب می رسد به لانه تنهایی می رود

ص: ۲۵۵

و از بودن با طیور می پرهیزد، با پروردگارش انس می گیرد و از طیور وحشت می کند (۱).

این تنهایی و غربت و حزن و غصه و وحشت که در روایت دستور داده شده در برابر بدکاران جامعه است، یعنی آنان که یک پیامبر صلی الله علیه و آله یا یک انسان صالح از هدایت آنان مأیوس است و بودن با آن ها، جز ضرر و خسارت، سودی برای انسان ندارد.

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَيُّهَا النَّاسُ طُوبَى لِمَنْ لَزِمَ بَيْتَهُ وَ أَكَلَ كَسْرَتَهُ وَ بَكَى عَلَيَّ خَطِيئَتِهِ وَ كَانَ مِنْ نَفْسِهِ فِي تَعَبٍ وَ النَّاسُ مِنْهُ فِي رَاحَةٍ (۲).

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: ای مردم! خوشا به حال کسی که به خاطر حفظ خود از گناه و گناهکاران کمتر از خانه بیرون می آید و تکه نان خود را خورده و بر گناهِش می گیرد، خود را در تمام امور خیر به رنج و ناراحتی می اندازد، تا مردم در کنار او راحت بوده از مشکلاتشان برهند.

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله: ثَلَاثٌ مُنْجِيَاتٌ: تَكْفُفُ لِسَانِكَ وَ تَبْكِي عَلَيَّ خَطِيئَتِكَ وَ تَلْزِمُ بَيْتَكَ (۳).

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: سه چیز باعث نجات است، نگهداری زبان و گریه بر گناه و کمتر از خانه بیرون آمدن. «کنایه از کمتر رابطه داشتن با کسانی است که انسان از آنان اثر سوء می گیرد».

عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ عَيْسَى بْنُ مَرْيَمَ: طُوبَى لِمَنْ كَانَ صَمْتُهُ فِكْرًا وَ نَظْرُهُ عِبْرًا

ص: ۲۵۶

۱- ۱) - الأُمالي، صدوق: ۱۹۸، المجلس السادس و الثلاثون، حديث ۴؛ بحار الأنوار: ۱۰۸/۶۷، باب ۴۹، حديث ۱.

۲- ۲) - نهج البلاغه: خطبة ۱۷۶؛ بحار الأنوار: ۱۰۹/۶۷، باب ۴۹، حديث ۴.

۳- ۳) - الخصال: ۸۵/۱، حديث ۱۳؛ بحار الأنوار: ۱۰۹/۶۷، باب ۴۹، حديث ۵.

وَوَسَّعُهُ بَيْتَهُ وَبَكَى عَلَيَّ خَطِيئَتِهِ وَ سَلِمَ النَّاسُ مِنْ يَدِهِ وَ لِسَانِهِ (۱).

علی علیه السلام می فرماید: عیسی بن مریم فرمود: خوشا به حال کسی که، سکوتش فکر و نظرش عبرت و جای در خانه اش داشته باشد و بر گناهانش گریه کند و مردم از دست و زبانش سالم باشند.

قَالَ الْكَاطِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِهَشَامِ بْنِ الْحَكَمِ:

يَا هُشَامُ! الصَّبْرُ عَلَى الْوَحْدَةِ عِلْمٌ عَلِيٌّ قُوَّةُ الْعَقْلِ فَمَنْ عَقَلَ عَنِ اللَّهِ اعْتَزَلَ أَهْلَ الدُّنْيَا وَالرَّاعِيْنَ فِيهَا وَ رَغِبَ عِنْدَ اللَّهِ وَ كَانَ اللَّهُ أُنَيْسَهُ فِي الْوَحْشَةِ وَ صَاحِبَهُ فِي الْوَحِيدَةِ وَ غِنَاهُ فِي الْعَيْلَةِ وَ مُعَزَّهُ مِنْ غَيْرِ عَشِيرَةٍ يَا هُشَامُ قَلِيلُ الْعَمَلِ مَعَ الْعِلْمِ مَقْبُولٌ مُضَاعَفٌ وَ كَثِيرُ الْعَمَلِ مِنْ أَهْلِ الْجَهْلِ مَزْدُودٌ (۲).

امام کاظم علیه السلام به هشام فرمود: ای هشام! پایداری بر تنهایی علامت قدرت عقل است، کسی که نسبت به حضرت حق متعهد است از اهل دنیا و عاشقان نسبت به آن دوری می گزیند و به آنچه نزد خداست رغبت نشان می دهد و خداوند در وقت وحشت در تنها ماندن از اهل دنیا انیس او و در وحدت رفیق اوست، حق تعالی سرمایه او در تنگدستی و عزت او بدون عشیره است، ای هشام! عمل کنم و اندک در صورت معرفت داشتن به چند برابر ارزشش قبول است و بسیاری عمل با جهل و نادانی مردود است.

در این روایت بسیار مهم دقت کنید که امام کاظم علیه السلام منظور از عزلت را، خانه نشینی و جدایی مطلق از مردم نمی داند، بلکه منظور از عزلت و کناره گیری، عزلت از اهل دنیا و راغبان نسبت به آن است، یعنی آن دسته از مردم که غرق در

ص: ۲۵۷

۱-۱) -الخصال: ۲۹۵/۱، حدیث ۶۲؛ بحار الأنوار: ۱۰۹/۶۷، باب ۴۹، حدیث ۶.

۲-۲) -عهده الداعی: ۲۳۳؛ بحار الأنوار: ۱۱۱/۶۷، باب ۴۹، حدیث ۱۴.

مادیگری و هواها و شهوات هستند که اگر انسان با آنان آمیزش و مصاحبت داشته باشد به خزی دنیا و عذاب آخرت دچار می شود.

در هر صورت حقیقت عزلت در فرهنگ اسلام، همان ترک مراوده و معاشرت با اهل گناه است که فقهای عظام در کتب فقهی در باب امر به معروف و نهی از منکر عنوان فرموده اند.

عزلت از دیدگاه عارفان

عارفان عاشق و آگاهان صادق در مسئله عزلت، علاوه بر مطرح کردن مسائل گذشته، عقیده دارند، حقیقت واقعی عزلت، خلوت گرفتن از غیر و به خصوص از خویش است برای یافتن مقصود واقعی.

این خلوت گرفتن منافات با از منزل بیرون رفتن و کسب و کار و معاشرت با مردم، در حد لازم ندارد.

این خلوت در حقیقت خلوت دل است از تعلقات و وابستگی های به غیر دوست و به عبارت دیگر جدایی از تمام موانع راه وصول به لقای حضرت دوست.

به قول الهی، آن بلبل مست گلزار عالم پاک:

اگر تو دیده گشایی شبی به عالم پاک*** به خاک ره فکنی تاج و گنج کشور خاک

عروس دهر بسی دلبر است و فتان لیک*** مکن متاع دل پاک مهر این ناپاک

جهان صورت و نقش و نگار طبع خوشست*** ولی به چشم طبیعت پر است بی ادراک

عجوز دینی دون با کمند مکر و فسون*** فکنده رستم دستان بسی به خاک هلاک

بدان که طالب کمال را بعد از حصول استعداد، ازاله موانع واجب باشد، صاحب خلوت باید که موضعی اختیار کند که آنجا از محسوسات ظاهر و باطن، شاغلی نباشد و قوای حیوانی را مرتاض گرداند و از افکار مجازی به کلی اعراض کند و آن فکری بود که غایات آن راجع به مصالح معاش و معاد باشد و مصالح معاش، امور فانی باشد «نه آنچه ضرورت دارد و به آن نیاز هست» و مصالح معاد، اموری باشد که غایات آن حصول لذات باقی باشد نفس طالب را.

و بعد از زوال موانع ظاهر و خالی کردن باطن از اشتغال به ما سوی الله باید که به همگی همت و جوامع نیت اقبال کند بر ترصد سوانح غیبی و ترقب واردات حقیقی که آن را تفکر خوانند.

چو بنشیند به خلوت یار با یار*** نفس نا محرم افتد هم چو اغیار(۱)

برو کنجی گزین و توشه ای گیر*** ز مردم تا توانی گوشه ای گیر

چو خو کردی به تنها بودن ای دوست*** شوی آگه که تنهایی چه نیکوست

هر که را از تنهایی وحشت و به خلق انس بود، از سلامت دور است، از روزگار آدم تا کنون هیچ فتنه ظاهر نشد، مگر به سبب آمیختن با خلق و از آن وقت، باز تا امروز هیچ کس سلامت نیافت، مگر آن که از اختلاط کناره گرفت.

و چون در خلوت با حق باشی، دل از وساوس در تفکر نگه دار و اگر ترسی از خدای ترس و امید بدو دار و پناه از او بدو آر؛ که هر که عزلت گزیند و در عزلت به

ص: ۲۵۹

طمع نشینند، گو از نفس پرستی توبه کن و هر که به نفس خویش مغرور است، گو از مستی هشیار شو و هر که مست غرور است، گو از خلوت به بازار شو، به ظاهر با خلق می باش و به باطن با حق. ظاهرم با خلق عالم باطنم با حق ولی*** این سخن پوشیده دان اظهار گو هرگز مباش

و عزلت آن است که بیرون آیند از مخالطت خلق به انقطاع علایق و عوایق.

چون مردمک دیده ما گوشه نشین شو*** در زاویه چشم در آ و همه بین شو

تو عزلت کن ز غیر او به غیرت*** که تا عالی شود هر لحظه سیرت

و یک دم همدم دیگری مشو، مگر به خدمت انسانی کامل و مکمل و به اجازات و اشارات او قیام نمایی و انسان کامل آنست که مکمل باشد در شریعت و طریقت و حقیقت به حیثیتی که دیگری را در این علوم ثلاثه عالم تواند گردانید.

گر بیابی این چنین صاحب دلی*** خدمت او کن که گردی مقبلی

و انسان باید که چون مرده ای از انسان کامل بگذرد و رشیدانه خود را به پیروی آن وجود کامل سپارد، تا چنان که خواهد به آن ولایت و ماء ورد نبوت به هدایت صمدیت وی را بشوید و به عین عنایت، وجود او را از لوث جنابت اجنبیه و حدث حدوث نفسانیه، غسلانیه غسل فرماید.

و اصل عزلت آنست که معزول گرداند حواس را به خلوت از تصرفات در محسوسات، از آن که تعلقات به ممکنات آفات و بلا و فتنه جان و دل است.

بنشین به در خلوت دل ای کامل*** مگذار که غیر او در آید در دل

زیرا که اگر غیر در آید به وثاق*** آسان تو دشوار شود، حل مشکل (۱)

و مگذار که غبار خاک تصرف محسوسات و گرد تراب تعلقات از روزن حواست

ص: ۲۶۰

در آید و گرد سراپرده وجود بر آید که تقویت نفس اماره و تربیت صفات ذمیه از آن است و روح را با نفس از این معامله زیان است؛ زیرا که چون با نفس خسیس مؤانست گیرد، به اتفاق به طریق نفاق، روی به اسفل السافلین نهد.

و گفته اند که: عقل با نفس هر دو جمع شدند - دل چو فرزند در وجود آمد، اگر فرزند گرامی از غایت نادانی در عقب مادر نفسانی رود، پدر پیر عقلی نیز به محبت فرزند با هم متفق گردند و روی به دار فناء دنیا نهند.

اما اگر فرزند دل بالغ و رسیدن به امر: «فَاتَّبِعُونِي» متابعت پدر حقیقی کند، مادر نفسانی نیز بر سبیل موافقت با ایشان موافقت نماید و به طریق صراط الله از جهان صورت ظاهره به عالم معنی باطنه مراجعت نماید.

برخیز و بیا نفس مطیع خود کن *** مگذار که روح عاجز نفس شود

و بدان که به خلوت و عزلت و عزل حواس و قطع طمع از ناس به مدد نفس الخناس، از دنیای دون شیطان ملعون منقطع و منفصل نمی شود.

بلکه عزلت هم چنان است که احتما کردن در خستگی طعام و شربت زاید ناخوردن؛ زیرا که طیب حیب صادق حاذق در معالجه بیمار از برای تیمار اول احتما فرماید، بعد از آن چون ماده خام پخته گردد و مدد مواد فاسده که مرض از آن می انگیخت و در می آویخت باقی نماند، به سبیل نصیحت از حکمت آن طیب، این پخته محتاج را به مسهل علاج فرماید و قوای طبیعی و حرارت غریزی را این سخن فرو خواند:

الْحَمِيَّةُ رَأْسُ كُلِّ دَوَاءٍ (۱).

پرهیز کردن ریشه همه داروهاست.

ص: ۲۶۱

آن گاه آن طیب، حکیمانه آن مزاج را به حُب،

[يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ] (۱).

که آنان را دوست دارد، و آنان هم خدا را دوست دارند.

تقویتی بخشد.

بدان که انبیا و اولیا طیبیان اخروی اند، قدم از قدم در این بیمارستان سراچه دنیا نهاده اند و بعد از احتما و عزلت و تنقیه مواد به خلوت از حکمت به صحت، رنجور مهجور منزوی طالب را از شربت شفا خانه:

[وَ نُزِّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ] (۲).

و ما از قرآن آنچه را برای مؤمنان مایه درمان و رحمت است، نازل می کنیم و ستمکاران را جز خسارت نمی افزاید.

نوشانیده اند.

و بدان که خلوت مجموعه ایست از چند گونه مخالفت نفس و ریاضات تألیف یافته از تقلیل طعام و قلت منام و صوم ایام و قلت کلام و ترک مخالطت انام و مداومت ذکر ملک علام و نفی خواطر و دوام مراقبه.

و سالک چون خواهد که به خلوت درآید، اول غسلی کامل برآورد و بعد از ادای صلاه صبح به خلوت متوجه شود و چون بر در خلوت ایستد، بگوید:

[رَبِّ اَدْخِلْنِيْ مُدْخَلَ صِدْقٍ وَاَخْرِجْنِيْ مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاَجْعَلْ لِيْ مِنْ لَّدُنْكَ سُلْطٰنًا نَّصِيْرًا] (۳).

ص: ۲۶۲

۱-۱ - مائده (۵): ۵۴.

۲-۲ - اسراء (۱۷): ۸۲.

۳-۳ - اسراء (۱۷): ۸۰.

و بگو: پروردگارا! مرا [در هر کار و شغلی] به نیکی وارد کن و به نیکی بیرون آور و برایم از نزد خود نیرویی یاری دهنده قرار ده.

و چون بر مصلی رود، پای راست پیش نهد و بگوید:

اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي ذُنُوبِي وَ افْتَحْ لِي أَبْوَابَ رَحْمَتِكَ (۱).

خدایا! گناهان مرا ببخش و درهای رحمت را به رویم باز کن.

و بعد از طلوع آفتاب دو رکعت نماز «رجاء» بگذارد به خشوع و خضوع، از سر صدق و اخلاص و در حالت جلوس بر هیأت تشهد نشیند و بعد از فرایض و سنن به ذکر مشغول شود و بزرگان، از جمله اذکار، ذکر «لا إله إلا الله» اختیار کرده اند.

و چون ذاکر به حق و ناطق مطلق، خلوت سرای باطن را از ظلمت تعلقات حیوانیه و غبار کدورات نفسانیه طاهر گرداند، مهر و محبت احدیت از مشرق صمدیت شارق گردد، نوری از ضیا با صفای ایمان، منور به لطیفه رحمان در جنان اهل جنان پیدا گرداند و آتشی از عشق برافروزد و جاروب لاء نافیة عقل را چون عود در مجمر سینة مقصود بسوزد (۲).

فواید عزلت

چون از اشرار خلق و مردم پست و آنان که از علاج و شفایشان ناامیدی، عزلت گرفتی و در سنگر فراموشی از یاد آنان نشستی، فوایدی در جهت امور دنیا و آخرت نصیب تو می گردد.

ص: ۲۶۳

۱- ۱) - تهذیب الأحکام: ۲۶۳/۳، باب ۲۵، حدیث ۶۵؛ بحار الأنوار: ۲۲/۸۱، باب ۹، حدیث ۱۱.

۲- ۲) - آثار درویش محمد طبسی: ۱۸.

از جمله فواید عزلت به دست آوردن فراغت برای عبادت و اندیشه در حقایق و انس به مناجات خدا و قرار گرفتن در مسیر کشف اسرار حق در امر دنیا و آخرت و ملکوت آسمان ها و زمین است.

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله تا قبل از بعثت از اشرار و نابکاران و متمردان و عاصیان، به عزلت غار حرا می رفت و در آنجا در عبادت و اندیشه و یافتن اسرار ملک و ملکوت بود، چون مدتی بر او گذشت مأمور به تبلیغ فرهنگ الهی و یافته های الهی خود شد، چون به میان مردم آمد بدنش با مردم، ولی دلش با حق و دیده جانس متوجه باطن عالم بود.

معاشرت با مردم نمی توانست بین او و معشوقش ایجاد حجاب کند، او تا آنجا که در قدرتش بود، اهل باطل را به حق پیوند داد و از آنان که ناامید بود، با تمام وجود از معاشرت و مخالفت با آن ها کناره گیری کرد.

به بعضی از حکما گفته شد: اهل دل خلوت و عزلت برای چه انتخاب کرده اند؟ پاسخ داد: با کمک خلوت، در طلب دوام فکر و پابرجایی حقایق در قلبند، تا به حیات طویه دست یابند و شیرینی معرفت را با ذائقه جان بچشند.

در مسئله عزلت و خلوت گزینی، برای انسان از سه گناه بسیار بزرگ خلاص و نجات وجود دارد:

۱- غیبت.

۲- ریا.

۳- اثرگیری از منکرات و فحشا.

نقل شیرین مجالس بسیاری از مردم غیبت است، چون انسان اتصال به آن مجالس پیدا کند، خواهی نخواهی جاذبه غیبت انسان را به این گناه شرم آور خواهد کشید، حفظ زبان از غیبت، کار بندگان خاص خداست کسی که نمی تواند از این

ص: ۲۶۴

معصیت خودداری کند، بر او واجب است از مقدمات آن که یکی معاشرت با همگان است، پرهیزد.

و نیز در برخورد زیاد با مردم، انسان در جاذبه خودنمایی قرار می گیرد و به آنجا می رسد که علاقه دارد مردم او را در عبادات و طاعات و خیرات ببینند و دائم از او تعریف کرده و نیکی حال و عبادت و عملش را برای دیگران تعریف کنند.

و از طرفی در معاشرت و مخالطت زیاد، خطر اثرگیری از معاصی به خصوص معاصی لذت آور، اعم از موارد مالی یا شهوانی برای وجود انسان هست و برای محفوظ ماندن از این خطرات، چاره ای جز به خلوت بردن خویش از بسیاری از مردم و به خلوت بردن دل از غیر حق، در باطن وجود نیست.

به خاطر این همه مقدمات سودبخش است که حضرت صادق علیه السلام می فرماید:

ص: ۲۶۵

[صَاحِبُ الْعُزْلَةِ مُتَحَصِّنٌ بِحِصْنِ اللَّهِ وَ مُتَحَرِّسٌ بِحِرَاسَتِهِ فَيَا طُوبَى لِمَنْ تَفَرَّدَ بِهِ سِرًّا وَ عَلَانِيَةً]

آن کس که عزلت گزید، در حصار عافیت خدا قرار گرفت و محفوظ به حفظ او از تمام بلاهای دنیایی و آخرتی شد، پس خوشا به حال کسی که به خدای خود در ظاهر و باطن متفرد و یگانه شد.

ص: ۲۶۶

[وَهُوَ يَحْتَاجُ إِلَى عَشْرِهِ خِصَالٍ: عِلْمُ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ وَ حُبُّ الْفَقْرِ وَ اخْتِيَارُ الشَّدَّةِ وَ الزُّهْدُ وَ اغْتِنَامُ الْخَلْوَةِ وَ النَّظَرُ فِي الْعَوَاقِبِ وَ رُؤْيُهُ التَّقْصِيرِ فِي الْعِبَادَةِ مَعَ يَبْذُلِ الْمَجْهُودِ وَ تَرْكُ الْعُجْبِ وَ كَثْرَةُ الذِّكْرِ بِلَا غَفْلَةٍ فَإِنَّ الْغَفْلَةَ مُضِي طَاؤُ الشَّيْطَانِ وَ رَأْسُ كُلِّ بَلِيَّةٍ وَ سَبَبُ كُلِّ حِجَابٍ وَ خَلْوَةُ الْبَيْتِ عَمَّا لَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ فِي الْوَقْتِ]

نیازهای عزلت

عزلت-به معنایی که گذشت-و به دست آوردن انس با حضرت حق، نیاز به ده مسئله دارد:

۱- دانستن حق و باطل که مبدا در طریق سلوک الی الله دچار انحراف در مسیر یا گرفتار مرشدان منحرف گردد.

۲- در ریاضات و مجاهدات نفس به مرتبه ای رسیده باشد که از زحمت و تعب و رنج و بلا در راه رسیدن به حقایق مشوش نشود و از این که به خاطر حرکت در راه الهی، از به دست آوردن ثروت دنیا باز می ماند ناراحت نشود، بلکه به همان مقدار اندک- که وقتی جز به دست آوردن آن ندارد- قانع باشد، ورنه این حقیقت را رها کرده و به دام خطرناک عافیت و مادیت خواهد افتاد.

۳- با سختی در کار و شدت در مسیر بسازد، به نحوی که اگر در وصول

ص: ۲۶۷

برنامه های دنیایی دیر و زودی شد، مضطرب نگردد و در اساس صبر و حوصله اش رخنه ای ننماید.

۴- اجتناب از محرمات و اگر بتواند مکروهات و دل برداشتن از زخارف دنیایی و زیور و زینت مادی که ارتکاب محرمات و عشق ورزی به مظاهر دلفریبای دنیا اسباب کدورت قلب و قساوت دل است و با این بازی ها به وصال حضرت حق نتوان رسید، آری در راه زهد و بی رغبتی به امور غیر الهی از واجبات و ضروریات است و بدون آن راه بردن به آن پیشگاه عالی امکان ندارد.

۵- غنیمت دانستن این خلوت و عزلت است، به این معنی که پس از بریدن از شرار خلق و اهل معصیت و هر چهره ای که مانع از حرکت در راه خداست، دلتنگی نکنند و دیدار آنان را هوس ننمایند.

۶- به توسط آیات قرآن و روایات رسیده از اهل بیت طهارت علیهم السلام عاقبت امر خود را بنگرد و بداند که عاقبتش مرگ و رفتن به عالم برزخ و ورود به قیامت و قرار گرفتن در دادگاه حق و برخورد به حساب و کتاب و بهشت و جهنم است.

۷- با همه کوشش و مجاهدتی که در عبادت و بندگی دارد و سعی می کند برای طاعت خالصانه از تمام ظاهر و باطن وجودش مایه بگذارد، ولی آن سعی و کوشش و آن طاعت و عبادت را در برابر عظمت حضرت دوست بسیار اندک و کوچک ببیند.

۸- ترک خودبینی و عجب و تخلص از تکبر است که در این راه پر واقعیت، خود بینی و خودپسندی و کبر و بزرگ دیدن خود، گناهی بس عظیم و حجابی بس خطرناک است، در این مسیر باید در هر منزل و مرتبه اش به عجز و قصور و تقصیر و کوچکی خود معترف باشی.

۹- کثرت ذکر، به خصوص ذکر قلبی، یعنی توجه به حضرت حق در بیشتر

اوقات و پرهیز از غفلت، باید به نحو حقیقت مورد عشق و علاقه و توجه صاحب خلوت باشد که غفلت از حضرت دوست، اساس هر فتنه و بلیه و دام خطرناک شیطان است.

۱۰- خالی بودن منزل و مسکن صاحب خلوت از برنامه های غیر ضروری است و از هر چه که دل را از یاد دوست غافل می نماید که باید از عوامل دور کننده از حق هم چون گوسپندی که از گرگ می گریزد، گریخت.

ص: ۲۶۹

[قَالَ عِيسَىٰ ابْنُ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَخْزَنُ لِسَانَكَ بِعِمَارِهِ قَلْبِكَ وَ لَيْسَ عَمَكَ بَيْتُكَ، وَ اخِذْ مِنَ الرِّيَا وَ فُضُولِ مَعَاشِكَ وَ ابْكِ عَلَيَّ
خَطِيئَتِكَ وَ قَرِّ مِنَ النَّاسِ فِرَارَكَ مِنَ الْأَسَدِ فَإِنَّهُمْ كَانُوا دَوَاءً فَصَارُوا الْيَوْمَ دَاءً ثُمَّ اتَّقِ اللَّهَ مَتَى شِئْتَ]

عزلة در کلام عیسی علیه السلام

عیسی علیه السلام فرمود:

زبان را زندان کن تا خانه دل آباد شود، چون دل مرکز پذیرش حقایق و معارف الهی است، وقتی از لوٹ کدورت و تیرگی گناه خلاص می شود که زبان مقهور و محبوس باشد و برای سالم ماندن از شر اشرار و فسق فاسقان و عصیان عاصیانی که امید به علاج آنان نیست، در خانه ات قرار بگیر.

از عملی که محض خشنودی دوست نیست و آلوده به اغراض غیر الهی است، خودداری کن و از آنچه زائد بر قدر حاجت است از نگاه داشتنش بپرهیز و برای این که از آن بهره و سود نصیب شود، آن را در راه حضرت حق خرج کن و بر گناهانت تا سر حد آمرزش گریه کن و از گرگان آدم نما هم چون فرار از شیر درنده بگریز که آدمیان وقتی دواى درد انسانند که آدم باشند، فعلاً روزگاری است که اکثر مردم در جهت زیان زدن به انسان زندگی می کنند و معاشرت با آنان جز ضربه خوردن به دنیا و آخرت انسان سودی ندارد، در هر مقامی و در هر جایی و در هر حالی تقوا پیشه کن و از گناهان و معاصی برای رسیدن به خیر دنیا و آخرت جداً بپرهیز.

ص: ۲۷۰

[قَالَ الرَّبِيعُ بْنُ خَثِيمٍ: إِنَّ اسِدَّ تَطَعَتْ أَنْ تَكُونَ فِي مَوْضِعٍ لَا تُعْرَفُ وَلَا تُعْرَفُ فَافْعَلْ وَفِي الْعُزْلَةِ صَيَانُهُ الْجَوَارِحَ وَفَرَاغُ الْقَلْبِ وَ سَلَامَةُ الْعَيْشِ الشَّيْطَانَ وَ كَثْرَ سِلَاحٍ وَ الْمُجَانِبَةَ مِنْ كُلِّ سُوءٍ وَ رَاحَهُ الْوَقْتِ]

عزالت در كلام ربیع بن خثیم

ربیع- که از زهاد ثمانیه است- می گوید:

اگر بتوانی به نوعی زندگی کنی که تو را نشناسند و تو هم کسی را نشناسی زندگی کن که در این نوع زندگی برای تو از شرور و آفات امان است.

یکی: حفظ اعضا و جوارح از تمام حرکت های باطل و لغو، دیگر: آزاد بودن دل از تخیلات بیهوده، چرا که جاذبه ها و کشش های الهی چه در مردم، چه در عوامل مادی زیاد است و برای ما ضعیفان سبب مشغولیت دل به اموری خواهد گشت که برای آخرت ما زیان بار است.

دیگر از فواید عزالت: سلامت زندگی و عیش از برنامه های اضافی و تردهای بیجا و رفت و آمدهای غیر ضروری مردم بی منفعت است.

دیگر از منافع عزالت: شکسته شدن سلاح شیطان است، چرا که شیطان در صورت ارتباط زیاد انسان با عوامل غیر الهی، قدرت نفوذ بر انسان را پیدا می کند، وقتی انسان آزاد از آن عوامل باشد در حقیقت سلاح شیطان را از دست شیطان گرفته و نیز در عزالت راه اجتناب از شر و بدی به روی انسان باز است و هم چنین در عزالت، عمر و زمان و وقت در طاعت و عبادت در نهایت آسودگی می گذرد.

[وَ مَا مِنْ نَبِيٍّ وَلَا وَصِيٍّ إِلَّا وَ اخْتَارَ الْعُزْلَةَ فِي زَمَانِهِ إِمَّا فِي ابْتِدَائِهِ وَ إِمَّا فِي انْتِهَائِهِ]

عزالت اولیای خدا

پیامبر صلی الله علیه و آله و جانشین پیامبری نبود مگر این که انواع عزالت های بیان شده را در زمان خودش چه در مبادی حال و چه در اواخر حال برای خود انتخاب کرد که طریق عزالت چه از شرار خلق و نامردمان که امید صلاح آنان نمی رود و چه عزالت و خلوت در دنیای دل و جان بهترین طریق برای رسیدن به مطلوب و یافتن حقایق عالی ملکوتی است.

در عالم بالاست تماشایی اگر هست***بیرون زمكانست و زمان جایی اگر هست

چیزی که به ما مانده همین برگ تمناست***در سینه عشاق تمنایی اگر هست

در غیبت خلق است اگر هست حضوری***در ترک تماشااست تماشایی اگر هست

اشک است که در ماتم امید فشانند***در روی زمین آب گوارایی اگر هست

آهست که از سینه افسوس برآید***در باغ جهان نخل تمنایی اگر هست

از ساده دلی چون گذری عالم هستی است***در زیر زمین دامن صحرایی اگر هست

بر گرد جهان دور زدن بر تو حلال است***خورشید صفت دیده بینایی اگر هست

بر طوطی جان تلخی غربت ننماید***در خانه دل آینه سیمایی اگر هست

گر دست فشاندن به دو عالم نتوانی***در دامن عزلت بشکن پایی اگر هست

صائب دل پر خون بود و دیده خونبار***در مجلس تو دیده بینایی اگر هست

ص: ۲۷۳

باب ۲۵ در آداب عبادت

اشاره

ص: ۲۷۴

قال الصادق عليه السلام:

دَاوِمٌ عَلَيَّ تَخْلِيصِ الْمُفْتَرِضَاتِ وَالسُّنَنِ فَإِنَّهُمَا الْأَصْلُ فَمَنْ أَصَابَهُمَا وَ أَدَاهُمَا بِحَقِّهِمَا فَقَدْ أَصَابَ الْكُلَّ.

فَإِنَّ خَيْرَ الْعِبَادَاتِ أَقْرَبُهَا بِالْأَمْنِ وَ أَخْلَصُهَا مِنَ الْآفَاتِ وَ أَدْوَمُهَا وَ إِنَّ قَلَّ.

فَإِنَّ سَلِمَ لَكَ فَرُضُكَ وَ سُنَّتُكَ فَأَنْتَ أَنْتَ، وَ اخْذِرْ أَنْ تَطَّأَ بَسَاطَ مَلِكِكَ إِلَّا بِالذُّلِّ وَ الْإِفْتِقَارِ وَ الْخَشْيَةِ وَ التَّعْظِيمِ.

وَ أَخْلَصْ حَرَكَاتِكَ مِنَ الرِّيَا وَ سِرِّكَ مِنَ الْقِسَاوَةِ.

فَإِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَالَ:

الْمُصَلِّي مُنَاجٍ رَبَّهُ فَاسْتَحِ مِنَ الْمُطَّلِعِ عَلَيَّ سِرِّكَ الْعَالِمِ بِنَجْوَاكَ وَ مَا يَخْفَى ضَمِيرُكَ.

وَ كُنْ بِحَيْثُ يَرَاكَ لِمَا أَرَادَ مِنْكَ وَ دَعَاكَ إِلَيْهِ، وَ كَانَ السَّلْفُ لَا يَزَالُونَ مِنْ وَقْتِ الْفَرَضِ إِلَيَّ وَ قَتِ الْفَرَضِ فِي إِصْلَاحِ الْفَرَضَيْنِ جَمِيعًا.

وَ تَرَى أَهْلَ الزَّمَانِ يَشْتَغِلُونَ بِالْفَضَائِلِ دُونَ الْفَرَائِضِ كَيْفَ يَكُونُ جَسَدٌ بِلا رُوحٍ.

قال علي بن الحسين عليه السلام:

عَجِبْتُ لِطَالِبِ فَضِيلِهِ تَارِكِ فَرِيضِهِ وَ لَيْسَ ذَلِكَ إِلَّا لِحِزْمَانِ مَعْرِفَةِ الْأَمْرِ وَ تَعْظِيمِهِ وَ تَزَكِ رُؤْيِهِ مِنْهُ بِمَا أَهْلُهُمْ لِأَمْرِهِ وَ اخْتَارَهُ لَهُمْ.

ص: ٢٧٧

[دَاوِمٌ عَلَيَّ تَخْلِيصِ الْمُفْتَرِضَاتِ وَ السُّنَنِ فَإِنَّهُمَا الْأَضْلُ فَمَنْ أَصَابَهُمَا وَ آذَاهُمَا بِحَقِّهِمَا فَقَدْ أَصَابَ الْكُلَّ]

حقیقت عبادت

خط عبودیت و بندگی، نسبت به وجود مقدس حضرت حق تعالی برترین و والا-ترین نعمت و حقیقتی است که حضرت الله، محض محبت و عشق و عنایت و لطف نسبت به بنی آدم، برای انسان قرار داده است.

بدون شک، اگر انسان محبوب حق نبود و مورد لطف و عنایت حضرت دوست قرار نداشت، به عبادت و بندگی خدا دعوت نمی شد.

عبادت عبد نسبت به خداوند، هدف مقدس حضرت باری تعالی از خلقت انسان است و آن هم از باب نیاز و احتیاجی است که، انسان برای رشد و کمال و تأمین خیر دنیا و آخرت به آن دارد.

اسرار عبادت

اشاره

در عبادت حق و بندگی نسبت به او حقایق و اسراری است که در قرآن مجید و روایات و گفتار پاکان و نیکان منعکس است و قسمتی از آن به قرار زیر است:

۱- عبادت و بندگی هدف آفرینش انسان است.

۲- عبادت و بندگی حق، بالاترین مقام برای آدمی است.

ص: ۲۷۸

۳- عبادت علت رشد و کمال و سعادت و سلامت انسان است.

۴- عبادت علت ورود به بهشت و نجات از جهنم است.

۵- عبادت بهترین عامل برای برپایی نظم و عدالت در زندگی مردم است.

۶- عبادت و بندگی حق، مانع رشد ظلم و ظالم و علت درهم کوبیده شدن فساد و ستم است.

عبادت، هدف آفرینش

در زمینه این شش مرحله عالی، آیات و روایاتی وارد شده که توجه به قسمتی از آن آیات و روایات لازم است.

[وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ] (۱).

و جن و انس را جز برای این که مرا بپرستند نیافریدیم.

در اینجا باید به این نکته بسیار مهم توجه کنید که عبادت به آن معنایی که منظور قرآن است از تحقق چند حقیقت محقق می گردد:

معرفت نسبت به معبود، اطاعت از اوامری که از جانب او متوجه انسان می گردد و اجتناب از آنچه که حضرت او بر انسان حرام نموده که در این قسمت، نفی و رجم کامل طاغوت های درونی و برونی لحاظ شده که بدون این سه واقعیت عبادت قابل تحقق نیست.

رشد و کمال و خیر دنیا و آخرت با این گونه عبادت بدست می آید که عبادت غیر این عبادت نیست، بلکه حرکاتی است که در جهت ارضای نفس انجام می گیرد نه جلب رضای خدا.

ص: ۲۷۹

سَأَلْتُ الصَّادِقَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: فَقُلْتُ لَهُ: لِمَ خَلَقَ اللَّهُ الْخَلْقَ؟

فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يَخْلُقْ خَلْقَهُ عَبَثًا وَ لَمْ يَتْرُكْهُمْ سُدًى بَلْ خَلَقَهُمْ لِإِظْهَارِ قُدْرَتِهِ وَ لِيُكَلِّفَهُمْ طَاعَتَهُ فَيَسِيْرُ تَوْجِبُوا بِذَلِكَ رِضْوَانَهُ وَ مَا خَلَقَهُمْ لِيَجْلِبَ مِنْهُمْ مَنَفَعَةٌ وَ لَا لِيُدْفَعَ بِهِمْ مَضَرَّةٌ بَلْ خَلَقَهُمْ لِيَنْفَعَهُمْ وَ يُوَصِّلَهُمْ إِلَى نَعِيمِ الْأَبَدِ (۱).

راوی می گوید: از حضرت صادق جعفر بن محمد علیهما السلام پرسیدم: خداوند به چه منظور انسان را آفرید؟

فرمود: خدای تبارک و تعالی انسان را به بازیچه نیافرید و آنان را رها شده قرار نداد، آفرینش انسان برای نمایاندن قدرتش بود و برای این که آنان را به میدان تکلیف رهنمون شود تا مستوجب رضوان او گردند.

انسان را نیافرید تا از او جلب منفعت کند و به وسیله او دفع ضرر نماید، بلکه آنان را به کاخ با عظمت هستی آورد، تا منفعت به آنان برساند و به نعيم جاويد برساند.

فِي خُطْبَتِهِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الَّذِي خَلَقَ الْخَلْقَ لِعِبَادَتِهِ وَ أَقْدَرَهُمْ عَلَى طَاعَتِهِ (۲).

خداوند انسان را برای عبادت آفرید و سپس آنان را برای اطاعت قدرت داد.

عبادت، بالاترین مقام آدمی

۲- در طول تاریخ به وسیله افراد گوناگون و به توسط بسیاری از کتب علمی، برای انسان مقاماتی بیان شده و هر کسی یا هر دانشمندی فراخور مقام و حالش

ص: ۲۸۰

۱- ۱) - علل الشرایع: ۹/۱، باب ۹، حدیث ۲؛ بحار الأنوار: ۳۱۳/۵، باب ۱۵، حدیث ۲.

۲- ۲) - الکافی: ۱/۱۴۱، باب جوامع التوحید، حدیث ۷؛ التوحید: ۳۱، باب ۲، حدیث ۱؛ بحار الأنوار: ۲۶۴/۴، باب ۴، حدیث ۱۴.

برای انسان شأنی بیان کرده، ولی وقتی به بهترین منبع و ارزنده ترین ذخیره یعنی قرآن مراجعه می کنیم، می بینیم خداوند بزرگ که صاحب آفرینش و خالق عالم و آدم است، بهترین و والاترین مقام را برای انسان مقام بندگی و عبودیت او نسبت به حضرت حق می داند.

قرآن مجید، بهترین مقامی که برای انبیا و اولیا معرفی می کند مقام عالی بندگی است، چرا که هر کس به دایره بندگی قدم گذارد، از هر قید و بندی رسته و در فضای بهاری قرار گرفته که تمام استعدادهایش شکوفا خواهد شد.

بندگی حقیقی، از طرفی تمام درهای رحمت الهی را به روی انسان باز می کند و هشت در بهشت را برای انسان می گشاید و هر در شری، به خصوص هفت در جهنم را به روی انسان می بندد.

در مسیر بندگی، قلب انسان به تدریج آماده پذیرفتن نور می گردد و در کنار آن نور موفق به تماشای حقایق شده و به وصال جمال خواهد رسید.

ای که با درد تو اندیشه درمان خوش نیست***بی تماشای جمال تو گلستان خوش نیست

بی تو ما را هوس گلشن و صحرا نبود***زان که بی صحبت تو روضه رضوان خوش نیست

هر که عاشق نبود صورت بی جان باشد***تو خود انصاف بده صورت بی جان خوش نیست

گر چه بسیار شنیدیم که هجران خوشتر***ما طلبکار وصالیم که هجران خوش نیست

خوشتر اینست که انصاف و غرامت دادن***هم چنان با من دلتنگ پریشان خوش نیست

ای دل ار طالب و صلی هوس از جان بگسل***غم جان با طلب صحبت جانان خوش نیست

طالب وصل حرم را نتوان گفت عماد*** که بیابان خطرناک و مگیلان خوش نیست(۱)

قرآن مجید در سوره یوسف: ۱۲، مریم: ۶۳، کهف: ۶۵، فاطر: ۳۲، صافات:

۱۷۱، ۱۳۲، ۱۲۲، ۱۱۱، ۸۱، ص: ۴۵، تحریم: ۱۰، از انبیای الهی به عنوان عباد مخلصین، عباد مؤمنین، عباد مرسلین، عباد صالحین یاد می کند و این مقام، بالاترین مقامی است که خداوند مهربان از انبیای خود به عنوان این مقام یاد می کند.

قرآن مجید، به طور مکرر از پیامبر عزیز اسلام صلی الله علیه و آله به عنوان عبد یاد می کند:

[سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ] (۲).

منزه و پاک است آن [خدایی] که شبی بنده اش [محمد صلی الله علیه و آله و سلم] را از مسجد الحرام به مسجد الأقصى که پیرامونش را برکت دادیم، سیر [و حرکت] داد.

[الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيَّ عَبْدِهِ الْكِتَابَ] (۳).

همه ستایش ها و ویژه خداست که این کتاب را بر بنده اش نازل کرد.

[تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَيَّ عَبْدِهِ] (۴).

همیشه سودمند و با برکت است آن که فرقان را [که قرآن جدا کننده حق از باطل است] به تدریج بر بنده اش نازل کرد.

ص: ۲۸۲

۱-۱- عماد فقیه کرمانی.

۲-۲- اسراء (۱۷): ۱.

۳-۳- کهف (۱۸): ۱.

۴-۴- فرقان (۲۵): ۱.

در تشهد هر نماز واجب، تمام مکلفین، به دستور حضرت حق از پیامبر عزیز اسلام صلی الله علیه و آله به عنوان عبد حق یاد می کنند، تا بدانند که مقام عبودیت، بالاترین مقام و بلکه ریشه تمام مقامات است.

«أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ».

عبادت، علت رشد و کمال

اشاره

۳- انسان مجموعه ای از قوا و استعدادهای الهی است، تاریخ حیات ثابت کرده که این قوا و استعدادها، جز در سایه عبادت مخلصانه قابل شکوفا شدن نیست.

عبادت مخلصانه عبارت است از: هماهنگ کردن تمام حرکات مادی و معنوی، اخلاقی و روانی، خانوادگی و اجتماعی با دستورهای حضرت حق.

با چنین حرکتی، انسان هم چون درختی که در شرایط لازم محاصره شده باشد، آن چنان در تمام جوانب حیات رشد می کند که متتهای این رشد پایان فراق و رسیدن به مقام قرب و اتصال است.

شما شرح حال انبیا و اولیا را در قرآن مجید ببینید، تمام کمالات و حالات عالی الهی که خداوند بزرگ برای پیامبرانش و اولیای گرانقدرش شمرده، همه و همه محصول هماهنگی حرکات آنان با دستورهای الهی است.

اولیا و انبیای الهی، هر کس را که به کمالات عالی و مدارج ربانی رساندند، از طریق فراهم آوردن زمینه بندگی بوده است.

تعالیم انبیا را در قرآن و ائمه طاهرین علیهم السلام را در روایات و اولیای الهی را در کتب اخلاق و عرفان ملاحظه کنید، تا به صدق این حقیقت واقف گردید.

عارف ربانی، مرحوم حاج شیخ محمد بهاری که افراد معمولی را به مقامات بسیار عالی رسانید، فرامین الهی و حکمت انبیا و ائمه علیهم السلام و پاکان را به آنان تعلیم می داد، سپس آنان را تشویق به عمل هماهنگ کردن تمام اعمال و کردار و اخلاقشان با آن دستورها می نمود.

به یکی از شاگردان پر قیمتش که از آن جناب دستور العملی طلب کرده بود، چنین می نویسد:

آنچه به جناب آقا شیخ احمد لازم است که تأمل درستی نماید، ببیند بنده است یا آزاد، اگر دید آزاد است خودش می داند هر کاری بخواهد بکند و اگر دانست بنده است و مولا دارد، سر خود نیست، هر کاری بکند و لو دستی حرکت دهد از وی جهت آن سؤال خواهد شد، جواب درستی باید بگوید، پس بنابراین سعی در تحصیل رضای مولایش باشد، اگر چه دیگران راضی بر آن کار نباشند ابداً و تحصیل رضای مولای حقیقی جل شأنه نیست مگر در تحصیل تقوا.

غرض اصلی از خلقت حاصل نخواهد شد، بجز این که معرفت و محبت میان عبد و مولا باشد و تحصیل تقوا به چند چیز است که چاره ندارد از آن ها:

یکی: پرهیز از معاصی است، باید معاصی را تفصیلاً یاد بگیرد، هر یک را در مقام خود ترک نماید، از جمله معاصی است ترک واجبات، پس باید واجبات خود را هم به مقدار وسع و ابتلای به آن ها، یاد گرفته عمل نماید و این واضح است که با معصیت کاری اسباب محبت و معرفت موجود نخواهد شد، اگر اسباب عداوت نباشد.

اگر شیخ احمد بگوید: من نمی توانم ترک معصیت بالمره کنم لا بد واقع می شود.

جواب این است که بعد المعصیه می توان که توبه کنی، کسی که توبه کرد از گناه، مثل کسی است که گناه نکرده، پس مایوس از این در خانه نباید شد، اگر چه هفتاد پیغمبر را سر بریده باشد، باز توبه اش ممکن است، قبول باشد.

مولای او قادر است که خصمای او را راضی کند، از معدن جود خودش جلت قدرته.

دوم این که: مهما ممکن، پرهیز از مکروهات هم داشته باشد، به مستحبات پردازد حتی المقدور، چیز مکروه به نظرش حقیر نیاید که بگوید: کل مکروه جایز، بسا می شود یک ترک مکروهی، پیش مولا از همه چیز مقرب تر خواهد بود، یا اتیان مستحب کوچکی و این به تأمل در عرفیات ظاهر خواهد شد.

سیم: ترک مباحات است در غیر مقدار لزوم و ضرورت، اگر چه شارع مقدس خیلی چیزها را مباح کرده برای اغنیا، اما چون در باطن میل ندارد بنده او مشغول به غیر او باشد، از امورات دنیویه و لذا خوبست بنده هم نظراً به میل مولی این مزخرفات را تماماً یا بعضاً ترک نماید، اگر چه حرام نباشد ارتکاب به آن ها، اقتدای بالنیین صلی الله علیهم و تأسیاً بالأئمه الطاهرین الطیبین صلوات الله علیهم أجمعین.

چهارم: ترک کند ما سوی الله را که در دل خود، غیر او را راه ندهد، چطور گفت خواجه:

نیست در لوح دلم جز الف قامت یار*** چه کنم حرف دگر یاد نداد استادم

اگر جناب شیخ احمد بگوید: با این ابتلای به معاش و زن و بچه و رفیق و دوست چطور می شود آدم ترک ما سوی الله بکند و در قلبش غیر یاد او چیزی نباشد، این فرض بحسب متعارف بعید است و شدنی نیست؟

می گویم: آن مقدار که تو باید ترک کنی، آن هر کس است که تو را از یاد او جل

شأنه نگهدارد، با آن شخص باید به مقدار واجب و ضرورت، بیشتر محشور نباشی.

و اما هر کس که خدا را به یاد تو بیندازد، ترک مجالست او صحیح نیست، حضرت عیسی علی نبینا و آله علیهم السلام فرمودند:

معاشرت کنید با کسانی که رؤیت آن ها، خدا را به یاد شما می اندازد (۱).

الحاصل: طالب خدا اگر صادق باشد، باید انس خود را، یواش یواش، از همه چیز ببرد و همواره در یاد او باشد، مگر اشخاصی را که در این جهت مطلوب بکارش بیاید و آن هم بمقدار لازمه آن کار، پس با آن ها بودن منافاتی با یاد خدا بودن ندارد و محبت این اشخاص هم از فروغ محبت الهی است، جل شأنه.

اگر شیخ احمد بگوید: این ها حق است، و لیکن من با این حال نمی توانم بجا بیاورم؛ زیرا که شیاطین انس و جن بدور ما احاطه کرده، متصل و سوسه می کنند، همیشه مانع اند و ما هم کناره بالمره نمی توانیم بکشیم.

امر معاش اختلال پیدا می کند، از عهده خودمان بر نمی آییم، تا کار به کار کسی نداشته، مشغول خودمان باشیم، ما کجا و این حرف ها کجا، جواب می گوئیم: اگر امورات آنی باشد همین طور است که می گویی، از این هم بزرگ تر، مثل کوه بدواً بنظر آدم می آید، کوچک نیست.

لیکن اشکال در این است که تکلیف شاق نکرده اند، امورات تدریجی است، پس همین قدر که تدریجی شد، دیگر کار درست می شود، مردم به تدریج باز و شاهین و سایر مرغ های صیدی را رام کرده بدست گرفته اند.

ص: ۲۸۶

۱- ۱) - الکافی: ۳۹/۱، باب مجالسه العلماء، حدیث ۳؛ بحار الأنوار: ۳۳۱/۱۴، باب ۲۱، حدیث ۷۱.

پس ملخص کلام این که در هر مرتبه که هستی آن نیم رمق که داری آن قدر را که به سهولت می توانی به عمل آوری، اگر در آن مسامحه نکردی آن را بجا آوردی، هم چنین بر قوت تو می افزاید، بلکه زیاده؛ زیرا که فرمود:

تو یک وجب بیا، من یک ذراع و اگر نه مسامحه کردی آن مقدار قوت هم در معرض زوال است.

مثلاً شب را تا صبح خوابیدی، بنای بیداری داشتی نشد، حالا که اول صبح است، تا ملتفت شدی پاشو، بین الطلوعین را بیدار بودن این خودش هم فیض علی حده و توفیقی است از جانب حضرت الله جل جلاله، این را به مسامحه بر خودت تفویت مکن، به شیطان گوش مده که می گوید: حالا به وقت نماز صبح زیاد است، قدری بخواب، غرض او معلوم است.

و هم چنین در مجلسی نشست، خیلی لغو و بیهوده گفتم، دلت سیاه شد، اما می توانی نیم ساعت زودتر پا شوی به تدبیر و حیل، پس این نیم ساعت را از دست مده، پاشو برو و مگو چه فایده دارد، من از صبح به خرابی مشغولم، باز می توانی به این جزئی، خیلی کارها را پیش ببری انشاء الله تعالی.

پس بر شیخ احمد لازم آمد، عمل کردن به این ترتیب که می نویسم:

اولاً، هر کاری دارد، باید اوقات خود را ضایع نکند، بعضی از وقت او مهمل در برود، باید برای هر چیزی وقتی قرار دهد، اوقات او منقسم گردد. وقتی را باید وقت عبادت قرار دهد، هیچ کاری در آن وقت غیر عبادت نکند، وقتی را وقت کسب و تحصیل معاش خود قرار دهد، وقتی را رسیدگی به امور اهل و عیال خود، وقتی را برای خور و خواب خود قرار دهد، ترتیب این ها را بهم نزند، تا همه اوقات او ضایع گردد.

مهما امکن، اول شب را وقت خواب قرار دهد، بی خود ننشیند آخر شب از او

فوت شود و متذکراً او را خواب ببرد، با طهارت بخوابد، ادعیه مأثوره را بخواند، خصوص تسبیح حضرت صدیقه طاهره علیها السلام را و در سیری شکم هیچ وقت خود را جنب نکند و پیش از صبح بیدار شود، تا بیدار شد سجده شکر بجا آورد، اگر خودش هم بیدار نمی شود، اسباب بیداری فراهم بیاورد.

بعد از بیدار شدن، به اطراف آسمان نگاه کرده، به تأمل چند آیه مبارکه که اول آن ها:

[إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ] و آخر آن [إِنَّكَ لَا تَخْلِفُ الْمِيعَادَ] (۱) را بخواند بعد تطهیر کرده، وضو گرفته، مسواک نموده و عطری استعمال کرده، سر سجاده خود بنشیند دعای: «الهی غَارَتِ النُّجُومُ سَمَائِكَ» را بخواند.

پس شروع به نماز شب نماید، به آن ترتیب که فقها رضوان الله علیهم نوشته اند:

مثل شیخ بهایی علیه الرحمه در «مفتاح الفلاح» و دیگران در «مصایح» و غیرهما، به مقدار وقتش ملاحظه عمل و تفصیل و اختیار آن را بنماید.

الحاصل: تا اول آفتاب را وقت عبادت قرار دهد، هیچ شغلی بجا نیاورد غیر از عبادت، کارهای دیگر را به آن وقت نیندازد، همه را در اذکار و اوراد مشروعه مشغول باشد، اگر هنوز اهل فکر نشده باشد و اما اگر مرورش به ساحت فکر افتاده، هر رشته فکری که در دست داشته در خلال این اوقات اعمال نماید، اگر دید فکر جامد است، آن را ول کرده پی ذکر برود و ملاحظه نماید هر عملی را که بیشتر در وی تأثیر دارد، آن را بر همه اوراد مقدم دارد، چه قرائت قرآن، چه مناجات، چه ذکر، چه نماز، چه سجده.

باری بعد از آن ترتیبات، امور خانه را دستور داده به مقدار ضرورت با اهل خانه

ص: ۲۸۸

محشور شده، به بازار برود و هر کس را که دید غیر از سلام چیزی نگویید، مشغول ذکر خودش باشد، تا وارد بازار شود، ذکر مخصوصی در ورود به بازار وارد شده آن را بخواند، بساط خود را پهن نماید، متذکراً به کار خود مشغول باشد.

ذکر کردن در بازار ثواب خیلی دارد، شخص ذاکر در بازار به منزله چراغی است در خانه ظلمانی، خود را بی خود در امور دنیوی مردم داخل نکند.

اگر منکری دید از کسی به طریق خوش اگر بتواند، آن را رفع کند و اما اگر دید تأثیر نخواهد کرد، یا با گفتن بدتر می کنند نباید دست بزند، کار نداشته باشد و اوقات مخصوصه نماز را مراعات نماید.

و مهما ممکن، غالباً با طهارت باشد، بعد از نماز صبح صد مرتبه استغفار و صد مرتبه کلمه توحید و یازده مرتبه سوره توحید و صد مرتبه: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ» را ترک نکند و استغفارات خاصه بعد از نماز عصر را بخواند، با ده مرتبه سوره قدر، و مهما ممکن، روزه را ترک نکند، خصوص سه روز از هر ماه را که پنج شنبه اول و آخر و چهارشنبه وسط هر ماه است، اگر مزاج او مساعد باشد و الا مراعات مزاج اولی است؛ زیرا که بدن مرکوب انسان است، اگر صدمه خورد از پا می افتد و لذا نباید خیلی هم به هوای آن بچرخد، تا این که یاغی شود که او را دیگر اطاعت نکند:

خَيْرُ الْأُمُورِ أَوْسَطُهَا (۱).

بهترین کارها، طریق اعتدال به دور از افراط و تفریط است.

در همه چیز جاری است، افراط و تفریط هیچ کدام صحیح نیست، در هیچ مرتبه، این است که فرموده اند:

ص: ۲۸۹

عَلَيْكَ بِالْحَسَنَةِ بَيْنَ السَّيِّئَتَيْنِ (۱).

بر تو باد به کاری نیک بین دو گناهی که از تو سرزده است.

و در هر وقت از شب که بتواند خوب است که یک سجده طولانی هم بجا بیاورد، به قدری که بدن خسته شود و ذکر مبارک آن را هم «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَىٰ وَ بِحَمْدِهِ» قرار دهد و مهما ممکن، هر چه می خواند باید با قلب حاضر باشد، حواسش جای دیگر نباشد و مداومت هم بکند که عمل ملکه و عادت او شود تا این که ترک نگردد.

فعلاً محل بیش از این گنجایش ندارد، این چند کلمه بر سبیل اختصار قلمی گردید و اگر مطالبی دیگر هم لازم شد، شاید بعداً نوشته شود إن شاء الله تعالی.

عبادت، علت ورود به بهشت

۴- با توجه به کتب آسمانی و نبوت انبیا و امامت امامان و فطرت سلیم و عقل نافذ، ثواب و عقاب، سعادت و شقاوت، فلاح و گرفتاری و خلاصه در پایان کار بهشت و جهنم، دایره مدار بندگی و عدم بندگی انسان است.

بهشت به فرموده قرآن مجید، محصول و معلول هماهنگی اعمال انسان با قوانین حضرت حق و جهنم معلول و محصول تجاوز آدمی از مقررات پروردگار بزرگ عالم است.

در این زمینه به نمونه ای از معارف بلند آسمانی توجه کنید:

ص: ۲۹۰

[وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ] (۱).

و کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند، اهل بهشت اند و در آن جاودانه اند.

[وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظَلَّمُونَ نَقِيرًا] (۲).

و کسانی از مردان یا زنان که بخشی از کارهای شایسته را انجام دهند، در حالی که مؤمن باشند، پس اینان وارد بهشت می شوند، و به اندازه گودی پشت هسته خرما مورد ستم قرار نمی گیرند.

[وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا وَمَنْ أَضْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا] (۳).

و کسانی که ایمان آورده اند و کارهای شایسته انجام داده اند، به زودی آنان را در بهشت هایی که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است، در آوریم، در آن جاودانه اند. وعده خدا حق است، و راستگوتر از خدا در گفتار کیست ؟

[لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَ زِيَادَةٌ وَلَا يَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَلَا ذِلَّةٌ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ] (۴).

برای کسانی که نیکی کردند، [بهترین] پاداش و افزون [بر آن] است و چهره

ص: ۲۹۱

۱-۱) - بقره (۲): ۸۲.

۲-۲) - نساء (۴): ۱۲۴.

۳-۳) - نساء (۴): ۱۲۲.

۴-۴) - یونس (۱۰): ۲۶.

آنان را سیاهی و خواری نمی پوشاند؛ آنان اهل بهشت اند [و] در آن جاودانه اند.

آری، رنج و مشقت و درد و بلای اهل ایمان و عمل صالح، خیلی زود به پایان می رسد و وعده حق نسبت به آنان تحقق پیدا می کند.

آخر این تیره شب هجر به پایان آید***آخر این درد مرا نوبت درمان آید

چند گرم چو فلک گرد جهان سرگردان***آخر این گردش ما نیز به پایان آید

آخر این بخت من از خواب در آید سحری***روز آخر نظرم بر رخ جانان آید

به عراق ار نرسد باز عراقی چه عجب***که نه هر خار و خسی لایق بستان آید(۱)

در بسیاری از آیات و روایات وارد شده که:

بهشت، مزد اهل عبادت و به خصوص اهل تقوا و پرهیزکاری است و بدون عبادت و اطاعت از حق و مراعات تقوا، توقع بهشت داشتن، عین بی انصافی و معلول عدم دقت و تدبیر و تفکر در آیات الهی است.

[إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا] (۲).

یقیناً خدا همه منافقان و کافران را در دوزخ گرد خواهد آورد.

ص: ۲۹۲

۱-۱) - عشاقنامه، فخرالدین عراقی.

۲-۲) - نساء (۴): ۱۴۰.

[قَالَ أَخْرِجْ مِنْهَا مَذْمُومًا مَذْحُورًا لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ] (۱).

خدا فرمود: از این جایگاه و منزلت نکوهیده و مطرود بیرون شو که قطعاً هر که از آنان از تو پیروی کند، بی تردید جهنم را از همه شما لبریز خواهم کرد.

[لِلَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمُ الْخَيْرِ وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِبُوا لَهُ لَوْ أَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ أُولَئِكَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسَابِ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ] (۲).

برای آنان که دعوت پروردگارشان را اجابت کردند، بهترین سرانجام است و آنان که دعوت او را پاسخ نگفتند، اگر مالک دو برابر همه آنچه روی زمین است باشند، بی تردید آن را برای رهایی خود از عذاب خواهند داد؛ آنان را حساب سختی است، و جایگاهشان دوزخ است، و دوزخ بد بستری است.

[قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا * الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا * أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا * ذَلِكَ جَزَاؤُهُمْ جَهَنَّمُ بِمَا كَفَرُوا وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَرُسُلِي هُزُؤًا] (۳).

بگو: آیا شما را از زیانکارترین مردم از جهت عمل آگاه کنم؟* [آنان] کسانی هستند که کوششان در زندگی دنیا به هدر رفته [و گم شده است] در حالی که خود می پندارند، خوب عمل می کنند.* آنان کسانی هستند که آیات

ص: ۲۹۳

۱-۱ - اعراف (۷): ۱۸.

۲-۲ - رعد (۱۳): ۱۸.

۳-۳ - کهف (۱۸): ۱۰۳-۱۰۶.

پروردگارشان و دیدار [قیامت و محاسبه اعمال] را به وسیله او منکر شدند، در نتیجه اعمالشان تباه و بی اثر شده است، پس روز قیامت میزانی برای [محاسبه اعمال] آنان برپا نمی کنیم. *این است [وضع و حال زیانکاران] به سبب آن که کفر ورزیدند و آیات من و پیامبرانم را به مسخره گرفتند.

عبادت، عامل عدالت در زندگی

۵- در زمینه این که عبادت و اطاعت از حق، برپا کننده نظم و انضباط و امنیت و عدالت و سلامت و رحمت در جامعه انسانی است، گمان نمی رود هیچ عاقل با انصافی تردید داشته باشد.

شما در درجه اول به قرآن مجید و در درجه بعد به ابواب عقاید، اخلاق، معاملات، سیاسات کتب روایی و فقهی مراجعه کنید، تا به این حقیقت واقف گردید که اطاعت از دستورها و مقررات الهی گره گشای مشکلات، رشد دهنده جامعه به سوی کمالات، پدیدآورنده امنیت و حافظ سلامت در همه شؤون حیات است.

در اجرای اوامر حضرت حق و دوری از محرمت، ظاهر و باطن زندگی از منافع ابدی برخوردار خواهد شد.

عبادت، مانع رشد ظلم

۶- بندگی و عبادت حق، ریشه فضایل و عامل پرورش قوای درون و بهترین و برترین نیرو برای حفظ حقوق حق و حفظ حقوق مردم است.

انسانی که در فضای بندگی واقعی قرار دارد، از ظلم و ستمگری پاک است؛ زیرا وقتی خدا- که منبع عدل و عدالت است- محور حیات انسان باشد، بنده هم از او

رنگ می پذیرد و حقوق حق داران را رعایت می کند.

البته این شش موردی که در محور عبادت صحیح توضیح داده شد، معلول معرفت انسان به حضرت حق و اوامر و شئون اوست.

معرفت یا اصل همه فضایل

اشاره

معرفت یا به فرموده قرآن مجید، بصیرت، واقعیتی است که هم چون چراغ پر نور، در شب تاریک زندگی فرا راه انسان است، تا انسان بتواند از برکت آن، حقایق و خطرات را درک کرده و با اراده ای متین و نیتی صادقانه به جلب منافع برخاسته و دفع خطر و ضرر کند.

انسان، اگر خدا و شئون او و اوامر و نواهی را نشناسد، چگونه سالک راه کمال و مسافر دیار رشد و حقیقت گردد؟

صاحب «منهاج الطالبین و مسالك الصادقین» در این زمینه می گوید:

بدان که اول چیزی که بر همه بندگان واجب است، معرفت معبود و صانع همه عالم و عالمیان است و شناخت آلاء و نعماء و گزاردن شکر آن.

و رسول صلی الله علیه و آله فرموده است که:

خدای عز و جل بود و هیچ چیز با او نبود (۱).

پس باید که از این حدیث معلوم کند که همه عالم و هر چه در آن است از آسمان ها و زمین ها و دریاها و هر چه در فهم و وهم انسان آید، همه مخلوق و مصنوع است و حق سبحانه و تعالی خالق و صانع آن است و قادر است که هر چه آفریده است، همه را فانی و نیست کند و دیگر بار هر چه خواهد بیافریند، چنان که فرموده:

ص: ۲۹۵

[إِنْ يَشَاءُ يُدْهِبِكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ * وَمَا ذَلِكُمْ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ] (۱).

و باید بدانند که خدای عز و جل یکی است، نه چون هر یکی، بل ذات او قدیم و ازلی است و ابدی، یعنی همیشه بود و همیشه باشد و هر چه غیر اوست، اول نبود و آخر هم نباشد.

اول و مبدأ همه چیز از اوست و آخر همه چیز و رجوع آن به اوست، ظاهر همه چیز بدوست و باطن همه چیز خود اوست.

[هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ] (۲).

اگر نه تجلی وجود، وجود او بودی، هیچ چیز را به خود وجود نبودی و اگر نه فیض و عنایت و حفظ او بودی، هیچ چیز را وجود نماندی.

از جمالت نمی شکبید دل*** می برد عقل و میفریبد دل

عشقت ای دوست می کند پیوست*** حلقه در گوش عاشقان الست

عاشقان تو پاک بازاند*** صید عشق تو شاهبازاند

ای غم تو مجاور دل من*** وز دو عالم غم تو حاصل من

هست عشق آتشی که شعله آن*** سوزد از دل حجاب هر حدثان

چون بسوزد هوای پیچا پیچ*** او بماند جز او نماند هیچ

عشق و اوصاف کردگار یکی است*** عاشق و عشق و حسن یار یکی است (۳)

او را نه شریک است و نه وزیر و نه یار و نه نظیر و نشاید که گویند: کجاست و نه بر

ص: ۲۹۶

۱-۱) -ابراهیم (۱۴): ۱۹-۲۰. اگر بخواهد شما را از میان می برد، و خلقی جدید می آورد. * و این [کار] بر خدا دشوار و گران نیست.

۲-۲) -حدید (۵۷): ۳. اوست اول و آخر و ظاهر و باطن، و او به همه چیز داناست.

۳-۳) -عشاقنامه، فخرالدین عراقی.

کجاست و روا نبود که پرسند که چیست یا چون است، زنده ایست که هرگز نمیرد و دانایی است که هیچ بر وی پوشیده نباشد، قادری است که از هیچ چیز عاجز نیاید، هر چه هست و باشد همه به ارادت و مشیت اوست، هر چه نیست و نباشد همه به اختیار و منع اوست. متکلم است به کلام ازلی، هر چه خواهد با هر که خواهد.

[وَحَيًّا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ] (۱).

قرآن، کلام اوست، به کلام خلق نماند، بینایی است که هیچ چیز از نظر او غایب نشود، شنوایی است که هیچ چیز سمع او را از هیچ چیز مشغول نگرداند.

لَا يَشْغَلُهُ سَمْعٌ عَنْ سَمْعٍ (۲).

[لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ] (۳).

حاضری است که از هیچ کس و هیچ چیز غایب نشود و اگر کسی خواهد که از وی چیزی پنهان کند، یا بگریزد میسر نشود.

[وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ] (۴).

نه کس او را زاد و نه کس از او زاده و نه کس او را همتاست.

[لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ* وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ] (۵).

ص: ۲۹۷

۱-۱ - شوری (۴۲): ۵۱. مگر از راه وحی یا از پشت حجاب غیب.

۲-۲ - المناقب: ۲/۲۴۷؛ بحار الأنوار: ۱۳۲/۳۹، باب ۷۹، حدیث ۴.

۳-۳ - شوری (۴۲): ۱۱. هیچ چیزی مانند او نیست و او شنوا و بیناست.

۴-۴ - حدید (۵۷): ۴. و او با شماست هر جا که باشید.

۵-۵ - اخلاص (۱۱۲): ۳-۴. نزاده، و زاییده نشده است،* و هیچ کس [در ذات و صفات] همانند و همتا و شبیه او نمی باشد.

ذات و صفات او به کس نماند و هیچ کس هیچ نکند الا او بیند و داند.

[اَعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ] (۱).

عقل را به کنه معرفت او راه نیست و بازمانده و نادان است و عشق نیز در شناخت جمال و جلال او حیران است، هر که او وی را برگزید و خواست او را دانست و آن را که نخواست دائماً شیفته و سرگردان است و اگر چه این سرّیست که بس پنهان است، این رمز منظوم در اشاره معرفت او دلیل و بیان است.

عشقم که در دو کون مکانم پدید نیست*** عنقای مغربم که نشانم پدید نیست

ز ابرو و غمزه هر دو جهان صید کرده ام*** منگر بدان که تیر و کمانم پدید نیست (۲)

درجات علم

باید که محقق بداند که این است، اعتقاد درست که بنده را علم توحید و یگانگی پروردگار خود حاصل شود و این علم را سه درجه است:

علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین.

علم الیقین آن است که بنده را به قوت ایمان و طهارتی که دل وی را حاصل بود از شک و شبهت برهاند و به رؤیت آلاء و نعماء و آیات بینات و علاماتی که همه دلیل است بر وجود خدای عز و جل، برساند.

و اما عین الیقین و حق الیقین درجه انبیا و اولیاست، هرگاه که شخص در شرایط طریقت و ترک ما سوی الله درست آید، راه آن بر وی بگشایند و ذوق آن بیابد و به تدریج به تحقیق آن رسد.

ص: ۲۹۸

۱-۱) - فصلت (۵۴): ۴۰. هر چه می خواهید انجام دهید، بی تردید او به آنچه انجام می دهید، بیناست.

۲-۲) - فخر الدین عراقی.

عارف معارف، جمالی اردستانی گوید:

تازه نگاری طلب ای جان و دل***تا که روان بگذری از آب و گل

چشم از این نیک و بدی ها به دور*** هر چه بجز اوست سراسر بسوز

ای در آزرده مگو شرح پوست***دوست غیور است مجو غیر دوست

قامت دلجوی دل آرام من*** برده بکلی زدل آرام من

گر بگدازی تو گدازی دلم***ور بنوازی تو نوازی دلم

پند من ار بشنوی ای جان دل***زود بود زود که گردی خجل

و باید که، چون بنده به قدر فهم و معرفت خود خالق و معبود خود را شناخت، همواره به عبادت و فرمانبرداری او مشغول باشد، در هر صورت و هر شغل که باشد و همه عمر تا به وقت مرگ در طلب مزید معرفت او سعی کند؛ زیرا که این کاری است که نهایت ندارد و حق تعالی فرموده است رسول صلی الله علیه و آله را:

[وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ] (۱).

و مفسران، تفسیر «یقین» در این آیت به مرگ کرده اند، یعنی خدای خود را می پرست تا به وقت مرگ.

وَ قَالَ اللَّهُ:

[وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ] (۲). آی لِيَعْرِفُونَ (۳).

و تفسیر پرستیدن اینجا به شناخت کرده اند.

پس باید که از این معانی، محقق بدانند که عبادت و طاعت حق تعالی بر همه خلایق واجب است و هیچ عبادتی فاضل تر و عالی تر از طلب معرفت او نیست.

ص: ۲۹۹

۱- ۱) - حجر (۱۵): ۹۹. و پروردگارت را تا هنگامی که تو را مرگ بیاید، بندگی کن.

۲- ۲) - ذاریات (۵۱): ۵۶. و جن و انس را جز برای این که مرا پرستند نیافریدیم.

۳- ۳) - التفسیر الکبیر: ۴/۲۸-۲۳۳؛ تفسیر روح البیان: ۱۰/۳۱۷.

قال الله تعالى:

[أَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ] (۱).

و ذکر حقیقی آن بود که با معرفت باشد و به حقیقت، اگر شخص در وجود خود و هستی و نیستی آن فکر کند، او را در معرفت معبود به هیچ دلیل و آیت حاجت نبود، بل اگر در وجود یک مور یا هر ذره از ذرات عالم او را نیابد، نشان هدایت نیست؛ زیرا که: وَ فِي كُلِّ شَيْءٍ لَّهُ آيَةٌ دَلِيلٌ عَلَيَّ أَنَّهُ وَاحِدٌ

ای گم شده دیوانه و عاقل در تو***سر رشته ذره ذره حاصل در تو

تا در دل من صبح کمال تو دمید***گم شد دو جهان در دلم و دل در تو(۲)

آیات صنع و قدرت او ظاهر و هویداست، لکن دیده ها بس ضعیف و دل ها به غایت شیدا است.

[فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ] (۳).

نعمت های ظاهر، همه بر قدرت او و عجز ما دلالت است و نعمت های باطن، هر که بیند داند که بی نهایت است.

[وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا] (۴).

ص: ۳۰۰

۱-۱) - عنكبوت (۲۹): ۴۵. آنچه را از این کتاب به تو وحی شده است، بخوان و نماز را برپا دار، یقیناً نماز از کارهای زشت، و کارهای ناپسند باز می دارد و همانا ذکر خدا بزرگ تر است، و خدا آنچه را انجام می دهد، می داند.

۲-۲) - عطار نیشابوری.

۳-۳) - حج (۲۲): ۴۶. حقیقت این است که دیده ها کور نیست بلکه دل هایی که در سینه هاست، کور است!

۴-۴) - ابراهیم (۱۴): ۳۴. و اگر نعمت های خدا را شماره کنید، هرگز نمی توانید آن ها را به شماره آورید.

و اگر چه به حقیقت معرفت او هیچ کس را راه نیست، اما در وجود او و وجوب عبادت او هیچ کس را اشتباه نیست.

[وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ] (۱).

و جز خواص اهل معرفت کسی را به رؤیت آیات و تصرفات او انتباه نیست.

[سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ] (۲).

عجز و بی اختیاری خاص و عام در معارضه اختیارات او پوشیده و پنهان نیست و در معرض سطوت رد و قبول او، جز تسلیم و رضا، چاره و درمان نیست.

قال الله تعالى:

[يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاستَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَاباً وَ لو اجتمعوا له وَ إِنْ يسلبهم الذباب شئاً لا يستنقذوه منه ضَعْفَ الطَّالِبِ وَ الْمَطْلُوبِ * مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ] (۳).

سریست بزرگ و من در آن حیرانم***وز حیرت خود عجب فرو می مانم

کو با من و من با وی و این می دانم*** و ندر طلبش هنوز سرگردانم

ص: ۳۰۱

۱- ۱) - زخرف (۴۳): ۸۷. و اگر از آنان بپرسی: چه کسی آنان را آفریده است؟ یقیناً می گویند: خدا.

۲- ۲) - فصلت (۴۱): ۵۳. به زودی نشانه های خود را در کرانه ها و اطراف جهان و در نفوس خودشان به آنان نشان خواهیم داد تا برای آنان روشن شود که بی تردید او حق است.

۳- ۳) - حج (۲۲): ۷۳-۷۴. ای مردم! [برای شما و معبودانتان] مثلی زده شده است؛ پس به آن گوش فرا دهید، یقیناً کسانی که به جای خدا می پرستید، هرگز نمی توانند مگسی بیافرینند اگر چه برای آفریدن آن گرد آیند و اگر مگس، چیزی را از آنان برباید، نمی توانند آن را از او باز گیرند، هم پرستش کنندگان و هم معبودان ناتوانند. *خدا را آن گونه که سزاوار اوست نشناختند، بی تردید خدا نیرومند و توانای شکست ناپذیر است.

[فَإِنَّ خَيْرَ الْعِبَادَاتِ أَقْرَبُهَا بِالْأَمْنِ وَ أَخْلَصُهَا مِنَ الْآفَاتِ وَ أَدْوَمُهَا وَ إِنَّ قَلَّ فَإِنْ سَلِمَ لَكَ فَوْضُكَ وَ سُنَّتَكَ فَأَنْتَ أَنْتَ]

عبادت برتر

امام صادق علیه السلام می فرماید:

بهترین عبادات، عباداتی است که از خطرات شیاطین بیرونی و عوامل مادی بازدارنده و خطرات درونی در امان باشد و تداوم پیدا کند گر چه به صورت ظاهر اندک و کم بنماید.

اگر واجبات و مستحبات تو به طور کامل و سالم انجام گیرد بدون تردید در بندگی خود و عبادت نسبت به معبود صادقی.

ص: ۳۰۲

[وَ اخَذَ أَنْ تَطَّأَ بَسَاطَ مَلِكِكَ إِلَّا بِالذَّلِّ وَالْأَفْتِقَارِ وَالْخَشْيَةِ وَ التَّعْظِيمِ وَ أَخْلِصْ حَرَكَاتِكَ مِنَ الزِّيَا وَ سِرِّكَ مِنَ الْقَسَاوَةِ]

جداً از این که بدون احساس ذلت و احتیاج و خشیت و درک عظمت دوست پا در مقام بندگی و بساط سلطان واقعی ات بگذاری پرهیز.

این مقام، جای نشان دادن ذلت، فقر، خشیت و تعظیم است که بدون این حالات، کسی را در این بساط راهی نیست و بدون این حقایق بندگی، به زیور کمال آراسته نمی شود.

تمام حرکات عبادی خود را از ریا خالص کن و دلت را که حریم حضرت مولاست از قساوت و چرک عصیان، با جذب و جلب رحمت او بشوی.

ای شده چشم جان من بتو باز*** از تو در دل نیاز و در جان آز

شب اندوه من نگرده روز*** تا نبینم جمال روی تو باز

تو ز ما فارغی و ما داریم*** بر درت سر بر آستان نیاز

در دلم آرزوی عشق ترا*** نیست انجام اگر بود آغاز

مرغ جانم ز آشیانه تن*** جز بکویت کجا کند پرواز(۱)

ص: ۳۰۳

[فَإِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: الْمَصِيئَةُ لِي مُنَاجٍ رَبُّهُ فَاسْتَيْحَ مِنَ الْمُطَّلَعِ عَلَيَّ سِرِّكَ الْعَالَمِ بِنَجْوَاكَ وَ مَا يَخْفَى ضَمِيرُكَ وَ كُنْ بِحَيْثُ يَرَاكَ لِمَا أَرَادَ مِنْكَ وَ دَعَاكَ إِلَيْهِ]

مناسک صوریه و عبادات غالبیه

توجه داشته باش که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

شخص نمازگزار به وقت نماز، در حال مناجات و راز و نیاز با خداست، پس شرم و حیا کن از جناب او که بر باطن و ظاهر تو آگاه است و به همه حرکات و سکانات واقف، مواظب باش که به وقت مناجات زبانت از آلودگی ها پاک و دلت از غفلت و قساوت و ریا منزّه باشد.

و عبادت را به آن کمیت و کیفیتی که از تو خواسته اند بجا آر و تمام شرایط ظاهری و باطنی آن را رعایت کن تا به حقیقت عبادت برسی.

امام خمینی رحمه الله در این زمینه می گوید:

باید دانست که مناسک صوریه و عبادات غالبیه نه فقط برای حصول ملکات کامله روحانیه و حقایق قلبیه است، بلکه آن یکی از ثمرات آن است.

لکن نزد اهل معرفت و اصحاب قلوب، کلیه عبادات، سرایت دادن معارف الهیه است از باطن به ظاهر و از سرّ به علن و چنانچه نعمت رحمت رحمانیه، بلکه رحیمیه منبسط بر تمام نشئات قلبیه و قالیه انسانیه است و هر یک از مراتب را

حظی است از نعم جامعه الهیه، هر یک را حظ و نصیبی است از ثنای حق و شکر نعمت رحمانی و رحیمی واجب مطلق و تا از نشئه صوریه دنیویه، نفس را حظی است و از حیات ملکی نصیبی است، بساط کثرت به کلی برچیده نشود و حظوظ طبیعت مرتفع نگردد و سالک الی الله چنانچه قلب را نباید به غیر حق مشغول کند، صدر و خیال و ملک طبیعت را نباید در غیر حق صرف کند، تا توحید و تقدیس را در تمام نشئات قدم راسخ باشد.

و اگر جذبۀ روحی را در ملک طبیعت نتیجه ای جز تعبد و تواضع برای حق حاصل شود، از انانیت نفس بقایایی مانده و سیر سالک در جوف بیت نفس است، نه سیر الی الله و غایت سیر اهل الله آن است که طبیعت و ملک بدن را منصبغ به صبغه الله کنند و یکی از مراتب و مواظن حدیث شریف که فرماید از لسان حق تعالی شأنه:

أَنَا اللَّهُ وَأَنَا الرَّحْمَنُ خَلَقْتُ الرَّحِمَ وَ شَقَقْتُ لَهَا إِسْمًا مِنْ إِسْمِي فَمَنْ وَصَلَهَا وَصَلَتْهُ وَ مَنْ قَطَعَهَا قَطَعْتَهُ (۱).

منم الله و منم رحمان، خویشاوندی و رحم را من آفریدم و برای او نامی از نام خودم جدا ساختم، پس هر آن کس که آن را وصل کند و با خویشاوند پیوندد، من نیز او را وصل می کنم و هر کس آن را ببرد من هم او را می برم.

شاید همین قطع طبیعت که ام الأرواح است از موطن اصلی باشد و وصلش ارتیاض آن و ارجاع آن به موطن عبودیت باشد و فی الحدیث:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِسْتَوْصُوا بِعَمَّتِكُمُ النَّخْلَةَ خَيْرًا فَإِنَّهَا خُلِقَتْ مِنْ

ص: ۳۰۵

امام صادق علیه السلام فرمود: درباره عمه خودتان، درخت خرما-سفارش نیک کنید که آن از طینت آدم آفریده شده است.

این حدیث شریف اشاره به همان رحمت است که مذکور شد.

بالجمله، اخراج مملکت ظاهر را از موطن عبودیت و سرّ خود نمودن آن از غایت جهل به مقامات اهل معرفت است و از تسویلات شیطان رجیم است که هر طایفه را به طریقی از حق تعالی بازدارد، چنانچه انکار مقامات و سد طریق معارف که قره العین اولیای خدا علیهم السلام است و تحدید نمودن شرایع الهیه را به ظاهر که حظ دنیا و ملک نفس و مقام حیوانیت آن است و غفلت از اسرار و آداب باطنیه عبادات که موجب تطهیر سرّ و تعمیر قلب و ترقی باطن است، از غایت جهالت و غفلت است و هر یک از این دو طایفه از طریق سعادت و صراط مستقیم انسانیت دور و از مقامات اهل معارف مهجورند.

و عارف بالله و عالم به مقامات باید همه حقوق باطنیه و ظاهریه را مراعات کند و هر صاحب حقی را به حق و حظ خود برساند و از غلو و تقصیر و افراط و تفریط خود را تطهیر کند و ازاله قذارت انکار صورت شریعت که فی الحقیقه تحدید است و ازاله خباثت انکار باطن شریعت که تقیید است و هر دو از وساوس شیطنیه و اخبار آن لعین است بنماید، تا طریق سیر الی الله و وصول به مقامات معنویه برای او آسان شود.

ص: ۳۰۶

۱ - ۱) - المحاسن: ۵۲۸/۲، باب ۱۱۰، حدیث ۷۶۸؛ وسائل الشیعه: ۱۴۵/۲۵، باب ۷۸، حدیث ۳۱۴۶۷؛ بحار الأنوار: ۱۲۹/۶۳، باب

۳، حدیث ۱۳.

[وَ كَانَ السَّلْفُ لَا يَزَالُونَ مِنْ وَقْتِ الْفَرَضِ إِلَى وَقْتِ الْفَرَضِ فِي إِصْلَاحِ الْفَرَضَيْنِ جَمِيعاً وَ تَرَى أَهْلَ الزَّمَانِ يَشْتَغِلُونَ بِالْفَضَائِلِ دُونَ الْفَرَائِضِ كَيْفَ يَكُونُ جَسَدٌ بِلا رُوحٍ]

در گذشته گروهی از بندگان خدا بودند که زمان بین دو واجب را خرج اصلاح دو واجب می کردند، به این معنی که نواقص و عیوب واجب قبل را اصلاح نموده و نسبت به واجب بعد به مراقبه و محاسبه بر می خاستند و خلاصه سعی داشتند برای ورود به واجب بعد، آراسته به شرایط الهیه و مقامات انسانیه گردند.

عده ای در این زمان خالی از آن حال عالی ملکوتی اند، بیشتر در پی علوم مادی اند و همتی برای کسب علوم معنوی باقی نگذاشته، با این که علوم الهی و معنوی نسبت به علوم دیگر به منزله روح برای جسد است.

از کمال بدبختی و پستی است که درهای رحمت الهیه از هر سو به روی انسان باز باشد، ولی آدمی از نسیم جانفزای آن رحمت، بهره مند نگردد.

یا رب دل غفلت زده ام را خبری بخش***وزدیده صاحب نظرانم نظری بخش

چون شمع مرا اشک روان و رخ روشن***بی زحمت دود دل و سوز جگری بخش

در مصلحت دنیوی و دینم مددی کن*** بر دشمن بیگانه و خویشم ظفیری بخش

این خسته غم را به فرح مرهم دل ساز*** وین بی سر و پا را به کرم پای و سری بخش (۱)

ص: ۳۰۸

(۱-۱) - عماد فقیه کرمانی.

[قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: عَجِبْتُ لِطَالِبِ فَضِيلِهِ تَارِكِ فَرِيضِهِ وَ لَيْسَ ذَلِكَ إِلَّا لِحِرْمَانِ مَعْرِفَةِ الْأَمْرِ وَ تَعْظِيمِهِ وَ تَزَكِّي رُؤْيَاهِ مِنْهُ بِمَا أَهْلَهُمْ لِأَمْرِهِ وَ اخْتَارَهُ لَهُمْ]

وظایف انسان در واجبات

حضرت علی بن الحسین امام سجاد علیه السلام می فرماید:

از انسانی که در مقام به دست آوردن فضیلت یعنی علوم مادی و ظاهری است، ولی از انجام واجبات الهیه روی گردان است تعجب می کنم، چنین انسانی از شناخت حقیقت امر الهی و بزرگداشت آن و وظیفه خود محروم است و به همین خاطر حقیقت را سبک و خوار شمرده و از آنچه حضرت دوست، او را برای آن ساخته که رسیدن به عالی ترین مقامات الهی و انسانی با عبادت و اطاعت است، غفلت نموده.

عارف با معرفت، جناب شیخ حسن مصطفوی در توضیح مختصرش نسبت به جملات بالا می گوید:

تشخیص وظیفه از امور بسیار مهم است، به طوری که سالکان کار کرده و متدینین روشن ضمیر و حتی آنان که دارای مکاشفه هستند، از تشخیص این امر مهم عاجز بوده و در این مرحله انحرافات و گمراهی هایی پیدا می کنند.

یکی وظیفه اش کسب و تأمین معاش خود و عائله است و از این جهت تسامح

می ورزد، دیگری وظیفه اش تحصیل علم به فرایض و آداب و سنن است، حقیر و سبک می شمارد.

یکی دیگر موظف است که نهایت اهتمام به واجبات و محرمات داشته باشد، ولی به امور غیر لازم و کارهای مستحبی می پردازد.

آن یکی نماز نمی خواند و دم از دینداری می زند، یا روزه نمی گیرد و از فواید روزه مذاکره می کند، یا اموال مردم را می خورد و دست و صورت آب می کشد.

یا به کتاب خدا و سنت عمل نکرده و به حرف خدا و پیغمبر گوش نمی دهد و خود را عالم به حقیقت تصور می کند، یا اهل علم و دانش را مسخره کرده و عقل و برهان را کوچک شمرده و به سخن هر مدعی دروغگو تسلیم می شود، یا مرتکب صدها خیانت و جنایت و بی انصافی و ربا خواری و ظلم و دروغ و حيله و تزویر و تهمت و غیبت و بدگویی می شود و در صف اول جماعت جا می گیرد و به طور اجمال اغلب مردم متدین در مقام تشخیص وظیفه دچار اشتباه و انحراف می گردند و بسا هست که به خاطر بجا آوردن امری مستحب، ترک تکلیف واجب می کنند، یعنی آن اندازه که به امور مستحبی و یا مرسوم و عرفی و متداول اهمیت می دهند، به وظایف و فرایض لازم خود اهتمام ندارند و می توان گفت: نود درصد از مرسومات میان مردم برخلاف شرع و عقل می باشد و این معنی با دقت کردن در رسوم متداول در مجالس جشن و عقد و تعزیت و دید و بازدید و مهمانی، خوب روشن می شود و مفهوم بدعت گاهی در بعضی از این امور صدق می کند و اگر کسی بخواهد تقوا داشته باشد و مراقب حرکات و اعمال خود باشد، می باید از این گونه مجالس و این رقم مصاحبت ها بپرهیزد.

حرکاتی که به عنوان عبادت از انسان سر می زند، باید به مقتضای حال و ظرفیت عابد ارزیابی شود.

اولاً: هر حرکتی عبادت نیست و هر عبادتی، واقعی و کامل نیست، عبادت منافق، عبادت غیر مخلص، عبادت ریاکار، عبادت کسی که هدفش جلب جهات مادی است عبادت نیست، بلکه بازی با الفاظ و استهزاء به حق است.

در «تفسیر المیزان» (۱) آمده است که:

خدای تعالی به یکی از سه وجه عبادت می شود:

۱- خوف

۲- رجاء

۳- حب

و این هر سه در یک آیه جمع شده که می فرماید:

[وَ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَ مَغْفِرَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانٌ وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ] (۲).

در آخرت عذاب سختی است و [برای مؤمنان که دنیای خود را در راه اطاعت حق و خدمت به خلق به کار گرفتند] از سوی خدا آمرزش و بخشودگی است، و زندگی دنیا جز کالای فریبنده نیست.

با توجه به این آیه شریفه باید هر شخص با ایمانی نسبت به حقیقت دنیا توجه

ص: ۳۱۱

۱- ۱) - ترجمه تفسیر المیزان: ۲۸۹/۱۹ ذیل آیه ۲۰ سوره حدید.

۲- ۲) - حدید (۵۷): ۲۰.

داشته باشد و بداند که دنیا متاع غرور و دام فریب است که چون سراب بیابان به نظر بیننده لب تشنه آب می آید و او را به سوی خود می کشاند، ولی وقتی نزدیک شد چیزی نمی بیند و اگر چنین تنبهی داشته باشد، دیگر هدف خود را از کارهایی که در زندگی انجام می دهد دنیا قرار نداده، می داند که در ورای این دنیا، جهان دیگری است که در آنجا به نتیجه اعمال خود می رسد، حال یا آن نتیجه عذابی است شدید در ازای کارهای زشت و یا مغفرتی است از خدا در قبال کارهای نیک، پس بر اوست که از آن عذاب بهراسد و به آن مغفرت امیدوار باشد، ولی اگر عالی تر از این فکر کند هدف خود را خشنودی خود قرار نمی دهد و به خاطر نجات از عذاب و رسیدن به ثواب عمل نمی کند، بلکه هر چه انجام می دهد به خاطر خدا و خشنودی او انجام می دهد.

البته طبایع مردم در اختیار یکی از این سه راه مختلف است، بعضی از مردم که اتفاقاً اکثریت را هم دارا هستند، مسئله ترس از عذاب بر دل هاشان چیره گشته و از انحراف و عصیان و گناه بازمان می دارد، این ها هر چه بیشتر به تهدید و وعیدهای الهی برمی خورند، بیشتر می ترسند و در نتیجه به عبادت می پردازند.

و بعضی دیگر، حس طمع و امیدشان غلبه دارد، اینان هر چه به وعده های الهی و ثواب ها و در جایی که خداوند نوید داده برمی خورند، امیدشان بیشتر شده، به خاطر رسیدن به نعمت ها و کرامت ها و حسن عاقبتی که خداوند به مردم باایمان و عمل صالح وعده داده، بیشتر به تقوا و التزام به اعمال صالح می پردازند، باشد که بدین وسیله به مغفرت و بهشت خدایی نایل آیند.

ولی دسته سوم که همان طبقه علمای بالله باشند هدفشان عالی تر از آن دو دسته است.

ایشان خدا را نه از ترس عبادت می کنند و نه از طمع به ثواب، بلکه او را عبادت

می کنند برای این که اهل و سزاوار عبادت است.

چون خدا را دارای اسمای حسنی و صفات علیایی که لا-یق شأن اوست شناخته اند و در نتیجه فهمیده اند که خداوند عزیز، پروردگار و مالک سود ایشان و اراده و رضای ایشان و مالک هر چیز دیگری غیر ایشان است.

و اوست که به تنهایی تمام امور را تدبیر می کند، خدا را این چنین شناختند و خود را هم فقط بنده دیدند و چون بنده شانی جز این ندارد که پروردگارش را بندگی نموده، رضای او را به رضای خود و خواست او را بر خواست خود مقدم بدارد، لذا اولاً- به عبادت خدا می پردازد و ثانیاً از آنچه که می کند و آنچه که نمی کند جز روی خدا و توجه به او چیز دیگر در نظر نداشته طمع نمی دارد، نه التفاتی به عذاب دارد تا از ترس آن به وظیفه خود قیام نماید و نه توجهی به ثواب دارد تا امیدوار شود، گو این که از عذاب خدا ترسنده و به ثواب او امیدوار هست، و لکن محرکش برای عبادت و اطاعت خوف و رجا نیست و کلام امیر المؤمنین صلوات الله علیه که عرض می کند: من تو را از ترس آشت و به امید بهشت عبادت نمی کنم، بلکه بدان جهت عبادت می کنم که تو را اهل و سزاوار عبادت یافتم (۱)، به این معنی اشاره دارد.

این دسته، از آنجایی که تمامی رغبت ها و امیال مختلف خود را متوجه یکسو کردند و آن هم رضای خداست و تنها غایت و نتیجه ای که در نظر گرفتند خداست، لذا محبت به خدا در دل هاشان جایگیر شده است.

آری، این دسته خدای تعالی را به همان نحوی شناختند که خود خدای تعالی خود را به داشتن آن اسما و صفات معرفی کرده و چون او خود را به بهترین اسما

ص: ۳۱۳

و عالی ترین صفات معرفی و توصیف کرده و نیز از آنجایی که یکی از خصایص دل آدمی مجذوب شدن در برابر زیبایی ها و کمالات است، در نتیجه محبت خدایی که جمیل علی الاطلاق است در دل هایشان جایگزین می شود.

آری، از آیه شریفه:

[ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ] (۱).

این است خدا پروردگار شما، جز او معبودی نیست، آفریننده همه چیز است؛ پس تنها او را پرستید.

به ضمیمه آیه:

[الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ] (۲).

همان کسی که آنچه را آفرید نیکو ساخت.

استفاده می شود که خلقت دائر مدار حسن و این دو متلازم و متصادق با همند.

آیات دیگری بر می آید که یک یک موجودات، آیه و دلیل بر وجود خدا و آنچه در آسمان ها و زمین است، آیاتی است برای صاحبان عقل و خلاصه در عالم وجود چیزی که دلالت بر وجود او نکند و جمال و جلال او را حکایت ننماید، وجود ندارد.

پس اشیا از جهت انواع مختلفی که از خلقت و حسن دارند همه بر جمال لایتنهای او دلالت نموده، با زبان حال او را حمد و بر حسن فناپذیر او ثنا می گویند و از جهت انواع مختلفی که از نقص و حاجت دارند، همه بر غنای مطلق او دلالت نموده، با زبان حال او را تسبیح و ساحت قدس و کبریایش را از هر عیب

ص: ۳۱۴

۱-۱) - انعام (۶): ۱۰۲.

۲-۲) - سجده (۳۲): ۷.

و احتیاجی تنزیه می کنند، هم چنان که فرمود:

□
[وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ] (۱).

و هیچ چیزی نیست مگر این که همراه با ستایش، تسبیح او می گوید.

پس این دسته از مردم در معرفت اشیا، از راهی سلوک می کنند که پروردگارشان بدان راهنمایی کرده و نشانشان داده و آن راه این است که هر چیزی را آیه و علامت صفات جمال و جلال او می دانند و برای هیچ موجودی نفسیت و اصالت و استقلال نمی بینند و به این نظر به موجودات می نگرند که آینه هایی هستند که با حسن خود حسن ماورای خود را که حسنی لا-یتناهی است جلوه گر می سازند و با فقر و حاجت خود، غنای مطلق را که محیط به آن هاست نشان می دهند و با ذلت و مسکنتی که دارند، عزت و کبریای ما فوق خود را حکایت می کنند.

و پر معلوم است که آن دسته از مردم که نظرشان به عالم هستی، چنین نظری باشد خیلی زود نفوسشان مجذوب ساحت عزت و عظمت الهی گشته و محبت به او آن چنان بر دل هاشان احاطه پیدا می کند که هر چیز دیگری و حتی خود آنان را از یادشان می برد و رسم و آثار هوا و هوس و امیال نفسانی را، به کلی از صفحه دل هاشان محو می کند و دل هاشان را به دل هایی سلیم مبدل می سازد که جز خدای عز اسمه، چیز دیگری در آن نباشد، هم چنان که فرموده:

□
[وَ الَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ] (۲).

ولی آنان که ایمان آورده اند، محبت و عشقشان به خدا بیشتر و قوی تر است.

و لذا این طبقه، دو طریق اول را که یکی طریق خوف و دیگری طریق رجاء

ص: ۳۱۵

۱- ۱) - اسرا (۱۷): ۴۴.

۲- ۲) - بقره (۲): ۱۶۵.

است، خالی از شرک نمی دانند، چه آن کس که خدا را از ترس می پرستد، در حقیقت به منظور دفع عذاب از جان خود متوسل خدا می شود، پس او خودش را می خواهد نه خدا را و هم چنین، آن کس که خدا را به امید ثوابش عبادت می کند به منظور جلب ثواب و رستگاری به نعمت و کرامت متوسل خدا می شود، او هم خود را می خواهد نه خدا را، چه اگر راه دیگری غیر از توسل به خدا سراغ داشت، در جلب آن نفع و دفع آن ضرر، آن راه را می پیمود و با خدا و عبادت او هیچ سر و کاری نداشت.

در حدیث از امام صادق علیه السلام آمده:

هَلْ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ (۱).

مگر دین غیر از محبت چیز دیگری هم هست ؟

و این مقام نهفته ایست که جز پاکان با آن مساس ندارند و اگر اهل محبت را در این حدیث به عنوان پاکان خوانده، برای همین است که گفتیم: این طایفه از هوای نفس و لوث مادیت منزهند، پس جان کلام این شد که اخلاص در عبادت جز از راه محبت تمام و کامل نمی گردد.

توضیح این مسئله به این است که: عبادت خدا از ترس عذاب، آدمی را وادار می کند به زهد، یعنی: چشم پوشی از لذایذ دنیوی، برای رسیدن به نجات اخروی.

پس زاهد کارش این است که از محرّمات و یا کارهایی که در معنای حرام است، یعنی ترک واجبات اجتناب کند.

آن کس هم که طمع ثواب دارد، طمعش او را وادار به کارهایی از قبیل عبادت و عمل صالح می کند تا به نعمت اخروی و بهشت برین نایلش سازد، پس کار عابد

ص: ۳۱۶

هم این است که واجبات یا کارهایی که در معنای واجب است، یعنی ترک حرام را بجا آورد و خلاصه، خوف زاهد او را وادار به ترک و رجا عابد او را وادار به فعل می کند و این دو طریق هر یک صاحبش را به اخلاص برای دین وامی دارد، نه اخلاص برای خدا که صاحب دین است.

به خلاف طریقه سوم که طریقه محبت است که قلب را از هر تعلقی جز تعلق خدا پاک می کند، از زخارف دنیا و زینت های آن، از اولاد و همسران، از مال و جاه و حتی از خود و آرزوهای خود پاک می سازد و قلب را منحصراً متعلق به خدا و هر چه که منسوب به خداست، از دین و آورنده دین و ولی در دین و هر چه که برگشتش به خدا باشد می سازد، آری، محبت به هر چیز، محبت به آثار آن نیز هست.

عراقی آن عارف شوریده چه نیکو می گوید:

ای زده خیمه حدوث و قدم***در سرا پرده وجود و عدم

جز تو کس واقف وجود تو نیست***هم تویی راز خویش را محرم

از تو غایب نبوده ام یک روز***وز تو خالی نبوده ام یک دم

آن گروهی که از تو با خبرند***بر دو عالم کشیده اند رقم

پیش دریای کبریای تو هست***دو جهان کم زقطره ای شبنم

بی وجودت جهان وجود نداشت***از جمال تو شد جهان خرم

چون تجلی است در همه کسوت***آشکارست در همه عالم

که به غیر از تو در جهان کس نیست***جز تو موجود جاودان کس نیست

آنان که به هستی، بدان گونه نگریستند و محصول نظر آنان عشق و محبت به صاحب هستی شد، از کارها آن کاری را دوست می دارند که خدا دوست دارد و آن

کاری را دشمن می دارند که خدا دشمن بدارد، به خاطر رضای خدا راضی و به خاطر خشم خدا خشمگین می شوند، این محبت نوری می شود که راه عمل را برای او روشن می سازد، چنان که فرمود:

[أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ] (۱).

آیا کسی که [از نظر عقلی و روحی] مرده بود و ما او را [به وسیله هدایت و ایمان] زنده کردیم، و برای وی نوری قرار دادیم تا در پرتو آن در میان مردم [به درستی و سلامت] حرکت کند.

و روحی می شود که او را به خیرات وامی دارد، هم چنان که فرمود:

[وَآتَيْنَاهُمْ بَرُوحٍ مِنْهُ] (۲).

و به روحی از جانب خود نیرومندشان ساخته.

و همین است سرّ این که از چنین کسی جز جمیل و خیر سر نمی زند و هیچ مکروه و شری را مرتکب نمی گردد.

ص: ۳۱۸

۱- ۱) - انعام (۶): ۱۲۲.

۲- ۲) - مجادله (۵۸): ۲۲.

قال الصادق عليه السلام:

إِعْتَبِرْ بِمَا مَضَى مِنَ الدُّنْيَا هَيْلَ بَقِيَّ عَلَيَّ أَحَدٍ أَوْ هَيْلَ أَحَدٍ فِيهَا بَاقٍ مِنَ الشَّرِيفِ وَ الْوَضِيعِ وَ الْغَنِيِّ وَ الْفَقِيرِ وَ الْوَلِيِّ وَ الْعَيْدِ وَ فَكَذَلِكَ مَا لَمْ يَأْتِ مِنْهَا بِمَا مَضَى أَشْبَهُ مِنَ الْمَاءِ بِالْمَاءِ.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله:

كَفَى بِالْمَوْتِ وَاعْظَاءً، وَ بِالْعَقْلِ دَلِيلًا، وَ بِالْتَّقْوَى زَادًا وَ بِالْعِبَادَةِ شُغْلًا وَ بِاللَّهِ مُوَسَّئًا وَ بِالْقُرْآنِ تَبْيَانًا.

وَ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ:

لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا بَلَاءٌ وَ فِتْنَةٌ، وَ مَا نَجَا مَنْ نَجَا إِلَّا بِصِدْقِ الْإِلْتِجَاءِ.

وَ قَالَ نُوحٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

وَ جَدْتُ الدُّنْيَا كَبَيْتٍ لَهُ بَابَانِ دَخَلْتُ مِنْ أَحَدِهِمَا وَ خَرَجْتُ مِنَ الْآخَرِ.

هذا حال نبي الله فكيف حال من أطمأن فيها و ركن إليها و ضيع عمره في عمارتها و مزق دينه في طلبها.

وَ الْفِكْرَهُ مِرَاهُ الْحَسَنَاتِ، وَ كَفَارَهُ السَّيِّئَاتِ، وَ ضَمِيَاءُ لِلْقَلْبِ، وَ فُسَيْحَهُ لِلْخُلُقِ، وَ إِصَابَتُهُ فِي إِضْيَاحِ الْمَعَادِ وَ أَطْلَاحِ عَلَى الْعَوَاقِبِ وَ اسْتِرَادَةً فِي الْعِلْمِ.

وَ هِيَ خِصْلَةٌ لَا يُعْبَدُ اللَّهُ بِمِثْلِهَا.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ:

فِكْرُهُ سَاعَةٌ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةٍ سَنَةٍ وَ لَا يَنَالُ مَنَزَلَةَ التَّفَكُّرِ إِلَّا مَنْ خَصَّهُ اللَّهُ بِنُورِ الْمَعْرِفَةِ وَ التَّوْحِيدِ.

ص: ٣٢٢

[إِعْتَبِرْ بِمَا مَضَىٰ مِنَ الدُّنْيَا هَيْلَ بَقِيَّ عَلَيَّ أَحَدٍ أَوْ هَيْلَ أَحَدٍ فِيهَا بَاقٍ مِنَ الشَّرِيفِ وَ الْوَضِيعِ وَ الْغَنِيِّ وَ الْفَقِيرِ وَ الْوَلِيِّ وَ الْعَيْدِ وَ فَكَذَلِكَ مَا لَمْ يَأْتِ مِنْهَا بِمَا مَضَىٰ أَشْبَهُ مِنَ الْمَاءِ بِالْمَاءِ]

حقیقت عقل و قلب

در این فصل بسیار مهم و در این حدیث با عظمت سخن از اندیشه و تعقل و فهم و فکر است.

سخن از واقعیتی است که نسبت به تمام واقعیت ها و نسبت به خیر دنیا و آخرت انسان و سعادت و سلامت آدمی، در همه شئون همانند روح برای جسم و چون ریشه برای درخت و به منزله بنیان و پی برای ساختمان است.

عقل و لب و فکر و قلب و مشتقات هر یک و آثار و نتایج این حقایق بلند ملکوتی، بارها در قرآن و روایات و آثار و معارف اسلامی آمده است.

دقت در آیات قرآن و اندیشه در مهم ترین آثار الهی، ما را به این معنی رهنمون می شود که فکر کردن و اندیشیدن کار مغز و یافتن و فهمیدن کار قلب است.

ص: ۳۲۳

قرآن مجید فهم را از کفار سلب ولی تفکر را برایشان اثبات کرده، می فرماید:

[وَ مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَ نِدَاءً صُمُّ بِكُمْ عُمِّي فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ] (۱).

داستان [دعوت کننده] کافران [به ایمان]، مانند کسی است که به حیوانی [برای رهاوندنش از خطر] بانگ می زند، ولی آن حیوان جز آوا و صدا [آن هم آوا و صدایی که مفهومی را درک نمی کند] نمی شنود. [کافران، در حقیقت] کر و لال و کورند، به همین سبب [درباره حقایق] اندیشه نمی کنند.

و در مورد دیگر درباره کافری می فرماید:

[إِنَّهُ فَكَّرَ وَ قَدَّرَ] (۲).

او [برای باطل کردن دعوت قرآن] اندیشید و [آن را] سنجید.

آری، آن کافر اندیشید ولی دنبال یافتن حقیقت آن اندیشه نرفت و به آنچه سنجیده بود، توجه نکرده و به درک آن خود را حاضر نگردانید.

در هر صورت دانستن، نتیجه فکر کردن و شناختن و فهمیدن، کار قلب است و این دو عضو بسیار مهم، گسترده ترین و برترین نقش را در دستگاه حیات انسان دارند.

در تمام مسائلی که در شرح جملات عالی روایت مطرح می شود، توجه به عقل و قلب و مغز و دل به طور یکسان است و هر دو در زمینه تمام حقایقی که بازگو می شود مورد نظر است؛ زیرا نظام مسئله فکر و نتیجه گیری از آن بدین صورت است: که حواس پنجگانه را باید وادار به رابطه گرفتن با حقایق مادی و معنوی

ص: ۳۲۴

۱-۱ - بقره (۲): ۱۷۱.

۲-۲ - مدثر (۷۴): ۱۸.

و ظاهری و باطنی و مکانی و زمانی کرد، سپس حواس یافته های خود را به مغز داده و مغز برای رساندن انسان به واقعیت ها، یافته ها را به قلب می دهد و این قلب است که برای درک نهایی، آخرین منزل و مرحله است.

مثلاً انسان با چشم خویش خرابه های کاخ های ستمگران تاریخ را می بیند، مغز دیده را می گیرد، در این صورت واقعیت علمی در دنیای درون درست می شود، آن گاه قلب این علم را می فهمد، سپس انسان در نتیجه این فهم عبرت گرفته و خویش را از ستم و ستمکاری دور می کند.

دستگاه های بسیار عظیم و پیچیده ای چون:

دراکه، حافظه، متفکره، متخیله، متصوره، ممیزه، مدبره، در ارتباط با مغز و قلب هستند که هر یک برای خود دنیای اسرار آمیزی هستند.

برای قدم گذاشتن در راه رشد و کمال انسان با تمام وجود، نیازمند به کار گرفتن تمام این استعداد های خدایی است، با بکار گیری حواس و دستگاه های عظیم دماغی و قلبی، می توان به فضای با عظمت معنی و باطن و حقایق و اسرار ملکوتی قدم گذاشت و در آنجا با رسالت انبیا و امامت ائمه علیهم السلام و آیات آفاقی و انفسی و تشریحی آشنا شد و از طریق این آشنایی، به پاکی جان و دل و پاکی نفس و عمل رسید.

مغز را برای اندیشه در آنچه دستور اندیشه داده شده و قلب را برای فهم محصول مغز بکار بگیرید که تنها راه نجات و به دست آوردن سعادت دنیا و آخرت همین است.

حکیم نکته سنج، نظامی در ترغیب به اندیشه و فهم می گوید:

ای ناظر نقش آفرینش***بردار خلل ز راه بینش

کین هفت حصار بر کشیده*** بر هزل نباشد آفریده

هر ذره که هست اگر غبار است***در پرده مملکت بکار است

در راه تو هر که با وجود است***مشغول پرستش و سجود است

تفکر و اندیشه در قرآن

بدون تردید می توان گفت: هیچ کتابی در دوره تاریخ حیات بشر به اندازه قرآن مجید، انسان را تشویق و امر به تفکر و اندیشه در تمام حقایق عالم، اعم از آفاقی و انفسی و شرعی نکرده است.

قرآن مجید، کتاب اندیشه، کتاب هدایت، کتاب خیر، کتاب سعادت، کتاب فضیلت و بالاترین سرمایه ایست که همانندش در تمام هستی پیدا نمی شود.

قرآن مجید، در بسیاری از آیات متفکران و اندیشه داران و آنان که در مقام فهم واقعیت ها و شکل گیری از آن واقعیات اند، به بهترین صورت تمجید کرده و آنان را که دنبال فهم واقعیت ها و اندیشه در حقایق نیستند سخت مورد نکوهش قرار داده است، اینک قسمتی از آیات کتاب حق:

الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ هَيَّامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ [١].

آنان که همواره خدا را ایستاده و نشسته و به پهلو آرمیده یاد می کنند، و پیوسته در آفرینش آسمان ها و زمین می اندیشند، و از عمق قلب همراه با زبان می گویند: پروردگارا! این [جهان با عظمت] را بیهوده نیافریدی، تو از هر عیب و نقصی منزّه و پاکی؛ پس ما را از عذاب آتش نگاهدار.

ص: ۳۲۶

[أَوْ لَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ] (۱).

آیا در [خلوت] درون خود نیندیشیده اند؟ [که] خدا آسمان ها و زمین و آنچه را میان آن هاست، جز به حق و راستی و برای مدتی معین نیافریده است.

[وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْهَارًا وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ يُغْشَى اللَّيْلَ النَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ] (۲).

و اوست که زمین را گسترانید، و در آن کوه هایی استوار و نهلهایی پدید آورد و در آن از همه محصولات و میوه ها جفت دوتایی [که نر و ماده است] قرار داد، شب را به روز می پوشاند، [تا ادامه حیات برای همه نباتات و موجودات زنده ممکن باشد]؛ یقیناً در این امور برای مردمی که می اندیشند، نشانه هایی [بر توحید، ربوبیت و قدرت خدا] است.

[وَ سَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ] (۳).

و شب و روز و خورشید و ماه را نیز رام و مسخر شما قرار داد، و ستارگان هم به فرمانش رام و مسخر شده اند؛ قطعاً در این [حقایق] نشانه هایی است [بر توحید، ربوبیت و قدرت خدا] برای گروهی که تعقل می کنند.

[وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ]

ص: ۳۲۷

۱-۱ - روم (۳۰): ۸.

۲-۲ - رعد (۱۳): ۳.

۳-۳ - نحل (۱۶): ۱۲.

مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ [(۱)]

و از نشانه های [قدرت و ربوبیت] او این است که برای شما از جنس خودتان همسرانی آفرید تا در کنارشان آرامش یابید و در میان شما دوستی و مهربانی قرار داد؛ یقیناً در این [کار شگفت انگیز] نشانه هایی است برای مردمی که می اندیشند.

[خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلْ مِنْهَا زَوْجَهَا وَ أَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِنْ بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ ذَلِكَمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَانِي تُصْرَفُونَ] [(۲)]

شما را از یک تن آفرید، سپس همسرش را از او پدید آورد، و از چهارپایان [شتر و گاو و گوسفند و بز به اعتبار یک نر و یک ماده] هشت زوج آفرید، شما را در شکم های مادرانتان آفرینشی پس از آفرینشی دیگر در میان تاریکی های سه گانه [شکم و رحم و مشیمه] به وجود آورد. این است خدا پروردگار شما که فرمانروایی [مطلق بر همه هستی] ویژه اوست، معبودی جز او نیست، پس چگونه شما را از حق بازمی گردانند؟

[أَوْ لَمْ يَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِهِمْ مِنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ] [(۳)]

آیا اندیشه نکردند که در همنشین آنان [یعنی پیامبر اسلام] هیچ نوع جنونی نیست؛ او فقط بیم دهنده ای آشکار [نسبت به سرانجام شوم بدکاران] است.

[لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَ تِلْكَ

ص: ۳۲۸

۱-۱ (۱) - روم (۳۰): ۲۱.

۲-۲ (۲) - زمر (۳۹): ۶.

۳-۳ (۳) - اعراف (۷): ۱۸۴.

الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ [(۱)] .

اگر این قرآن را بر کوهی نازل می کردیم، قطعاً آن را از ترس خدا فروتن و از هم پاشیده می دیدی. و این مثل ها را برای مردم می زنیم تا بیندیشند.

[قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ] (۲) .

بگو: در زمین بگردید پس با تأمل بنگرید که سرانجام گنهکاران چگونه بود؟

[لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ] (۳) .

به راستی در سرگذشت آنان عبرتی برای خردمندان است.

تفکر و اندیشه در روایات

اشاره

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ يَقُولُ: نَبَّهَ بِالتَّفَكُّرِ قَلْبَكَ وَ جَافَ عَنِ اللَّيْلِ جَنَبَكَ وَ اتَّقِ اللَّهَ رَبَّكَ (۴) .

امام صادق علیه السلام می فرماید: امیر المؤمنین علیه السلام بارها می فرمود: دلت را با اندیشه آگاه ساز، به هنگام شب برای عبادت پهلو از بستر بردار و خدا را راه تقوا پیشه گیر.

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَمَّا يَزُورِي النَّاسَ أَنْ تَفَكَّرَ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ قِيَامِ لَيْلَةٍ قُلْتُ كَيْفَ يَتَفَكَّرُ؟ قَالَ: يَمُرُّ بِالْخَزْبَةِ أَوْ بِالدَّارِ فَيَقُولُ: أَيَّنَ سَاكِنُوكَ أَيَّنَ بَانُوكَ مَا لَكَ لَا

ص: ۳۲۹

۱-۱ - حشر (۵۹): ۲۱.

۲-۲ - نمل (۲۷): ۶۹.

۳-۳ - يوسف (۱۲): ۱۱۱.

۴-۴ - الكافي: ۵۴/۲، باب التفكر، حديث ۱؛ بحار الأنوار: ۳۱۸/۶۸، باب ۸۰، حديث ۱.

راوی بزرگوار حسین بن صیقل می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم این که مردم می گویند: یک ساعت اندیشه از یک شب عبادت بهتر است، چگونه باید اندیشید؟ فرمود: به ویرانه یا خانه می گذرد، بگوید:

آنان که در تو ساکن بودند، آنان که تو را ساختند کجایند، چه شدند، چرا سخن نمی گویی؟!!

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ إِذْمَانُ التَّفَكُّرِ فِي اللَّهِ وَفِي قُدْرَتِهِ (۲).

امام صادق علیه السلام فرمود: بهترین عبادت، ادامه تفکر و اندیشه درباره خدا و قدرت اوست.

عَنْ مُعَمَّرِ بْنِ خَلَادٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: لَيْسَ الْعِبَادَةُ كَثْرَةَ الصَّلَاةِ وَالصَّوْمِ إِنَّمَا الْعِبَادَةُ التَّفَكُّرُ فِي أَمْرِ اللَّهِ (۳).

معمر بن خلاد می گوید: از حضرت رضا علیه السلام شنیدم فرمود: بندگی حق زیادی نماز و روزه نیست، همانا عبادت اندیشه در کار خداست.

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: التَّفَكُّرُ يَدْعُو إِلَى الْبِرِّ وَالْعَمَلِ بِهِ (۴).

امام صادق علیه السلام می فرماید: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: اندیشه و فکر، انسان را

ص: ۳۳۰

۱-۱) - الکافی: ۵۴/۲، باب التفکر، حدیث ۲؛ بحار الأنوار: ۳۲۰/۶۸، باب ۸۰، حدیث ۲.

۲-۲) - الکافی: ۵۵/۲، باب التفکر، حدیث ۳؛ وسائل الشیعه: ۱۹۶/۱۵، باب ۵، حدیث ۲۰۲۶۰.

۳-۳) - الکافی: ۵۵/۲، باب التفکر، حدیث ۴؛ وسائل الشیعه: ۱۹۶/۱۵، باب ۵، حدیث ۲۰۲۶۱.

۴-۴) - الکافی: ۵۵/۲، باب التفکر، حدیث ۵؛ بحار الأنوار: ۳۲۲/۶۸، باب ۸۰، حدیث ۵.

به نیکویی و عمل به آن می کشاند.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: عَلَيَّ الْعَاقِلُ أَنْ يَكُونَ لَهُ ثَلَاثُ سَاعَاتٍ: سَاعَةٌ يُنَاجِي فِيهَا رَبَّهُ عَزَّ وَجَلَّ، وَ سَاعَةٌ يُحَاسِبُ فِيهَا نَفْسَهُ، وَ سَاعَةٌ يَتَفَكَّرُ فِيهَا صَنَعَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ وَ سَاعَةٌ يَخْلُو فِيهَا بِحَظِّ نَفْسِهِ مِنَ الْحَلَالِ فَإِنَّ هَذِهِ السَّاعَةَ عَوْنٌ لِيَتْلِكَ السَّاعَةَ (١).

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: لازم است خردمند را سه ساعت باشد:

ساعتی برای مناجات با حضرت پروردگار و ساعتی برای محاسبه نفس و ساعتی برای اندیشیدن در صنع حق و ساعتی برای لذت بردن از حلال که این ساعت کمکی برای ساعات دیگر است.

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْخَيْرُ كُلُّهُ فِي ثَلَاثِ خِصَالٍ: فِي النَّظَرِ وَ الشُّكُوتِ وَ الْكَلَامِ، فَكُلُّ نَظَرٍ لَيْسَ فِيهِ اعْتِبَارٌ فَهُوَ سَيِّئٌ، وَ كُلُّ شُكُوتٍ لَيْسَ فِيهِ فِكْرَةٌ فَهُوَ عَفْلَةٌ وَ كُلُّ كَلَامٍ لَيْسَ فِيهِ ذِكْرٌ فَهُوَ لَعْوٌ فَطُوبَى لِمَنْ كَانَ نَظَرُهُ اعْتِبَارًا وَ سِيكُوتُهُ فِكْرَةً وَ كَلَامُهُ ذِكْرًا وَ بَكَى عَلَيَّ خَطِيئَتِهِ وَ أَمِنَ النَّاسُ شَرَّهُ (٢).

امام صادق علیه السلام فرمود: تمام خیر در سه خصلت است: نظر، سکوت، کلام.

هر نظری که در آن درسی برای زندگی نباشد اشتباه است و هر سکوتی که در آن اندیشیدن نباشد، غفلت و بی خبری است و هر کلامی که در آن یادآوری واقعی نباشد، لغو و بیهوده است.

خوش به حال کسی که نظرش پند گرفتن، سکوتش فکر و کلامش ذکر باشد، بر گنااهش گریه کند و مردم از شرش در امان باشند.

ص: ۳۳۱

١-١) -بحار الأنوار: ٣٢٣/٦٨، باب ٨٠، حدیث ٧.

٢-٢) -المحاسن: ٥/١، باب ١، حدیث ١٠؛ بحار الأنوار: ٣٣٢/٩٠، باب ١٩، حدیث ١٨.

اشاره

از آیات و روایاتی که ذکر شد، به این نتیجه می‌رسیم که خداوند بزرگ و اولیای دین برای راهنمایی انسان به سوی رشد و کمال و خیر و سعادت ابدی، از او می‌خواهند در واقعیت‌هایی چون:

آسمان، زمین، شب و روز، خلقت انسان، قرآن، حیات پاکان، زندگی ناپاکان و عاقبت آنان و هر واقعیتی که در زندگی انسان اثر تربیتی دارد اندیشه و تفکر کنند، تا از حرارت اندیشه به فهم و درک واقعیت‌ها رسیده و پس از آن هماهنگ با حقایق و واقعیت‌ها شده تا از این طریق به سعادت ابد و خیر جاوید برسند، تا از این راه خود را اصلاح کرده و سپس به اصلاح دیگران بپردازند، تا از این مسیر به جهان‌های ناشناخته مادی و معنوی دست یابند.

کلام علامه مجلسی رحمه الله در اندیشه

علامه مجلسی رحمه الله، این بزرگ مرد علم حدیث، در توضیح آیات و روایات اندیشه می‌گوید:

تفکر وارد در معارف اسلامی، شامل همه اقسام اندیشه‌های صحیح است.

چون اندیشه در بزرگواری خدا که دعوت به ترس از مقام او و اطاعت از حضرتش می‌کند و چون تفکر در فنای دنیا و لذت‌های آن که این نحو اندیشه دعوت می‌کند به ترک فضول از آن و ترک دنیای غرور آفرین و چون تفکر در سرانجام مردمان نیک گذشته که دعوت می‌کند به شکل‌گیری از آنان و تفکر در عاقبت مجرمان که سبب است برای اجتناب از اخلاق و کردار ناپسند آنان و اندیشه در عیوب نفس و آفات آن که سبب می‌شود برای توجه به اصلاح آن و چون تفکر در

اسرار عبادت و هدف های آن که سبب می شود، برای کوشش در تکمیل و رفع نقص و کاستی آن و فکر در درجات بلند آخرت که دعوت می کند به تحصیل آن و اندیشه در مسائل شریعت که دعوت می کند به فراگیری آن و عمل بر وفق آن مسائل و اندیشه و تفکر در حسن اخلاق که دعوت می کند برای تحصیل حسنات و آراسته شدن به آن.

کلام غزالی در اندیشه

غزالی می گوید:

اندیشه، موجب روشنایی دل و آزاد شدن از غفلت است و باید گفت: اندیشه، اصل و ریشه تمام نیکی هاست (۱).

کلام شیخ طوسی در اندیشه

خواجۀ طوسی این محقق کم نظیر در توضیح مسئله اندیشه می گوید:

اندیشه، حرکت باطنی از مقدمات به سوی مقاصد و نتایج عالی است و با مسئله دقت و نظر، قریب المعنی است.

برای کسی حرکت از نقص به سوی کمال، جز از طریق اندیشه صحیح میسر نیست، مواد و مبادی اندیشه آفاق و انفس است به این که در اجزای عالم و ذرات آفرینش و اجرام علوی از افلاک و کواکب و حرکات و اوضاع و مقادیر و اختلافات و مقارنات و مفارقات و تأثیرات و تغییرات آن ها اندیشه کند و نیز در اجرام سفلی و ترتیب و تأثیر هر کدام بر یکدیگر و کیفیت و ترکیب و هم چنین معادن و حیوانات

ص: ۳۳۳

و در اجزای انسان و اعضای او از استخوان ها و عضلات و عصبات و عروق و آنچه در حقیقت از عدد بیرون است، تفکر کند و به تمام این حقایقی که از طریق فکر به دست می آورد، بر کمال صانع و عظمت و علم و قدرت و عدم ثبات غیر حضرت او استدلال کند و در حقیقت، خود را به میوه شیرین اندیشه که دست یافتن به معرفت و عشق و مقام قرب حضرت اوست برساند، لذت حیات واقعی را دریابد (۱).

تفکر در سماوات

اشاره

این جزوه که تنها برای مسائل تربیتی تنظیم شده و سعی دارد از مسائل پیچیده علمی بپرهیزد، گنجایش بازگو کردن یک میلیونیم از یک ذره از یک ورق با عظمت خلقت و آفرینش را ندارد.

ولی از آنجایی که علاقمند است، آیات و روایات باب تفکر را تا اندازه ای شرح دهد، ناچار است به گوشه ای محدود از حقایق موجود اشاره نماید.

سماوات، یعنی مجموعه آثاری که نسبت به ما بالای سر ما قرار دارد و این مجموعه، بنا به فرموده صاحب خلقت، هفت مرحله است که از آن تعبیر به آسمان های هفتگانه می شود، هر کدامش توده هایی از میلیون ها سحابی و منظومه و کهکشان است و بنابر روایات و کتب پر قیمت علمی، آسمان اول نسبت به دوم چون ذره ای در برابر شیئی عظیم و دوم نسبت به سوم و به همین نسبت، تا ششم نسبت به هفتم.

عظمت و وسعت مسئله در حدی است که اگر نوشتارهای تمام کتب علمی را

ص: ۳۳۴

در برابر آسمان اول بگذاریم، مانند این است که عدد بسیار کوچکی را در برابر یک عدد بی نهایت گذاشته ایم.

مقایسه خورشید و زمین

شما خورشید را از دید علمی بنگرید، این موجود پر منفعت و این منبع حرارت، کره ایست که برای بیان عظمت آن، بهترین راه آنست که با زمین مقایسه شود.

حجم خورشید، یک میلیون و سیصد و نود و یک هزار برابر حجم کره زمین است.

قطر خورشید، صد و نه برابر قطر کره زمین یعنی یک میلیون و سیصد و نود و یک هزار کیلومتر است.

وزن خورشید، سیصد و سی هزار برابر وزن زمین است، یعنی اگر کره خورشید را در یک کفه ترازو و سیصد و سی هزار کره زمین را در کفه دیگر قرار بدهند دو کفه با هم مساوی خواهد شد.

سرعت حرکت وضعی خورشید، در هر ثانیه ۲ کیلومتر و در هر ساعت هفت هزار و دویست کیلومتر است.

امروز ثابت شده که دسته ای از کرات آسمانی که منظومه واحدی را تشکیل می دهند، متفقاً در فضا به جهت معینی حرکت می کنند.

منظومه شمسی نیز به طرف صورت فلکی «الجائی علی رکبته» که نسبت به خورشید در شمال آسمان واقع گردیده است، حرکت می نماید، سرعت سیر این حرکت در هر ثانیه، نوزده کیلومتر و نیم می باشد.

در این مسافرت، ما ساکنان زمین نیز همراه خورشید هستیم و در مدت یک سال

۶۱۵ میلیون کیلومتر از مکانی که امروز در فضای عالم اشغال کرده ایم، دور می شویم.

خورشید، یکی از اعضای کهکشان است که به فاصله ۳۰ هزار سال نوری از مرکز آن واقع گردیده و با سرعت ساعتی ۹۷۲ هزار کیلومتر به گرد مرکز کهکشان می چرخد.

اگر روزی این قرص آتشین سرد و خاموش شود و جمعیت چهار میلیاردی زمین بخواهند آن حرارتی را که از این مشعل جهان تاب به زمین می رسد، با افروختن زغال سنگ به وجود بیاورند، باید ۶۱ هزار میلیارد تن زغال سنگ تهیه کنند، یعنی هر نفری در حدود ۲۰۳۳۳ تن زغال سنگ بیفروزند، تا به این منظور برسند (۱).

این کره بزرگ همراه با نه سیاره که عبارت است از: عطارد، زهره، زمین، مریخ، مشتری، زحل، اورانوس، نپتون و پلوتون، منظومه شمسی را تشکیل می دهند و با همه عظمتی که دارند ولی در برابر نزدیک ترین کهکشان که راه شیری است فقط و فقط یک نقطه روشن است و حتی این مجموعه، گاهی با همه وسعت و عظمتش در برابر یک ستاره، آری، در برابر فقط یک ستاره چیز کوچکی است.

ستارگان آسمان

در کتب مهم علمی می خوانیم:

از ستاره هایی که به عنوان ستاره بزرگ اندازه گیری شده، ستاره بزرگ قرمز اسپیلیون اوریگا می باشد که ۲۵۰۰ میلیون میل قطر دارد که تمام منظومه شمسی ما با مدارهایش یکجا در دل آن جا می گیرد (۲).

ص: ۳۳۶

۱-۱) - انسان و جهان: ۱۰-۱۳ به نقل از کتاب های نجوم بی تلسکوپ، ساختمان خورشید، از جهان های دور، تسخیر ستارگان.

۲-۲) - مجله نور دانش: سال ۴۳ شماره ۳-۱۰۴.

ریگل که یک ستاره درخشان در مجموعه اودیون است ۵۰۰ سال نوری از ما دور است.

هنگامی که یک نفر منجم به وسیله دوربین نجومی خود، به یک ستاره بسیار دور می نگرد در واقع به زمان های سابق می نگرد؛ زیرا نوری که از ستاره ها آمده، میلیون ها سال پیش شروع به حرکت کرده است.

در یک شب درخشان می توانید، یک خط از نور رنگ پریده در وسط آسمان مشاهده کنید که سرتاسر کشیده شده است.

این کهکشان یا راه شیری است که از چندین میلیون ستاره مرکب شده که چون خیلی دور هستند بسیار کم رنگ به نظر می رسد.

این ستارگان روی هم رفته، مجموع متراکم یک خانواده عظیم ستاره ها را تشکیل می دهد که بسیاری از ستارگان مرئی منجمله، خورشید خود ما جزء این مجموعه هستند.

این کهکشان به شکل یک چرخ است و شعاع آن در حدود یک صد هزار سال نوری است، این چرخ در حال گردش است و هر ۲۵۰ میلیون سال یک بار به دور خود می گردد.

منظومه شمسی ما تقریباً در قسمت خارجی و بیرونی چرخ قرار دارد و وقتی شما به کهکشان نگاه کنید، در واقع مرکز آن را می نگرید.

بسیاری کهکشان های دیگر وجود دارد که از کهکشان ما خیلی دورترند، این ها ابرهای عظیم از گاز و ستاره هستند که به وسیله نیروی جاذبه نزدیک یکدیگر قرار گرفته اند.

برخی از آن ها به شکل توپ هستند و برخی دیگر مانند آندرومد که نزدیک ترین کهکشان می باشد و تنها کهکشان دیگری است که با چشم برهنه هم دیده می شود

سال نوری کهکشان‌ها به طوری یک نواخت در فضا پراکنده اند، فاصله بین هر دو کهکشان مجاور ۲،۰۰۰،۰۰۰ سال نوری است و افق جهان تا جایی که دیده می‌شود شامل تقریباً ۱۰۰،۰۰۰،۰۰۰ کهکشان مجزا است.

این بود دورنمایی از جهان ستارگان و آنچه در اختیار چشم برهنه یا مسلح ماست و تمام این بساط، تازه گوشه‌ای کوچک از عالم بزرگ است که با قدرت دانش اندک ما و رصدخانه‌ها، در برابر ما قرار گرفته.

عناصر تشکیل دهنده کرات

در اینجا لازم بلکه واجب است سری هم به عناصر تشکیل دهنده این کرات و این نظام شگفت‌انگیز بزنیم و لطایف و دقایق مواد سازنده جهان را از نزدیک مشاهده کنیم، تا روشن شود که عجایب اصل مواد از خود ساختمان سماوات کمتر نیست.

آنچه اجسام و مواد در عالم می‌بینیم فقط یک منظره خشن ظاهری است، ولی باطن آن در واقع خیلی لطیف‌تر است، یگانه حقیقتی که می‌توان گفت: این است که ظاهر عالم از سه نوع مواد تشکیل شده است: پرتون، نوترون، الکترون.

این مواد انواع و اقسام اجسام و اشیای مختلف را تشکیل می‌دهند و انواع چیزهای عالم از این مواد تشکیل می‌شود و در هر کجا صورت مختلفی دارند ولی باطن و ماهیت آن‌ها کاملاً یکی و بهم شبیه است.

پرتون‌ها عبارت‌اند از دانه‌های مواد، فرض کنیم که این دانه‌ها شبیه به گلوله‌های رنگین «مثلاً قرمز» هستند، جرم این‌ها را با دقت فوق‌العاده‌ای سنجیده‌اند.

این طور حدس می‌زنند که جرم یک پرتون معادل $1/66$ میلیونیم یک میلیاردیم یک میلیاردیم گرم است.

یعنی یک گرم را ۱،۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰ قسمت کنند و آن یک قسمت را یک میلیارد قسمت نمایند و آن قسمت را یک میلیون قسمت نمایند معادل ۱/۶۶ آن می باشد.

گفتن آن آسان است ولی تصورش امکان ندارد، پس برای درست کردن یک گرم پرتون بایستی ۶۰۲۰۰۰ میلیارد میلیارد پرتون روی هم جمع نماییم.

برای این که بفهمیم این عدد واقعاً چیست و چه معنا دارد، فکر کنید که اگر یک فرد بشر تمام عمر خودش را صرف شمردن کند و این عمل را در تمام اوقات زندگانی حتی در ساعات خواب و خوراک ادامه دهد در سراسر عمر فقط می تواند از یک تا یک میلیارد بشمرد همین و همین.

اگر تمام سکنه کره زمین، تمام ایام و لیالی عمر خود را صرف شمارش کنند، فقط موفق به شمارش تا دو میلیارد میلیارد خواهند شد.

پس اگر جمعیت زمین به همین اندازه که هست بماند، لازم است سیصد هزار نسل افراد بشر تمام اوقات شبانه روزی خود را صرف شمارش کنند، تا بتوانند تعداد پرتون های یک گرم پرتون را بشمارند، حالا دانستید دنیا چقدر عجیب است (۱).

آفرینش مظهر الطاف بی پایان کیست***کیست شایان آفرین را آفرین شایان کیست

خلقت اشیا چه در ماضی چه مستقبل چه حال***جمله مشتقند مصدر ذات جاویدان کیست

جنبش ذرات با سیر و تکامل از کجاست***تابش خورشید و ماه از نیر تابان کیست

ص: ۳۴۱

روشنی بخشند در تاریکی شب اختران***این کواکب مشعل کاخ بلند ایوان کیست
آسمان را این چنین بر پا که دارد بی ستون***یار من با این سکون در گردش از فرمان کیست
این همه اقمار و انجم این شمس و این کرات***در فضای بی کران قائم به اطمینان کیست
اینهمه اشکال و صورت این همه نقش و نگار***از کدامین نقش بند است از نگارستان کیست

تفکر در زمین

اشاره

قرآن مجید در بسیاری از آیاتش، زمین را آیتی از آیات حق و دلیل توحید و نشانه قدرت و علامت عنایت و محبت و لطف حضرت حق می داند.

[الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ فِرَاشًا] (۱).

آن پروردگاری که زمین را برای شما بستری گسترده.

[وَ هُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَ جَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْهَارًا] (۲).

و اوست که زمین را گسترانید، و در آن کوه هایی استوار و نهلهایی پدید آورد.

[وَ اللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا] (۳).

و خدا از آسمان آبی نازل کرد، و زمین را به وسیله آن پس از مردگی اش زنده ساخت.

ص: ۳۴۲

۱-۱) - بقره (۲): ۲۲.

۲-۲) - رعد (۱۳): ۳.

۳-۳) - نحل (۱۶): ۶۵.

[الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ مَهْدًا وَ سَلَكَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا] (۱).

همان کسی که زمین را برای شما بستری گسترده قرار داد، و برای شما در آن [به خاطر آسان شدن رفت و آمدتان] راه هایی پدید آورد.

[إِنَّ اللَّهَ يُمِصُّكُمُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا] (۲).

یقیناً خدا آسمان ها و زمین را از این که از جای خود منحرف شوند [و فرو ریزند] نگه می دارد.

[اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ قَرَارًا] (۳).

خداست که زمین را برای شما جایگاه امن و آسایش آفرید.

[وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ بِسَاطًا] (۴).

و خدا زمین را برای شما فرشی گسترده قرار داد.

[أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا] (۵).

آیا زمین را فراهم آورنده [انسان ها] قرار ندادیم ؟

زمین با هزاران عوامل آسایش و رفاه، یکی از نشانه های بارز حکمت و قدرت خداوندی است، به همین جهت، قرآن مجید انسان را به اندیشه در عجایب و اسرار آن دعوت می کند.

سطح زمین دارای وسعت زیادی است، تا انسان ها بر حسب امکانات علمی

ص: ۳۴۳

۱-۱ - طه (۲۰): ۵۳.

۲-۲ - فاطر (۳۵): ۴۱.

۳-۳ - مؤمن (۴۰): ۶۴.

۴-۴ - نوح (۷۱): ۱۹.

۵-۵ - مرسلات (۷۷): ۲۵.

در فصل زمستان، سکوت و خواب عمیقی زمین را فرا می گیرد و به یک استراحت نسبتاً طولانی می پردازد، ضمناً به جهت مساعدت و سردی هوا، باران و برف فراوان از آسمان فرو می ریزد، در نتیجه زمین کهنسال برای زندگی جدیدی آماده می شود.

علت پیدایش این فصول، حرکت انتقالی زمین است که در ۳۶۵ روز و ۵ ساعت و ۴۸ دقیقه و ۴۰ ثانیه، در یک مدار بزرگی که طول آن ۹۳۰ میلیون کیلومتر است، یک مرتبه به دور خورشید می گردد و در نتیجه آن، سال پدید می آید.

سرعت حرکت انتقالی زمین در هر ثانیه ۲۹ کیلومتر و نیم و در هر دقیقه ۱۷۷۰ کیلومتر است (۱).

زمین منبع نعمت های مورد نیاز انسان است، چیزی در زندگی بشر لازم نیست، مگر این که وجود مقدس حضرت حق در روی زمین، یا در دریاها یا در دل زمین قرار نداده باشد.

به قول صاحب کتاب علم و زندگی (۲):

«اگر لحظه ای درباره آنچه از فلز ساخته می شود بیندیشیم فوراً، هواپیما، کشتی، قطار، پل های فلزی، انواع و اقسام ماشین ها، بخاری، میخ، پیچ و مهره و پول و هزاران چیز دیگر در نظر مجسم می شود، آیا می توانید تصور کنید که بدون این وسایل، زندگی ما با حالا چه فرقی داشت؟!»

ص: ۳۴۵

۱-۱) - انسان و جهان: ۲۳.

۲-۲) - علم و زندگی: ۱۳۹.

شکل زمین، کمیت و کیفیت زمین، پستی و بلندی زمین، موجودات زمین همه و همه در راه حیات انسان در کارند.

اگر سطح کره زمین، صاف و هموار می بود، پست و بلندی نداشت، تپه و ماهوری در آن نبود، کوهسار و دره هایی در آن یافت نمی شد، آب های باران روی زمین می ماندند و به دریا نمی رفتند و در آنجا انبار نمی شدند، چرا؟ زیرا در زمین سرایشی نبود، تا آن ها به سویی روند، جوی شوند، رود گردند، به دریا بریزند.

در اثر ماندن آن بر روی زمین، خاکستان های زمین به باتلاقی تبدیل می گردید، دیگر جایی برای کشت یافت نمی شد، مراتع سرسبز، چمن زارهای خرم نبود، چرندگان، چراگاهی نمی یافتند، در نتیجه بشر، از غذای نباتی و حیوانی محروم می شد و بشری در اثر گرسنگی باقی نمی ماند.

آب های باران در سنگستان ها که می ماندند می گندیدند، تولید حشرات سمی می کردند، بوی گند جهان را فرا می گرفت، حشرات زنده ای را باقی نمی گذاردند، نه نباتی می ماند، نه حیوانی، نه انسانی.

او جهان و جهانیان را به هم بستگی داده، سطح زمین را دندانان ای قرار داده، کوه ها، دره ها، دشت ها، پستی ها، بلندی ها، برای زمین درست کرده، تا خطری از سوی آب باران، برای زندگان نباشد، تا آن ها به راحتی زیست کنند، تا آن ها به مانند، تا نابود نشوند؛ آیا مهربانی، لطف، دانش، قدرت، از این بالاتر می شود؟

هفتاد و دو صدم از کره زمین را آب فرا گرفته است، آنجا که دریاها و اقیانوس ها را تشکیل می دهد.

بیست و هشت صدم از کره زمین خاک و خشکی است که قاره های ششگانه

زمین، از آن تشکیل می شوند.

آب دریاها و اقیانوس ها، مادر باران ها و برف های زمین می باشند، چون در اثر تبخیر آن ها، باران و برف پدید می آید و این درست به مقدار احتیاج زندگان زمینی می باشد.

اگر وضع کره زمین برخلاف این بود چه می شد؟

اگر بیست و هشت صدم سطح آن، آب بود و هفتاد و دو صدمش خاک بود، باران و برف یک سوم می شدند.

اگر آب و خاک در زمین به نسبت ۵۰-۵۰ بودند باران و برف از نصف مقدار موجود کمتر بودند، سطح زمین تبدیل به بیابانی خشک و صحرایی سوزان می گشت، نه گیاهی در آن می روید و نه مرغزاری خرم در آن یافت می شد، نه باغی و نه بوستانی دیده می شد، نه محصولی بود و نه مزروعی، نه بیشه ای بود نه جنگلی که انسان ها و جانورها از آن ها تغذیه کنند.

تشنگی و گرسنگی همگان را فرا می گرفت و همه نابود می شدند و جاننداری در روی زمین باقی نمی ماند.

آیا بهتر از این نشانه ای برای او می خواهی که در میان هزاران نسبت میان آب و خاک، نسبتی را آورده که دهنده حیات است؟

آیا بهتر از این گواهی برای دانایی او، توانایی او، مهربانی او، می خواهی؟ اگر انصاف در تو حکومت کند.

آری، اندیشه و تفکر در نعمت، انسان را با یک دنیا محبت با صاحب نعمت آشنا می کند و از طریق این آشنایی انسان را با مسؤولیت ها روبرو کرده و در رأس تمام مسؤولیت ها، مسؤولیت اطاعت از حضرت او را بر دوش وجود آدمی می گذارد و از این طریق انسان را، پروانه وار به دور شمع وجودش به حرکت می آورد.

ص: ۳۴۷

به قول عاشقی سرمست، چون فیض شوریده حال:

دلم پیوسته با مهرش قرین است*** محبت خاتم دل را نگین است

سرم دیوانه گنج الهی*** دلم دیوانه عقل آفرین است

دو عالم در سر من جای دارد*** نه پنداری وجود من همین است

گهی پرواز بالم آسمانست*** اگر چه آشیان من زمین است

سر من کرسی سلطان عشق است*** دل من معنی عرش برین است

فضای سینه ام منزلگه دوست*** درون این صدف دُرّ ثمین است

چو با حق در سخن آیم کلیمم*** کلامم آن دم آیات مبین است

جاذبه زمین

مردم می گویند: باران و برف می آید، ولی حقیقت حال چنین نیست، باران و برف نمی آید، نیروی جاذبه زمین است که باران ها را به سوی خود می کشد و برف ها را از بالا به سوی خود سرازیر می کند.

اگر زمین، باران ها و برف ها را نمی توانست جذب کند، آن ها در فضا می ماندند و همان جا پخش می شدند، آیا در این صورت جاننداری در زمین یافت می شد، آیا اگر جاننداری یافت می شد، می توانست زیست کند؟

چه کسی به زمین نیروی جاذبه داده است، او... نیروی جاذبه زمین نشانه عقل او، حکمت او، دانش او، توانایی او، مهربانی او به بشر می باشد.

طوفان، از عجایب زمین

زمین دارای دریاهاست، در دریاها عجایی وجود دارد، یکی از عجایب طوفان هاست.

طوفان هایی که در دریاها و اقیانوس ها پدید می آید گوناگون است.

طوفان های سرد که از مناطق سردسیر و دشت های قطبی می آیند.

طوفان های گرمی که از مناطق استوایی می آیند.

طوفان های سطحی که در روی آب قرار دارند.

طوفان های عمیقی که تا زیر آب های دریا نفوذ می کنند.

کشتی ها از طوفان ها می گریزند و شهرستان های ساحلی از دست طوفان داد دارند، ولی طوفان ها آن قدر برای بشر سودمند می باشند که اندازه ندارد.

مقصود از این سود، شکستن شدت گرما در نقاط گرمسیر و شدت سرما در نقاط سردسیر که از کارهای طوفان می باشد، نیست.

مقصود این است که سود طوفان همگانی است و آن ها به تمام افراد بشر در جمیع نقاط جهان، حق حیات دارند.

اگر طوفان ها نمی بودند، هیچ فردی در روی کره زمین نمی توانست زندگی کند، اگر طوفان ها نبودند آب های دریاها حرکتی نداشتند و همگی را کد بودند، در اثر رکود دائم، آب ها می گندیدند و جهان را گند و تعفن پر می کرد، جو مسموم می شد، دریا مسموم می شد، گازهای مرگ آور فضا را می گرفت، زمینیان همگی می مردند، دریایان همه می مردند.

طوفان، آب دریاها را در حرکت دائم قرار می دهد، در اثر حرکت دائم، حرارت آب دریا و شوری آن پیوسته در تغییر می باشد، در نتیجه آب دریا، از یکنواخت بودن خارج شده، از خطر گندیدن دور می شود.

دهنده حیات با چنین پدیده ای، زندگی موجودات زنده را از خطر نابودی محفوظ نگاه داشته است.

آیا این طوفان هایی که ضامن حیات زندگان هستند، نشانه حکمت و دانش

و قدرت آفریننده حیات نمی باشد؟ آری.

آیا این دقت های علمی که پس از هزاران سال کشف شده، در خور فهم ماده ابتدایی، ماده فاقد شعور و علم می باشد؟ هرگز.

آیا این قدرت پهناور طوفان ها، این اثر حیات بخش آن ها، از کجا آمده و که به آن ها داده است؟ او... (۱).

گیاهان، از عجایب زمین

اشاره

از عجایب بسیار مهم زمین گیاهان هستند، گیاهان در تداوم حیات ارزنده ترین نقش را به عهده دارند و دارای انواع گوناگونی هستند و گوناگون بودن انواع آنان، نشانه بارز صاحب و کارگردان آفرینش است.

اگر ماشینی به طور خودکار به کار خود ادامه دهد و مغز متفکری در آن تصرف نکند، محصول آن کارخانه یک جور خواهد بود و بس.

اتومبیلی اگر به راه افتد و راننده ای نداشته باشد جز به یک سو نخواهد رفت، مگر نشیب و فراز زمین، سیر او را تغییر دهد.

از گوناگون بودن محصولات کارخانه، تشخیص می دهیم که مغزی متفکر، آن را اداره می کند.

از اختلاف سیر اتومبیل و پیچیدنش به این سو و آن سو، تندی و کندی آن، تشخیص می دهیم که اتومبیل تحت فرمان راننده ای عاقل قرار دارد.

اکنون به کارخانه خلقت و محصولات آن نظری می افکنیم و نمونه ای بسیار کوچک را که بیشتر با انسان ارتباط دارد در نظر می آوریم.

ص: ۳۵۰

به گیاهان می نگریم که برگ های سبزی دارند، ولی برگ های آن ها هیچ کدام به یک شکل نیستند، برگ هر گیاهی شکل مخصوصی دارد.

سبزی برگ ها یک جور نیستند، اگر برگ این درخت را نزدیک آن درخت بگذاریم، می بینیم در سبزی با هم اختلاف دارند، عدد انواع میوه جات در عالم مشکل است به شمار آید، اقسام گل ها در جهان آن قدر بسیار است که به طور عادی در حساب نمی آید.

از یک میوه چندین نوع موجود است، می گویند در هند سیصد قسم انبه می باشد.

یکی از مهندسین کشاورزی می گفت: در باغ کشاورزی پاریس، بیش از پنج هزار قسم انگور موجود است و آن ها را با شماره معرفی می کنند مثلاً می گویند: انگور شماره ۱۷۵۲.

آیا کسی می تواند انواع یک سیب را بشمارد؟

هر میوه ای که روی آن انگشت بگذارید نیز چنین است.

آیا این تنوع محصولات و گوناگون بودن فرآورده های کارخانه خلقت، نشانه آن نیست که اراده ای متفکر، این کارخانه عظیم و پهناور را اداره می کند و هزاران سال است که این روش برقرار است، نه خستگی بر آن عارض شده و نه اشتباهی در کار آن رخ داده است، این اراده از آن کیست؟ از آن او... (۱).

گیاهان در همه جای زمین، از سطح خاک و اقیانوس ها گرفته، تا مرتفع ترین نقاط هوا یافت می شوند.

بعضی از گیاهان به حدی کوچک اند که فقط با میکروسکوپ دیده می شوند،

ص: ۳۵۱

بعضی دیگر مانند درختان مشهور جنگلی کالیفرنیا «سرخ دار» به قدری بزرگند که از میان تنه عظیم آن ها جاده عبور داده اند. انواع مختلفی از گیاهان در روی زمین وجود دارند، تا کنون بیش از سیصد هزار قسم گیاه، توسط گیاه شناسان مطالعه و نامگذاری شده است که می توانیم آن ها را به دسته هایی تقسیم کرده و هر دسته را جداگانه مورد مطالعه قرار دهیم.

انواع گیاهان

سلسله گیاهان را به چهار دسته تقسیم کرده اند:

۱- سبزینه دار و بی سبزینه یا جلبک ها و قارچ ها.

۲- خزه ها.

۳- سرخس ها.

۴- مولدین دانه.

و هر یک به جای خود نقش عمده ای در تداوم حیات در روی زمین به عهده دارند، مثلاً جلبک های کوچک غذای جانوران کوچکی هستند که طعمه ماهی ها واقع می شوند، ماهی های کوچک به نوبه خود طعمه ماهی های بزرگ می باشند، اگر در دریاچه ها و رودخانه ها و اقیانوس ها، جلبکی وجود نداشت ماهی های خوراکی به زودی از میان می رفتند، تمام جانوران دریایی از کوچک ترین آن ها گرفته تا بزرگترینشان، مستقیماً یا غیر مستقیم، به غذاهایی که گیاهان آبی می سازند، بستگی دارند.

قارچ ها شامل باکتری ها، کپک ها، مخمرها و قارچ های چتری است، بعضی از قارچ ها از بهترین دوستان انسانند.

هزارها نوع قارچ وجود دارد، تقریباً در همه جا یعنی در خاک و آب و روی

ص: ۳۵۲

اغذیه و داخل و خارج بدن موجودات زنده یافت می شوند، بعضی از قارچ ها به صورت گرد و خاک، زنده در هوا معلقند.

بسیاری از باکتری ها برای انسان پر ارزشند، برای بعضی صنایع و در تهیه برخی غذاها و در کشاورزی به آن ها احتیاج است.

باکتری ها در بعضی صنایع و تهیه کتان لازم اند، در چرم سازی پوست ها را در محلولی از پوست درخت بلوط قرار می دهند، در این جا باکتری ها به نرم شدن پوست کمک می کنند.

برای تهیه کتان، ساقه بزرگ را می برند و آن را در چاه های مرطوبی حفظ می کنند، باکتری ها ماده ای را که سبب اتصال رشته های کتان می باشند می پوسانند، الیاف کتان با این عمل از هم جدا می شوند و از آن کتان تهیه می شود.

باکتری ها برای تهیه بعضی اغذیه لازم می باشند، بعضی باکتری ها الکل را به سرکه تبدیل می کنند.

قند محتوی در شیر میوه جات، تحت اثر مخمرها به الکل مبدل می گردد، سپس الکل تحت اثر باکتری ها به سرکه تغییر می یابد.

بعضی باکتری های دیگر، لاکتوز شیر را به اسید لاکتیک، تبدیل می کنند، این فعل و انفعال شیر را بریدن شیر می گویند.

اسید لاکتیک برای تهیه پنیر ترش مانند پنیر سویس لازم است، باکتری های مولد اسید لاکتیک برای تهیه کلم شور نیز مفیدند.

باکتری ها به کشاورزی نیز کمک می کنند، رشد گیاهان باعث جذب مقادیر مهمی از عناصر خاک می شود.

اگر ازت و بعضی عناصر دیگر لازم دوباره به خاک نمی رسیدند، گیاهان قادر به رشد نبودند.

باکتری ها به تهیه مجدد این عناصر کمک می کنند،وقتی گیاهان و جانوران می میرند،باکتری ها به اجساد آن ها اثر کرده،مواد درهم بدن آن ها را به صورت مواد ساده تجزیه می کنند،این مواد ساده می توانند مورد استفاده گیاهان دیگر قرار گیرند.

مسئله کپک ها نیز مانند باکتری ها از عجایب دستگاه حضرت حق است.

در بعضی غذاها وجود کپک لازم است،مثلاً مزه و رنگ پنیر«راکفور»مربوط به کپک هایی است که روی آن زندگی می کنند.

یکی از کپک های پست،داروی شگفت آور«پنی سیلین»را به وجود می آورد که از رشد میکروب بعضی امراض در بدن انسان جلوگیری می کند.

کپک ها مانند باکتری ها،روی بقایای گیاهان و جانوران زندگی کرده،آن ها را تجزیه می نمایند و با این عمل زمین را حاصلخیز می کنند.

مخمرها،قارچ های کوچک تک سلولی اند و غذای خود را از قندی که به صورت محلول است می گیرند،با انجام این عمل،قند را به انیدرید کربنیک و الکل تبدیل می کنند.

این پدیده به تخمیر موسوم است،مخمرها در تهیه نان بکار می روند،وقتی مخمر و قند در خمیر نان با هم مجاور شدند،الکل و انیدرید کربنیک متصاعد می شوند و سبب برآمدن نان و متخلخل شدن آن می گردند،وقتی نان می پزد الکلش تبخیر شده و وارد هوا می شود.

خزه ها،از جلبک ها و قارچ ها که فاقد ریشه اند و ساقه و برگ ندارند،کامل ترند،خزه ها دارای برگ های ساده و اندام هایی ریشه مانند و ساقه مانند می باشند.

اندازه آن ها هیچ وقت از چند سانتی متر تجاوز نمی کند؛زیرا آن ها بافت چوبی را که برای نمو طولی لازم است،فاقد می باشند.

خزه ها، در اماکن مختلف و دارای رطوبت کافی، به حد وفور می رویند و در نواحی قطبی و کوهستان های مرتفع یافت می شوند، بسیاری از آن ها در آب های شیرین و اطراف مرداب های مشجر نمو می کنند، در اماکن باتلاقی، در جنگل هایی که نور آفتاب کم است می رویند، خزه ها به خرد شدن سنگ ها کمک می کنند و وقتی می میرند، بقایای فاسد شده آنان زمین را حاصلخیز می سازد.

گیاهان گلدار، گیاهانی هستند که ما به آن ها بیشتر آشنایی داریم و مهم ترین گیاهان هستند؛ زیرا که آن ها را برای غذا و مواد بافتنی و مسکن تهیه می کنند.

گیاهان گلدار، بیش از احتیاج خود غذا تهیه می کنند و از این نظر مقداری اندوخته در خود نگه می دارند، اغلب همین اندوخته هاست که مورد استفاده انسان واقع می گردد.

گیاهان، مواد اضافی را در کجا ذخیره می کنند؟ ممکن است در یک یا چند اندام اندوخته کنند، مانند ریشه ها، ساقه ها، برگ ها، میوه ها، یا دانه ها.

بعضی گیاهان نظیر کاهو و اسفناج و کلم، غذای اضافی را در برگ هایشان ذخیره می نمایند؛ هویج و چغندر، غذای اضافی را در ریشه هایشان اندوخته می نمایند؛ گل کلم و مارچوبه در ساقه هایشان ذخیره می نمایند.

گیاهان گلدار، عموماً در میوه ها و دانه ها اندوخته می کنند، معروف ترین گیاهان گلدار درختان میوه هستند:

سیب، هلو، گیلاس، گوجه، گلابی، غلات نظیر: گندم، چاودا، ذرت، برنج، جو، دانه دار می باشند.

الیاف بعضی گیاهان به کار ساختن پارچه می آید، البسه گوناگونی که اکنون بر تن دارید از یک یا چند ماده از مواد زیر ساخته شده اند:

پنبه، کتان، ابریشم مصنوعی، پشم، ابریشم، چرم؛ پشم و ابریشم و چرم از

فرآورده های حیوانی هستند، ولی به خاطر بیاورید که جانوران به گیاهان زنده اند.

فرآورده های حیوانی قسمتی از گیاهان است که توسط حیوانات خورده شده اند.

پنبه، از بزرگ ترین محصولات صنعتی جهان است و از گیاهان مهم مولد الیاف است، موارد استعمال بسیار دارد که قسمت اعظم آن بافتن پارچه های گوناگون است.

کتان از بزرگ تهیه می شود، الیاف بزرگ که سخت و محکم می باشند به کار ساختن لباس و طناب می آید، پارچه های کتانی، فرش، نخ قند، طناب ها و تور ماهیگیری و عالی ترین کاغذهای تحریر از کتان ساخته می شوند.

الیاف گیاهی بیشتر از سلولز ساخته شده اند، سلولز برای تهیه ابریشم مصنوعی به کار می رود، امروزه الیاف مصنوعی نظیر نایلون که از زغال و آب و هوا ساخته می شود، به سرعت جای الیاف طبیعی، گیاهی و حیوانی را می گیرد.

لاستیک طبیعی، از عصاره شیری رنگ (لاتکس) درخت کائوچو گرفته می شود.

این درختان اکنون تقریباً در تمام کشورهای گرمسیر کاشته می شوند، بیشتر لاستیک خام برای ساختن لاستیک رویی و تویی چرخ های اتومبیل به کار می رود.

از موارد استعمال دیگر، تهیه پوتین ها و کفش های لاستیکی و لباس های نفوذناپذیر و روکش سیم های الکتریکی، لوله های لاستیکی و لوازم طبی و چسب است.

هزارها اشیا دیگر، از جمله داروها، قند، توتون، کاکائو، قهوه، چای، بعضی عطرها، سقر و ادویه از گیاهان به دست می آیند، احتمال دارد شما بتوانید چیزهایی دیگر نیز به خاطر بیاورید.

از جمله منابع بسیار مهم زمین جنگل است، محصولات جنگل زیاد و متنوع است.

غیر از غذا و لباس، چوب یکی از موادی است که مورد استعمال بسیار در جهان دارد.

در آمریکا به تنهایی میلیون ها متر مکعب الوار در سال مصرف می گردد، جنگل ها گرما و آب و هوا را تنظیم می کنند و ذخایر آب را حفظ می نمایند.

ریشه گیاهان ممکن است از سرعت جریان آب باران، جلوگیری به عمل آورده و مقدار زیادی خاک حاصلخیز را از شسته شدن محافظت نمایند.

در هر صورت به فرموده قرآن مجید، نسبت به زمین و تمام جریانات طبیعی آن، اعم از دریاها، خشکی ها، گیاهان و سایر نعمت هایی که در آن و در کوه های آن و در اعماق خاک است اندیشه کنید، باشد که از این اندیشه به معرفت و از معرفت به محبت و از محبت به عمل و از عمل به رضایت دوست و از رضایت حضرت الله به بهشت جاودان برسید.

فَرَّ جَوَانِيْ غَرَفْتِ طِفْلِ رَضِيْعٍ بَهَارٍ *** لَبْ زَلْبَنٍ بَازِ شَسْتِ شَكُوْفِهِ نَوْبَهَارِ

باز درختان شدند بارور و باردار *** سِرِّ نِهَانِ هِرْچِه دَاشْتِ كَرْدِ عِيَانِ رُوْزْگَارِ

چنانچه امروز گشت سِرِّ خِدا آشْكَارِ

طَبِيْعَتِ لَعْلِ سَازِ لَعْلِ تَرَاشِيْدِهِ بَاز *** لَعْلِ تَرَاشِيْدِهِ رَا پَهْلُوِيْ هِم چِيْدِهِ بَازِ

پَهْلُوِيْ هِم چِيْدِهِ رَا بَه نَقْرَه پِيچِيْدِهِ بَاز *** بَه نَقْرَه پِيچِيْدِهِ رَا بَه حُقَّه پُوْشِيْدِهِ بَازِ

بِحَقِّه پُوْشِيْدِهِ رَا بَه نَامِ نَامِيْدِ نَارِ

درخت نارنج بود با کره و کامله***زنفخ باد بهار به باغ شد حامله

طفل سمینی بزاد بی مدد قابله*** طفل سمینش بدن پُر بود از آبله

به چهر گلگونش ماند آبله آبدار

بر زبر شاخ بین سیبک سیمین زغن***نیمرخ سرخ دوست نیم رخ زرد من

عاشق و معشوق بین رفته به یک پیرهن*** نی غلطم عاشقی است کشته خونین کفن

به جرم دلدادگی زدند او را به دار

درخت امرود بین حکمتی انگیخته***صراحی ساخته شکر در او ریخته

مشک و گل زعفران به هم برآمیخته*** برابر آفتاب به شاخ آویخته

کز پی شش مه شود دوی بیمار زار

مهندس طبع ساخت ز هندوانه کُره***علوم جغرافیا درج در او یکسره

جزیره و بحر و بر چشمه و کوه و در***ه بعرض چون بایدش زدن خط دایره

بزن خط استوا به خط نصف النهار

روی دل آرای به از چه سبب زرد شد*** چهر مصفای او از چه پر از گرد شد

گمان برم هم چو من جفت غم و درد شد*** چنين شود هر كسى ز دلبرش فرد شد

چنانچه من گشته ام ز هجر زار و نزار (۱)

تفكر در شب و روز

از مسائل بسيار مهم زمين كه قرآن مجيد انديشه در آن را تأكيد دارد، مسئله شب و روز است.

گویی را به سر نخي ببنديد و سر ديگر نخ را به دست خود بگيريد و به دور خود بچرخيد، گوی هم با دور شما خواهد چرخيد.

ولی پیوسته نیم رخ توپ به سوی شما می باشد و نیمرخ ديگر به سوی مخالف شما خواهد بود.

هر چیزی كه تحت تأثير جاذبه ای قرار گيرد و به گرد جاذب خود بگردد، حالش چنين خواهد بود.

زمین ما در جاذبه خورشید قرار دارد و به گرد خورشید می گردد، پس بایستی همیشه نیمه ای از آن به سوی خورشید باشد و نیمه ديگرش به سوی مخالف خورشید.

اگر وضع زمين چنين بود می دانيد چه می شد؟ نیمی از زمين كه رو به خورشید بود دوزخی گدازان و جهنمی فروزان بود و نیمه ديگر آن، شب تاریکی، سرد و سوزان بود، در نتیجه زمين قابل زیست نبوده، نه گیاهی در آن می روید و نه جانداري در آن یافت می شد.

ولی دانش او و قدرت او و حکمت او، از اين وضع جلوگیری کرده و برای زمين حرکتی قرار داده كه با سرعت ۳۰ كيلومتر در ثانيه به گرد خود بگردد و جاذبه

ص: ۳۵۹

خورشید از آن جلوگیری نباشد، تا همه نقاط زمین از سود نور خورشید بهره مند شوند و از زیانش دور باشند و شب و روز خوبی داشته باشند (۱).

نور و حرارت در عالم آفرینش دارای موقعیت بسیار مهمی است، به طوری که اگر احتیاجات موجود زنده را در نظر بگیریم، باید نور و حرارت را جزء نیازمندی های درجه اول قرار بدهیم.

پروردگار عالم، نور و گرما را به طور رایگان ولی با نظام مخصوصی در اختیار موجودات زنده قرار داده است که با توجه به همین نظام دقیق و عادلانه دری از خداشناسی به روی ما باز می گردد.

می دانیم، اگر خورشید بر یک نقطه از زمین به طور مداوم می تابید، اشعه سوزان آن موجودات زنده آن نقطه را، اعم از گیاه و حیوان می سوزاند و از بین می برد و اگر همیشه بر همان نقطه ظلمت حکومت می کرد، سرما و یخبندان عجیبی به وجود می آمد و در نتیجه شرایط حیات محقق نمی گشت، روی همین اصل، نور و ظلمت و شب و روز با نظام معینی در کلیه نقاط روی زمین مقرر گردیده است.

قرآن، مسئله با اهمیت شب و روز را از دلایل توحید قلمداد می کند و می فرماید:

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُم بِضِيَاءٍ أَوْ لَيْلٍ تَسْمَعُونَ * قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ النَّهَارَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُم بِاللَّيْلِ تَسْمَعُونَ فِيهِ أَوْ لَيْلٍ تَسْمَعُونَ * قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ لَتَسْكُنُوا فِيهِ وَ لَتَبْتَغُوا مِنْ

ص: ۳۶۰

بگو: به من خبر دهید، اگر خدا شب را بر شما تا روز قیامت پاینده و جاوید کند، کدام معبودی است جز خدا که برای شما روشنایی بیاورد؟ پس آیا [دعوت او را] نمی شنوید؟ * بگو: به من خبر دهید اگر خدا روز را بر شما تا روز قیامت پاینده و جاوید کند، کدام معبودی است جز خدا که شبی را برای شما بیاورد تا در آن بیارامید؟ پس آیا [آثار قدرت او را] نمی بینید؟ * و از رحمت خود شب و روز را برای شما قرار داد، تا در شب بیارامید و [در روز] رزق و روزی بجوید، باشد که سپاس گزاری کنید.

در مسئله خلقت انسان و عجایب این موجود اسرار آمیز، هزاران کتاب نوشته شده، مطالعه قسمتی از این کتب، به اندیشه و تفکر در واقعیت های این موجود کمک می کند، در جلد سوم عرفان به گوشه ای از برنامه های خلقت انسان اشاره رفت و در این جلد به توضیح بیشتر نیازمند نیست.

تفکر در قرآن

از جمله مسائلی که قرآن مجید، انسان را به اندیشه در آن دعوت می کند اندیشه در خود قرآن عظیم است، شما با مطالعه یک تفسیر زنده و جامع، یا با اتصال به اهل قرآن به قرآن راه پیدا کرده و از این طریق به باز کردن درهای رحمت حق به سوی خود موفق خواهید شد.

قرآن مجید، از تمام مردم دعوت می کند در عاقبت نیکان و ناپاکان امم گذشته با

ص: ۳۶۱

چشم دل بنگرند و در داستان آنان اندیشه کنند، به صورتی که واقعیت های حیات پاکان را در خود تحقق داده و از پلیدی پلیدان پرهیزند، در این زمینه صحیح ترین و سودمندترین داستان ها، داستان هایی است که قرآن مجید نقل می کند و انسان خردمند و متفکر می تواند با مطالعه دقیق آن داستان ها، در دریایی از معارف قرار گرفته و از این رهگذر به بهره های عالی دنیایی و آخرتی برسد.

من در این زمینه شما را به تفاسیر قرآن و کتبی که در توضیح حیات انبیا و امم به عنوان قصص یا داستان های قرآن نوشته شده، راهنمایی می کنم و از شرح مفصل این حقیقت چشم می پوشم.

در اینجا به ترجمه جملات اول حدیث باب تفکر اشاره کرده و دنباله حدیث را ادامه می دهم:

امام صادق علیه السلام می فرماید:

به آنچه از دنیا و آنچه از نعمت و مصیبت و حادثه و تلخی ها و خوشی ها گذشته، به نظر عبرت بنگر، بین آیا از برای کسی از آنچه مربوط به دنیا بوده، چیزی باقی مانده؟

و آیا کسی را از بزرگ و کوچک، غنی و فقیر، دوست و دشمن، شاه و گدا می یابی که شربت مرگ را نچشیده باشد؟

ای عزیز! آینده را نیز همانند گذشته بدان، آنچه بر گذشته بر همگان رفت، بر آینده و آیندگان هم خواهد رفت، چنانچه آب به آب شبیه است، در این گذرگاه فقط، خوشا به حال کسی که به هر چیز و به هر کس به دیده عبرت بنگرد و از این رهگذر به تصفیة وجود خویش از رذایل و آراستن درون و برون خویش به حسنات، اقدام نماید.

[قال رسولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: كَفَى بِالْمَوْتِ وَاعِظًا، وَبِالْعَقْلِ دَلِيلًا، وَبِالتَّقْوَى زَادًا وَبِالْعِبَادَةِ شُغْلًا وَبِاللَّهِ مُنَسًّا وَبِالْقُرْآنِ تَبْيَانًا]

اندیشه در مرگ

اشاره

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در جهت تحریک اندیشه مردم برای یافتن حقایق و دوری گرفتن از رذایل می فرماید:

برای شما یاد مرگ و دیدن مردن دیگران موعظه ای کافی است، به دلالت عقل نسبت به واقعیت های، و زادی چون تقوا و شغلی چون عبادت و مونسی چون حضرت الله و بیانی هم چون قرآن مجید، برای بدست آوردن خیر دنیا و آخرت اکتفا کنید.

مسئله حتمیت مرگ و انتقال از این جهان به سرای آخرت، برای هیچ کس قابل تردید نیست.

دیدن مرگ اشخاص با دیده بصیرت و یاد کردن از مرگ خویش ولی با قدرت تفکر از بهترین عوامل بیدار کننده و وسایل رشد و کمال است.

من شخصی را می شناختم که به انواع معاصی آلوده بود، امر به معروف و نهی از منکر در او اثر نداشت، از دین بی خبر و نسبت به هر گناهی، اهل عمل بود.

سال ها او را ندیدم، تا در ماه رمضان، دیدم انسانی با وقار و با تربیت در حالی که از احوالات الهی بهره مند بود و از ایمان و عمل صالح وجودی سرشار

داشت به نزد آمد و پرسید: مرا می شناسی ؟ گفتم: نه، گفت: من همانم که مدتی از عمر گرانمایه را در باطل سپری کردم.

گفتم: وسیله بیداریت چه بود ؟ گفت: دوستی داشتم از دنیا رفت تا نزدیک قبر، جنازه او را مشایعت کردم، به فکر افتادم که بالای سر قبر بایستم و آنچه با مرده معامله می شود، ببینم.

دیدم بند کفنش را گشودند، به زیر صورتش خاک ریختند بالای سرش لحد چیدند و قبر را با گل و خاک پوشاندند، آن وقت به مشایعت کنندگان گفتند: به خانه هایتان برگردید.

ناگهان از این مناظر عجیب و غریب تکان شدیدی خورده به خود آمدم و با خود گفتم: برخورد به تمام این واقعیت ها برای تو هم خواهد بود، آن وقت در جواب حضرت حق که عمری به تو احسان داشت و تو در مقابل احسانش، عمری اسائه ادب داشتی، چه خواهی گفت ؟

از همان زمان به توفیق الهی تمام معاصی و خطاها را ترک گفتم و اکنون از برکت آن روز، به ادامه زندگی هماهنگ با قواعد الهی مشغولم.

به خواست خدا در باب هشتاد و سوم که درباره مرگ تنظیم شده مسائل مفصلی خواهد آمد، در اینجا فقط به واقعیت هایی اشاره خواهد رفت که زمینه تفکر و سپس بیداری را برای ما فراهم آورد.

کلامی از عالم ربانی در مرگ

در این جهت به کتاب های متعددی مراجعه کردم و مقالاتی از نصایح حکما و عرفا و به خصوص انبیا و امامان دیدم، صاحب کتاب «مجمع المعارف و مخزن العوارف»، عالم ربانی مرحوم محمد شفیع بن محمد صالح در یک قسمت از

کتابش در باب توجه به مرگ به مسائلی اشاره می کند که آن مسائل محصولی از آیات و روایات و گفتار حکیمان و عارفان است و من قسمتی از آن را برای شما بازگو می کنم.

به چشم بصیرت نظر کن و از خواب غفلت بیدار شو و به گوش هوش بشنو، ای غافل از سبب هستی و ایجاد خود و بی خبر از عاقبت حال و عقبات مآل و معاد خود.

تفکر در کار خود کن و بدان که پروردگار حکیم، تو را از کتم عدم به معرکه وجود آورده و متوجه ساخت به انواع نعمت های سابغه و منت های بی منت های بالغه، تو را بناوخت و اعلام کرد تو را به حکمت های واضحه و مطلب های عظیمه راجحه که در خور بزرگواری صاحب مطلب تواند بود.

به آفرینش تو برافراخت، پس اسباب هدایت و آلائت تحصیل معرفت از عقل و حواس و اعصاب بالتمام به تو داد، در آداب کسب سعادت ابدی و نور محبت خود.

قرآن و حکمت رسول به سوی تو فرستاد و فرمود:

[وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ] (۱).

و جن و انس را جز برای این که مرا بپرستند نیافریدیم.

در جای دیگر می فرماید:

[لِيُبَلِّغُكُمْ أَيْتُكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا] (۲).

تا شما را بیازماید که کدام یک نیکو کارترید؟

ص: ۳۶۵

۱-۱ - ذاریات (۵۱): ۵۶.

۲-۲ - هود (۱۱): ۷؛ ملک (۶۷): ۲.

[أَيْحَسِبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى] (۱).

آیا انسان گمان می کند بیهوده و مهمل [و بدون تکلیف و مسؤولیت] رها می شود ؟!

پس به آیات بسیار به وسیله پیغمبر مختار پیغام داد و خبر داد که تو را برای دنیا و لهُو و لعب نیافریدم.

بلکه برای امر عظیمی و مطلب مهمی، چند روزی به جهت امتحان و تکلیف تو را به دنیا فرستادم تا به تحصیل معرفت و عمل به طاعت من، خود را قابل درگاه عزت و لایق درگاه رحمت و عنایت من ساخته، از عقبات جهالت و ضلالت، به وعده گاه سعادت و کرامت من برسانی.

و پس از تذکر، اذعان این معنی - که لازمه ایمان است - لازم است که تأخیر در تدارک به غیر سفاهت و شقاوت چه جهت دارد ؟

آیا گمان داری که تا کار سازی خود را هر وقتی که باشد، نکنی نخواهی مرد و حال آن که زیر زمین پر است از حسرت و ناله امثال تو که به اراده تدارک به طول امل، در عبادات سستی و تأخیر در عمل کردند و از حسرت و ندامت بی فایده، آرزوی رجوع به دنیا می کنند، چنانچه در احادیث و روایات وارد شده.

یا گمان می کنی که توشه این سفر محنت اثر، برای بعضی بدون سعی خود، مهیا می تواند شد و حال آن که حق تعالی می فرماید:

[لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى] (۲).

ص: ۳۶۶

۱-۱) - قیامت (۷۵): ۳۶.

۲-۲) - نجم (۵۳): ۳۹.

و این که برای انسان جز آنچه تلاش کرده [هیچ نصیب و بهره ای] نیست.

و جای دیگر می فرماید:

[وَمَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ] (۱).

و جز آنچه که همواره انجام می دادید، پاداش داده نمی شوید.

از این گونه مضامین در کتاب الهی فراوان است و از خداوند بزرگ راستگوتر کیست! و کدام خبر صحیح تر و مستندتر و قوی تر و محکم تر از قرآن به تو رسیده که با این اعمال، خاطر جمع کرده ای؟

آیا به این مغرور شدی که به محض اسم بی مسمای شیعه و محب اهل بیت علیهم السلام بودن که علی الرسم بر خود گذاشتی، نجات خواهی یافت از آتش جهنمی که مهیا نشده، مگر از برای امثال تو از گنه کاران.

با این اوضاعی که داری و تخلفاتی که از تو سر می زند، از شادید مرگ و عقوبات قبر و عقبات قیامت که فکر آن روز و ذکر آن هول جهان سوز، شفیع قیامت و مسند رسالت را پیر کرد و آن حضرت و اهل بیت علیهم السلام و شیعیان واقعی ایشان، شب و روز از هول و عاقبت کار و عقوبت پروردگار محزون و متفکر و بی هوش و بسیار مضطرب و مدهوش شدند، نجات داری؟

تضرع امام علی علیه السلام درباره مرگ

حدیث ابو درداء را درباره حضرت امیر المؤمنین بخوان که بر آن معانی شاهد است و بین که ضرار می گوید:

ص: ۳۶۷

به خدا قسم که امیر المؤمنین را دیدم که در محراب ایستاده، نزد پروردگار خود تضرع و استغاثه می کرد، مانند کسی که او را مار گزیده باشد و می گریست، مانند کسی که مصیبت عظیمی به او رسیده باشد و گویا در گوش من است که مکرر می فرمود:

آه، آه، از کمی توشه و طول سفر و وحشت و تنهایی؛ آه، آه از عظمت شدت احوالی که ناچار باید وارد آن ها شد (۱).

احوال ائمه و انبیا علیهم السلام در سایر کتب و السنه اخبار مشهور است و خلاصه آن ها در «مفتاح الجنان» مذکور است، پس تو خود را نزد خدا عزیزتر و گرامی تر می دانی؟

شیعه واقعی

از خدا بترس و بر خود رحم کن و جزم بدان که اگر به راستی از شیعیان بودی عمل می کردی و فرامین اولیای خدا را به کار می بستی و از کردار دشمنان اجتناب می نمودی، امروز اسم دوستی ایشان، تو را از اصرار بر افعال شنیعه و شرکت با دشمنان ایشان در اعمال فضیحه باز نداشت، پس در حفظ از چنان فزع اکبر و هول گبرو دار محشر و رفاقت و شراکت عاصیان ایشان در روز جزا که لازمه هر عمل خطایی است، چگونه خاطر جمع می توان شد؟

از این جهت حضرت امام باقر علیه السلام بنا به نقل «اصول کافی» در باب تقوا می فرماید:

ص: ۳۶۸

(۱- ۱) - نهج البلاغه: حکمت ۷۷؛ المناقب: ۱۰۳/۲؛ بحار الأنوار: ۱۲۸/۷۰، باب ۱۲۲، حدیث ۱۳۳.

ای جابر! آیا همین بس است که تشیع را بر خود ببندد و دعوی محبت ما اهل بیت علیهم السلام بنماید؟

والله شیعه ما نیست مگر کسی که اطاعت خدا کند و پرهیزکار باشد؛ ای جابر! شیعیان ما شناخته نشوند، مگر به تواضع و بسیاری یاد خدا و نماز و روزه و رعایت حال همسایگان و فقرا و قرض الحسنه دادن و راستی در گفتار و تلاوت قرآن و زبان بستن از غیر نیکی مردم، از این خیال ها و تصورات از راه حق دور مرو.. (۱).

به این مضمون احادیث بسیار است و از امیر المؤمنین علیه السلام روایت است که فرمودند:

هر که ما را دوست دارد، می باید به اعمال ما عمل نماید و استعانت به ورع جوید که بهترین معیشت هاست در امر دنیا و آخرت (۲).

حضرت صادق علیه السلام می فرماید:

شیعه ما نیست کسی که در زبان با موافق ما باشد و لکن در عمل مخالفت ما کند (۳).

هر که امید چیزی دارد برای تحصیل آن سعی می کند و هر که از چیزی بترسد از آن فرار می کند.

حقیقت امید واقعی و غیر واقعی را در وضع زارع ببینید، وقتی امید به محصول دارد سعی می کند، زمین آماده می کند، شخم و دانه می افشاند و به انتظار نتیجه می نشیند؛ این امید منطقی و در جای خود صحیح است و در غیر این حال، امید

ص: ۳۶۹

۱ - ۱) - الکافی: ۷۴/۲، باب الطاعه و التقوی، حدیث ۳؛ الأمالی، صدوق: ۶۲۵، المجلس الحادی و التسعون، حدیث ۳؛ روضه الواعظین: ۲۹۴/۲.

۲ - ۲) - الخصال: ۶۱۴/۲، حدیث ۱۰؛ بحار الأنوار: ۱۷۴/۶۸، باب ۶۴، حدیث ۸.

۳ - ۳) - بحار الأنوار: ۱۶۴/۶۵، باب ۱۹، حدیث ۱۳؛ مشکاه الانوار: ۷۰.

یک حالت سفیهانه و ابلهانه است.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

شیعه جعفر نیست، مگر کسی که شکم و شهوت خود را با قدرت عفت از حرام حفظ کند و کوشش او در عبادت شدید باشد و برای خدای خود کار کند و امید به ثواب و خوف از عقاب او داشته باشد، چون چنین افرادی را ببینید، بدانید که از شیعیان من است (۱).

جهان از پی شادی و دلخوشی است***نه از بهر بی داد و محنت کشی است

جهان غم نیارزد به شادی گرای***نه کز بهر غم کرده اند این سرای

ز بهر درم تند و بدخو مباش***تو باید که باشی درم گو مباش

مشو در حساب جهان سخت گیر***همه سخت گیری بود سخت میر

به آسان گذاری دمی می شمار***که آسان زید مرد آسان گذار

از حضرت رضا علیه السلام روایت شده:

اگر در مقام تمیز شیعه بر آییم، نیابیم ایشان را مگر وصف کنندگان به زبان و اگر امتحان کنیم، نیابیم مگر مرتد و اگر خلاصه و زبده کنیم ایشان را از هزار، یکی خالص نباشد، تا آن که فرمود: بر مسندها تکیه می کنند و می گویند: ما شیعه علی هستیم و نیست شیعه علی، مگر کسی که فعل او قولش را تصدیق کند (۲).

و از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام مروی است که: مردی به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: فلانی به خانه همسایه نگاه می کند و از دیدن نامحرم مضایقه ندارد، آن حضرت خشمناک شده فرمود: بیاورید او را، کسی گفت: یا رسول الله! او از شیعه

ص: ۳۷۰

۱-۱) - الکافی: ۲/۲۳۳، باب المؤمن و علاماته، حدیث ۹؛ الخصال: ۱/۲۹۵، حدیث ۶۳؛ وسائل الشیعه: ۱۵/۲۵۱، باب ۲۲، حدیث ۲۰۴۲۵.

۲-۳) - الکافی: ۸/۲۲۸، حدیث یأجوج و مأجوج، حدیث ۲۹۰؛ مجموعه ورام: ۲/۱۵۲.

شماست و اعتقاد به نبوت شما و ولایت علی دارد و از دشمنان شما بیزاری می جوید. فرمود: مگو آن شیعه ماست، پس به تحقیق دروغ می گوید، آگاه باش! شیعه ما کسی است که ما را در اعمال ما متابعت کند و آنچه ذکر کردی از اعمال ما نیست (۱).

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیثی می فرماید:

شفاعت من در روز قیامت یک حقیقت است، پس هر که بدان ایمان نداشته باشد مشمول آن واقع نمی شود (۲).

از ملاحظه کلام خدا و حجت های قوی او فریب نفس و شیطان را مخور و فرصت غنیمت دانسته، به زودی از خواب غفلت بیدار شو و جمعی که ولایت ایشان را بر خود بسته ای و آرزوی شفاعت آنان را داری، با خود دشمن مکن، وای بر کسی که شفاعت او خصمای او باشند، آن هم در روزی مثل روز قیامت و آن هم به خاطر دریدن پرده محارم حق و خیانت به شریعت و حبس حقوق مال، پس چه عظیم است حسرت و عقوبت آن بدبخت و غافل که سرمایه عمر را برای کسب سعادت به او دادند و او آن سرمایه الهیه را صرف اسباب خسارت و شقاوت ساخت، تا حدی که سستی و کاهلی از امر آخرت بر او غالب شد، در حالی که در این مدت کوتاه عمر و فرصت اندک می توانست به درجات صالحان برسد و خویش را از عذاب سرمدی رهایی بخشد، تا کثافات سیئات و ناپاکی های نفس و نجاسات باطنی که به هزار مرتبه بدتر از نجاسات ظاهری است، به آب توبه و اشک ندامت پاک سازی، قابل نعیم و لایق هم نشینی پاکان و نیکان نگردی، چنان که حضرت

ص: ۳۷۱

۱- ۱) - تفسیر الامام العسکری علیه السلام: ۳۰۷، حدیث ۱۵۰؛ بحار الأنوار: ۱۵۴/۶۵، باب ۱۹، حدیث ۱۱.

۲- ۲) - کنز العمال: ۱۷۱/۱۴.

باقر علیه السلام فرمود:

داخل بهشت نمی شود مگر پاکان (۱).

نصایحی از تورات

در سوره ای از سوره های تورات حقیقی مذکور است:

ای مردم! تا چند در مسئله توبه تأخیر می کنید؟ و تا کی نیت تدارک ما فات را روز به روز تأخیر می اندازید؟ آیا شما را امانی از مرگ رسیده، یا براتی از آتش جهنم تحصیل شده، یا جزم به دخول بهشت دارید؟!

نعمت شما را غافل کرده و طول امل شما را به خدا مغرور نموده، ای بندگان! دنیا را نیافریدم، مگر برای آن که روزی مرا صرف کرده و در آن تخم عمل صالح بکارید.

پس شما عکس خواسته مرا عمل کردید، کتابم را زیر پا گذاشته و دنیا را بالای سر خود قرار دادید.

خانه ها برافراشتید و به آن انس گرفتید، ولی خانه های مرا که مساجدند، پست کرده و از آن وحشت نمودید، شما را نمی توان بنده و عبد حق گفت، بلکه آزاد هستید، آری، آزاد هستید، آسمان ها و زمین ها به یک اسم از اسمای من در فضای عالم بدون ستون استقامت کرد، ولی دل های شما به هزار موعظه کتاب من مستقیم نشد، چنان که سنگ آب نمی شود، موعظه هم در دل های سخت شما اثر نمی کند!!

ای فرزند آدم! پیش از آن که اجل به تو برسد برای مرگ آماده شو، من اگر به دنیا

ص: ۳۷۲

ارزش می دادم، هرآینه آن را در اختیار انبیا قرار می دادم، به تحقیق که بعضی از بندگان من هستند که می میرند و همان لحظه پشیمان شده، درخواست برگشت می کنند، تا به تدارک عمل صالح برخیزند، ولی به آنان گفته می شود: ای احمق! تو از همان جایی که آرزوی برگشت به آن را داری، می آیی!!

ای پسر آدم! محبت دنیا را از دل بیرون کن که من محبت خود را با دنیا، در یک دل مانند آب و آتش جمع نمی کنم، در جمع روزی و مال که مقسوم و مرزوق، است حرص مدار که روزی تو را دیگری نخواهد خورد.

ای فرزند آدم! حرفی نمی زنی و نگاهی نمی کنی و قدمی بر نمی داری، مگر آن که دو ملک با تو هستند و خوب و بد تو را می نویسند، عافیت و سلامت چند روزه شما را فریب ندهد که مدت عمر بسیار محدود و ناچیز است و عدد نفس های شما، محدود و محصور!!

نصیحت رسول خدا صلی الله علیه و آله به ابو ذر

ای صاحبان عقل! از خدای بترسید، شاید نجات یابید، آنچه برای آنجا لازم است و دوست دارید پیش بفرستید، رسول خدا صلی الله علیه و آله به ابو ذر فرموده:

با طول امل، در کارهای الهی تأخیر مکن که بگویی بعد از این خواهم بود و خواهم کرد، چه بسیارند منتظر فردا که به فردا نرسند.

ای ابو ذر! اگر سرعت آمدن اجل را به نزد خود بینی، البته آرزوهای غلط را به سختی دشمن داشته و از فریب آن در امان مانی.

ابو ذر پرسید: یا رسول الله! زیرک ترین مؤمن کیست؟ فرمود: آن که بیش از همه

یاد مرگ کند و تهیه بهتر بردارد (۱) و در برابر او، آدم احمق است که مشغول شهوات حیوانی است و آرزوی رسیدن عنایت خدا را هم دارد.

ای عزیز! بیا و بر خود رحم کن و همین دم میلی و رقت قلبی، بهم رسان و به تدارک آخرت خود مبادرت نما، توبه و انابه آر و از جمیع معاصی که بدون ترک آن، نجات محال است دست بردار و حقوق از دست رفته را قضا و حقوق مردم را ادا کن، عزم را جزم نما که از این پس تتمه عمر را صرف جلب رضایت او کنی و از نافرمانی حضرت دوست بپرهیزی و یقین بدان که با چنین حرکتی به سوی حق سعید و محبوب شوی، گرچه از شقی ترین مردم بودی.

مواظب و مراقب باش که تأخیر در عوض کردن خود نکنی و توبه و انابه را به فردا موکول ننمایی که ناگاه وقتت به سر آید و هنگامه فرصت بگذرد و یک مرتبه قهرمان اجل به تازیانه قهر در گورت افکند و وقتی از خواب غفلت برخیزی و از مستی هشیار شوی که در سكرات موت باشی و فزع عظیم بر تو غالب آمده باشد و از معاینه آثار شقاوت که برای مصلحت تکالیف مخفی بود، جزع الیم بر تو ظاهر و از غفلت مشوش و پریشان و از هر هول مطلع و وحشت صد هزار عقوبت که پی در پی می آید مضطرب و حیران، دوستانت لباس ماتم در بر و اطفال خاک یتیمی بر سر و در آن وقت همه در فکرند که جیفه بدن را با قرار دادن در خانه گور همراهی کنند!!

آری ای عزیزان! به فرموده رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نسبت به انسان:

كَفَى بِالْمَوْتِ وَاِعْظَا.

ص: ۳۷۴

(۱- ۱) - الأملی، شیخ طوسی: ۵۳۱، حدیث ۱۱۶۲؛ بحار الأنوار: ۸۲/۷۴؛ باب ۴، حدیث ۳.

به دنبال جمله بالا رسول اسلام صلی الله علیه و آله فرمودند:

عقل، برای دلالت تو به راه خیر کافی و تقوا، به عنوان زاد و عبادت، به عنوان شغل و خداوند مهربان، به عنوان مونس و قرآن، به عنوان مبین حقایق برای تو بس است.

چون به این حقایق آراسته شوی، بنده واقعی حق گشته، در صراط او قرار گرفته و پایان کارت رضایت مولا و قرار گرفتن در بهشت است.

[إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ * جَزَأُوهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ] (۱).

مسلماً کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند، اینانند که بهترین مخلوقاتند. * پاداششان نزد پروردگارشان بهشت های پاینده ای است که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است، در آن ها جاودانه اند، خدا از آنان خوشنود است و آنان هم از خدا خوشنودند؛ این [پاداش] برای کسی است که از پروردگارش بترسد.

سعدی، در شرح حال عاشقان حق می سراید:

عجب داری از سالکان طریق*** که باشند در بحر معنی غریق

خود از ناله عشق باشند مست*** ز کونین بر یاد او شسته دست

به سودای جانان زجان منفعل*** به ذکر حبیب از جهان مشتغل

بیاد حق از خلق بگریخته*** چنان مست ساقی که می ریخته

نشاید به دارو کردشان*** که کس مطلع نیست بر دردشان

گروهی عمل دار و عزلت نشین*** قدم های خاکی دم آتشین

سحر گر بگریند چندان که آب*** فرو شوید از دیده شان کحل خواب

ص: ۳۷۵

[وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله: لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا بَلَاءٌ وَ فِتْنَةٌ، وَ مَا نَجَا إِلَّا بِصِدْقِ الْإِتِّجَاءِ]

بلا، نتیجه اتصال به دنیا

اشاره

و نیز پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

کسی که از نور هدایت، خود را محروم کرده و دست از دامن اولیای کشیده، از تمام هویت حیات جز شکم و شهوت ندانسته، چهار چشمی نگران مادیت شده و دو دستی به دنیا چسبیده، باید بداند که در پایان کارش از اتصال به دنیا، جز بلا و فتنه که آن هم مورث عذاب و حسرت است، چیزی برایش نخواهد ماند، نجات از آن همه بلا و فتنه که به دنبالش عذاب ابدی است، برای کسی است که صادقانه و با نیتی خالص و با حالی خوش از همه شرور و وساوس شیاطین درونی و برونی، عملاً به حضرت مولا پناه برد.

دنیا، سرایی دو در است، انسان از دری وارد می شود و با سرعت از دری دیگر خارج می گردد، حیف است که انسان این دو روزه را به خاطر شکم و شهوت با آخرت ابد با آن همه نعیم مقیمش معامله کند!

هماهنگی الفبای زندگی با فرهنگ حق

به گفته خبیری تیزهوش، الف تا یای زندگی خود را این چنین با فرهنگ عالی حق هماهنگ نماید که انسان های واقعی و عباد حقیقی الله کسانی هستند که:

ص: ۳۷۶

الف: [أَحْسِنُ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ] (۱) را به خاطر سپرند.

ب: بهره و نصیبی از آیه [وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ] (۲) ببرند.

پ: پرهیزکار و متقی باشند.

ت: تسکین درد دردمندان دهند.

ث: ثمر زندگی را نیکوکاری دانند.

ج: جاهلان را با سلامت نفس و زبان خوش جواب دهند: [إِذَا خَاطَبْتَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا] (۳).

ح: حکم به حق و عدالت دهند.

خ: خارستانی را به گلستانی مبدل سازند.

د: دوا و غذایی به بیماران مستمند دهند.

ذ: ذخیره ای از دین و دانش فراهم آورند.

ر: رستگاری را در راستی دانند.

ز: زبان را در راه خیر و صلاح جامعه کشانند.

ژ: ژنده پوشی را پوشش نو دهند.

س: سخی الطبع و کریم النفس باشند.

ش: شمع فروزانی، فرا راه خلق گردند.

ص: صادق الوعد و خوش قول باشند.

ض: ضمیری پاک و قلبی تابناک داشته باشند.

ط: طلب روزی از طریق مشروع کنند.

ص: ۳۷۷

٢-٢) - اسراء (١٧): ٧٠.

٣-٣) - فرقان (٢٥): ٦٣.

ظ: ظرفیت الهی خود را بالا برند.

ع: عبرت ها از دنیای عبرت انگیز گیرند.

غ: غور و تأمل در نتیجه تصمیمات خود کنند و در عاقبت هر کاری تیزبین باشند.

ف: فرزندان شایسته ای پرورش دهند.

ق: قرآن را با قلبی پاک بخوانند و به آن عمل کنند.

ک: کظم غیظ از رفتار نابخردان نمایند.

گ: گاه و بیگاه به کمک خلق خدا بشتابند.

ل: لطفی در مقام و ادبی در مقال داشته باشند.

م: مرد حق شده و از مردان الهی تجلیل کنند.

ن: نوامیس خود را حفظ نمایند.

و: ولای خانواده عصمت و طهارت را در دل ثابت و در عمل آشکار نمایند.

ه: همت را متوجه والاترین مقاصد الهی و انسانی کنند.

ی: یقین به درو کردن کشته های خود، در قیامت داشته باشند (۱).

ص: ۳۷۸

[وَقَالَ نُوحٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَجَدْتُ الدُّنْيَا كَبَيْتٍ لَهُ بَابَانِ دَخَلْتُ مِنْ أَحَدِهِمَا وَخَرَجْتُ مِنَ الْآخَرِ هَذَا حَالُ نَبِيِّ اللَّهِ فَكَيْفَ حَالُ مَنْ
اطْمَأَنَّ فِيهَا وَرَكَّنَ إِلَيْهَا وَضَيَّعَ عُمْرَهُ فِي عِمَارَتِهَا وَمَزَّقَ دِينَهُ فِي طَلِبِهَا]

دنیا در نظر نوح علیه السلام

از حضرت شیخ الانبیا وجود مقدس نوح مرویست که می فرمود: دنیا در نظر من، همانند خانه ای دو در است که از یکی داخل شدم و از دیگری بیرون روم، این است حال کسی که گفته اند: نزدیک به دو هزار سال و کسری طول عمر داشته، وقتی نظر چنین بیداری به دنیا چنین باشد، وای به حال کسی که با عمری بسیار کم، دل به دنیا بسته باشد، آن چنان دلبستنی که انگار، جز دنیا جایی نیست و گویا یک در برای دنیا، جز در ورود نبوده و برای این منزل در خروجی نهاده نشده !!

هرگاه پیامبری با چنان مناعت شأن و علو مکان، حالش این باشد، یعنی خود را مسافری بداند که طول سفرش از دری تا دری است، چون باشد حال آن انسانی که اطمینان خاطر به دنیای گذشتنی بسته و عمر در پی تحصیل آن، آن هم از راه نامشروع ضایع کرده و دین خود را که در رأس تمام ارزش هاست، در طلب آن از بین برده باشد.

اگر از دنیا برای تحقق شرف و آزادگی و کمال و آبادی آخرت استفاده کنید، در

حقیقت در صراط مستقیم هستید و اگر از دنیا فقط به خاطر شکم بهره ببرید و برای جمع مال آن بکوشید، خویش را به خسارت ابدی مبتلا کرده اید.

دنیا از دیدگاه امام علی علیه السلام

امام علی علیه السلام در تشریح لذیذترین امور دنیای زودگذر و از دست رفتنی می فرماید:

دنیا شش چیز است:

خوردنی، آشامیدنی، بوییدنی، پوشیدنی، برنشستنی، به نکاح خواستنی.

شیرین ترین خوردنی ها، عسل است و آن از دهن زنبور است، شریف ترین آشامیدنی، آب است و خاص و عام نسبت به آن برابرند و شریف ترین پوشیدنی ها، ابریشم است و آن بافته یک کرم است و شریف ترین بوی ها، مشک است و آن از خون آهو است و شریف ترین برنشستنی، اسب است و عظیم ترین لذت، شهوت است که اتصال دو مرکز قنارت به یکدیگر است [\(۱\)](#).

این است محصول ظاهر دنیا که کثیری از مردم نسبت به آن گریبان پاره کرده و خودکشی می کنند و برای به دست آوردن آن خویش را به هزار گناه و معصیت و رذیلت اخلاقی آلوده می نمایند !!

همای شیرازی گوید:

جهان و کار او باشد فسانه***منه دل بر فسانه کودکانه

فسانه ننگری کار جهان را***که حکمت هاست اندر این فسانه

از این زندان در آ ای مرغ قدسی***که هست شاخ طوبی آشیانه

ص: ۳۸۰

اگر خواهی سلیمان‌ت دهد بار***رهایی جو دلا زین دیو خانه
تو سیمرغی به قاف وحدت ای دل***چرا ماندی اسیر آب و دانه
در این عالم که بیت العنکبوتست***روا نبود کند سیمرغ لانه
تو باز دست سلطان جهانی***چرا با کرکسانی هم ترانه
هما جز گلستان مهر حیدر***نگیرد مرغ جانم آشیانه
بجو در دوستی آل حیدر***بهشت عدن و عیش جاودانه

ص: ۳۸۱

[وَ الْفِكْرَةُ مِرَاهُ الْحَسَنَاتِ، وَ كَفَّارَةُ السَّيِّئَاتِ، وَ ضِيَاءٌ لِلْقَلْبِ، وَ فُسَيْحَةٌ لِلْخُلُقِ، وَ إِصَابَةٌ فِي إِصْلَاحِ الْمَعَادِ وَ أَطْلَافٌ عَلَى الْعَوَاقِبِ وَ اسْتِرَادَةٌ فِي الْعِلْمِ]

آثار اندیشه و تفکر

اشاره

امام صادق علیه السلام می فرماید:

اندیشه و فکر در آنچه باید اندیشه کرد، مانند اندیشه و نظر در دنیا و فناء آن و در خلق دنیا و اوضاع آنان، اندیشه در مسائل عالی الهی و آفرینش آسمان ها و زمین و آنچه در آسمان ها و زمین است، در حقیقت آینه نشان دهنده حسنات و ریشه و مایه کفاره بدی ها و روشنی قلب و گشایش مشکلات نفسانی و سبب اصلاح معاد و علت آگاهی نسبت به عواقب و زیاد شدن علم و دانش انسان است.

آینه حسنات و کفاره سیئات

اشاره

اندیشه در آنچه بر جهان و مردم جهان از نیک و بد گذشته به حقیقت آینه نشان دهنده حسنات است.

چه این که وقتی انسان در وضع حقیقی جهان، به اندیشه می نشیند به این حقیقت می رسد که:

ص: ۳۸۲

[رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا] (۱).

پروردگارا! این [جهان با عظمت] را بیهوده نیافریدی.

پس وقتی نور فکر، بطالت و عبثیت را از خانه هستی دفع کرد، حق بودن جزء به جزء جهان آفرینش در دنیای با عظمت اندیشه ثابت می شود، در این صورت، انسان اندیشمند، ذره ای از ذرات این سفره پوشیده به حق را به باطل مصرف نخواهد کرد.

آری، انسان منصف چون به حق برسد، حق را به حق متصل کند و از حق به راه حق و برای حق مصرف کند.

عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ يَدُورُ حَيْثُ مَا دَارَ (۲).

علی با حق است و حق با علی و بر محور او می گردد.

و چون انسان در احوالات امم و به خصوص گذشتگان اندیشه کرد، خوبی ها و حسنات محسنین از امم را در خود تجلی داده و بدی ها و سیئات بدکاران را که علت سقوط آنان در دنیا و آخرت شده، از خویش دفع خواهد کرد.

در حقیقت اندیشه در هر حقیقتی، آینه نشان دهنده حسنه یا حسناتی است که آدمی را برای آراسته شدن به آن حسنه یا حسنات جلب خواهد کرد.

فضیل عیاض و آشتی با حق

داستان اندیشه فضیل عیاض در یک آیه قرآن مشهور است، کتب رجالی

ص: ۳۸۳

۱- ۱- آل عمران (۳): ۱۹۱.

۲- ۲- فصول المختاره: ۲۱۱؛ اعلام الوری: ۱۵۹، باب ۲؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۲۹۷/۲؛ بحار الأنوار: ۲۹/۳۸، باب ۵۷.

و عرفانی آن داستان را بازگو کرده اند که این دزد پرقدرت، بر اثر اندیشه در یکی از آیات سوره حدید، آراسته به حسنات و پاک از سیئات و آلودگی ها شد.

فضیل که به خاطر قدرت زیاد و شغل کاروان زنی، جوی از ترس و وحشت برای دولت عباسی فراهم آورده بود و امنیت جاده های تجارتنی و مسافرتی را بهم ریخته بود، عاشق زنی صاحب جمال گشت، قسمتی از اموال به دست آورده را، برای او می فرستاد و گاهی برای کام جویی از او به نزدیک خانه او می رفت، ولی زمینه دسترسی به آن زن برایش میسر نمی گشت.

تصمیمش برای رسیدن به وصال معشوقه سخت گیر قطعی شد، خانواده زن، در ترس و وحشت بودند، ولی از ضعف اراده و عدم توانایی، چاره ای جز تسلیم در برابر آن قدرت شیطانی، در خود نمی دیدند.

کاروانی به وقت شب از نزدیکی های محل زندگی فضیل، در بیابان مرو یا باورد عبور می کرد، یکی از کاروانیان با صدای خوش ولی آمیخته با حزن این آیه را قرائت می نمود:

[أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ] (۱).

آیا برای اهل ایمان وقت آن نرسیده که دل هایشان برای یاد خدا و قرآنی که نازل شده، نرم و فروتن شود؟

آیه شریفه چون تیری بود که بر جان فضیل نشست، گویی آیه کریمه به او گفت:

ای فضیل! تا کی تو راه مردم زنی؟ گاه آن آمد که ما راه تو زنیم، فضیل لحظه ای در آیه و در کار خود و در کار مردم و عاقبت برنامه اندیشید، بیدار شد، خجل و گریان روی به ویرانه نهاد، کاروانی در آنجا اطراق داشت، عده ای می گفتند:

ص: ۳۸۴

برویم، یکی می گفت: نتوان رفت که فضیل بر سر راه است !!

فضیل چون این مسئله بشنید، فریاد زد: بشارت باد شما را که آن دزد خطرناک و آن منبع شرّ با خدا آشتی کرد، دیگر بیم راه نیست.

پس از آشتی با حق همه روزه، روزه گرفت و به تدریج رضایت صاحبان مال را جلب کرد و عاقبت از عارفان و عاشقان و ناصحان شد و گروهی از نفس الهی او به مدار تربیت قرار گرفتند !!

خانمان سوز شود آتش آهی گاهی *** نالهای میشکند پشت سپاهی گاهی

گر مقدر بشود سلک سلاطین پوید *** سالک بی خبر خفته به راهی گاهی

قصه یوسف و آن قوم چه خوش پندی بود *** به عزیزی رسد افتاده به چاهی گاهی

روشنی بخش از آنم که بسوزم چون شمع *** روسپیدی بود از بخت سیاهی گاهی

هستیم سوختی از یک نظر ای اختر عشق *** آتش افروز شود برق نگاهی گاهی

عجبی نیست اگر مونس یار است چو من *** بنشیند بر گل هرزه گیاهی گاهی

دارم امید که با گریه دلت نرم کنم *** بهر طوفان زده سنگیست پناهی گاهی (۱)

ص: ۳۸۵

در کتاب «اسرار معراج» (۱) این حدیث بسیار مهم و جالب و حیرت آور را می خوانیم:

در زمان رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در شهر مدینه، شخصی بود بسیار ظاهر الصلاح، به طوری که کسی در حق او در هیچ موردی، گمان سوء و ظن خلاف نداشت.

شاید بسیاری از مردم در برخورد با او از وی طلب دعا می کردند، ولی او بدون توجه به ظاهر آراسته خویش، در بعضی از شب ها به خانه مردم مدینه، دستبرد می زد!!

شبی برای دزدی از دیوار خانه ای بالا رفت، اثاث زیادی در آن خانه بود و در میان خانه به غیر از یک زن جوان تنها کسی نبود، عجیب خوشحال شد که امشب علامه بر به چنگ آوردن مال فراوان، در رختخواب عیش و عشرت هم شرکت خواهم کرد.

همان طور که در دل تاریکی بر سر دیوار، منظره فریبنده اثاث خانه و چهره دلربای زن را می نگریست، به فکر فرو رفت: دزدی تا کی، ننگ تا چه مدت، برای چه باید زحمات انبیا و اولیا را از یاد برد، عاقبت این همه گناه و فساد چه خواهد شد، مگر برای من مرگ و برزخ و قیامت و محاکمات الهیه نیست، در پیشگاه حق و در دادگاه عدل، جواب این همه ظلم و جنایت را چگونه باید داد!!؟

آری، با ادامه این اعمال به روزی خواهم رسید که برای من راه گریز و فرار از

ص: ۳۸۶

چنگال عدالت نخواهد بود، آن روز پس از اتمام حجت حق، مبتلا به غضب خداوندی می شوم و از پس آن به زندان آتش خواهم افتاد و در آن صورت انتقام آلودگی هایم را پس خواهم داد!!

پس از اندکی تأمل و فکر، از دزدی و تجاوز به آن زن، سخت پشیمان شد و با دست تھی به خانه بازگشت.

به وقت صبح خود را به لباس آراستگان و صلحا آراست و به مسجد به محضر مقدس رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمد و در حضور آن جناب نشست!

ناگهان دید، زن صاحب خانه ای که شب گذشته برای دزدی ااثاث آن، در نظر گرفته بود به محضر رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمد، عرضه داشت: ای رسول خدا! زن بی شوهری هستم همراه با ثروتی زیاد، پس از چند ازدواج دیگر قصد شوهر کردن نداشتم، اما دیشب به نظرم رسید که دزدی به خانه ام راه پیدا کرده، گر چه چیزی نبرده، ولی مرا وحشت زده کرده، از این پس می ترسم در تنهایی ادامه زندگی دهم، اگر صلاح می دانید برای من همسری انتخاب کنید.

حضرت اشاره به آن مرد-یعنی به دزد شب گذشته- کردند و فرمودند: اگر میل داری، تو را به آن شخص تزویج کنم، زن به چهره مرد خیره شد، او را پسندید و نسبت به او اظهار میل و رغبت کرد.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله عقد آن زن را برای آن مرد بست، سپس هر دو به منزل آمدند، دزد در کمال نشاط و شادی داستان خود را برای آن زن تعریف کرد و به او گفت: اگر شب گذشته ثروت را می بردم و دامن عفتت را آلوده می کردم، علاوه بر این که یک شب بیشتر در کنار تو نبودم، آتش غضب همیشگی حق را، برای خود برمی افروختم، ولی در عاقبت کار فکر کردم و بر هجوم هوای نفس صبر و استقامت ورزیدم و در نتیجه برای همیشه به ثروت حلال و زوجه صالحه و عاقبت خوش

و سعادت ابد رسیدم !!

به قول لسان الغیب:

روز هجران و شب فرقت یار آخر شد***زدم این فال و گذشت اختر و کار آخر شد

آن همه ناز و تنعم که خزان می فرمود***عاقبت در قدم باد بهار آخر شد

صبح امید که بد معتکف پرده غیب***گو برون آی که کار شب تار آخر شد

آن پریشانی شب های دراز و غم دل***همه در سایه گیسوی نگار آخر شد

باورم نیست زبد عهدی ایام هنوز***قصه غصه که در دولت یار آخر شد

اقسام اندیشه

اشاره

بزرگان عالم، فکر و اندیشه را مبدأ به دست آوردن سعادت دانسته و در این زمینه جملاتی بسیار زیبا به شرح زیر دارند:

«التَّفَكُّرُ عَلَى خَمْسَةِ أَوْجُهٍ:

فِكْرُهُ فِي آيَاتِ اللَّهِ يَتَوَلَّدُ مِنْهَا التَّوْحِيدُ وَ الْيَقِينُ وَ فِكْرُهُ فِي نِعَمِهِ اللَّهُ يَتَوَلَّدُ مِنْهَا الشُّكْرُ وَ الْمَحَبَّةُ؛ وَ فِكْرُهُ فِي وَعِيدِ اللَّهِ يَتَوَلَّدُ مِنْهَا الرَّهْبَةُ؛ وَ فِكْرُهُ فِي وَعْدِ اللَّهِ يَتَوَلَّدُ مِنْهَا الرَّغْبَةُ؛ وَ فِكْرُهُ فِي تَقْصِيرِ النَّفْسِ عَنِ الطَّاعَةِ مَعَ إِحْسَانِ اللَّهِ يَتَوَلَّدُ مِنْهَا الْحَيَاءُ» (۱).

ص: ۳۸۸

اندیشه بر پنج جهت است:

- ۱- اندیشه در آیات و نشانه های آفاقی و انفسی حق که نتیجه آن رسیدن به توحید و یقین است.
- ۲- اندیشه در نعمت های ظاهری و باطنی الهی که ثمره آن شکر و عشق به حضرت مولا است.
- ۳- اندیشه در آیات عذاب که میوه آن ترس از گناه و خوف از مقام حق است.
- ۴- اندیشه در وعده های الهی نسبت به نیکوکاران که عاقبت آن رغبت و شوق به اعمال صالحه است.
- ۵- اندیشه در تقصیر خویش از طاعت حق، با آن همه احسان الهی به عبد که نتیجه آن شرم و حیا از خداست.

اندیشه در آفرینش آسمان و زمین

عطاء می گوید:

همراه عبید بن عمیر به نزد عایشه رفتیم، در حالی که بین ما و او پرده ای افکنده بود... ابن عمیر به عایشه گفت: عجیب ترین چیزی که از رسول اکرم صلی الله علیه و آله دیدی برای ما بگو، عایشه گریه کرد و گفت: تمام زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله عجیب بود، شبی نزد من آمد، کنارش قرار گرفتم، فرمود: رهایم کن تا مولا-یم را عبادت کنم، برخاست به طرف آب رفت، وضو گرفت، سپس به نماز ایستاد، نماز می خواند و گریه می کرد، در حدی که محاسن مبارکش از آب چشم تر شد. آن گاه به سجده رفت و از اشک دیده، زمین را تر کرد، سپس به پهلو قرار گرفت، تا بلال آمد و او را به نماز صبح خبر کرد، بلال به حضرت عرضه داشت، گریه شما از چیست؟ در حالی که گذشته و آینده ات را، خدای مهربان غرق در غفران قرار داده.

ص: ۳۸۹

فرمود: بلال! وای بر تو، چرا گریه نکنم در حالی که در امشب این آیه نازل شده:

[إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ] (۱).

یقیناً در آفرینش آسمان ها و زمین، و آمد و رفت شب و روز، نشانه هایی [بر توحید، ربوبیت و قدرت خدا] برای خردمندان است.

سپس فرمود: وای بر کسی که این آیه را بخواند و به راه اندیشه در آسمان ها و زمین و رفت و آمد شب و روز قرار نگیرد (۲).

قال رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أُعْطُوا أَعْيُنَكُمْ حَظَّهَا مِنَ الْعِبَادَةِ قَالُوا: وَ مَا حَظُّهَا مِنَ الْعِبَادَةِ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: النَّظَرُ فِي الْمُصْحَفِ وَ التَّفَكُّرُ فِيهِ وَ الْأَعْتَابُ عِنْدَ عَجَائِبِهِ (۳).

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نصیب و بهره عبادت را به چشم خود ببخشید، عرضه داشتند: بهره چشم از عبادت چیست؟ فرمود: نظر کردن به قرآن و اندیشه در آیات آن و پند گرفتن از عجایبش.

اندیشه، روشنی دل

قلب، این مهم ترین عضو آدمی که خانه انعکاس حقایق و مشرق انوار الهیه و جایگاه معرفت و عشق است، گاهی در سیطره جواذب مادی و هواهای نفسانی و غرایز سرکش حیوانی، به تاریکی خطرناک حرص و بخل، حسد و کینه، شرک و نفاق، عجب و ریا و... آلوده گردد و صاحبش را از پی این آلودگی، به خزی دنیا

ص: ۳۹۰

۱-۱) - آل عمران (۳): ۱۹۰.

۲-۲) - محجّه البیضاء: ۱۹۴/۸، کتاب التفکر.

۳-۳) - مجموعه ورام: ۲۵۰/۱؛ محجّه البیضاء: ۱۹۵/۸، کتاب التفکر.

و عذاب آخرت در اندازد، طیبیان الهی اندیشه در امور و فکر در عاقبت و توجه به احوال نیکان و بدان را، سبب زایل شدن این تاریکی می دانند، چنان که تاریخ حیات ثابت کرده، هر تاریک دلی با نور اندیشه، روشن دل گشت.

بهاء الدین ولد، از پی راهنمایی گمراهان و تحقق روشنی در فضای قلب تاریک دلان، در مقاله ای می گوید:

گفتم: ای الله! چنان که نظر مرا بدین اسباب جهان گشاده کردی، تا چست شدم در نگاه داشتن احوال خود، هم چنان نظرم را گشاده به اسباب آخرت کن، تا احتراز کنم از این جهان.

هم چنان که در حسن صور خوبان این جهانی، چشم دادی تا این ها را می بینم، هم چنان چشم دلم را به جمال خوبان آن جهانی، گشاده کن تا منجذب به خدمت، چشمه های علم هر دو جهانی را، از عرصه های عدم، تو گشاده می کنی.

ای الله! انبیا را بر سر کدام چشمه سار، در عرصه عدم فرو آورده ای، یا رب! مرا از آن چشمه، آب بده، گفتم: ثنا باید گفتن الله را، تا مرا این عطا به ارزانی دارد، فاتحه را آغاز کردم:

[الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ] .

همه ستایش ها، ویژه خدا، مالک و مربی جهانیان است.

گفتم: ای الله و ای پروردگار! تربیت هر دو جهانی را تو توانی کردن، تربیت چه باشد که علم آن جهانی را به من تو کرامت کن.

[الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ] .

رحمتش بی اندازه و مهربانی اش همیشگی است.

ای رحمان! شیر مهربانی این جهان را تو گشاده کرده ای، تا دل نمی دهد که از سر

این شیر مهر برخیزند، ای رحیم! هم چنان شیر مهربانی آن جهانی را در سینه ام تو روان کن، تا عاشق آن جای باشم.

[مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ إِيَّاكَ نَعْبُدُ] .

مالک و فرمانروای روز پاداش و کیفر است [پروردگارا!] تنها تو را می پرستیم.

ای مالک یوم دین! آرزویم همواره عبادت توست.

[وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ] .

و تنها از تو کمک می خواهیم.

استعانت از تو می طلبم که بگشایی در نظرم را به روح آن جهانی و به تو عاشق ضروری باشم نه عاشق به تکلیف.

[اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ] .

ما را به راه راست راهنمایی کن.

راه چشمه ای نما، از چشمه سارهایی که در عدم است که راست به ملک آن جهانی می رساند.

[صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ] .

راه کسانی [چون پیامبران، صدیقان، شهیدان و صالحان که به خاطر لیاقتشان] به آنان نعمت [ایمان، عمل شایسته و اخلاق حسنه] عطا کردی.

آن چشمه سار دانش که انبیا علیهم السلام در آن چشمه رفته اند و از آن نوشیده اند، مرا نیز هم از آن چشمه کرامت کن.

شما «بعضی از مردم» صواب را نمی دانید، چو شما خود را آکنده اید، صواب

کجا راه یابد در شما، چشم را به خواب آکنده اید و سر را به سودای فاسد آکنده اید و شکم را به نان آکنده اید و دل را به حرص آکنده اید و تن را به کاهلی آکنده اید، ای بیچارگان! همه تان در زنگار عصیان مانده اید، چنان که مرغان در دام مانند.

اکنون جهد کنید تا هر یک گره از پای یکدیگر بگشایید و رهایی یابید (۱). تا به کی ای دل به اسباب جهان پرداختن

ص: ۳۹۳

۱-۱) - معارف بهاء الدین ولد: ۷۶.

در قطعه ای از روایت خواندید که:

اندیشه باعث فسحت خُلق است، نفس چون بر اثر جواذب مادی و شهوانی اسیر شود، منبع رذایل و آلودگی ها گردد.

در اسارت نفس در بند هوا، حرص، حسد، بخل، کینه، سوء ظن و انواع رذایل بر انسان غلبه کند و هریک از این امور فاسده، برای لغزاندن قدم به چاه بدبختی و گودال سقوط و تنور جهنم کافی است.

انسان، وقتی -با بهره گیری از قرآن و معارف الهی- در خسارت هایی که از ناحیه رذایل اخلاقی -چه در دنیا و چه در آخرت- به انسان می رسد، اندیشه کند و به این معنی واقف گردد که رذایل، موجب تنگی دل و تاریکی جان و ضیق صدر و محدودیت نفس است، بدون شک به علاج اقدام می کند و راه فضای با عظمت و جهان بی کران اخلاق ملکوتی را به روی نفس باز نماید.

این گونه اندیشه پاک و با معنی، بهترین علت برای اصلاح وضع معاد و اطلاع بر عواقب کار و اضافه نمودن معرفت در کانون جان است.

[وَ هِيَ خَصِيْلَةٌ لَا يُعْبَدُ اللَّهُ بِمِثْلِهَا، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله: فِكْرُهُ سَاعَةٌ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَيِّئِهِ وَ لَا يَنَالُ مَنْزِلَهُ التَّفَكُّرُ إِلَّا مَنْ خَصَّهُ اللَّهُ بِنُورِ الْمَعْرِفَةِ وَ التَّوْحِيدِ]

تفکر بهترین عبادت

امام صادق علیه السلام در پایان روایت باب اندیشه می فرماید:

فکر و اندیشه و تفکر و دوران‌دیشی حقیقتی است که در تمام دوره خلقت، به مانند آن خداوند بزرگ عبادت نشده که فکر، اصل بندگی و ریشه عبادت و نور هر واقعیت و جان هر حقیقتی است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: یک ساعت اندیشه در وضع ظاهر و باطن خود، در دنیا و احوالات و انقلاب های آن در آسمان و زمین، در موجودات و قرآن و معارف الهیه از یک سال عبادت بهتر است و این منزلت بزرگ و مقام با عظمت برای کسی حاصل نمی شود، مگر این که حضرت حق او را به نور معرفت و توحید برگزیده باشد.

در لحظه پایان این جلد، این فقیر دل شکسته و مسکین بال و پر بسته، پس از ادای شکر حق از اتمام این نوشتار، دست‌گدایی به سوی آن بی نیاز برآورد و به محضر مقدس حضرت حق عرضه داشت:

ای همه عالم ز غمت سوخته***چشم به لطف و کرمت دوخته

جمله رهین تو و انعام تو*** در گرو رحمت و اکرام تو

نام تو هر درد شفا می دهد***یاد تو بر قلب صفا می دهد

آن که تو را یافت دلش شاد***شد یافت نجات از غم و آزاد شد

مهر تو را هر که خرید ای حبیب***جنت عشق تو اش آمد نصیب

آن که به درگاه تو آرد نیاز***می شود او در دو جهان سرفراز

آن که تو را خواند و زاری کند***لطف تو اش یکسره یاری کند

مرهم دل‌های پریشان تویی***محور جان گرمی ایمان تویی

راحت جانهای بلا دیده ای***مرهم هر زخم جفا دیده‌های

ای غم تو داغ دل زار من***لطف تو ای نور جهان یار من

گر چه خطاکار و دل آلوده ام***از گنه و جرم نیالوده‌ام

لیک به غفران تو رو کرده ام***خود گل احسان تو بو کرده ام

روی سپیدم ز کرامات کن***بنده خود غرق عنایات کن

دیده مسکین به رخت باز کن***جان و دلش محرم هر راز کن

الهی! دلم را به نور معرفت روشن کن، جانم را به آتش عشقت برافروز، دستم را بگیر، از مهالکم برهان و توفیق ادامه خدمت

در راهت را از گدای پیشگاهت دریغ مدار، آمین یا رب العالمین.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

